آداب سخنوری و مهارت‌های ارتباطی

در آیینه‌ی

قرآن کریم، روایات، امثال و حکم و ادبیات کهن ایران زمین

علی سلحشور

آداب سخنوری
و مهارت‌های ارتباطی

در آئینهٔ
قرآن کریم، روایات،
امثال و حکم و ادبیات کهن ایران زمین

تالیف:
علی سلحشور
عضو هیأت علمی دانشگاه کردستان

ویراستار:
ناصر سلحشور

سرشناسه : سلحشور، علی،۱۳۵۴-
عنوان و نام پدیدآور : آداب سخنوری و مهارتهای ارتباطی در آئینه قرآن کریم، روایات، امثال و حکم و ادبیات کهن ایران زمین/ تالیف علی سلحشور؛ ویراستار ناصر سلحشور.
مشخصات نشر : سنندج: دانشگاه کردستان، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری : ۵۲۵ص.
شابک : ۶-۱۹-۲۷۹۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص.۳۳۵-۳۳۰.
موضوع : سخنوری و سخنرانی
موضوع : مهارت‌های ارتباطی
شناسه افزوده : سلحشور، ناصر
شناسه افزوده : دانشگاه کردستان
رده بندی کنگره : PN۴۱۲۹/ف۲س۷۸ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی : ۸۰۸/۵۱
شماره کتابشناسی ملی : ۸۱۳۳۵۸۱

شناسنامه کتاب

نام کتاب : آداب سخنوری و مهارت‌های ارتباطی
تألیف : علی سلحشور
ویراستار : ناصر سلحشور
ناشر : انتشارات دانشگاه کردستان
صفحه‌آرایی : آشنا (سنندج)
طرح روی جلد : حمیدرضا زری
نوبت چاپ : اول، بهار ۱۳۸۹
شمارگان : ۲۰۰۰ جلد
قیمت : ۶۸۰۰۰ ریال
شابک : ۶-۱۹-۲۷۹۷-۹۶۴-۹۷۸

مرکز پخش:

۱. سنندج، خیابان پاسداران، مجتمع تجاری کردستان، طبقه همکف، واحد۱۶۲ و ۱۶۱، انتشارات علمی کالج، تلفن: ۳۲۳۷۳۲۷ ۰۸۷۱
۲. سنندج، خ پاسداران، انتشارات دانشگاه کردستان تلفن: ۰۸۷۱۶۶۲۴۰۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست اجمالی مندرجات

فهرست تفصیلی مندرجات

فصل سوم ـ فهرست ها و الحاقات

تقدیم به:

یکی از مدیران شایسته و توانای میهن اسلامی ایران

استاد عزیـز و محبوبم

دکتر محمد رضا رحیمی

معاون اول ریاست جمهوری اسلامی ایران

که راهنما و مشوق بزرگم در این پژوهش بود.

تقدیر وتشکر و سخنی با خوانندگان گرامی:

با تأسی به سنت شریف قدرشناسی، بر خود فرض دانستم تا از خانوادهٔ عزیزم، خصوصاً دو فرشتهٔ مهربان و بزرگترین معلمان زندگیم - **مادر مهربانم** که علاوه بر داشتن طبعی لطیف، اشعار فراوانی نیز از سروده های شاعران بزرگ در ذهنش منقوش گردیده، تا جائیکه در چندین موضع از مباحث کتاب بسان معجمی از ایشان بهره گرفتم و **پدر بزرگوارم** جناب آقای ناصر سلحشور که با دقت و باریک بینی، ویراستاری این کتاب را بر عهده داشت و راهنمایی های کارساز و مفید خود را از این حقیر دریغ نداشت ـ و نیز تمام کسانی که در تألیف این اثر ناچیز، یاریم دادند و با ایجاد دلگرمی و تشویق موجبات توفیقات بیشتر را فراهم آوردند، سپاسگزاری نمایم.

فروتنانه اعتراف دارم که این نوشتار خالی از نقاط ضعف و فاقد اشکال نیست؛ لذا از تمام خوانندگان ارجمند و صاحبنظران تقاضا دارم نظرات اصلاحی و پیشنهادات خود را برای بهتر شدن محتوای کتاب هدیه کنند تا به خواست خدای رحمان در چاپ های بعدی نسبت به اصلاح و رفع اشکالات اقدام نماییم.

آدرس: سنندج، بلوار پاسداران، دانشگاه کردستان، کد پستی: ۱۳۴۴۶-۶۶۱۷۷

Email : salahshoor110ac@yahoo.com

هست بسم الله الرحمن الرحیم / مصحف آیات اسرار قدیم
نام حق سردفتر هر آیت است / آنچه بی نام خدایست ابتر است
افتتاح نام ها، از نام او / هر دو عالم جرعه نوش از جام او
حمد بی علت خدا را لایق است / علت و معلول بر وی عاشق است

معرفی منابع و مصادر اصلی:

منابع اصلی این اثر عبارتند از: قرآن کریم، احادیث و روایات، متون ادبی (نظم ونثر)، ضرب المثل ها، کنایات، حکایات و بعضاً عباراتی از اندیشمندان بزرگ جهان.

قرآن کریم:

قرآن کریم، این معجزهٔ بکر و بی نظیر، ثقل اکبر وگرانسنگ ترین هدیهٔ ایزد مستعان به آدمیان، بهترین و صالح ترین مرجع برای کشف تعالیم و آموزه هایی است که فهم آنها برای سعادت دوسرای آدمیان لازم است. زیباترین سخنان و عمیق ترین مفاهیم در لابلای تکه های در هم تنیدهٔ این گنج بی بدیل نهفته است. به تعبیر خود قرآن مطلبی از خشک و تر نیست مگر آنکه در قرآن سخنی از آن به میان آمده است.[1] تعابیری جامع، مانع، جذاب، فراگیر، گوارا، بی نقص و صاحب نظماهنگ و ضرباهنگی روح افزا.

احادیث و روایات:

معصومین «علیهم السلام» و بر چکاد بلندای عصمت، پیامبر عزیز و اعظم «صلی الله علیه و آله و سلم» که الگوهای ممتاز رفتاری و اسوه های حسنه برای مردمان روی زمین هستند، یادگاری ماندگار از خود بجای نهادند تا در سایه سار قرآن، راهنما و راهگشای انسانها باشد. از اهم رسالتهای ایشان تبیین و تفصیل مجملات و متشابهات قرآن و تفسیر آیات و نیز استخراج لایه هایی از مفاهیم لایتناهی کتاب خدا بود و

۱ـ الأنعام، ۵۹

اهتمام این برگزیدگان در این امر، منجر به بنیان نهی و تشکیل مجموعهٔ زرینی به نام روایات گردید که تا یوم وعید، در سراسر گیتی بسان مصابیحی پر فروغ نورافشانی نموده و سره را از ناسره باز می‌شناسانند.

اشعار، امثال و حکم، حکایات و کنایات

باید گفت از مهمترین مظاهر تمدن، فرهنگ و ادبیات هر کشور، امثال و حکم، کلمات قصار، ضرب المثل ها، کنایات و متون نظم و نثر ادبای آن سرزمین است. شعر پارسی از اسباب فخیم و فاخر سربلندی ادبیات ایران است، با پیشینه ای بلند و پسینه‌ای مداوم و محتوایی پر مغز و مملو از معنا.

زبان فارسی بیش از هر زبان زندهٔ دنیا حاوی هزاران ضرب المثل و امثال سائره و کنایات بکر و دلنواز می‌باشد،[1] که هر کدام سرشار از جهانی ذوق و اندیشه و ملاحت و حسن تعبیر است. و از زبان بزرگان علم و ادب و یا مردمان عامی آن دیار تراوش شده است. حکایتهای دلنشین و آموزندهٔ ایرانی و اسلامی نیز ذخیرهٔ ذی قیمتی از آموزه های اخلاقی، حکمت ها و مواعظ تأمل برانگیز است.

ارسطو هزاران سال پیش از این معتقد بوده که امثال و حکم، خوشه های حکمت باستانی می‌باشند که در پرتو ایجاز، درستی و صواب از خطر نابودی برکنار مانده‌اند.[2]

توضیح چند نکته:

در اینجا لازم است نکاتی به استحضار خوانندگان ارجمند برسد و آن اینکه:

۱. در این نوشتار سعی بر این بوده است که دستورات و توصیه های ذکر شده، منحصر در تعالیم قرآن و روایات نباشد؛ به شکلی که علاوه بر مسلمانان و شیفتگان قرآن کریم و روایات گهربار معصومین «علیهم السلام»، همهٔ ادیان وگرایش های مختلف در بین مردم پذیرای آن باشند، چرا که به قول «ماوردی» قلب آدمی به تنوع

۱ـ فقط در یک کتاب به نام پند و دستان یاب بیش از ۹۰۶۰ ضرب المثل گرد آوری شده است و البته تعداد امثال و حکم بسیار بیش از این است.

۲ـ فرج الله شریفی، گزیده و شرح امثال و حکم دهخدا، جلد اول، صفحهٔ ۴

شیوه ها آسایش و قرار می‌یابد و از شیوهٔ واحد خسته و ملول می‌گردد.[1] لذا به ذکر شواهدی از ادبیات کهن ایران، ضرب المثل ها، حکایات و کنایات که ریشه در فرهنگ و تمدن مردمان داشته پرداخته ایم؛ گاهی شواهد ذکر شده به پیش از دین روشنگر اسلام باز می‌گردد. حتی در چند مورد از عهدین[2] و عبارات منتسب به حضرت مسیح(ع) و آثار اندیشمندان و ادبای غیر مسلمان نیز استفاده شده است و در بسیاری از بخشها ضرب المثل ها و اصطلاحات انگلیسی و عربی نیز منضم گردیده است. فلذا به پندار نگارنده، این اثر که شاکله و محور اصلی آنرا قرآن کریم، روایات و اشعار و امثال سامان داده است، به گونه ای تألیف شده که از قابلیت ترجمه برخوردار بوده و برای تمام اقوام و مذاهب قابل استفاده باشد.

همینطور از آنجا که یکی از عناوین مورد علاقهٔ محققان، مطالعه در تأثیر قرآن بر ادب پارسی است، نوشتار حاضر می‌تواند منبع مناسبی برای آشنایی بیشتر با موضوع رابطهٔ قرآن و ادب پارسی باشد؛ ضمن آنکه در اینجا علاوه بر قرآن، روایات نیز ذکر گردیده و علاوه بر اشعار و متون ادبی، به امثال و حکم و حکایات و کنایات هم پرداخته شده است.

۲. در این کتاب، سوای قرآن کریم که تمام آیات آن از شأن برابر و اعجازین برخوردارند، شواهد متعددی از اشعار، حکایات، امثال وکنایات گردآوری شد، مثلاً علاوه بر کاوش در دیوان های اشعار و مجموعه های ادبی، برای یافتن ضرب المثل‌ها و حکایات متناسب با موضوعات، بیش از پنجاه و دو هزار ضرب المثل و حکایت از کتاب های:

پند و دستان یاب، امثال و حکم دهخدا، داستان نامه بهمنیاری، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، قند و نمک، ضرب المثل های منظوم، گنجینه لطایف، مجمع الأمثال، تمثیل و مثل، فرهنگ عوام، امثال قرآن، ضرب المثل های برگزیده، امثال و حکم کردی، امثال و حکم رازی، فرهنگ ضرب المثلها و اصطلاحات انگلیسی و... و نیز قریب بیست هزار کنایه از کتاب ارزشمند فرهنگنامهٔ شعری را مطالعه و بررسی

۱ـ کتابشناخت اخلاق اسلامی، جمعی از نویسندگان، صفحهٔ ۳۴۶

۲ـ کتاب مقدس (شامل تورات، اناجیل اربعه و مزامیر حضرت داود می‌باشد)

نمودم و نهایتاً در این میان به ذکر دستچینی از نغز ترین ایـن گنجینـه هـای گرانـسنگ بسنده گردید.[۱]

۳. با توجه به اینکه بخشی از امثال و ضرب المثل ها، منظـوم و بـه صـورت اشـعار تک بیتی هستند، ممکن است این سؤال در ذهن مخاطبین گرامی ایجاد شـود کـه: چـرا این ابیات، تفکیک گردیده و در بخش «امثال و حکم» گنجانده شـده اسـت؟ در پاسـخ باید بگوییم، همانگونه که همهٔ اصحاب ادبیات آگاهی دارند و پـیش تـر نیـز اشـاره ای گردید، ضرب المثل ها برآیند فرهنگ، تمدن و هنجارهای یک جامعه هستند و در گذر زمان بر اساس اقتضائات دینی، فرهنگی، قومی و ادبی همان مردم تشکیل و موضوعیت یافته‌اند؛ در این میان بخش عمده ای از این ضرب المثل ها به تدریج از میـان عبـارات زیبای شاعران این مرز و بوم اخذ شده‌اند؛ ابیاتی که از آوازهٔ بیشتری برخوردار شـده و در ردیف امثال و حکم قرار گرفته‌اند و تدریجا در محافـل و مجـالس ورد زبـان مـردم گشته‌اند و یا اینکه شاعران، امثال سائره را در قالب ابیاتی به نظم کشیده‌اند، لذا نگارنده نیز این قبیل اشعار را در بخش «امثال و حکم» آورده است، نه در بخش «اشعار و متـون ادبی». به عبارت دیگر، ذیل عنوان «امثال و حکم و حکایات» به بیان ضرب المثـل‌هـای مشهور، اعم از نظم و نثر و حکایات پرداخته شده است، البتـه ایـن تفکیـک سـلیقه ای نبوده و تمام امثال منظوم، برگرفته از جوامع ضرب المثل های ایرانی و مراجعی هستند کـه این قبیل اشعار را در شمار امثال ذکر نموده‌اند و در پانویـس ها نیز بدانها اشاره شده است.

۴. برخی از ضرب المثل های نقـل شـده از جوامـع امثـالی، کـه بـه زبـان محـاوره گردآوری شده‌اند، به همان صورت ذکر گردیده است.

۵. مطلب دیگر اینکه به تناسـب موضـوعات در مـوارد انگـشت شـماری برخـی از شواهد از قبیل آیات، روایات و ضرب المثل ها که حاوی بیش از یک پیـام هـستند، در دو موضع تکرار شده‌اند .

۱ـ این پژوهش و نوشتار، سبب شد نگارنده با یکی از شعرای بزرگ این مرز و بوم بهتر و بیشتر آشنا شود، یکه تاز میدان خیال، شاعر گرانمایه و خوش طبع « صائب تبریزی » که در پرداختن به مضمون های دقیق و افکار باریک و خیالهای لطیف، جداً کم نظیر است. کمتر غزل اوست که متضمن مثل سائره نباشد و یا بعضی از ابیاتش حکم امثال سائره را نداشته باشد. و شاید بیشترین ابیات دستچین شده در این کتاب از اشعار این ادیب و شاعر توانا باشد.

۶. در این کتاب ضمن بیان آداب و اخلاق گفتگو و دستورات پیرامون آن در قالب بیش از **یکصد ادب**، سعی شده در هر عنوانی پیش از ذکر آداب و بیان توصیه ها، مفاهیم، پیشینه و جایگاه آن مورد نیز بررسی وتحلیل شود. همچنین بیان این نکته نیز اهمیت دارد که بخشی از آداب کتاب حاضر، ناظر به مهارت‌ها و تکنولوژی ارتباط با دیگران و بخشی دیگر ناظر به شیوه‌ها و آداب ارتباط با خداوند است. موضوعاتی از قبیل: دعا، مناجات، شکر و توبه.

۷. نگارنده بر این باور است که این نوشتار ناچیز ضمن پرداختن به رسالت خود یعنی بررسی آداب سخن، گامی است به سوی برقراری انس بیشتر با مفاهیم ناب قدسی و نیز بازگرداندن امثال و حکم به زندگی مردم. چرا که از مهمترین شاخص های قوام و دوام فرهنگ و ادبیات مردمان و از مؤثرترین اقدامات برای پویایی و مانایی ادبیات هر قومی، بهره گیری از گنجینه های ادبی و پیشینهٔ فرهنگی آن جامعه و کثرت استفاده از این عبارات در گفتگوها و محاورات گوناگون است، که مع الأسف شاهد انزوا و به حاشیه رفتن تدریجی آن هستیم، لذا تحقق این امر سبب خروج این معارف کهن از موزه های ادب و فرهنگ و بازگشت آن به درون خانواده ها و جامعه می‌گردد. مسأله ای که بخشی از دل مشغولی های هنرمندان عرصهٔ سینما و تلویزیون را نیز به خود معطوف داشته است.[۱]

۸. در نوشتار حاضر، آیات قرآن کریم، با فونت مجزا (عثمان طه)، احادیث و روایات با فونت lotus linotyape، متون ادبی و اشعار با ذکر نام سراینده و اثرادبی و ضرب‌المثل‌ها با علامت (❃) مشخص و متمایز شده‌اند.

۱ـ مؤید این استدلال را شاید بتوان در برخی سریال ها و مجموعه های فاخر تلوزیونی که در سال های اخیر به تصویر کشیده شد که دیالوگ های آنها مملو از ضرب المثل ها و حکایت های شیرین پارسی بود، ملاحظه و تأثیرات محسوس آن را بر بینندگان و جامعه بررسی نمود. (مانند مجموعه های پدر سالار، مثل هیچ کس و ...)

پیشگفتار

گفتمان و برقراری ارتباط کلامی از خصیصه های انحصاری جنس بشر بوده و از آشکارترین مظاهر ارتباط می‌باشد و اصحاب اندیشه و دانایی، آن را از کارآمد ترین و فراگیر ترین ابزار هم اندیشی و تعارف افکار مردمان دانسته‌اند؛ و از زمانی که نوع بشر در راه تمدن و در عرصه حیات اجتماعی قدم نهاد، قوه سخن و بیان به عنوان وجه ممیز انسان از سایر موجودات و سببی فاخر از اسباب شرافت و فضل او مطرح گردید. تا جایی که خالق سبحان در کلام الله مجید، مهم ترین موضوع را پس از آفرینش انسان و افضل نعمات را پس از نعمت حیات، اعطای نیروی بیان به او می‌داند:

ٱلرَّحْمَٰنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ ﴿٢﴾ خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ ﴿٤﴾ [1]

وسعدی علیه الرحمه نیز این مفهوم را به نظم درآورده و می‌فرماید:

به نام خدایی که جان آفرید ‏‏‏ سخن گفتن اندر زبان آفرید

مسأله گفتمان و پیشینه آن از قدیم الأیام مطرح بوده است. حتی می توان آغاز این موضوع را به دوره خلقت آدم(ع) و همسرش و دیالوگ های ذکر شده در قرآن معطوف نمود. آنجا که خداوند برای آفرینش انسان با ملائکه به گفتگو پرداخت، نظر آنان را جویا شد و به تناسب جایگاه و شرایط فرشتگان، پرسشهای آنان را در زمینه فلسفه آفرینش انسان پاسخ داد[2] و بعد از سرپیچی ابلیس از دستور الهی مبنی بر سجده بر آدم، با ابلیس هم به گفتگو پرداخت، علت سرپیچی او را پرسیده سخنانش را شنید و استمهال ابلیس را پذیرفت.[3] حتی پس از هبوط آدم به زمین نیز مستقیم یا با واسطه با انسانها گفتگو داشته است.

۱ـ الرحمن، ۱ الی ۴

۲ـ البقره، ۳۰

۳ـ البقره، ۳۴

گفتگو و ارتباط کلامی در میان اقشار جوامع اعم از خواص و عوام و نیز در تمام سطوح، به عنوان اصلی ترین مکانیزم ارتباط مطرح است. حال اگر این مهم ترین عامل برقراری رابطه با دیگران، به ابزار و مهارت های مؤثر، مسلح شود و از آفات و عوارض مصون و محفوظ بماند و آداب و آیین های آن رعایت گردد، آثار نیک و ثمرات بکر و شیرین آن بسان مولودی پاک نهاد، زندگی مردمان را زیبنده و عطرآگین می‌کند.

در این مقال به منظور دستیابی به کلید های طلایی ارتباطات و احاطه بر آئین ها و فنون گفتگو سعی بر آنست تا پس از بیان اهمیت و جایگاه سخن و گفتار به شکل ایجاز، گوشه ای از توصیه ها و دستورات در خصوص آداب و مهارت های ارتباطات گفتاری در روابط اجتماعی و میان فردی و دستورات فرهنگی و اخلاقی پیرامون آن را از زاویه نگاه قرآن کریم و روایات اسلامی تحلیل کرده و شواهدی نیز از آثار ادبی شعراء و ادباء ایران زمین، امثال و حکم، حکایات، کنایات و ضرب المثل های انگلیسی و عربی به عنوان مؤید ذکر نماییم، تا به خواست خدای سبحان، توفیق توجه دقیق به ظاهر انیق و باطن عمیق کلام خدا و عبارات حکمت آمیز معصومین «علیهم السلام» و نیز ظرافت‌های ادبیات کهن ایران زمین که برآیند فرهنگ و تمدن بلند این سرزمین است، حاصل آید و با عمل به این توصیه ها و اندرزهای جمیل، از بروز آسیب و کاستی در تعاملات گفتاری و شنیداری پیش گیری نموده و روزنه‌های رستگاری و مقالید سعادت دنیا و عقبی در حوزه گفتار بر ما گشوده گردد.

چنین باد

علی سلحشور ـ پاییز ۱۳۸۸

فصل اول

کلیات

بخش یکم: ارزش و جایگاه سخن و گفتار

❀ اقسام وضع واژگان

❀ اهمیت و ارزش سخن از منظر قرآن کریم

❀ اهمیت و ارزش سخن در زندگی

❀ اهمیت و ارزش سخن در آئینه اشعار و متون ادبی

بخش یکم: ارزش و جایگاه سخن و گفتار

اصولاً گفتار عبارت است از بیان معنی و مفهوم بـه کمـک الفـاظ. یعنـی گویـشور، مفاهیمی را که در ضمیر خود دارد در قالب الفاظ و واژگان ریخته و آنرا بیـان مـی‌دارد؛ یعنی حرکت از معنا به لفظ. متکلمین می‌گویند آنچه که مقدم و برتر است، معناست نـه لفظ. الفاظ را بشر برای مفاهیم وضع نموده‌اند و اساس پیـدایش زبـان را همـین وضـع اولیهٔ واژگان توسط مردمان در طول تاریخ مـی‌داننـد. حـال ایـن وضـع واژه مـی‌توانـد «تعیینی» باشد یا «تعیّنی».[1]

اقسام وضع واژگان

الف. وضع تعیینی

به این صورت است که فرد یا افرادی، واژه ای را در ازای مفهومی تعیین کننـد. بـه مفهومی که واژه ای برایش تعیین می‌شود نیز «ما وضع له» اطلاق مـی‌گـردد. ماننـد نـام بسیاری از اشیاء و کالاها که سازندهٔ آن یا دیگری برایش لفظی معین کرده و آن کـالا را با نامی که خود بر آن نهاده به دیگران عرضه می‌کنـد و پـس از آنکـه اسـتعمال واژه در معنای مورد نظر فراگیر شد، به مجرد شنیدن آن لفظ، ما وضع له یا همان مفهوم اولیه به ذهن انسان متبادر می‌شود.

ب. وضع تعیّنی

در این حالت فرد یا گروه خاصی در تعیین واژه‌ها، دخالت مستقیم ندارند، بلکه بـه

۱ـ علی نقی حیدری، اصول الإستنباط، صفحه ۳۷

تدریج و ضمن یک سیر تاریخی آرام، واژه ای برای مفهومی، معیّن می‌شود و واضع اولیه ای برای این دسته از واژه‌ها شناخته نمی‌شود.

مانند واژه‌هایی که مردم برای بسیاری از مکان‌ها می‌شناسند. مثلاً اسامی بسیاری از روستاها و یا محل‌های قدیمی شهرها به همین شکل است. یعنی کسی برای اولین بار و بدون قصد تعیین، واژه ای را در مفهوم مورد نظر استعمال می‌کند و بعداً استعمال واژه فراگیر شده و معنای آن برای همه یکسان می‌گردد. و یا مانند وضع واژهٔ «سیّاره» برای اتومبیل. عربها از قدیم الأیام به اسب تند رو و هر چیز تند رونده ای «سیّاره» می‌گفتند؛ بعدها که اتومبیل به جهان عرضه شد، بدون اینکه قصد وضع و تعیین واژه داشته باشند و به محض دیدن آن و به سبب تند روی اش به آن نیز سیاره گفتند و کم کم استعمال این واژه در معنای اتومبیل، فراگیر شد. به گونه ای که اکنون با شنیدن واژه «سیاره» آنچه که به ذهن هر شنونده ای می‌رسد، اتومبیل است نه اسب تند رو.[1]

حال بشر با استفاده از همین گنجینهٔ واژگان و الفاظ صحبت می‌کند و با دیگران ارتباط برقرار می‌نماید.

اهمیت و ارزش سخن از منظر قرآن کریم

شاید در بیان ارزش سخن و نیروی واژگان، بسنده کردن به اینکه معجزهٔ جاوید ختم رسلﷺ از همین جنس و به مناسبت بی مانندی و اکمال و احکام آن است، انسان را قانع و از اقامهٔ سایر ادله بی نیاز نماید؛ لکن بیان نکاتی در این حوزه خالی از لطف نیست.

همانگونه که گذشت، سخن و گفتار از دیرباز مهمترین وسیله ارتباطی بشر بوده و با گذر زمان بر رفعت جایگاه و ارزش آن افزوده شد و لزوم پرداختن به این مهم توجه دانشمندان حوزه‌های مختلف، خصوصاً ادبیات، علوم اجتماعی، زبانشناسی، روانشناسی، فلسفه، علوم تربیتی، مترجمان و مفسران و نیز عالمان اخلاق را به خود جلب نمود.

متد رسولان الهی و پیامبر اعظمﷺ نیز در دعوت، گفتاری بوده و تاریخ و سرگذشت اقوام و روش‌های تبلیغ انبیاء مؤید همین مطلب است. در قرآن کریم آیات متعددی

۱ـ لازم به ذکر است که به این قبیل تغییرات، اصطلاحاً « نقل به معنا » اطلاق می‌شود.

مبنـی بر بشارت و انذار و ابلاغ پیام الهی از طریـق گفتـار ویـا مجادلـه‌هـای احسـن و مواعظ حکیمانه پیامبران ذکر شده است. به عنوان مثال می‌توان به مـوارد زیـر از آیـات اشاره نمود:

۱. گفتگوهای خدا با پیامبران.[۱]

۲. گفتگوهای پیامبران با مردم (دعوت، استدلالها، مواعظ و اتمام حجت انبیاء).[۲]

۳. انحصار وظایف پیامبرﷺ به تبشیر، انذار، ابلاغ و تبیین آیات.[۳]

۴. دستور به پیامبر برای اتخاذ روش موعظه و جدال احسن به عنوان بهترین روش تبلیغ.[۴]

۵. دعوت مشهور قرآن از اهل کتاب برای گفتگـو واجتمـاع حـول کلمـه توحیـد و یگانه پرستی.[۵]

۶. مجادله‌های پیامبران، مانند مجادلهٔ مـشهور ابـراهیم‌علیه‌السلام بـا نمـرود، موسـی‌علیه‌السلام بـا فرعون وساحران.[۶]

۷. گفتگوهای ذکر شده در قرآن از زبان حیوانات، مانند ارتباط گفتاری سلیمان‌علیه‌السلام با مورچه، هدهد و...[۷]

۸ نصایح لقمان حکیم به فرزندش.[۸]

۹. قدرت بیان و فصاحت هارون‌علیه‌السلام وکسب مقام پیامبری.[۹]

۱۰. معجزهٔ تکلم عیسی مسیح‌علیه‌السلام در گهواره و سخن گفتن مستقیم خدا با موسی‌علیه‌السلام.[۱۰]

۱ـ البته موارد بسیار زیاد است لکن به عنوان نمونه می‌توان به آیات زیر استناد کرد:
البقره ۱۲۴، ۱۲۶،۱۲۸، ۱۳۱، ۱۸۶،۲۶۰، آل عمران ۴۱، ۵۵، المائده ۱۱۰ ، یونس۸۸ و ۸۹ ، طه ۱۷ الی ۳۷، علق ۱ و سوره های کافرون، کوثر، توحید و ...

۲ـ البقره ۵۴، ۶۷، ۲۴۷ ، المائده ۲۲،۲۴ ، الأنعام ۷۴ ، الأعراف ۱۰۴، یونس ۸۰ ، الکهف ۶۶

۳ـ الفرقان ۵۶، سبأ ۲۸، النحل ۳۵

۴ـ النحل، ۱۲۵

۵ـ آل عمران،۶۴

۶ـ البقره، ۲۵۸، الأعراف،۱۰۳ الی ۱۴۱

۷ـ النمل، ۱۷ الی ۲۷

۸ـ لقمان، ۱۳ الی ۱۹

۹ـ القصص،۳۴ طه،۳۰ الی ۳۲

۱۰ـ النساء، ۱۶۴ مریم ۲۹ و ۳۰

۱۱. سخن گفتن جوارح و اعضاء در روز محشر.[۱]
۱۲. شفاعت شفیعان.[۲]

علاوه بر این، اگر نظری به متن کتاب آسمانی و معجزه جاوید پیامبر اعظمﷺ [قرآن کریم] بیفکنیم به وضوح می‌توان به ارزش گفتار و بیان پی برد.

با توجه به اهتمام قرآن به اجمال و گزیده گویی و پرهیز از شرح و بیان جزئیات، تعدد و تکثر حیرت انگیز واژه ها و عباراتی در مفهوم سخن گفتن و گفتار ـ که بیش از سه هزار مرتبه بدان پرداخته شده ـ از قبیل:[۳]

ریشهٔ «ق و ل»[۴] مانند: قال، قل، یقول و سایر مشتقاتش ـ حدود ۱۷۴۵ مرتبه

ریشهٔ «ص د ق» و «ک ذ ب» و سایر مشتقاتشان ـ حدود ۴۵۰ مرتبه

ریشهٔ «د ع و» مانند: دعا، یدعوا، دعاء و سایر مشتقاتش ـ حدود ۲۱۵ مرتبه

ریشهٔ «س م ع» مانند: سمع، یسمعون، سمیع وسایر مشتقاتش ـ حدود ۱۸۶ مرتبه

ریشهٔ «ب ی ن» مانند: یبیّن، تبیّن، بَیِّنّاه و سایر مشتقاتش ـ حدود ۱۵۴ مرتبه

ریشهٔ «س ء ل» مانند: سأل، یسألون و سایر مشتقاتش ـ حدود ۱۲۷ مرتبه

ریشهٔ «ق ر ء» مانند: إقرأ، یقرءون و سایر مشتقاتش ـ حدود ۸۵ مرتبه

ریشهٔ «ک ل م» مانند: کلّم، یکلّم، کلام و سایر مشتقاتش ـ حدود ۷۵ مرتبه

ریشهٔ «ج و ب» مانند: أجاب، یجیب، جواب و سایر مشتقاتش ـ حدود ۴۴ مرتبه

ریشهٔ «ح د ث» مانند: محدث، احادیث و سایر مشتقاتش ـ حدود ۳۶ مرتبه

ریشهٔ «و ع ظ» مانند: أعظ، یعظ، عِظ و سایر مشتقاتش ـ حدود ۲۵ مرتبه

ریشهٔ «ن ط ق» مانند: أنطق، ینطق و سایر مشتقاتش ـ حدود ۱۲ مرتبه

و نیز تعدد واژه هایی در مفهوم گفتار یا ارتباط کلامی از قبیل:

لسان، بلاغ، جدال، بیان، ذکر، صحبت، نصیحت، وحی، تعلیم، ندی، شهد، وصیت،

۱ـ النور، ۲۴، فصلت،۲۱ و ۲۲ و الإسراء ۴۴

۲ـ طه، ۱۰۹ و الأعراف،۵۳ والنساء ۸۵ و البقره،۲۵۵ و المدثر، ۴۸ و ...

۳ـ محمد فؤاد عبد الباقی، معجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم

۴ـ نکتهٔ جالب اینکه ریشهٔ «قول» پر تکرار ترین فعل در کل قرآن کریم می باشد.

خبر، بشر، نذر، نبأ، شوری، نجوی، شفاعت، تلاوت، شکر، حمد و سایر کلمات مشابه، همینطور اوامر و زواجر قرآن، عبارات متعدد دیالوگ وار و گفت و شنود های متعدد ذکر شده در قرآن و پرداختن به انواع روایتگری و قصه های کلام الهی، دلیل آشکاریست برای اثبات ارزش مقولهٔ گفتمان از منظر قرآن کریم.

از سوی دیگر پژوهشگران تعلیم و تربیت اعم از قدما[۱] و متأخرین، گفتار را ضروری ترین و در عین حال کارآمد ترین شیوه و ابزار برای تعلیم وتربیت (آموزش و پرورش) برشمرده‌اند که قرآن نیز همین معنا را تأیید و در مواضع متعددی بر آن تأکید نموده است.[۲]

همچنین خداوند متعال قوای سخن گویی را به عنوان نعمت بزرگی ذکر می‌نماید:

أَلَمْ نَجْعَل لَّهُۥ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾ [۳]

و نکتهٔ قابل ذکر دیگر اینکه خداوند متعال سخن گفتن را مجرای برخی از معجزات و کرامات قرار داده است. مثلاً در قرآن کریم، یکی از عجیب ترین معجزات را سخن گفتن عیسی﵇ در گهواره می‌داند، زمانی که حضرت عیسی﵇ نوزادی بیش نبود و به اذن خدا شروع به سخن گفتن نمود و سبب بهت و حیرت منکران گردید.[۴]

همچنین خداوند با موسی﵇ مستقیم و بی واسطه سخن گفت و این موضوع یعنی سخن گفتن خدا با موسی﵇ را افتخار بزرگی برای او دانسته و ملقب شدن حضرت به «کلیم الله» از ارزش آن حکایت دارد.[۵]

همینگونه است، سخن گفتن جوارح، پوست بدن، زمین، دابه الأرض، تکلم سلیمان﵇ با مورچه، هدهد و سایر حیوانات که در سوره «انبیاء» بدان اشاره شده است. نشانهٔ حضرت زکریا﵇ زمانی که از محراب عبادت خارج شد نیز به نوعی با همین مقوله ارتباط دارد.[۶]

۱ـ محمد بن محمد نصیر الدین الطوسی، اساس الإقتباس، ص ۵۳۰

۲ـ مانند: الکافرون، همه آیات، طه ۴۴، الأعلی ۹، الغاشیه ۲۱ و النحل ۱۲۵

۳ـ البلد ۸ و۹

۴ـ المائده ۱۱، مریم ۲۹ و ۳۰ و آل عمران ۴۶

۵ـ البقره، ۲۵۳ و النساء، ۱۶۴

۶ـ مریم، ۱۰

اهمیت و ارزش سخن در زندگی

زبان و قوای تکلم در مقایسه با سایر موهبت‌های خدا داده از میدان عمل وسیعتری برخوردار است؛ چشم تنها در قلمرو دیدنی‌ها، گوش در قلمرو شنیدنی‌ها و نیروی بساوایی نیز صرفاً در میان ملموسات موضوعیت پیدا می‌کنند، اما دایرهٔ شمول و قلمرو زبان، دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، امور قابل لمس، امور مادی، معنویات، مسائل معقول و منقولات را نیز در بر می‌گیرد.[1]

پیرامون ارزش سخن و گفتار و جایگاه آن در زندگی روزمره، ذکر موارد زیر نیز جالب و درخور تأمل است:

یکی لزوم بیان شهادتین به صورت گفتاری و زبانی برای ورود به دین یعنی همان اقرار به لسان (التزام قولی) که اولین شرط و قدم آغازین برای تشرف به دین اسلام دانسته شده است.

ارزش سلام کردن و وجوب پاسخ آن که از طریق نیروی گفتار انجام می‌شود و در بسیاریِ ثواب آن، تأکید زیادی در منابع دینی بدان شده است. علاوه بر سلام کردن، احوال پرسی‌های معمول و روزمره و بیان عباراتی از قبیل: صبح بخیر، شب بخیر، وقت بخیر، روز بخیر و سایر اصطلاحات رایج را نباید از نظر دور داشت. همچنین است تشکر وسپاسگزاری از مردم و نیز بجا آوردن شکر خدا که لازم است به صورت لسانی صورت پذیرد؛ چرا که عالمان اخلاق برای شکر سه مرتبه لسانی، قلبی و عملی قائل شده‌اند و شکر لسانی را مقدم و لازم دانسته‌اند. همینطور مبحث «ایجاب و قبول» و «قبض و اقباض» در عقود و معاملات و نیز لزوم جاری شدن صیغهٔ عقد ازدواج و تصدیق زوجین که تماماً بایستی به صورت کلامی و لسانی بیان و منعقد گردد و در سایر ادیان و فرهنگ‌ها نیز مرسوم است.

اذان و اقامه و اذکار نماز و چگونگی تلاوت قرآن مجید که شارع مقدس در چگونگی تلفظ و حتی فونوتیک و تجوید و حسن بیان واژه‌های آن بسیار اهتمام ورزیده است تا جاییکه در این باب دانشی مجزا و منقح تدوین شده است. کتابهای

۱ـ نکتهٔ بسیار عجیب اینکه به عقیدهٔ اطباء، قوای تکلم بر خلاف قوای دیگر مانند سامعه، باصره، نیروی ذهن و ... که به مرور زمان و در اثر گذر عمر، به تدریج ضعیف می شوند، قوهٔ تکلم در اثر گذر عمر اختلال یا نقصان نمی‌یابد!

«التمهید فی علم التجوید» و «النشر فی القراءات العشر»، اثر محمد ابن الجزری، و یا کتاب «حق التلاوه» اثر شیخ عثمان حسنی، از جمله آثاری هستند که به این موضوع پرداخته‌اند. جلال الدین السیوطی نیز هفت فصل از فصول کتاب ارزشمند خود یعنی «الإتقان فی علوم القرآن» را به این مهم اختصاص داده است.[۱]

همینطور ذکر خدا، تسبیح، تحمید، تهلیل، تصلیه و مدح پروردگار و نیز بخش مهمی از آداب و مناسک حج را همین شعارها و لبیک‌هایی تشکیل می‌دهد که بایستی آنرا به زبان جاری نمود.

هنرهای کلامی و آوایی مانند تلاوت قرآن و قرائت ادعیه و مناجاتها، ابتهال، مدح پیامبرﷺ و معصومین ﷺ، آوازها و هارمونی‌های آوایی، مسألهٔ اعتراف به گناه در محضر پروردگار، دعا و درخواست و طلب بخشایش از او و توبه و انابه، خطابه‌ها، تشویق، تهییج و تنبیه، خبر رسانی (اخبار)، بیان احساسات و عشق ورزی، مباحثات علمی، رایزنی و مشورت، بازیهای متعدد زبانی که در میان کودکان متداول است و هنر مشاعره که در میان بزرگترها، رواج بیشتری دارد، همگی از اموری است که به مدد نیروی گفتار و بیان محقق می‌گردد.

نکتهٔ جالب دیگر که به نوعی از ارزش کلام حکایت دارد، مسألهٔ قهر و آشتی است که اولین و بارزترین مظهر و مصداق قهر و دلخوری در بین انسانها، ترک سخن و عدم گفتگو با یکدیگر است و در آشتی نیز، اولین قدم، سخن گفتن با یکدیگر است؛ به گونه ای که عبارت «با فلانی حرف ندارم یا حرف نمی‌زنم» در فرهنگ ما و سایر کشورها رواج داشته و گویای قهر بین دو نفر است. حتی جالب است بدانیم خداوند متعال در قرآن کریم، یکی از عذاب‌های اهل دوزخ را عدم صحبت با آنان ذکر فرموده است: «ولا یکلمهم الله»[۲]؛ ترجمه: و خدا با ایشان سخن نمی‌گوید.

همینطور بهره گیری عمیق و انیق خداوند از آرایه‌ها و صناعات بیانی و بدیعی اعم از صناعات معنوی، لفظی و بیانی آن هم به کرات از قبیل کنایه‌ها، استعاره‌ها، تمثیل‌ها، تشبیه‌ها، اقسام سجع (متوازی، متوازن، مطرف)، اقسام جناس و نیز فنون و صنایع بدیع

۱ـ جلال الدین السیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، انواع ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵

۲ـ آل عمران، ۷۷

از قبیل: تصدیر، طباق، التفات، حذف، اشتقاق، قلب، حقیقت و مجاز، قرینه مجاز، علاقه مجاز مرسل، مراعات نظیر، حسن تعلیل، مبالغه و اغراق، ایهام، ارصاد و تسهیم، لف و نشر، ایضاح، جمع، تفریق، اعداد، تنسیق الصفات، تجرید، ارسال المثل، مشاکلت، مدح شبیه به ذم، ذم شبیه به مدح، تلمیح، لغز و... که جایگاه رفیعی نیز در ادبیات و اشعار دارند قابل توجه بوده و برای درک مقام شامخ سخن، سودمند است.

اهمیت و ارزش سخن در آئینه اشعار و متون ادبی

درادامه اشعاری را مرور خواهیم کرد که سرایندگان این ابیات، جایگاه سخن و گفتار و شأن والای آن را به زیبایی تمام ستوده و به نظم درآورده‌اند:

سلمان ساوجی، دیوان اشعار:

سخن فیضی است ربانی بزرگ و خرد چون باران
که بر خاطر همی آید فرود از عالم بالا

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش
چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم

مسعود سعد سلمان، دیوان اشعار:

ای یار چو صبر هیچ یاری مشناس — با فایده تر ز رفق کاری مشناس
دلجوی تر از شُکر شکاری مشناس — بهتر ز سخن تو یادگاری مشناس

عطار نیشابوری، الهی نامه:

بچشم خرد منگر در سخن هیچ
که خالی نیست دوگیتی ز «کن» هیچ
اساس هردو عالم جزسخن نیست
که از«کن» هست شد وز«لاتکن» نیست
سخن از حق تعالی منزل آمد
که فخر انبیای مرسل آمد
اگر موسی کلیم روزگار است
کلیم او را کلام کردگار است

وگــر عیــسی نبــودی کلمــه حــق
کجــا بــودی زعــزت روح مطلــق
محمــد نیــز کــو مقــصود «کــن» بــود
شــب معــراج ســلطان از ســخن بــود
سخن نقـد دو عـالم بـیش و کـم هـست
نکاح اسـت و طـلاق و بیع هـم هـست
بــه وقــت عــرض ذریــات عــشاق
ســخن بـود اسـت اصـل عهـد و میثاق
اگــر مبــصر اگــر مــسموع باشــد
اگــر مطعــوم اگــر ممنــوع باشــد
اگــر ملمــوس و گــر مــشموم گیــری
وگــر معقــول و گــر موهــوم گیــری
وگر فکریـست قـسمت یـا خیـال اسـت
وگر چیزیـست ممکـن یـا محـال اسـت
همــه محــدود باشــد جــز کــه ملفــوظ
محــیط از لفــظ آمــد لــوح محفــوظ
اگــر موجــود اگــر ممــدوح باشــد
در انگــشت ســخن چــون مــوم باشــد
از ایــن هــر قــسم را ذوق و اشــارت
بــصد گونــه تــوان کــردن عبــارت
چو اصل آمد سخن اکنون تـو مـی‌گـوی
سخن خواه و سخن پرس و سخن جوی

فردوسی، شاهنامه:

ســخن مانــد انــدر جهــان یادگــار
ســخن بهتــر از گوهــر شــاهوار

نور الدین عبد الرحمن جامی، واسطه العقد:

نوباوهٔ بستان لطایف سخــن اســت
دیباچهٔ دیوان معارف سخــن اسـت

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

میوه آب از پوست می‌گیـرد ببـستان سـخن
لفظ اگر بسیار شادابست معنی پروراسـت

ازکرامات سخن این بس که در بستان شعر
یک نهال خار هر باری که آرد نوبرست
آب حیوانی که می‌گویند نبود جز سخن
گاه گاهی نیز از زهر هلاهل بدتر است
سری که مقدسان از آن محرومند
سر بر زده از زبان عارف سخن است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

اگر سکندر از آیینه ساخت لوح مزار — چراغ تربت من روشناییِ سخن است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نیست ممکن ز سخن سیر توان گردیدن
یا از این زمزمه دلگیر توان گردیدن

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

به قصهٔ سرسری نه بازیست سخن — خونین جگری و جان گدازیست سخن
مردانه قدم زن آنچنان کز شادی — نازد به خطایت که نیازیست سخن

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

سخن فروشی، فرزند خود فروختن است
کسی که لاف سخن زد ز اهل غیرت نیست

نظامی گنجوی، مخزن الأسرار:

جنبش اول که قلم بر گرفت — حرف نخستین ز سخن در گرفت
پردهٔ خلوت چو برانداختند — جلوت اول به سخن ساختند
تا سخن آوازهٔ دل در نداد — جان تن آزاده به گِل در نداد
چون قلم آمد شدن آغاز کرد — چشم جهان را به سخن باز کرد
بی سخن آوازهٔ عالم نبود — این همه گفتند و سخن کم نبود
درلغت عشق سخن جان ماست — ما سخنیم این طلل ایوان ماست
خط هراندیشه که پیوسته‌اند — بر پر مرغانِ سخن بسته‌اند
نیست در این کهنه نو خیز تر — موی شکافی ز سخن تیزتر
تاجوران تاجورش خوانده‌اند — واندگران آن دگرش خوانده‌اند

گه به نوای علَمش برکشند
گه به نگار قلمش در کشند

او ز علَم، فتح نماینده تر
وز قلم اقلیم گشاینده تر

گرچه سخن خود ننماید جمال
پیش پرستندهٔ مشتی خیال

ما که نظر بر سخن افکنده ایم
مردهٔ اوییم و بدو زنده ایم

سرد پیان آتش ازو تافتند
گرم روان آب درو یافتند

اوست درین ده زده آبادتر
تازه تر از چرخ و کهن زادتر

رنگ ندارد ز نشانی که هست
راست نیاید به زبانی که هست

با سخن آنجا که برآرد علَم
حرف زیادست و زبان نیز هم

گر نه سخن رشتهٔ جان تافتی
جان سر این رشته کجا یافتی

ملک طبیعت به سخن خورده‌اند
مهر شریعت به سخن کرده‌اند

کان سخن ما و زر خویش داشت
هر دو به صراف سخن پیش داشت

کز سخن تازه و زر کهن
گوی چه به گفت سخن به سخن

پیک سخن ره به سر خویش برد
کس نبرد آنکه سخن پیش برد

سیم سخن زن که درم خاک اوست
زر چه سگست آهوی فتراک اوست

صدر نشین تر ز سخن نیست کس
دولت این ملک سخن راست بس

هرچه نه دل بیخبرست از سخن
شرح سخن بیشترست از سخن

تا سخنست از سخن آوازه باد
نام نظامی به سخن تازه باد

بخش دوم: ویژگی‌های سخن

❀ گفتار از اعمال به حساب می‌آید
❀ برتری سخن از حمله شمشیر
❀ برتری سخن شایسته از صدقه و خیرات
❀ انسان شناسی و تمیز عاقل و احمق از طریق سخن
❀ گفتمان و تعلیم و تربیت
❀ روان درمانی از طریق سخن
❀ گفتگو و کشف حقیقت (استشاره)
❀ گفتگوی تمدنها جایگزین جنگ و برخورد
❀ ارتباط سخن و ایمان و اصلاح اعمال
❀ سکوت و خاموشی و ارزش آن

بخش دوم: ویژگی‌های سخن

۱. گفتار از اعمال به حساب می‌آید

بدون شک یکی از اعمال انسان، گفتار اوست و بسیاری از اعمال نیک و زشت را همین سخنان و کلمات تشکیل می‌دهند، برخی سخنان و کلمات، انسان را شایستهٔ برخورداری از پاداش و نعمات الهی می‌نماید و پاره ای از گفتارها عقوبت و عذاب الهی را نصیب او می‌کند.

نکته ای که توضیح آن در اینجا ضرورت دارد اینست که اگر بین گفتار و عمل انسان تفکیکی قائل شده‌اند، این تفکیک به معنای نفی گفتار به عنوان یک عمل نیست بلکه این تقسیم بندی آنجایی مطرح است که گوینده، موعظه و یا چیزی از فضائل اخلاقی را به دیگران بگوید یا به ایشان توصیه کند لکن در حوزهٔ رفتار شخصی، خویشتن را مقید به انجام گفتار خویش ننماید؛ نه اینکه با این تفکیک، تمامی سخنان و گفتارهای ارادی شخص را امری خارج از حوزهٔ اعمال به حساب آوریم؛ بنابراین اگر می‌گوییم که گفتار از اعمال به حساب می‌آید، منظور اینست که برخی از دستورات و واجبات دینی با قوهٔ گفتار قابلیت انجام می‌یابد و بسیاری از معاصی و گناهان نیز از همین طریق صورت می‌پذیرد. آیا بدون قوای گفتار کسی می‌تواند مسلمان باشد؟ نمازی بخواند؟ شکر و ستایش پروردگارش را بجا آورد؟ و آیا غیر از اینست که معاصی «دروغ، غیبت، تهمت، استهزاء و... از گناهان لسانی هستند؟»

فلذا آدمی بایستی نسبت به گفته‌های خود حساس و باریک بین باشد و بداند چه می‌گوید، چرا می‌گوید، به چه کسی می‌گوید، کِی می‌گوید، کجا می‌گوید، با چه الفاظی می‌گوید، چگونه می‌گوید، در چه شرایطی می‌گوید و... ؛ همینطور بر گویشور لازم است بداند از سخنان و گفتارش باز خواست خواهد شد و او مسؤول گفته‌های خویش است.

قرآن کریم و روایات

خداوند در اوایل سورهٔ مبارکهٔ حجرات چنین می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ كَجَهۡرِ بَعۡضِكُمۡ لِبَعۡضٍ أَن تَحۡبَطَ أَعۡمَٰلُكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تَشۡعُرُونَ ﴿٢﴾ [1]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلند تر از صدای پیامبر مکنید و آنچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید، با او به صدای بلند سخن مگویید، مبادا بی آنکه بدانید، کرده‌هایتان تباه شود.

همانطور که ملاحظه می‌کنید، خداوند گفتاری را که به روش درست و بجا انجام نشود، شایستهٔ عقوبت شمرده تا جاییکه آنرا مسبب از بین رفتن ثواب سایر اعمال نیک مؤمنان می‌داند.

مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ﴿١٨﴾ [2]

ترجمه: آدمی هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او آن را ضبط می‌کند.

نیز آورده‌اند که پیامبرﷺ فرمود: خدای فرزانه دو فرشته برای ثبت و ضبط کارها و گفتار هر انسانی گمارده است.[3]

حضرت علیؑ در اواخر یکی از حکمت‌های نهج البلاغه که در آن به بیان ویژگیهای یک انسان کامل پرداخته، پس از ذکر خصوصیتهای مختلف به مسألهٔ گفتار آدمی می‌رسد و چنین می‌فرماید:

... وَمَن عَلِمَ أَنَّ كَلامه مِن عَمَله قَلَّ كَلامه إلا فِيما يعنيه. [4]

ترجمه: و هرکس بداند که گفتار او نیز از اعمال او به حساب می‌آید، جز به ضرورت سخن نگوید.

۱ـ الحجرات، ۲

۲ـ ق، ۱۸

۳ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۳۹

۴ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹، صفحه ۷۱۲

علی علیه‌السلام: **كُلّ إنسان مُؤاخذٌ بِجناية لِسانه و يَدِه.**[۱]

ترجمه: هر انسانی باز خواست شود به گناه زبان و دستش.

علی علیه‌السلام: **إن اللِسانَ جِرمُه صغيرٌ و جُرمُه كَبيرٌ.**[۲]

ترجمه: زبان موجودی است کوچک که گناهان بزرگی مرتکب می‌شود.

علی علیه‌السلام: **إنَّكُم مُؤاخِذونَ بِأقوالكُم فَلا تَقولوا إلا خَيراً.**[۳]

ترجمه: به راستی که شما به گفتارتان بازخواست می‌شوید؛ بنابراین جز سخن نیک نگویید.

اشعار و متون ادبی

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

خوش سخن باش تا امان یابی — وقت کشتن خلاص جان یابی

امید مجد:

مبادا همانسان که با خویشتن — بگوئید با بانگ محکم سخن

رسول خدا را همینسان خطاب — نمایید دور از طریق صواب

چو گشتید دور از طریق ادب — شود محو اعمالتان نزد رب

* اول هر کاری حرف است.[۴]

۲. برتری سخن از حمله شمشیر

به عقیدهٔ همهٔ اهل نظر همواره گفتار و سخن در قیاس با سایر روش‌های روبرویی با مسائل، هم کارسازتر بوده و هم به عنوان اولین گزینه برای مواجهه با مسائل و مشکلات تجویز و توصیه شده است و از این رهگذر نتایج مفیدتری حاصل شده است. تعبیر «شمشیر زبان» و مشابهات آن به کرات در روایات و متون ادبی دیده می‌شود.

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۶

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۶

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۱

۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۲۳

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

... قَالَ إِبْرَٰهِيمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِى بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِى كَفَرَ. ﴿۲۵۸﴾[1]

ترجمه: ابراهیم گفت خدای من خورشید را از خاور بر می‌آورد، تو آنرا از باختر برآور. پس آنکس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند.

همانگونه که از مفهوم آیه ـ که در حال بیان ماجرای محاجه و جدال لفظی ابراهیم‌علیه‌السلام و نمرود است ـ استنباط می‌شود، خداوند سخن ابراهیم‌علیه‌السلام را مایهٔ شکست و بهت نمرود می‌داند؛ گو اینکه خداوند در ضمن عبارت نظر به این مطلب دارد که کارکرد سخن و گفتار از جنگ و یورش فیزیکی برتر است و منکوب شدن نمرود را ناشی از سخن پیامبرعلیه‌السلام می‌داند.

تأثیر ژرف و عمیق کلام به حدیست که علی‌علیه‌السلام در نهج البلاغه چنین فرموده‌اند:

رُبَّ قولٍ أنفذُ من صَولٍ.[2]

ترجمه: بسا سخن که از حمله مسلحانه کارگر تر است.

و در جای دیگر ضمن بیان حدیثی زبان را با سرنیزه قیاس نموده و فرموده‌اند:

حَدُّ اللسانِ أمضی مِن حَدِّ السّنان، حَدُّ السّنانِ یَقطَعُ الأوصالَ و حَدُّ اللِسانِ یَقطَعُ الأجالَ.[3]

ترجمه: تیزی زبان از تیزی سرنیزه برنده تر است، تیزی سرنیزه بندهای بدن را می‌برد و تیزی زبان عمرها را قطع می‌کند.

۱- البقره، ۲۵۸

۲ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۹۴، صفحه ۷۲۴

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، صفحه ۳۴۱

علی (ع): رُبَّ کَلامٍ أنفَذُ مِن سهامٍ.[۱]

ترجمه: بسا سخنی که از تیر، کارگر تر است.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

گفتگوی عشق را من در میان انداختم
طرح جوهر من به شمشیر زبان انداختم

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

بر زبان و دل مرا جز گفتگوی عشق نیست
می‌جهد چون سنگ و آهن آتش از گفتار من

فرخی سیستانی، دیوان اشعار:

سخن گفتن آن ستوده سخن   نرم گرداند آهن و پولاد

سیدای نسفی، دیوان اشعار:

خامه ام را تکیه گاهی در جهان پیدا نشد
متکای خویش از تیغ زبان دارم هنوز

سعدی شیرازی، بوستان:

سمند سخن تا به جایی براند   که قاضی چو خَر در وَحَل باز ماند

فردوسی، شاهنامه:

زبان در سخن گفتن آژیر کن   کمان کن خرد را سخن تیر کن

وحشی بافقی، دیوان اشعار:

مُهر برلب زد سخن سنجی که چون لب می‌گشود
قفل حیرت بر زبان هر سخنور می‌نهاد

امید مجد، ترجمه منظوم:

به اوگفت آنگه خلیل این سخن   که همواره خورشید را رب من

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۲

ز بـــالین مـــشرق بـــرارد بـــرون — اگـــر مـــی‌تـــوانی بـــه قـــدرت کنـــون
بـــرآور تـــو خورشـــید از بـــاختر — کـــه یـــک روز از مغـــرب آیـــد بـــدر
شـــد آن کـــافر انـــدر ســـخن نـــاتوان — ورا گـــشت بـــسته زبـــان بیـــان

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.[۱]

(مقصود، قیاس سَخن با ذوالفقار است که از جایگاه سخن حکایت دارد)

❀ به گفتار شیرین جهاندیـده مـرد — کند آنچه نتـوان بـه شمـشیر کـرد[۲]

«اسدی»

تعابیر: «تیغ زبان، تیغ نطق، شمشیر سخن» کنایه از برندگی سـخن و برتـری آن بـر شمشیر پولادین است.[۳]

۳. برتری سخن شایسته از صدقه و خیرات

درتعالیم اسلامی، سخن نیک وشایسته از ارزش بالایی برخـوردار بـوده و تأکیـدات فراوانی بدان شده است؛ حتی ارزش آنرا از صدقات و امور خیر نیز بـالاتر دانـسته‌انـد. تاثیر سخن شایسته به اندازه ایست که آدمی را بیش از هر احسان دیگری اقناع می‌کند.

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ... (۲۶۳)[۴]

ترجمه: گفتار پسندیده و گذشت بهتر است از صدقه ای که آزاری به دنبال آن باشد.

پیامبر اکرمﷺ: **ثَلاثٌ مِن أبوابِ البرّ: سَخاءُ النفسِ، طيبُ الكَلامِ و الصَبرُ عَلى الأذى.**[۵]

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۸۵

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۰

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۵۱۶ و جلد ۲، صفحه ۱۶۰۱

۴ـ البقره، ۲۶۳

۵ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۳۳۳

ترجمه: سه چیز از باب‌های نیکوکاری است: سخاء، کلام شایسته و پـاک و صـبر و تحمل بر اذیت و آزار.

مولوی، دیوان شمس:

فـــاعلاتن فـــاعلاتن فـــاعلاتن فـــاعلات

نان گندم گر نـداری گـو حـدیث گنـدمین

۴. ارتباط گفتار و انسان شناسی و تمیز عاقل و احمق از طریق سخن

یکی از ویژگی های گفتار اینست که می‌توان از طریق کلام و شیوهٔ سخن گوییِ فرد به سطح اندیشه و عقل متکلم پی برد و این همه تأکید برای اندیشیدن پیش از گفتـار و اهتمام در قلت کلام برای همین خصیصهٔ گفتار است. حتی از سخنان و شیوهٔ گفتار فرد می‌توان به ما فی الضمیر و ویژگی‌های درونی گویشور نیز پی برد.[۱]

قرآن کریم و روایات

خداوند متعال در سـورهٔ مبارکـهٔ محمـد، آنجـا کـه از بیمـاردلان و منافقـان سـخن می‌گوید، خطاب به پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید:

... وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ ﴿٣٠﴾[۲]

ترجمه: و از گفتار و آهنگ سخن به حال آنان پی خواهی برد وخداست که کارهای شما را می‌داند.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ ... ﴿٨٤﴾[۳]

ترجمه: بگو هرکس بر حسب ساختار روانی وبدنی خود عمل می‌کند.

علی‌علیه‌السلام: تَكلَّموا تُعرَفوا، فَإنَّ المرءَ مَخبوءٌ تحتَ لِسانِهِ.[۴]

ترجمه: سخن بگویید تا شناخته شوید، چرا که انسان در زیر زبان خود پنهان است.

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۷۶

۲ـ محمد، ۳۰

۳ـ الإسراء، ۸۴

۴ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۹۲، صفحه ۷۲۴

علی (ع): **اللِسانُ تَرجمانُ العَقلِ.**[۱]

ترجمه: زبان ترجمان دل و نهان است.

همچنین علی (ع) در حدیثی گفتار را گویای قوای درونی و نیروی دل آدمی می‌داند:

بیانُ الرَجلِ ینبئ عَن قُوة جنانِه.[۲]

ترجمه: گفتار و بیان مرد، از قدرت و نیروی دل او خبر می‌دهد.

و باز علی (ع) در جای دیگر گفتار را هماوردگاه آزمون عقل می‌داند:

عندَ بَدیهة المقال تختبر عُقول الرِجال.[۳]

ترجمه: با آغاز کردن سخن، آزموده شود عقل‌های مردان.

علی (ع) قلبُ الأحمقِ فی فیه، و لِسانُ العاقلِ فی قَلبه.[۴]

ترجمه: قلب احمق در دهان او و زبان عاقل در قلب اوست.

و نیز در بیانی دیگر زبان راست و درست را آرایهٔ اندیشه و مایهٔ زینت عقل آدمی به حساب آورده است و چنین فرموده:

مَن قومَ لِسانَه زانَ عَقلَه.[۵]

ترجمه: کسی که زبانش را راست و درست گرداند عقل خود را بیاراید.

علی (ع) **فَضلُ الرَجلِ یُعرَفُ مِن قَولِه.**

ترجمه: فضیلت انسان از گفتارش شناخته می‌شود.[۶]

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، گلستان:

تا مرد سخن نگفته باشد　　　عیب و هنرش نهفته باشد

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۳
۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۰
۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۴
۴ـ نهج البلاغه، حکمت ۴۱، صفحه ۶۳۲
۵ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۹
۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۵

هربیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ، خفته باشد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در سخن گفتن خطای جاهلان پیدا شود
تیر کج چون از کمان بیرون رود رسوا شود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در خموشی نشود جوهر مردم ظاهر
صائب این گنج نهان زیر زبان می‌باشد

مولوی، مثنوی معنوی:

مه فشاند نور و سگ عوعو کند
هرکسی بر خلقت خود می‌تنت

عنصری، دیوان اشعار:

بد ز بد گوهران پدید آید
هر کسی آن کند کزو شاید

شیخ بهایی، کشکول:

حال متکلم از کلامش پیداست
از کوزه همان برون تراود که در اوست

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

ناشده از خوی بدت دل تهی
کی رسد از نظم تو بوی بهی
هرچه به دل هست ز پاک و پلید
در سخن آید اثر آن پدید

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

جز به راه سخن چه دانم من
که حقیری تو یا بزرگ و خطیر

مولوی، مثنوی معنوی:

بوی کبر و بوی حرص و بوی آز
در سخن گفتن بیاید چون پیاز

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

گـــردد ز ســـخن نقـــص ســـخنگو ظـــاهر
زآواز شـــود شکـــست چیـــنی پیـــدا

طالب آملی، دیوان اشعار:

عیارِ دانـش طالـب بـه نظـم و نثـر سـنجیدی
همین باشد سخن سنجی، سخن سنجیدنت نـازم

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ از مشک بو آید و از کاه دود.[1]

(یعنی هرکس به تناسب طبیعت خویش نمود پیدا می‌کند)

❀ حال هرکس مطابق قال است.[2]

(مقصود اینست که گفتار انسان، گویای حالات قلبی و احساسات درونی اوست)

❀ زبان در دهان، ترجمان دل است.[3]

(مشابه مضمون پیشین)

❀ سخن آیینهٔ مرد سخنگوست.[4]

(مشابه مضمون پیشین)

❀ از کوزه همان برون تراود که دراوست.[5]

(منظور آنست که از سخنان هرکس می‌توان به شخصیت او پی برد)

❀ آنچه در دل است آخر بر زبان می‌آید.[6]

(مشابه مضمون پیشین)

۱ـ امثال و حکم دهخدا، صفحه ۱۵۷

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۶

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۸۹

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۹۴

۵ـ سید محمد رضوی، فرهنگ امثال القرآن، صفحه ۱۶۳

۶ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۶

❋ ابله را در سخن توان دانست.[۱]

(یعنی جهالت افراد را می‌توان از سخنانشان کشف نمود)

❋ ببین مزهٔ دهنش چیه؟[۲]

(مقصود از این ضرب المثل، اینست که سخن گفتن افراد می‌تواند از نیات درونی ایشان هم خبر دهد)

❋ Speech is the picture of the mind.[۳]

(سخن، تصویر ذهن است. معادل: زبان در دهان ترجمان دل است)

۵. گفتمان و تعلیم و تربیت

به عقیده دانشمندان زمان تولد انسان همان روزی است که نطفهٔ او منعقد می‌شود؛ و به تعبیر بهتر زمان ورود انسان به این دنیا نه تولد او از رحم مادر، بلکه تشکیل جنین است و اولین دورهٔ زندگی انسان همین زمان است. روانشناسان معتقدند صحبت کردن مادر با جنین داخل رحمش نیز آغاز تربیت و پرورش انسان است و رابطهٔ مادر و جنین با همین اصوات و عبارات شروع می‌شود و بعد از تولد نوزاد، باز همین اصوات و عبارات است که در پرورش و تعلیم او نقش اولیه و اصلی را ایفا می‌کند؛ خصوصاً زمانی که کودک با مفاهیم واژه‌ها آشنا می‌شود و قدرت تکلم پیدا می‌کند و از آن به بعد به تدریج، مفاهیم در سطوح بالاتری مطرح می‌شوند لکن با همین شیوه و ابزار، یعنی گفت و شنود؛ حتی در دوره‌های بزرگسالی و در مراکز آموزش عالی و پژوهشکده‌ها نیز وضع به همین منوال است؛ پس گفتمان، نخستین، مهمترین، کارآمدترین و ماندگارترین ابزار تعلیم و تربیت است. و قطعاً سایر ابزار و روشها بعد از آن موضوعیت پیدا می‌کنند. این سخن اگر بدیهی نباشد از اقامه ادله برای اثبات نیز بی نیاز است. کافیست دنیایی را تصور کنید که بدون استفاده از زبان و دیالوگ بخواهیم مطلبی را به کسی بیاموزیم! و یا اینگونه بیندیشیم که کدام ابزار و وسایل قادرند جایگزین

۱ـ همان، جلد ۱، صفحه ۲۴

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۱۴

۳ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۵۴

گفتار و سخن در مقام آموزش و تعلیم شوند. و یا آنکه از شما بخواهند مطالبی را به دو کودک که یکی فاقد قوای بینایی و دیگری فاقد قدرت تکلم و نیروی سامعه باشد، بیاموزید؛ روشن است که آموزش به کودکی گنگ بسیار دشوارتر است از کودک نابینا و این نشان از اهمیت سخن و گفتمان در مقام آموزش و تعلیم دارد؛ همانگونه که در قرآن کریم نیز در تمام مواضعی که خداوند از این دو نیرو یعنی دیدن و شنیدن سخنی به میان آورده سمع و نیروی شنوایی را بر بصر ترجیح و اولویت داده است:

«**إنه هو السمیع البصیر**» و به عقیدهٔ مفسران این تقدم و تأخر حکایت از کارکرد وسیع گفتار و اهمیت سخن دارد.[1]

۶. روان درمانی از طریق سخن

مشاوره و درمان بسیاری از بیماریهای روانی از این طریق یکی از دانشهای جدید است،[2] که امروزه از جایگاه و موقعیت ممتازی برخوردار گشته و به صورت فراگیری در عرصهٔ روان درمانی و رفع مشکلات روحی، پا به میدان نهاده است. دانشمندان به تجربه و آزمون اثبات نموده‌اند که داشتن همسخنی شایسته و امین در رفع مشکلات روحی انسانها به صورت عام و بیماران دچار عوارض روانی به شکل خاص، مؤثر و مفید است.

قرآن کریم و روایات

حضرت علی علیه السلام در این خصوص فرموده‌اند:

إنَّ هذه القُلوب تملّ کما تملّ الأبدان فَابتَغوا لَها طَرائفَ الحکَمِ.[3]

ترجمه: همانا این دلها همانند بدن‌ها افسرده می‌شوند، پس برای شادابی دلها، سخنان زیبای حکمت آمیز بجویید.

علی علیه السلام لِکلٍّ قادمٍ حَیرَةٌ فَابسُطُوهُ بِالکَلامِ.[4]

۱ـ جلال الدین السیوطی، الإتقان فی علوم القرآن، جلد ۲، صفحه ۶۷۴

۲ـ البته این علم پیشینهٔ بلندی در قرآن، ادبیات، و روایات دارد؛ اما پیشتر به صورت دانش مدون و نامبرداری مطرح نبوده است

۳ـ نهج البلاغه، حکمت ۹۱، صفحه ۶۴۲

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۷

ترجمه: هر واردی را که به محفلی درآید سرگشتگی و سر درگمی است، با سخن گفتن او را گشاده روکنید.

و باز امیر المؤمنین علی‌ؑ در باب تأثیر سخن بر روان می‌فرمایند:

أيُّها النّاس استصبحوا مِن شُعلةِ مِصباحِ واعظٍ متّعظٍ، وامتاحوا مِن صَفو عَينٍ قَد روّقت مِن الكدرِ.[1]

ترجمه: ای مردم! چراغ دل را از نور گفتار گویندهٔ با عمل روشن سازید و ظرف‌های جان را از آب زلال چشمه‌هایی که از آلودگی‌ها پاک است، پر نمایید.

علی‌ؑ **إنَّ كَلامَ الحَكيمِ إذا كان صَواباً دواءٌ و إذا كان خَطأً كان داءً.**[2]

ترجمه: به راستی که سخن حکیم و فرزانه اگر درست باشد، دارو است و اگر خطا باشد درد است.

اشعار و متون ادبی

فخر الدین اسعد گرگانی، ویس و رامین:

پس آنگه دست یکدیگر گرفتند
به مرز سوسن آزاد رفتند
ز هر گونه سخن گفتند با هم
سخن شان ریش دل را گشت مرهم

فردوسی، شاهنامه:

زگفتار او انجمن شاد شد
دل شهریار از غم آزاد شد

امیر علیشیر نوایی، دیوان اشعار:

مرده بودم یک سخن گفتی و جانم تازه شد
کی مسیحا اینچنین گفتست روح افزا سخن

۱ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵، صفحه ۱۹۴

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۹

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چراغ خلوت جان روشنایی سخن است
بهار زنده دلان آشنایی سخن است

ملا محسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

گه سخن خالی کنِ دلهای اندوه پر است
گاه در دلهاست اندوه پشیمانی فکن
گاه می‌ریزد چو باران از سحاب معرفت
تا دلی کان مرده باشد زنده گردد از سخن
گه چو آبی در چهی یا شیر در پستان بود
تا کشش نبود برون ناید ز جای خویشتن

شیخ کمال خجندی، دیوان اشعار:

به عیادت سخنی گوی که رنجوران را
از شفا خانه آن لب، شکری می‌باید[1]

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

صحبت غنیمت است به هم چون رسیده‌ایم
تا کی دگر به هم رسد این تخته پاره‌ها

فردوسی، شاهنامه:

بدوگفت خاقان، به شیرین زبان
دل مردم پیر گردد جوان

خاقانی شروانی، دیوان اشعار:

هرچند جراحت از زبان است
مرهم بجز از زبان ندیدم

سلیم، دیوان اشعار:

سر کن سخنی تا دلِ بد حال گشاید
کز باد نفس غنچهٔ تبخال گشاید

۱ـ توضیح اینکه این شعر اثر شگرف سخن را در شفای بیماران جسمی بیان میدارد.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* تسکین دل ز صحبت روشندلان طلب.[۱] «وحشی بافقی»
* سخن خوش، ز سینه کین ببرد.[۲]
* دیگ را آتش به جوش می‌آورد، آدم را حرف.[۳]

۷. گفتگو و کشف حقیقت (استشاره)

در مواضع متعددی با رایزنی و تضارب افکار و از طریق گفتمان، حقیقت و واقعیت مکشوف و روشن می‌گردد. تجربه نشان داده است بواسطهٔ گفتگو و مباحثه، بهتر و بیشتر می‌توان حقیقت را شناخت. آدمی در جریان گفتگو، دقیق تر و با نگاه عمیق تری به مسأله می‌نگرد. افکار و اندیشه‌ها بیشتر به جریان می‌افتد و زوایای جدیدی برای نگرش به مسأله ایجاد می‌شود و از این رهگذر حقایق امور هویدا می‌شود.

قرآن کریم و روایات

قرآن کریم برای مشورت، ارزش والایی قائل شده است و در چندین آیه به اشاره وضمن دوآیهٔ مشهور به صراحت از این موضوع، سخن به میان آورده است.

.. فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ... (۱۵۹)[۴]

ترجمه: پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.

در آیهٔ شریفه فوق، خداوند متعال مستقیماً به نبی مکرم اسلام دستور به مشورت می‌دهد.[۵]

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۸۷

۲ـ همان، صفحه ۱۷۳

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۸۳

۴ـ آل عمران، ۱۵۹

۵ـ البته مفسران در پاسخ به این سؤال که پیامبر با وجود بهره مندی از نیروی وحی دیگر چه حاجتی به مشورت با دیگران دارد؟، چهار احتمال را مطرح کرده اند: **اول**، تطییب نفس و تألیف قلوب و بالا بردن منزلت مردم چرا که

وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ ... (۳۸) [۱]

ترجمه: وکسانی که ندای پروردگارشان را پاسخ داده و نماز به پا کردند و کارشان در میانشان مشورت است.

در این آیهٔ کریمه که مانند آیات پیش از آن، خداوند به توصیف مؤمنان پرداخته است، ویژگی‌های دیگری را برای مؤمنان متوکل بر می‌شمارد و یکی از این صفات را نیز مشورت در امور ذکر می‌کند.

حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

إضرِبوا بَعضَ الرأی بِبعض یَتَولّدُ مِنه الصَّواب. [۲]

ترجمه: اندیشه‌ها را با یکدیگر رو در رو کنید تا اندیشهٔ درست از آنها پدید آید.

علی علیه السلام: **لاظَهیرَ کالمُشاوَرَة.** [۳]

ترجمه: هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست.

علی علیه السلام: **لا یَستغنی العاقلُ عَن المُشاوَرَة.** [۴]

ترجمه: انسان خردمند از مشاوره بی نیاز نیست.

علی علیه السلام: **مَن استبدَّ بِرأیِه هَلکَ، و مَن شاوَرَ الرِجالَ شارکها فِی عُقولِها.** [۵]

ترجمه: هر کس خود رأی شد، به هلاکت رسید و هر کس با دیگران مشورت کرد در عقلهای آنان شریک شد.

به آراء آنها مراجعه شده و به نظرات ایشان احترام گذارده می‌شود. **دوم**، برای آن بوده که مردم در امر مشورت به عنوان الگو به پیامبرشان اقتداء نموده و آن را نقص و کاستی نپندارند. **سوم**، برای آن بوده که آنان را بیازماید که کدامیک ناصح و خیر خواه و کدامیک ناخالص و بدخواه است. **چهارم**، اینکه این مشورت در امور مربوط به دنیا و حربه های نظامی و شیوه های درگیری با دشمن و مانند آن بوده که پیامبر می‌توانست از آراء مردم استعانت نماید.(برگرفته از مجمع البیان فی تفسیر القرآن)

۱ـ الشوری، ۳۸

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۴۵۴

۳ـ نهج البلاغه، حکمت ۵۴، صفحه ۶۳۶

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۹۰

۵ـ نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱، صفحه ۶۶۴

اشعار و متون ادبی

مولوی، مثنوی معنوی:

مـشورت ادراک و هـشیاری دهـد — عقلهـا مـر عقـل را یـاری دهـد
گفـت پیغمبـر بکـن ای رایـزن — مـشورت کالمستـشار مـؤتمن

سعدی شیرازی، مواعظ:

هرکـه بـی مـشورت کنـد تـدبیر — غـالبش بـر غـرض نیایـد تیـر
بـیخ بـی مـشورت کـه بنـشانی — بـر نیـارد بـه جـز پـشیمانی

قاآنی، دیوان اشعار:

چه سخت کارا کز مشورت شـود آسـان
چه سست رایا کـز مـصلحت شـود مـتقن

مولوی، مثنوی معنوی:

ورچه عقلت هست با عقـل دگـر — یار بـاش و مـشورت کـن ای پـدر
با دو عقل از بـس بلاهـا وارهـی — پـای خـود بـر اوج گردونهـا نهـی

۸. گفتمان، جایگزین اختلافات و جنگها و رفع سوء تفاهمات از ایـن طریـق (نظریه گفتگوی تمدنها)

سخن گفتن و ارتباطات کلامی قادر است بسیاری از سوء تفاهم‌ها و اختلافات را از میان برداشته و انسانها را با هر مذهب و ممشایی به یکدیگر نزدیک تر نمایـد. تـشکیل مجمع جهانی تقریب مذاهب و مراکز گفتگوی ادیان، همینطـور طـرح نظریـه گفتگـوی تمدنها در مقابل نظریه برخـورد و جنـگ تمـدنها کـه نخـستین بـار از سـوی سـاموئل هانتینگتون مطرح شد و مخالفان متعددی پیدا کرد،[1] گویای این واقعیت است که ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف می‌توانند اختلافات و مسائل خود را از طریق گفتگو رفع نمـوده و صلح و دوستی را جایگزین اختلافات و بروز جنگ‌های خونین نمایند. مطلبی کـه در تاریخ، برای اولین بار از سوی قرآن کریم ضمن چندین آیه مطرح شده است.

۱ـ ساموئل هانتینگتون، نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، ص ۲۲

قرآن کریم و روایات

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ تَعَالَوْا۟ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍۭ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا ... ﴿٦٤﴾[1]

ترجمه: بگو، ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم.

شیخ طبرسی مفسر بزرگ قرآن کریم، شأن نزول این آیه را نصارای نجران و یا یهودیان مدینه می‌داند.[2]

همینطور یکی از سوره‌های قرآن کریم (کافرون) مشخصاً به این موضوع پرداخته است:

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿١﴾ لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَآ أَنتُمْ عَٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ﴿٤﴾ وَلَآ أَنتُمْ عَٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِىَ دِينِ ﴿٦﴾[3]

ترجمه: به نام خداوند رحمتگر مهربان. بگو ای کافران. آنچه می‌پرستید، نمی‌پرستم. و آنچه می‌پرستم، شما نمی‌پرستید. و نه آنچه پرستیدید، من می‌پرستم. و نه آنچه می‌پرستم، شما می‌پرستید. دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓا۟ ... ﴿١٣﴾[4]

ترجمه: ای مردم؛ ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را شناسایی متقابل حاصل کنید.

مفهومی که این هشت آیهٔ شریفه در آن توافق و همسویی دارند، همان بیان انواع اختلافات اعتقادی، مذهبی، فرهنگی و قومی است و نسخهٔ مشترکی که خداوند برای رفع این اختلافات تجویز فرموده است، گفتگوست. در آیهٔ اول اجتماع و اتحاد بر محور مشترکات مطرح شده است، در آیات سورهٔ مبارکهٔ کافرون، که مخاطب آن

۱ـ آل عمران، ۶۴

۲ـ الطبرسی،مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۳۱۴

۳ـ سورهٔ کافرون

۴- الحجرات، ۱۳

کافران هستند، گفتگو بر محور مرزبندی اصول عقاید و تسلیم نشدن در مقابل عقاید کفر آمیز است و در آیهٔ اخیر سخن از شعبات و دسته بندی‌های قومی و فرهنگی است که خداوند متعال این اختلافات را مایهٔ شناسایی متقابل اقوام دانسته و مؤکداً این دسته بندی‌ها را فاقد وجاهت عقلی برای تعیین میزان اهمیت و برتری اقوام بر یکدیگر می‌داند و در انتهای آیه نیز یگانه ملاک و شاخص رتبه بندی انسانها را، تقوای الهی و درجات آن معرفی می‌نماید.

اصل نوزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز پیرامون یکسان بودن حقوق مردم و برابری رنگها، نژادها و زبانهای مردمان و عدم رجحان و امتیاز یکی بر دیگری است.

اشعار و متون ادبی

نورالدین عبدالرحمن جامی، بهارستان:

مرد باید که به لطف سخن و حسن خطاب
طبع ارباب ستم را زستم بازآرد
هر لئیمی که ز احسان و کرم رو کرده است
به فسون سخن او را به کرم باز آرد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

کدام حجت ناطق به از کلام بود؟
سخن چو هست، چه حاجت به دعوی ولاف است

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

خوب گفتن پیشه کن با هرکسی
کاین برون آهنجد از دل بیخ کین
خوب گفتار ای پسر بیرون برد
از میان ابروی دشمنت چین

۹. ارتباط سخن و ایمان و اصلاح اعمال

گفتار به شیوهٔ مطلوب در ایمان افراد نقش دارد؛ بخشی از توصیه‌ها و دستورات دینی و اخلاقی را گفتار و چگونگی آن تشکیل می‌دهد. همینطور در همهٔ ادیان و

مذاهب، گفتار نیک از جایگاه بالایی برخوردار بوده و زشتی آن نیز به انحاء گوناگون تقبیح شده است.[1] از دیدگاه قرآن گفتار نیک و استوار می‌تواند سبب اصلاح عمل و حتی مغفرت و بخشایش گردد.

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ .... ﴿٧١﴾[2]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار بگویید، تا اعمال شما را به صلاح در آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید.

با کمی تدبّر در آیهٔ فوق نکته ای بسیار عجیب و درخور دقت بدست می‌آید و آن اینکه خداوند حکیم، سخن درست و استوار و به دور از دروغ و تباهی را هم مایهٔ اصلاح اعمال و هم موجب بخشایش گناهان می‌داند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

لا يَستقيم ايمانُ عبدٍ حَتّى يَستَقيم قلبُه و لا يَستَقيم قَلبُه حتى يَستَقيم لِسانُه.

ترجمه: ایمان بنده ای درست و کامل نخواهد شد تا قلبش درست نشود و قلبش درست نمی‌شود تا زبانش درست نشود.

نبی مکرم اسلام نیز در حدیث فوق، سخن را مقدمه و شرط صحت و استواری ایمان معرفی فرموده است.

علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

إذا أرادَ الله سُبحانَه صَلاحَ عبدٍ أَلهَمَه قلّةَ الكلامِ و قِلّةَ الطعامِ و قِلّةَ المنامِ.[3]

ترجمه: هرگاه خدای سبحان صلاح بنده ای را بخواهد، کم سخن گفتن و کمی

۱ـ به عنوان مثال، یکی از سه شعار اصلی آیین زرتشت نیز « گفتار نیک » عنوان شده است .

۲ـ الأحزاب، ۷۰، ۷۱

۳ـ غرر الحكم و درر الكلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۰

خوراک و کمی خواب را به او الهام کند و در دلش بیندازد.

۱۰. سکوت و خاموشی و ارزش آن

آخرین مورد از ویژگی‌های سخن و سخنوری، که گرچه مستقیما با این موضوع مرتبط نیست، لکن می‌تواند به عنوان یکی از ویژگی‌های ارتباط مطرح باشد، سکوت و عدم بیان است. یکی از ارزشمندترین و کارآمدترین مهارت های زندگی، سکوت و خاموشی است، این امر ضمن آنکه حافظ جایگاه فرد و سبب افزایش وقار و متانت وی می‌شود، داروی مفید و معجون مؤثریست که قادر است مانع از بروز بسیاری از مشکلات و سوء تفاهم‌ها شده و مایهٔ حفظ حرمت افراد گردد؛ بسیاری از معاصی فرصت ظهور نیافته و امکان تأمل برشنیده‌ها و تمرکز بر گفتار نیز حاصل می‌آید.

قرآن کریم و روایات

مولی الموحدین علی‌ علیه‌السلام در حکمت ۳۳۳ از کتاب شریف نهج البلاغه، قریب بیست وصف از اوصاف مؤمنان واقعی را بر می‌شمارد؛ در این بین یکی از صفات مؤمنان را کثرت سکوت و خاموشی ایشان معرفی می‌فرماید: ... **کثیرٌ صمته**.

علی علیه‌السلام: **بِکثرةِ الصمت تکون الهَیبة.**[1]

ترجمه: با سکوت بسیار، وقار انسان بیشتر می شود.

علی علیه‌السلام: **السُکوتُ راحةُ العَقلِ.**[2]

ترجمه: سکوت مایهٔ آسایش فکر است.

اشعار و متون ادبی

فردوسی، شاهنامه:

کسی کو خرد دارد و با هُشی نباید گزیدن جز از خامُشی

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۲۲۴، صفحه ۶۷۶

۲ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۵۳۲

سعدی شیرازی، بوستان:

کمال است در نفس انسان سخن　　　تو خود را بـه گفتـار نـاقص مکـن
ازآن مرد دانا دهان دوختـه سـت　　　که بیند که شمع از زبان سوخته ست

سعدی شیرازی، مواعظ:

نگـاه دار زبـان تـا بـه دوزخـت نبـرد
که از زبان بتـر انـدر جهـان زیـانی نیـست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

کلید گنج سعادت زبان خـاموش اسـت
صدف به مزد خموشی گهر ز نیسان یافـت

مولوی، مثنوی معنوی:

هرکـه را اسـرار کـار آموختنـد　　　مهـر کردنـد و دهـانش دوختنـد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چون صدف هرکس که دندان بر سر دندان نهد
سـینه اش بـی گفتگـو گنجینـهٔ دریـا شـود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

کـسی گـل مـی‌توانـد چیـد از افـسانهٔ بلبـل
که حرز خامشی چون غنچه در زیر زبان گردد

صائب تبریزی دیوان اشعار:

نیست در عـالم ایجـاد بجـز تیـغ زبـان
بی گناهی که سزاوار بـه حـبس ابـد اسـت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

شکوهٔ اهل دل از خلـق نهـان مـی‌باشـد
این عقیقی است که در زیر زبان مـی‌باشـد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از خموشی می‌توان صائب به معنـی راه بـرد
مایه غواص گوهر جـو نفـس دزدیـدن اسـت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نیست در دارالأمان خامشی بیم گزند
غنچه از واکردن لب خرج گلچین می‌شود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

خار بی گل چند خواهی بود از تیغ زبان
بی زبانی پیشهٔ خود کن گل بی خار شو

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

بغیر شهد خموشی کدام شیرینی است
که از حلاوت آن لب به یکدگر چسبد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چون حباب از حرف پوچ است این تهیدستی ترا
مهر خاموشی به لب زن، مخزن اسرار شو

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

طوطی از خاموشی آیینه می‌آید به حرف
مهر خاموشی به لب زن تا به دل گویا شوی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از سخن چند چو سی پاره پریشان گردی؟
مهر زن بر لب گفتار که قرآن گردی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

گوش شو هر جا سخن را ساز نتوانی نمود
مهر بر لب زن دلی گر باز نتوانی نمود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

با خموشی هستی از نیکان عالم، بی سخن
چون گشودی لب به گفتن، نیک یا بد می‌شوی

نظامی گنجوی، شرفنامه:

سخن تا نپرسند لب بسته دار   گهر نشکنی تیشه آهسته دار

نپرسیده هرکو سخن یاد کرد — همه گفتهٔ خویش را باد کرد
سخن گفتن آنگه بود سودمند — کز آن گفتن آوازه گردد بلند
چودرخورد گوینده ناید جواب — سخن یاوه کردن نباشد صواب
دهن را به مسمار بر دوختن — به از گفتن و گفته را سوختن

عطار نیشابوری، منطق الطیر:

گر سخن از نیکوئی چون زر بود — آن سخن، ناگفته نیکوتر بود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

خنده رسوا می‌نماید پستهٔ بی مغز را
چون نداری مایه، از لاف سخن آزاده باش

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

یک حرف بشنو از من و در خلد سیر کن
در مجلسی که گوش توان شد، زبان مباش
هرکه را باشد عقیق صبر در زیر زبان
جام تبخالش پر از آب بقا خواهد شد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

تر زبانی معدن زنگار می‌سازد مرا — خامشی آیینهٔ اسرار می‌سازد مرا

فردوسی، شاهنامه:

تو بر انجمن خامشی برگزین — چو خواهی که یکسرکنند آفرین

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

بسوی خویش کشد صید را خموشی دام
سخن زفیض تأمل شود شکار نفس

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

اسرار سخن جز به خموشی نتوان یافت
مفتاح در گنج معانیست تأمّل

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

خاموشی پروانه کند کار خود آخر — ای شمع بیندیش و نگهدار زبان را

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* اگر حرف از نقره است، خاموشی از طلاست.[۱]
* زبان پاسبان سر است.[۲]

(یعنی سکوت تضمین کنندهٔ سلامت انسان بوده و او را از افتادن به دامن مخاطرات مصون می‌دارد)

* به هوش باش که سر در سر زبان نکنی.[۳]

(مشابه مضمون پیشین)

* آدمی از زبان خود به بلاست — مرد خاموش در امان خداست[۴]

«مکتبی»

* اگر پشیمان باشی از نگفتن — به که پشیمان باشی از گفتن.[۵]
* از صد زبان، زبان خموش رساتر است.[۶]
* اگر گفتن سیم است، خامشی زر است.[۷]
* خاموش نشین و فارغ از عالم باش.[۸]
* سکوت علامت رضاست.[۹]

(این مثل غالباً هنگامی بکار می‌رود که از دختری راجع به انتخاب همسرش نظر خواهی نمایند؛ از آنجا که دختران دم بخت در حضور والدین برسم حیا و ادب از بیان صریح، شرم دارند، لذا در صورت رضایت، با سکوت خود این مطلب را اعلام می‌کنند)

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۲۰
۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۲۳
۳ـ همان، جلد ۱، صفحه ۲۳
۴ـ همان، جلد ۱، صفحه ۲۳
۵ـ همان، جلد ۱، صفحه ۷۹
۶ـ همان، جلد ۱، صفحه ۶۵
۷ـ همان، جلد ۱، صفحه ۸۹
۸ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۷
۹ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۰۹

❋ خَیرُ الخلالِ حفظُ اللسانِ.[۱]

(مثل عربی، یعنی بهترین محبت و دوستی کردن، حفظ زبان و خاموش بودن است)

شیخ بهایی، کشکول:

حکایت

اسطرخس صامت را پرسیدند: چرا سکوت پیشه کرده ای؟ گفت از آن رو که هرگز بر سکوت پشیمان نگشتم و بسا که از سخن گفتن پشیمان گشته ام.

تعابیر: «زبان انداختن، زبان اندر کشیدن، زبان بربستن، زبان به کام کشیدن، زبان بریدن، زبان بسته، زبان در کام دزدیدن، زبان شستن، زبان نگه داشتن، روزهٔ مریم، زبان بند چیزی گشتن، زبان خشک بودن، دهان برنهادن، دُرج نطق مسمار کردن، تن زدن، خاک در لب کردن، قید بر بُراق ناطقه بستن، دهان دوختن، تیغ در غلاف کردن، سخن به زبان درشکستن، دم فرو بستن، قفل بر لب نهادن» همگی کنایه از سکوت و خاموش ماندن هستند که به دفعات در اشعار و متون ادبی و در همین معانی استعمال شده‌اند.[۲]

❋ Speech is silver but silence is golden.[۳]

(معادل: اگر سخن گفتن نقره باشد، خاموشی طلاست.)

❋ Quietness is a great treasure.[۴]

(سکوت، گنجی بزرگ است.)

❋ Silense never makes mistakes.[۵]

(سکوت هرگز اشتباه نمی‌کند.)

❋ Talking comes by nature, silense by understanding.[۶]

(سخن گفتن بر مبنای غریزه است و سکوت بر مبنای فهم و درک. در بیان ارزش سکوت)

۱ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۲۹۹

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۴۸۳ و جلد ۲، صفحات ۱۰۴۱، ۱۰۵۷، ۱۲۳۳، ۱۳۶۷ و جلد ۳، صفحه ۱۹۸۲

۳ـ الیزابت مک کایگ و مارتین مینسر، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۴۳۲

۴ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۵۱

۵ـ همان، صفحه ۵۳

۶ـ همان، صفحه ۵۵

فصل دوم

آداب و مهارت‌های گفتگو و ارتباط

دستورات و توصیه‌ها پیرامون آداب سخن گفتن

بـدین دلفریبـی سـخنهای بکـر / بـه سـختی تـوان زادن از راه فکـر
سخن گفتن بکر دُر سُفتن اسـت / نه هرکس سزای سخن گفتن است

«نظامی»

حال که ارزش و جایگاه ممتاز کلام و گفتار را شناختیم، لازم اسـت آداب گفتـار و دستورات فرهنگی اخلاقی پیرامون مسأله سخن گفتن را نیز نیک شناخته و همانطور که پیش تر وعده کرده بودیم دیدگاه قرآن کریم، معـصومین «علـیهم الـسلام» و همینطـور ادباء، شعراء و اصحاب خرد را پیرامون این موضوع بیان نماییم.

اینک ابیات و عباراتی از زبان بزرگان و ادبای فرهیخته که گویای اقسام و گونه‌های گفتار، برخورداری سخن و سخنوری از آداب، لزوم توجه به گفتـه‌هـا و نیـز شـیوه‌هـا ومهارت های گویشوری در مقولات مختلف است از نظر می‌گذرد:

سعدی شیرازی، مواعظ:

همه گویند و سخن گفتن سعدی دگرست
همـه داننـد مزامیـر نـه همچـون داوود

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

نه هر که یکدو سه مصرع به یکـدگر بنـدد
رمـوز معنـی و درد سـخنوری دانـد
ز هـر دهـان و لبـی نکتـه دلنـشین نـشود
نـه هـر کـه خطبـه بخوانـد پیمبـری دانـد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هر کـه راه گفتگـو در پـردهٔ اسـرار یافـت
چون کلیم از لن ترانی لـذت گفتـار یافـت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در نظرهـا عـزت طـوطی ز طـاووس است بـیش
نیست گر رنگین سخن را جامهٔ رنگین، چه بـاک

سعدی شیرازی، بوستان:

ز دریای عمان برآمد کسی / سفرکرده هامون و دریا بسی
جهان گشته و دانش اندوخته / سفرکرده و صحبت آموخته

امیر معزی، دیوان اشعار:

به زیر هر هنرت جوهریست از حکمت
به زیر هر سخنت دفتریست از آداب

عطار نیشابوری، لسان الغیب:

چو اعمال تو با آداب باشد / ترا صد گونه فتح الباب باشد

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

سخن تا چند گویی از سر دست / همانا هم تو مستی هم سخن مست
سخن کان از دماغ هوشمند است / گر از تحت الثری آید، بلند است
سخنگو چون سخن بیخود نگوید / اگر جز بد نگوید بد نگوید
سخن باید که با معیار باشد / که پر گفتن خران را بار باشد

سعدی شیرازی، گلستان:

بوریا باف اگر چه بافنده است / نبرندش به کارگاه حریر

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن آن است که از مغز تأمل / نتوان کرد به هر طوطیی اسناد

فخر الدین اسعد گرگانی، ویس و رامین:

تو از ما مهتری باید که گفتار / نگویی جز به آیین و سزاوار

ملک الشعرای بهار، دیوان اشعار:

سخن چو گویی سنجیده گوی در مجلس
که از کلام نسنجیده خوار گردد مرد
درست گوی و ادب ورز و بر گزافه مرو
صریح باش و به جد کوش و گرد هزل مگرد
بساسخن که از اوخاست بحث وجنگ وقتال
بسا عمل که از او زاد رشک و کین و نبرد
گر آنچه گویی دانی، بری فراوان سود
ور آنچه دانی گویی، کشی فراوان درد

نه هر که هـر چـه توانـست گفـت، بایـد گفـت
نـه هـر کـه هـر چـه توانـست کـرد، بایـد کـرد

خاقانی شروانی، دیوان اشعار:

کو آنکه سـخندان مهـین بـود بـه حکمـت
کو آنکـه هنـر بخـش بهـین بـود بـه آداب

در اینجا خوب است پیش از پرداختن به دسته بندیها و جزئیات، جملاتی را به نقل از کیکاوس بن قابوس وشمگیر که پیرامون اقسام و آداب گفتار به رشتهٔ تحریر درآورده از نظر بگذرانیم:

کیکاوس بن قابوس و شمگیر، قابوسنامه:

«اما بدان که سخن از چهار نوع است: یکی نه دانستنی است و نه گفتنی و یکی هـم دانستنی است و هم گفتنی و یکی گفتنی اسـت و نادانـستنی و یکـی دانـستنی اسـت و ناگفتنی.

اما ناگفتنی و نادانستنی سخنی است که دین را زیان دارد.

و آنکه گفتنی است و نادانستنی: سخنی است که در کتاب خدای تعالی و در اخبـار رسولﷺ باشد و اندر کتاب‌های علوم و علما که در تفسیر او تقلید بـود و در تاویـل او تعصب و اختلاف چون ید و وجه و نزول و مانند این؛ پس اگر کسی دل در تاویـل آن بندد خدای عز و جل او را بدان بگیرد.

و آنکه هم گفتنی است و هم دانستنی است: سخنی بود که صلاح دین و دنیـا در آن بود و هم بدین جهان بکار آید و هم بـدان جهـان و از گفـتن و شـنودن آن گوینـده و شنونده را نفع بود.

و آنکه دانستنی است و ناگفتنی: چنان بود که عیب محتشمی یـا عیـب دوسـتی تـرا معلوم شود یا از طریق عقل و یا از کار جهان تو را تخایلی بندد که آن نه شـرعی بـود؛ چون بگویی، یا خشم آن محتشم تو را حاصل آید، یا آزار دوست حاصل شود، یـا بـیم شوریدن غوغا و عامه باشد بر تو، پس این دانستنی بود و ناگفتنی.

اما از این چهار نوع که گفتم، بهترین آن سخن است که هـم دانـستنی اسـت و هـم گفتنی. اما این چهار نوع سخن هر یک را دو رویست: یکی نیکو و یکی زشت؛

سخن که به مردم نمایی بر روی نیکوترین نمای تا مقبول بود و مردمان درجهٔ تو را بشناسند، که بزرگان و خردمندان را به سخن دانند نه سخن را به مردم که مردم نهان است زیر سخن خویش چنانکه به تازی گویند: «المرء مخبوءٌ تحت لسانه»

وسخن بود که بگویند به عبارتی که از شنیدن آن روح تازه گردد و همان سخن به عبارتی دیگر توان گفتن که روح تیره گردد.

همینطور قاآنی ضمن ابیاتی خوش آهنگ و موزون، ویژگی‌های زیباترین گفتار را برشمرده و در ستایش بیانی بی نقص و شیوا چنین سروده است:

(نکتهٔ جالب اینکه قریب ۴۰ ویژگی در ابیات چهارگانهٔ زیر گنجانیده شده است)

قاآنی، دیوان اشعار:

به سعی خامهٔ ماهر به فرق نامهٔ طاهر
فشانده خسرو قاهر چه مایه لؤلؤ لا لا
سدید و محکم و ساطع، فصیح و واضح و لامع
بلیغ و روشن و رایع، رشیق و ظاهر و شیوا
جمیل و در خور و لایق، رزین و راتب و رایق
گزین و لایح و بارق، جزیل و سخته و غرا
شگرف وبیغش و کافی، سلیس ودلکش وصافی
پسند و ویژه و وافی، بلند و شارق و بیضا [1]

اصول و ضوابط کلی و ابتدایی

پیش از پرداختن به آداب و مهارت‌های گفتگو، به اختصار مواردی از قواعد کلی و مقدماتی گویشوری مطرح می‌شوند که برای برخوردار بودن از گفتاری نیک و شایسته، عبور از این مراحل لازم و اجتناب ناپذیر است: (ده مورد)

۱ـ با توجه به دشواری و غرابت برخی واژه ها، به معنای برخی از آنها اشاره می‌شود:
ساطع= درخشان و برافراشته، لامع= درخشان و تابناک، رایع= پربرکت، زیبا، رشیق= زیبا و ظریف، رزین= محکم و استوار، راتب = ثابت و پا برجا، رایق= خوش‌آیند و شگفت انگیز، جزیل= عظیم و بزرگ، لایح= هویدا و آشکار، بارق = تابان و فروزان، شارق= درخشان بسان خورشید، سدید= محکم و استوار، راست و درست سلیس= ساده و روان، وافی= تمام و کامل، گزین = الف. شیرین (منسوب به گز) ب. گزیده و دستچین

الف. یادگیری واحدها و فرایندهای زبانی (اصوات گفتاری، واحدهای واژه ای، واحدهای جمله ای)[۱]

ب. یادگیری زبان رسمی کشور

ج. گسترش گنجینه الفاظ در ذهن و تسلط بر جمله سازی و عبارت پردازی

د. تسلط بر قواعد کلی دستوری زبان رسمی

ه. سعی در ایجاد انطباق بین زبان مادری و زبان رسمی کشور و یافتن نظائر و معادل‌های مناسب (درصورت تمایز زبان مادری و زبان رسمی)

و. آشنایی با فنون و صنایع ادبی

ز. آشنایی با پیشینهٔ ادبیات و آثار ادبی منظوم و منثور و شناخت استوانه‌های فرهنگ و ادب آن سرزمین

ح. آشنایی با آموزه‌ها و دستورات دینی در حوزه گفتار

ط. آشنایی با آموزه‌ها، شؤون و الزامات عرفی و فرهنگی

ی. آشنایی با آداب و مهارت‌های گفتگو، سخنوری و انواع ارتباطات

۱ـ ریتا ال . اتکینسون ودیگران، زمینه روانشناسی هیلگارد، جلد اول، صفحه ۵۸۹

بخش یکم: اصول ایجابی [بایسته‌ها]

منظور از اصول ایجابی همان بایدهاست؛ نگارنده، دستورات و اصول گفتار را به دو بخش بایدها و نبایدها تقسیم و ذکر می‌نماید؛ به این صورت که در بخش اول به بیان دستورات و آدابی پرداخته شده که لازمه گفتار صحیح است و سخن بایستی بر پایه آن توصیه‌ها قوام گیرد تا متصف به گفتار نیک شود؛ و در بخش دوم مباحث، به آسیب شناسی و نقاط منفی در قالب نواهی و پرهیز از برخی اقسام گفتار پرداخته شده است. که همگی برآمده از قرآن و احادیث معتبر است که در ذیل آن اشعار، عبارات ادبی، ضرب المثل‌ها، حکایات و کنایاتی به عنوان مؤید ذکر شده است.

به عقیده راقم این سطور، شاید علت اصلی بخش بزرگی از نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های جوامع و خانواده‌ها، همین زیر پا نهادن اصول گفتار در روابط میان فردی و میان گروهی باشد و با لحاظ نمودن آن در زندگی و رعایت این اوامر و زواجر وارده، شاهد سخنان نغز، زیبا و شنیدنی و آفت زدایی از کلام که موهبتی است خدادادە خواهیم بود.

در این کتاب بیش از **یکصد** مورد[1] از مهمترین آداب گفتار و اخلاق گویشوری مورد غور و پردازش قرار گرفته که در ادامه از نظر خواهدگذشت.

۱. گفتار باید همراه کردار باشد (کردار گرایی)

همواره واعظان بی عمل، مورد نکوهش و طعن همگان بوده‌اند ؛ چه تلخ است گفتار گوینده ای که برای سخن خود نیز اعتباری قائل نیست و در حوزهٔ رفتار شخصی،

۱ـ اصول ایجابی ۲۰ مورد، اصول سلبی ۲۰ مورد، اقسام زبان و موقعیتهای گفتار ۲۰ مورد، سایر موارد از سه بخش پیشین ۳۰ مورد (هریک ۱۰ مورد)، آداب نیوشیدن ۱۷ مورد .

خویشتن را به انجام گفته‌های خود پایبند نمی‌داند! و کرداری خلاف بافته‌های خویش از او سر می‌زند. و چه نیکو و شایسته است که کردار فرد، مؤیّد و مصدّق گفتار وی باشد. با بیان فوق اولین مورد از آداب گفتار که همان تطابق گفتار و کردار است را با استفاده از شواهد آتی مطرح می‌کنیم.

قرآن کریم و روایات

قرآن کریم در نکوهش افرادی که زبانشان با عملشان مطابقت ندارد، چنین فرموده است:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾[1]

ترجمه: ای مؤمنان، چرا چیزی می‌گویید که خود انجام نمی‌دهید؟! نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

در باب شأن نزول این آیه آمده است: عده ای از مسلمین که آلوده به نفاق بودند، پیش از جنگ احد به بقیه می‌گفتند: «ای یاران و ای همرزمان، اگر در میدان جنگ با دشمن درگیر شدید، نهراسید و عقب نشینی نکنید و تا پای جان در رکاب رسول الله بجنگید» اما همین افراد در هنگام رویارویی با دشمن پا به فرار گذاشته و از میدان نبرد باز گشتند و به گفته خود عمل ننمودند.[2]

اصولاً افرادی که چنین هستند قهراً شایستهٔ مذمت‌اند؛ چرا که یا گفتارشان نا صواب است یا کردارشان و حالت سومی ندارد. به بیان دیگر اگرسخن ایشان ناشایست و پلید است، چرا سخن نابجا و باطل بر زبان می‌آورند؟ و اگر سخن، نیک و صحیح است و باید گفت، پس چرا بدان عمل نمی‌کنند؟!

و باز در قرآن کریم آمده است:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ ... ﴿۴۴﴾[3]

۱ـ الصف، ۲ و ۳

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۹، ص ۴۶۰ و الزمخشری، تفسیر الکشاف، صفحه ۱۱۰۲

۳ـ البقره،۴۴

ترجمه: آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟

علی(ع) در این خصوص می‌فرمایند:

أکبرُ العَیبِ أن تَعیب ما فیکَ مِثله.[۱]

ترجمه: بزرگترین عیب آنست که چیزی (عیبی) را که در خود داری بر دیگران عیب بشماری.

علی(ع): **أحسَنُ المَقالِ ما صَدّقَه الفعال.**[۲]

ترجمه: بهترین گفتارها آن است که رفتار تصدیقش کند.

علی(ع): **إنّ فضلَ القولِ عَلی الفعلِ لَهَجنة، و إنَّ فَضلَ الفعلِ علی القَولِ لَجمالٌ و زینةٌ.**[۳]

ترجمه: براستی که فزونی سخن بر عمل، زشت و قبیح است، ولی فزونی عمل و کردار بر گفتار، زیبایی و زینت است.

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، مواعظ:

سعدیا گرچه سخندان و مصالح گویی
به عمل کار برآید به سخندانی نیست

سعدی شیرازی، گلستان:

فقیهی پدر را گفت: هیچ از این سخنان رنگین و دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند به حکم آنکه نمی‌بینم مر ایشان راکرداری موافق گفتار...

ترک دنیا به مردم آموزند — خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس — هرچه گوید نگیرد اندر کس
عالم آنکس بود که بد نکند — نه بگوید به خلق و خود نکند

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

اگر خواهی بر قول تو کار کنند، بر قول خویش کار کن.

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳، صفحه ۷۱۲

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۸

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۹

سعدی شیرازی، بوستان:

به معنی توان کرد دعوی درست دمِ بی قدم تکیه گاهیست سست

سعدی شیرازی، گلستان:

هرکه علم خواند و عمل نکرد، بدان مانَد که گاو راند و تخم نیفشاند.

دوکس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند، یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد:

علم چندان که بیشتر خوانی چو عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود، نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر که برو هیزم است یا دفتر

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

قول را نیست ثوابی چو عمل نیست برو
ایزد از بهر عمل کرد تو را وعده ثواب

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

برگفتهٔ من کار کن ای خواجه ازیراک
کردار بایدت به اندازهٔ گفتار

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی
چه حاجت است بگوید شکر که شیرینم

قاآنی، دیوان اشعار:

عاشق آن نیست که هر لحظه زند لاف محبت
مرد آنست که لب بندد و بازو بگشاید

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

کار کن کار، بگذر از گفتار کاندرین راه کار دارد کار
گفت،کم کن که من چه خواهم کرد گوی کردم، مگو که خواهم کرد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در سیه کاری سرآمد روزگارت چون قلم
از سر گفتار بگذر، بر سر کردار شو

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

بار معنی بند ازاینجا زانکه در صحرای حشر
سخت کاسد بود خواهد تیز بازار سخن

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

چو کردار همراه گفتار نیست — به گفتار کس را بدو بار نیست

پروین اعتصامی، دیوان اشعار:

از گفتهٔ ناکردهٔ بیهوده چه حاصل
کردار نکو کن که نه سودیست زگفتار

پروین اعتصامی، دیوان اشعار:

چند دعوی کنی، به کار گرای — هیچگه گفته نیست چون کردار

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

چون سزاوار عتابی به تن خویش تو خود
کی رسد از تو به همسایه و فرزند عتاب

اوحدی مراغه ای، دیوان اشعار:

نامه عیب کسان گیرم که بر خوانی چو آب
نیم حرف از نامه خود بر نمی‌خوانی چه سود

ملک الشعرای بهار، دیوان اشعار:

تب آلوده درمان تب چون کند — رطب خورده منع رطب چون کند

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

دانشت هست، کار بستن کو؟ — خنجرت هست، صف شکستن کو؟

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

شـاهراه شـرع را بـر آسـمان علـم جـوی
مرکب گفتار پی کن، چنـگ در کـردار زن

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* بزرگی سراسر به گفتـار نیـست دوصد گفته چون نیم کردار نیست [۱]

«سعدی»

* کور خود مباش و بینای مردم.[۲]
* تـرک دنیـا بـه مـردم آموزنـد خویـشتن مـال و غلـه اندوزنـد [۳]

«سعدی»

* رطب خورده کی کند منع رطب؟[۴]
* خس را در چشم دیگران می‌بیند و شاه تیر را در چشم خود نمی‌بیند![۵]
* با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود.[۶]
* به پلو پلو گفتن، شکم سیر نمی‌شود.[۷]
* مرد آنست که لب ببندد و بازو بگشاید.[۸]
* فعل می‌خواهم ز تو، نی اسم و حرف.[۹]
* مکن وعده هر آن چیز که آن نتوانی.[۱۰]
* اگه لالایی بلدی، چرا خوابت نمی‌بره؟[۱۱]

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۸۰

۲ـ علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، جلد ۳، صفحهٔ ۱۲۴۳

۳ـ سید محمد باقر حجتی، نمونه هایی از مضامین قرآن در اشعار سعدی، مجله مسجد، شمارهٔ ۲۰، صفحهٔ ۲۴

۴ـ امیر قلی امینی، داستان های امثال، صفحهٔ ۲۰۷

۵ـ انجیل متی، باب ۷، آیهٔ ۳

۶ـ لامعی، ضرب المثلهای برگزیده، صفحهٔ ۴۹

۷ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۲۷

۸ـ احمد بهمنیار، داستانهای بهمنیاری، صفحهٔ ۴۹۸

۹ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۱۴

۱۰ـ احمد بن احمد منوچهری دامغانی، دیوان منوچهری، صفحهٔ ۱۴۲

۱۱ـ محمد رضوی، فرهنگ امثال قرآن، صفحه ۱۵۷

(این مثل زمانی بکار می‌رود که کسی خود در کارش وامانده باشد و آنگاه دیگران را راهنمایی نماید)

❀ ای که دانش به خلق آموزی   آنچه گویی به خلق، خود بنیوش[۱]

«سعدی»

❀ عالم بی عمل به چه ماند؟ به زنبور بی عسل!

ظریفه‌ای از کشکول شیخ بهایی:

حکیمی گفت: مردمان به روزگار گذشته عمل همی کردند و سخن نمی‌گفتند. بعدها می‌گفتند و عمل نمی‌کردند. اما امروز نه می‌گویند و نه عمل می‌کنند!

❀ آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی![۲]

(این مثل در جایی به کار می‌رود که همهٔ امکانات مهیا باشد و سخنان و وعده‌های زیادی داده شود، اما از عمل خبری نباشد)، به شرح حکایت زیر:

حکایت

گویند شخصی به خانهٔ خسیسی مهمان شد. میزبان خسیس، برای میهمان تدارک آفتابه و لگن و حوله را داد. منظور از آفتابه لگن، آوردن ظرف آب و لگن نزد میهمان بود، تا پیش از نشستن بر سر سفره و تناول طعام، دستانش را بشوید و این کار برای ارج نهادن به میهمان و رعایت ادب میزبانی بوده و معمولاً توسط نوجوانان انجام می‌شد و در گذشته رایج بود. میزبان خسیس تا هفت مرتبه با فواصل زمانی این عمل را تکرار کرد و هر بار وعدهٔ آماده شدن طعام را می‌داد، اما طبعش اجازهٔ گشودن سفرهٔ طعام را نمی‌داد و امیدوار بود میهمان از صرف غذا منصرف شود. میهمان که از این وضعیت به تنگ آمده بود گفت: دست شما درد نکند! آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار، هیچی!

❀ تعبیر: «دَمِ بی قدم» کنایه از گفتار بی عمل است.[۳]

❀ Action speak louder than words.[۴]

۱ـ امی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۰۰

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۶

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۰۳۷

۴ـ حق شناس، فرهنگ هزاره، جلد ۱، صفحه ۱۴

(صدای عمل بلند تر از صدای سخن است. معادل: دوصد گفته چون نیم کردار نیست. و به عمل کاربرآید، به سخندانی نیست.)

❃ Fine words butter no parsnips.[1]

(با کلمات زیبا نمی‌توان به هویج فرنگی، کره مالید. معادل: با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نشود.)

۲. گفتار باید همراه تحقیق و دانایی باشد (وثوق گرایی)

از جمله مصیبت‌هایی که دامنگیر بشریت گشته، بیان سخن‌های تحقیق نشده و گفتارهای ظنّی است که تبعات تأسف انگیزی در پی داشته و سبب ایجاد پس آمدها و امراضی از قبیل کینه و کدورت، غیبت و تهمت، تصمیم‌های نابجا و ایجاد تفرقه و اختلاف و سوء تفاهمات فراوان بین مردم می‌شود.

بر گویشور لازم است، پیش از صحبت کردن درستی و صحت و سقم گفتارش را وارسی نموده و بعد زبان به سخن بگشاید. سخنان بی اساس و گمانه زنی غالباً نتایج خوبی ندارد و خداوند متعال نیز از این سخنان پرهیز داده و از آن تعبیر به «رجماً بالغیب» نموده است. آنجا که از مردم به خاطر نظراتی که بر پایهٔ حدس و گمان دربارهٔ عدد اصحاب کهف می‌دهند انتقاد می‌فرماید. آیات مذکور در ادامه و در بخش قرآن و روایات، مطرح شده‌اند .

همینطور بیان سخنان دیگران آن هم بدون تحقیق و دانایی و سرقت ادبی (انتحال) امری ناشایست و قبیح است، زیرا گویندهٔ اصلی مطلب، پس از طی نمودن یک سیر مطالعاتی و کشف و شهود و استمداد از قریحه اش مطلبی را انشاء نموده است و آنکه سخن دیگران را از جانب خود بیان می‌دارد، بدون گذر از معبرهای پیشین، مبادرت به ایراد سخن نموده است و این برازنده نیست.

قرآن کریم و روایات

سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِٱلْغَيْبِ.. ﴿٢٢﴾[2]

۱ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۴۶

۲ـ الکهف، ۲۲

ترجمه: خواهند گفت [اصحاب کهف] سه تن بودند و چهارمین آنها سگشان بود و می‌گویند پنج تن بودند و ششمین آنها سگشان بود، تیر در تاریکی می‌اندازند.

در سورهٔ مبارکهٔ انعام در سرزنش مشرکین و پیروی از گفتارهای ظنی می‌فرماید:

... قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَآ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿۱۴۸﴾ [۱]

ترجمه: بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید.

همینطور قرآن کریم از زبان هدهد به سلیمان می‌گوید:

... وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿۲۲﴾ [۲]

ترجمه: هدهد به سلیمان گفت برای تو از سبأ خبری درست و یقینی آورده‌ام.

منظورخبر صادق است و علم به تمام جهات و ابعاد آن خبر؛ یعنی فهم تمامی وجوه موضوع که امکان فهم و دستیابی به اوصاف آن وجود داشته باشد. [۳]

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ... ﴿۳۶﴾ [۴]

ترجمه: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن. (مگوی و از آن پیروی مکن)

مفسران، ازجمله ابن عباس و قتاده، درمفهوم این آیه چنین گفته‌اند: [۵]

مگویید شنیده‌ام، در حالیکه نشنیده‌اید.

مگویید دیده‌ام، در حالیکه ندیده‌اید.

مگویید می‌دانم، در حالیکه نمی‌دانید.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌۢ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوْمًۢا بِجَهَٰلَةٍ فَتُصْبِحُواْ

۱ـ الأنعام، ۱۴۸

۲ـ النمل، ۲۲

۳ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۳۷۶

۴ ـ الإسراء، ۳۶

۵ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۲۵۱

عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَـٰدِمِينَ ﴿٦﴾ [1]

ترجمه: ای مؤمنان اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب رسانید و بعد از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید.

پیرامون شأن نزول این آیه چنین آورده‌اند که: روزی رسول خدا «ولید بن عقبه بن أبی معیط» را برای جمع آوری زکات به سوی قبیلهٔ بنی المصطلق فرستاد. آنان نیز با خوشحالی و شادی به استقبال وی آمدند، اما از آنجا که در زمان جاهلیت بین آنها دشمنی دیرینی بود، ولید تصور کرد مردم برای کشتنش به سمتش هجوم می‌آورند، لذا به سمت پیامبر بازگشت و گفت: آنان از دادن صدقات خویش سرباز زده‌اند درحالیکه حقیقت بر خلاف گفتهٔ ولید بود؛ پیامبر نیز غضبناک و خشمگین شده و آمادهٔ حرکت برای جنگ و مبارزه با آنان گردید و این آیه در این لحظه نزول یافت. مفسران مصداق فاسق را در این آیه «ولید بن عقبه» می‌دانند.[2]

همانگونه که می‌بینید خداوند در این آیه دستور میدهد که به اخبار غیر موثق اطمینان نکنید، آنرا مگویید و ملاک عمل قرار ندهید بلکه دستور به تحقیق و بررسی می‌دهد و عمل به اخبار ظنی را مایهٔ آسیب رساندن جاهلانه به قومی می‌داند.

در دانش حدیث و روایت شناسی نیز علوم مجزا و منقحی شکل گرفته‌اند، از قبیل علم رجال، علم درایه الحدیث و علم اصول الحدیث که در آن مباحثی از قبیل: صداقت، ضبط، عقل و هوش، ایمان و وثاقت راوی و نیز حجیت اخبار خصوصاً مسألهٔ حجیت خبر واحد و چگونگی حدیث از جهت سلسلهٔ سند و کیفیت اتصال و انقطاع و... مطرح شده که سر منشأ و اساس شکل گیری این علوم و تحقیقات پی بردن به صحت گفته‌ها و تحقیق در وثاقت و اتقان راویان است.[3]

علی علیه السلام: **لا تَقولوا فیما لا تَعرِفونَ فَإنَّ أكثَرَ الحَقِ فیما تنكرونَ.**[4]

ترجمه: سخن نگویید دربارهٔ آنچه نمی‌دانید که بیشترین حق (و مطالبهٔ حق) در

۱ـ الحجرات، ۶

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۲۰

۳ـ علم الحدیث، شانه چی، صفحه ۱۹

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۵۳

چیزهایی است که شما آنها را نمی‌شناسید.

علی علیه السلام: **مَن تَرکَ قَول «لا أدری» أصیبَت مَقاتِله.**[۱]

ترجمه: کسی که گفتن نمی‌دانم را ترک کند، (واز اظهار نادانی خود ننگ داشته باشد) به قربانگاه‌های خود رسیده است.

علی علیه السلام: **لا تَقُل ما لم تَعلم فإنَّ اللهَ سبحانَه قَد فَرضَ عَلی کُلٍّ جَوارحکَ فَرائض یَحتَجّ بِها علیکَ.**[۲]

ترجمه: نگو آنچه را نمی‌دانی، زیرا خدای سبحان برای هریک از اعضاء و جوارح تو چیزهایی را فرض و واجب فرموده که بدانها بر تو احتجاج خواهد کرد. (و بر زبان نیز واجب کرده که دروغ نگوید).

علی علیه السلام: **لا تَقُل ما لا تَعلَم فَتتّهم بِأخبارِک ما تَعلَم.**[۳]

ترجمه: مگو آنچه را نمی‌دانی، چرا که متهم خواهی شد در خبر دادن بدانچه می‌دانی. (این حدیث شریف خواننده را به یاد داستان مشهور و آموزندهٔ چوپان دروغگو می‌اندازد)

اشعار و متون ادبی

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

سخن به علم بگوییم تا ز یک دیگر
جدا شویم که ما هر دو اهل گفتاریم

سعدی شیرازی، گلستان:

نگفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

سعدی شیرازی، گلستان:

هرکه تأمل نکند در جواب بیشتر آید سخنش ناصواب

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۰
۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۴
۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۵

عثمان غزنوی، شهریارنامه:

بـــدان تـــا بگفتـــارت آیـــد فـــروغ　　مبـــادا کـــه گـــویی ســـخن را دروغ

فردوسی، شاهنامه:

زدانش چو جان تـورا مایـه نیـست　　به از خامـشی هـیچ پیرایـه نیـست

فردوسی، شاهنامه:

چو گویی همـان گـو کـه آمـوختی　　بـــه آمـــوختن در جگـــر ســـوختی

خاقانی شروانی، دیوان اشعار:

تحقیــق ســخنگوی نخیــزد ز ســخن دزد
تعلیــق رســن بــاز نیایــد ز رســن تــاب

فیضی، دیوان اشعار:

ای سخن فهم و سخن پرور سـخن دانـسته گـوی
کان سخن سنج و سخن گوی و سخندان مـی‌رسـد

سعدی شیرازی، گلستان:

خلاف راه صواب است، دارو به گمان خوردن و راه نادیده بی کاروان رفتن.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❋ سخن از سخنگوی دانا به است.[۱]

❋ تحقیق نکرده، قضاوت مکن.[۲]

❋ اول بچش، بعد بگو بی نمک است.[۳]

(این مثل در جایی به کار می‌رود که کسی بر اساس حـدس وگمانـه زنـی و بـدون آگاهی سخنی بگوید یا قضاوت عجولانه‌ای نماید)

❋ تیری به تاریکی انداختن.[۴]

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۱۷۲

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۲۳

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۹۶

۴ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل های ایرانی، صفحه ۳۷

(مشابه مضمون پیشین)

❁ شنیدن کی بود مانند دیدن.[۱]

(نباید صرف شنیدن سخنی به آن اعتماد و اتکاء نمود)

❁ نمی‌دانم، راحت جانم (راحت جان است.)[۲]

(این مثل در جایی خطاب به خود یا دیگری گفته می‌شود که احتمال نادرست بودن سخن داده شود و یا در اثر گفتن آن سخن، بروز مسائل بعدی و مشکلات، محتمل باشد)

❁ خسنت را درست کنم یا خسینت را؟[۳]

(در مذمت سخنان سر تا پا غلط و نادرست، به شرح حکایت زیر:)

حکایت

گویند ابلهی از دانشمندی پرسید: «آیا خسن و خسین هر سه نفرشان دختران مغاویه بودند؟»

دانشمند گفت: نمی‌دانم خسنت را درست کنم یا خسینت را یا سایر غلط‌هایت را؛ خسن نیست، حسن است. خسین نیست، حسین است. سه نفر نمی‌شود، دو نفرند. دختر نبودند، پسر بودند. مغاویه نیست، معاویه است. و از این گذشته همان معاویه هم نیست و باید بگویی علی.

حکایت

پیر زنی نزد یکی از فقهاء بزرگ زمان خود رفت و از او مسأله‌ای شرعی پرسید، آن فقیه منصف گفت: ای زن من از حل این مسأله عاجزم و جواب آن را نمی‌دانم. پیرزن گفت: تو غلط می‌کنی که نمی‌دانی، سلطان از بیت المال مسلمین به تو راتبه و وظیفه میدهد که مسائل مردم را پاسخ گویی؛ آن ملای خوش ذوق به او گفت: ای مادر، وظیفه‌ای که من از سلطان می‌گیرم، بابت آن چیزهاست که می‌دانم، اگر سلطان می‌خواست برای آن چیزهایی که نمی‌دانم به من حقی بدهد، تمام خزائن روی زمین کافی نبود!

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۳۴

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۴۳

۳ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۲۳۳

تعابیر: «سخن سنج، سخندان، سخن شناس» کنایه از آگاهانه سخن گفتن است.[۱]

❃ Belive nothing of what hear, and only half of what you see.[2]

(هیچ چیز از آنچه که می‌شنوی باور مکن و از آنچه که می‌بینی تنها نصف آن را باور کن. معادل: شنیدن کی بود مانند دیدن؟. و بشنو و باور مکن.)

❃ Seeing is beliving.[3]

(معادل: مثل پیشین. شنیدن کی بود مانند دیدن؟)

۳. گفتار باید پاک، شایسته و دلپسند باشد(شیرین زبانی و لطافت گرایی)

یکی از آداب سخن گفتن، زیبایی و طراوت کلام است و تأثیر سخنان بکر، آراسته و فصیح بر کسی پنهان نیست. در حسن گفتار و ارزش دلپسندی آن کافیست که تاریخ ادبیات را نظری افکنیم و سخن به گزافه نگفته‌ایم اگر بگوییم اساس شکل گیری ادبیات و هنرهای بیانی همین دلپسندی و لطافت کلام و تأثیرات ژرف و شگرف آن بر روح لطیف انسان است.

ادبا و سخنوران دریایی از متون نظم و نثر را چونان یادگاری گرانسنگ از خود بجای نهادند و عمر گرانمایهٔ خود را در این راه صرف نمودند و آثارشان شانه به شانه و نسل به نسل مورد استفاده و استفاضه هنر دوستان قرار گرفت.

کلام خدا که خود زیباترین، فصیح ترین و جامع ترین اثر و برخوردار از اعجازی به بلندای تاریخ است، به مانند یک سند ماندگار و بی بدیل مملو از عبارات دلپسند است تا جائیکه در خود کلام الله مجید، ذکر خدا و تلاوت قرآن و آیات دلپسندش از اسباب و موجبات آرامش و اطمینان قلوب به شمار رفته است.

نیکو سخن گفتن به دو عامل شکل و محتوا بستگی دارد. منظور از شکل همان بخش سخت افزاری و بیرونی سخن است که شامل دستگاه تکلم و تارهای صوتی و لحن گفتار است و بخش نرم افزاری و محتوایی هم ناظر به معانی و مفاهیمی است که

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۳۷۱

۲ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۱۲

۳ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۴۱۷

گویشور، با نیروی خرد و چاشنی احساس خویش در قالب الفاظ اراده می‌نماید. برای تقویت و بهبود شکل سخن و ادای طنین دار و روانِ کلمات و تقویت حنجره و پرورش دستگاه تکلم و ماهیچه‌های پیرامون فک، تمرین زیر توصیه شده است:

نفس عمیق بکشید و آنگاه اجازه دهید عضلات گردن و طناب‌های صوتی شما سست شوند، سپس یک متن را با صدای بلند و هر بار با لحن، زیر و بم و سرعت متفاوتی خوانده و بر روی نواری ضبط کنید، با ممارست و تکرار این عمل و گوش کردن به صدای خود و کشف و اصلاح نقاط ضعف، به طور آشکاری شاهد افزایش توانمندی‌های گفتاری و زیبایی و طراوت صدای خود خواهید بود.[۱]

اما برای تقویت بخش نرم افزاری و محتوایی سخن، می‌توان با بهره‌گیری از نیروی خرد و اندیشه، دقت درگزینش و چیدمان الفاظ، چگونگی ادای واژگان، انس گرفتن با آیات قرآن و روایات، بهره‌گیری از متون ادبی و اشراف بر آیین و آداب گفتگو، دلنشین و زیبا سخن گفت و مضامین بکر و شیوایی را با الفاظ و نیروی سخن، انشاء نمود.

مطالعهٔ دقیق همین کتاب که به ذکر و تحلیل این آداب پرداخته است، بسیار مفید خواهد بود.

قرآن کریم و روایات

... وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا ... (۸۳)[۲]

ترجمه: و با مردم با زبان خوش سخن بگویید.

مفسران پیرامون معنای این آیه و مراد از تعبیر «قول حسن» را کلام نیکویِ زیبا همراه با خُلقِ کریمانه و سخن معروف (مطابق پذیرش عرف و جامعه) دانسته‌اند. برخی نیز گفته‌اند مفهوم آیه به این صورت است که با مردم بهتر از آنچه که دوست دارید با شما سخن گفته شود، سخن برانید.[۳]

۱ـ کریس کول، کلید طلایی ارتباطات، صفحه ۲۲

۲ـ البقره، ۸۳

۳ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۱، صفحه ۲۸۷

وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡحَمِيدِ ﴿٢٤﴾ [۱]

ترجمه: و به گفتار پاک هدایت می‌شوند و به راه خدای ستوده هدایت می‌گردند.

در این آیه به روشنی در می‌یابیم که خداوند سبحان، گفتار پاک و شایسته را یکی از عوامل هدایت انسانها به راه صواب می‌داند.

.... إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ ... ﴿١٠﴾ [۲]

ترجمه: سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.

أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا كَلِمَةٗ طَيِّبَةٗ كَشَجَرَةٖ طَيِّبَةٍ أَصۡلُهَا ثَابِتٞ وَفَرۡعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ ﴿٢٤﴾ تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۭ بِإِذۡنِ رَبِّهَا .... ﴿٢٥﴾ [۳]

ترجمه: آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخن پاک مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه اش در آسمان است. میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد.

حضرت علی علیه‌السلام در این خصوص می‌فرماید:

جميلُ القَولِ دَليلُ وُفورِ العَقلِ. [۴]

ترجمه: زیبایی گفتار، دلیل زیادی عقل است.

و باز در بیان زشتیِ گفتار ناپاک فرموده‌اند:

سوءُ المنطقِ يزرى بالبهاءِ و المروة. [۵]

ترجمه: گفتار بد ناپاک می‌سازد درخشندگی و مردانگی انسان را.

علی علیه‌السلام: **أحسَنُ الكَلامِ ما زانَهُ حُسنُ النِّظامِ و فَهِمَه الخاصُ و العامُ.** [۶]

ترجمه: بهترین سخنها آن است که نظام نیکو آنرا بیاراید و خاص و عام آنرا بفهمند.

۱ـ الحج، ۲۴

۲ـ فاطر، ۱۰

۳ـ ابراهیم، ۲۴ و ۲۵

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۰

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۳

۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۸

اشعار و متون ادبی

نور الدین عبدالرحمن جامی، هفت اورنگ:

رو ز قـرآن الیـه یـصعد خـوان   کـش بـود تـا بـه یرفعـه میـدان
تـا بـدانی کـه طیـب از کلمـات   یعنـی ارواح نـاجی از ظلمـات

فخر الدین اسعد گرگانی، ویس و رامین:

سخن آن گو چه با دشـمن چـه بـا دوسـت
که هـر کـو بـشنود گویـد کـه نیکوسـت

سعدی شیرازی، گلستان:

چـو نـداری کمـال فـضل آن بـه   کـه زبـان در دهـان نگهـداری
آدمـی را زبـان فـضیحه کنـد   جـوز بـی مغـز را سبکـساری

سعدی شیرازی، بوستان:

به شـیرین زبـانی تـوان بـرد گـوی   کـه پیوسـته تلخـی بـرد تنـد روی
تـو شـیرین زبـانی ز سـعدی بگیـر   ترش روی را گـو بـه تلخـی بمیـر

سعدی شیرازی، بوستان:

پـدر بارهـا گفتـه بـودش بـه هـول   که شایسته رو بـاش و پـاکیزه قـول

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

تلخکامی قسمت شـیرین زبانـان کـم شـود
از زبـان چـرب، شـکر روزی بـادام شـد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن بلند چو گردد به وحی مقـرون اسـت
اتاقـۀ سـر مـصحف کـلام مـوزون اسـت

سعدی شیرازی، گلستان:

یـا سـخن آرای چـو مـردم بهـوش   یا بنـشین چـون حیوانـان خمـوش

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

در این معنی سخن بایـد کـه جـز سـعدی نیارایـد
که هرچ از جان برون آید نشیند لاجـرم بـردل

سعدی شیرازی، گلستان:

به شیرین زبانی و لطف و خوشی تـوانی کـه پیلـی بـه مـویی کـشی

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

سخن لطیف سعدی نـه سـخن کـه قنـد مـصری
خجلست از این حلاوت که تو در کلام داری

نظامی گنجوی، شرفنامه:

پـذیرا سـخن بـود شـد جـایگیر سـخن کـز دل آیـد بـود دلپـذیر

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

سعدیا گفتار شیرین پیش آن کـام و دهـان
دُر به دریا میفرستی زر بـه معـدن میبـری

امیر خسرو دهلوی، دیوان اشعار:

آن سخن گفتن تو هست هنـوزم در گـوش
وان شکر خنده شیرین تو از چشمه نوش

قاآنی، دیوان اشعار:

مهترا طرز سخن بـین و سـخن گـویی نغـز
کـه ز ابکـار بـسی بکرترنـد ایـن افکـار
همه اشعار من انـدر همـه آفـاق پُـر اسـت
زآدمی گویی کـه جاندارترنـد ایـن افکـار

امیر علیشیر نوایی، دیوان اشعار:

مرده بودم یک سـخن گفتـی و جـانم تـازه شـد
کی مسیحا این چنین گفتست روح افزا سـخن

اوحدی مراغه ای، دیوان اشعار:

قرنفل[1] در دهان داری، که هنگـام سـخن گفـتن
به صحرا می‌برد زان لب صـبا بـوی قرنفـل را

۱ـ قرنفل نام گیاهی است از تیره قرنفلیان با گلهای صورتی و قرمز

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

لب شیرینت ار شیرین بدیدی در سخن گفتن
براو شکرانه بودی ملک پرویزت

امیر خسرو دهلوی، دیوان اشعار:

چو دور آمد به شاپور سخنگوی		روان کرد از لطافت آب در جوی

عطار نیشابوری، خسرو نامه:

سخن را نظم دادن سهل باشد		ولی گر عذب نبوَد جهل باشد

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

سخن را تلخ گفتن تلخ رایی است
که هر کس را در این غار اژدهایی است

طالب آملی، دیوان اشعار:

چو طالب طبع معنی آفرینم داده ای یارب
یکی در چرب گفتاری زبان دلفریبم ده

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ زن ارچه زیرک و هشیار، اسیر مرد خوش گفتار.[1]

(یعنی با گفتار نیک و شیرین زبانی، می‌توان بر زنان مستولی و اثر گذار گردید)

❀ دواب از تو به گر نگویی صواب		به نطق آدمی بهتر است از دواب[2]

«سعدی»

❀ زنیکو سخن به، چه اندر جهان؟[3] «فردوسی»

❀ سخن نیکو صیاد دلهاست.[4]

در اینجا مجال مناسبی است تا حکایتی جالب از دلنشینی کلام خدا و اعتراف به حلاوت و شایستگی آن که به عنوان اولین اعتراف به بی مانندی و اعجاز قرآن مطرح

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۲۹۴

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۸۰

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۸۷

۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۰۲

است و از سوی فردی مشرک بیان شده، ذکر گردد:

حکایت

«این حکایت گویای اولین اعتراف در تاریخ اسلام به اعجاز قرآن است»

روزی «ولید بن مغیره» که خود از ادبای عرب بود و به لقب «ریحانهٔ قریش» شهره بود[1]، از کنار کعبه می‌گذشت، صدای تلاوت قرآن توسط نبی مکرم اسلامﷺ را که اوایل سورهٔ مبارکهٔ غافر را تلاوت می‌فرمود، شنیده و به آن سو رفت و مدتی به عبارات قرآن گوش فرا داد. همانطور که گفتیم، ولید که از شاعران و فصحاء عرب و فردی سنگدل و دشمن پیامبر نیز بود، شیفتهٔ قرآن شد و به شدت متأثر و مجذوب گردید. بعد با حالتی دگرگون وارد جمع قوم خویش شد، حاضران وقتی حال عجیب ولید را مشاهده کردند، از وی علت را جویا شدند و هنگامی که متوجه شیفتگی ولید نسبت به قرآن شدند، هرکس سخنی در سرزنش ولید ابراز نمود. ابوجهل گفت: طایفه می‌خواهد برای تو مالی در نظر بگیرد که دیگر در اینگونه محافل حاضر نشوی و شیفتهٔ سخنان محمد نشوی. ولید که سخت منقلب شده بود نتوانست احساس خود را کتمان نماید، زبان گشود و عباراتی در مدح و زیبایی‌های اعجاز قرآن بیان داشت که به عنوان اولین اعتراف از سوی معاندان قرآن در تاریخ ثبت شده است. سخنان مشهور ولید چنین بود:

«والله لَقَد سَمِعتُ مِن مُحمدٍ آنفاً کلاماً ما هُو مِن کَلامِ الإنسِ ولا مِن کَلامِ الجنِّ والله أنَّ لَهُ لَحَلاوة وأنَّ عَلیه لَطلاوة وأنَّ أعلاهُ لمثمر وأنَّ أسفَلَه لَمغدق و أنَّه لَیعلو و ما یُعلی»[2]

ترجمه: به خدا قسم اکنون از محمد سخنی شنیدم که نه سخن انسان و نه سخن جن است، سخن او آنچنان شیرین است و ظاهر کلامش آنچنان زیبا و با طراوت است و آنچنان مشتمل بر عبارات زیباست که بالاتر و برتر از این سخن نشاید.

نکته اینکه در نهایت ولید به سبب کینه توزیش نسبت به پیامبر اعظمﷺ، هیچگاه ایمان نیاورد و تهمت سحر را نیز همو به رسول گرامی اسلام نسبت داد و آیات ۱۱ الی

۱ـ یعقوب جعفری، سیری در علوم قرآن، صفحه ۱۱۵

۲ ـ زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲ ص ۱۱۸

۲۵ سورهٔ مبارکهٔ مدثر در مذمت او نازل شده است.[۱]

تعابیر: «کُمیتِ فصاحت تاختن، شِکّر شکن، خوش زبان، آب درجوی لطافت روان کردن، دُر سفتن، دُر افشاندن، رنگین سخن، دهان شکر افشان، چشمه سار سخن، عروس معانی، عروس سخن، عروس نطق، دُرّ آبدار طبع، سخن بِکر، دُرِّ دَری، پاکیزه قول، عذب لفظ، مشاطهٔ بکر سخن، سحر بیان، سحر حلال، جواهر سخن، تر زبانی، تر سخنی، شیرین سخنی، خوش کلامی، شکر از پسته فرو ریختن، خوش سخن، شیرین نفَس، خوشگو، خوش لب، شکر افشانی، چرب گفتاری، عبارت آرایی، شکر ریزی، شکر زبانی» کنایه از کلام فصیح، سخن پاک و دلنشین گفتن و شیرین زبانی است.[۲]

۴. گفتار باید مؤدبانه، بزرگوارانه، نرم و مهربانانه باشد (انعطاف گرایی)

انسان اشرف مخلوقات است و همانطور که پیش تر بیان شد، وجه ممیزه و سبب ترجیح وی بر سایر موجودات تعقل، اختیار، اراده و توانایی بر سخن گفتن و ایجاد ارتباط گفتاری با دیگران است. حال شایسته است این موهبت الهی با بیانی بزرگوارانه پاس داشته شود. از سوی دیگر آدمیزاد اسیر محبت است و گفتار، اولین انعکاس و تجلی آن. کلام نرم و محبت آمیز اعماق دل انسان را دگرگون و حالات وی را متحول می‌کند. صحبت‌های مهربانانه سبب گرایش دیگران و جلب عواطف و انگیزش احساسات می‌گردد.

«تورنس» دانشمند غربی یکی از آداب مطلوب معلمی را همین موضوع دانسته و می‌گوید: معلمان رئوف و مهربان، دانش آموزان مبتکر وخلاق پرورش می‌دهند.[۳] روانشناسان و دانشمندان علوم تربیتی بر تأثیر سخنان نرم و مهرورزانه همواره پای فشرده‌اند. کظم غیظ یا همان فرو بردن خشم در کنترل گفتار و مدیریت کلام، نقش مهمی دارد و در مقابل سخن درشت و غضب آلود، از گیرایی و جذابیت بی بهره بوده و اثر مطلوبی بر مخاطب نمی‌گذارد.

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحهٔ ۱۷۸

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۱۷، ۳۴۵، ۴۶۰، ۵۷۷، ۶۱۹، ۸۴۴ و جلد ۲، صفحات ۹۲۶، ۱۰۸۱، ۱۳۶۰، ۱۱۶۹، ۱۵۸۷ و جلد ۳، صفحات ۱۷۶۵، ۱۷۷۲، ۲۰۷۸، ۲۳۵۶

۳ـ نشریه روشهای تقویت تدریس، صفحه ۷

خداوند متعال همانگونه که خواهیم گفت سخنان نرم و عطوفت آمیز را مایهٔ جذب دیگران، پند پذیری و تمکین، خشیت و عقب نشینی معاندان و جلب رحمت الهی می‌داند.

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم، در بسیاری از مواضع، انسان را به گفتار بزرگوارانه و نیکو فرا می‌خواند. مثلاً آنجا که از رعایت حقوق والدین و وجوب احترام ایشان سخن می‌گوید، در بخشی از این دستورات زیبای آسمانی به فرزندان دستور می‌دهد که با والدینشان با تکریم و به شکل بزرگوارانه ای سخن گویند:

...وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ [1]

ترجمه: و با آنان (پدر و مادر) سخنی شایسته بگوی.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّوا۟ مِنْ حَوْلِكَ ﴿١٥٩﴾ [2]

ترجمه: پس به برکت رحمت الهی، با آنان نرمخو و پر مهر شدی و اگر تندخو و سختدل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

نیز خداوند به موسی وهارون می‌فرماید:

ٱذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُۥ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾ [3]

ترجمه: به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته و با او سخنی نرم بگویید شاید که پند پذیرد یا بترسد.

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغَآءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿٢٨﴾ [4]

ترجمه: و اگر به امید رحمتی که از پروردگارت جویای آنی، از ایشان روی می‌گردانی، پس با آنان سخنی نرم بگوی.

۱ـ الإسراء، ۲۳

۲ـ آل عمران، ۱۵۹

۳ـ طه، ۴۳، ۴۴

۴ـ الإسراء، ۲۸

منظور از «قول میسور» سخن سهل و آسان و نرم است به گونه ای که برای شنونده میسور بنماید.[۱]

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

سنّةُ الأخیارِ لینُ الکَلامِ و افشاءُ السَلامِ.[۲]

ترجمه: روش نیکان گفتار نرم و افشاء و آشکار کردن سلام است.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

به نرمی کن زبان خصم کوتاه — که عاجز از نمد دندان مار است

سعدی شیرازی، مواعظ:

مصلحت بود اختیار رای روشن بین او

با زبر دستان سخن گفتن نشاید جز به لین

سعدی شیرازی، بوستان:

به نرمی ز دشمن توان کرد دوست

چو با دوست سختی کنی دشمن اوست

نظامی گنجوی، اقبالنامه:

پرستار بد مهر شیرین زبان — به از بد خویی کو بود مهربان

به گفتار خوش مهر شاید نمود — زبان ناخوش و مهربانی چه سود

سخن تا توانی به آزرم گوی — که تا مستمع گردد آزرم جوی

سخن گفتن نرم فرزانگیست — درشتی نمودن ز دیوانگیست

سخن را که گوینده بد گو بود — نه نیکو بود گر چه نیکو بود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

ز دندان تو را داده‌اند آسیایی — که سازی ملایم تو گفتار خود را

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۲۴۵

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۳

فردوسی، شاهنامه:

خداونـــد رای و خداونـــد شـــرم　　سـخن گفـتن خـوب و آوای نـرم

فردوسی، شاهنامه:

چـو گـستاخ باشـد زبـانش بـه بـد　　زگفتـــار او دشـــمن آیـــد ســـزد

سعدی شیرازی، بوستان:

اگر تنـد باشـی بـه یـک بـار و تیـز　　جهـــان از تـــو گیرنـــد راه گریـــز

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نقصان نکرده است کسی از ملایمـت　　قند از زبان چـرب بـه بـادام داده‌انـد

سلیم، دیوان اشعار:

نیست غیر از نرم گفتاری درشـتی را عـلاج

کوه را آهسته گـویی از جـواب انـداختیم

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

ای بـــرادر گـــر خـــرد داری تمـــام　　نرم و شیرین گـوی بـا مـردم کـلام

شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار:

اگـــر مقبـــول باشـــی و مـــؤدّب　　یقـین در حـضرتش گـردی مقـرّب

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❋ به نرمـی برآیـد ز سـوراخ، مـار　　کـه تیـزی و تنـدی نیایـد بـه کـار[۱]

❋ زبون خوش، مار رو از لونه اش میکشه بیرون.[۲]

(منظور اینکه با نرمی گفتار می‌توان با هر کسی هماوردی نمـوده، وی را رام و منقـاد ساخت)

❋ اندک اندک مرغ وحشی رام شد.[۳]

(مشابه مضمون پیشین)

۱ـ سید محمد رضوی، فرهنگ امثال القرآن، صفحه ۲۰۳

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۵۱ و جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۸۹

۳ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۵۰

❋ اگـر نـرم گویـد زبـان کـسی — بـه گوشـش نیایـد درشـتی بـسی[۱]

❋ به نرمی ز دشمن توان کند پوست.[۲]

❋ (با نرمش و ملایمت می‌توان بر دشمن غلبه کرد)

❋ با پنبه سر بریدن.[۳]

(مشابه مضمون پیشین)

❋ به زمانی خوّش، شیری دەکەی‌یە ریوی.[۴]

(مثل کردی یعنی: با زبان نرم و خوش، شیر روباه شود)

❋ بسا کس که یـک دانـگ ندهـد بـه تیـغ

چو خوش گـوییش، جـان نـدارد دریـغ[۵]

تعابیر: «حلق کسی به دنبه بریدن، گرم گفتاری، نرم نرمک، موم وش، نـرم گفتـاری» کنایه از با نرمی و لطافت بر کسی غلبه کردن است.[۶]

❋ Kissing goes by favor.[۷]

(در مفهوم: زبون خوش، مار رو از لونش میکشه بیرون)

❋ There is great force hidden in a sweet command.[۸]

(نیروی بزرگی در زبان خوش نهفته است. در ستایش از نرم گفتاری و کارایی وسیع این شیوهٔ سخن)

۵. گفتار باید رسا، استوار و محکم باشد (قاطعیت گرایی)

هر قدر گفتار گوینده، سدید، مستحکم و ریشه دار باشد و بر اساس منطق محکمـی قوام گیرد و سامان یابد، منزلت و ارزش کلام افزایش می‌یابد. مجامله و گفـتن سـخنان

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۹۰

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴

۳ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۰۶

۴ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی، صفحه ۴۴

۵ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۵۳

۶ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۷۰۹ و جلد ۳، صفحه ۲۱۵۵، ۲۴۰۷

۷ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۷۱

۸ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۶۲

غیر شفاف از جمله آفات شجرهٔ گفتمان بوده و از تاثیر کلام می‌کاهد؛ از مهمترین آداب گفتار آنست که سخن، روشنگر و پرداخته باشد. سخنان دوپهلو و شکننده و نارسا جز سردرگمی و حیرت برای مخاطب و ملامت گوینده حاصلی نخواهد داشت.

قرآن کریم و روایات

خداوند سبحان در مواضع مختلف، کلامش را متصف به این ویژگی‌ها نموده و آنرا ستایش می‌کند. برای مثال می‌توان به آیات زیر توجه نمود:

ذَٰلِكَ ٱلْكِتَـٰبُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ ۛ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ [1]

ترجمه: اینست کتابی که در حقانیت آن هیچ تردیدی نیست [و] مایهٔ هدایت تقوا پیشگان است.

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ ٱلْكِتَـٰبَ وَلَمْ يَجْعَل لَّهُۥ عِوَجَا ﴿١﴾ قَيِّمًا ... ﴿٢﴾ [2]

ترجمه: ستایش خدایی را که این کتاب [آسمانی] را بر بندهٔ خود فرو فرستاد و هیچگونه کژی(و نارسایی) در آن ننهاد. [بلکه] آنرا کتابی راست و درست قرار داد.

شَهْرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَـٰتٍ مِّنَ ٱلْهُدَىٰ وَٱلْفُرْقَانِ ۚ ... ﴿١٨٥﴾ [3]

ترجمه: ماه رمضان [همان ماه] است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است، کتابی که مردم را راهبر و متضمّن دلایل آشکار هدایت و میزان تشخیص حق از باطل است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُم بُرْهَـٰنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿١٧٤﴾ [4]

ترجمه: ای مردم! در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی [دلیل قاطعی] آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک [و روشنگر] فرو فرستادیم.

إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ ﴿١٤﴾ [5]

۱ـ البقره، ۲

۲ـ الکهف، ۱ و ۲

۳ـ البقره،۱۸۵

۴ـ النساء، ۱۷۴

۵ـ الطارق، ۱۳، ۱۴

ترجمه: قرآن در حقیقت گفتاری قاطع و روشنگر است و آن شوخی نیست.

در سورهٔ انعام نیز خداوند در بیان اوصاف سخنان خویش می‌فرماید:

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَـٰتِهِۦ ۚ ﴿١١٥﴾ [1]

ترجمه: و سخن پروردگارت به راستی و داد سر انجام گرفته است و هیچ تغییر دهنده‌ای برای کلمات او نیست.

خداوند در توصیف کلام خویش و بهره مندی آن از اتقان و إحکام و شیوایی، چنین می‌فرماید:

...كِتَـٰبٌ أُحْكِمَتْ ءَايَـٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾ [2]

ترجمه: قرآن کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به روشنی بیان شده است.

پروردگار متعال، در آیات دیگری نیز مخاطبان را به قاطعیت در گفتار و رسا نمودن کلام دستور می‌دهد:

فَلْيَتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَلْيَقُولُوا۟ قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩﴾ [3]

ترجمه: پس باید از خدا پروا دارند و سخنی بجا و استوار گویند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَقُولُوا۟ قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ [4]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی بجا و استوار بگویید.

«قول سدید» سخنی است که در آن سستی و لغو و دروغ و نفاق نباشد. سخنی که همچون سدّی محکم، جلوی شک و شبهه و فساد در معنا را بگیرد.[5]

۱ـ الأنعام، ۱۱۵

۲ـ هود، ۱

۳ـ النساء، ۹

۴ـ الأحزاب، ۷۰

۵ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۱۸۵

... وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِيٓ أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿٦٣﴾ [۱]

ترجمه: ... و پندشان ده و با آنها سخنی رسا که در دلشان مؤثر افتد، بگوی.

يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْأٓخِرَةِ ... ﴿٢٧﴾ [۲]

ترجمه: خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند ، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند.

در آیه ذیل که در قرآن نظائر متعددی نیز دارد، رسایی وآشکاری بیان را ویژگی و وظیفهٔ اصلی پیامبران معرفی می‌کند:

... وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٨﴾ [۳]

ترجمه: و بر پیامبر جز ابلاغ آشکار وظیفه ای نیست.

و ده‌ها آیهٔ دیگر که مجالی برای ذکر نیست.[۴]

امیر مؤمنان علیه‌السلام در یکی از خطبه‌ها که به ستایش پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداخته، پس از ذکر پیامبر و خاندان پاکش در بخشی از این خطبه می‌فرماید:

سيرَتُه القَصد، و سُنَّتُه الرُشد، و كَلامُه الفَصل، و حُكمُه العَدل ...[۵]

ترجمه: راه و رسم او [پیامبر اعظم «ص»] با اعتدال، روش زندگی او صحیح و پایدار، سخنانش روشنگر حق و باطل و حکم او عادلانه است.

علی علیه‌السلام: **شرُّ القَولِ ما نَقَضَ بَعضُه بَعضاً.**[۶]

ترجمه: بدترین سخنها آنست که برخی از آن برخی دیگر را بشکنند و همدیگر را نقض کند.

علی علیه‌السلام: **أحسَنُ الكَلامِ ما لا تَمُجُّهُ الأذانُ و لا يُتعِبُ فَهمُه الأفهامَ.**[۷]

۱ـ النساء، ۶۳

۲ـ ابراهیم، ۲۷

۳ـ العنکبوت، ۱۸

۴ ـ مانند آیات: السجده ۲، الزخرف ۲، آل عمران ۱۳۸، الدخان ۲، هود ۱، الفرقان ۱، یوسف ۱

۵ ـ نهج البلاغه، خطبه ۹۴، صفحه۱۷۶

۶ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۳

۷ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۹

ترجمه: بهترین سخن‌ها آنست که گوشها آن را به بیرون نیفکند و فهمیدن آن بـرای فهم‌ها رنج آور و دشوار نباشد

علی عليه السلام: **مَن سدَّدَ مَقالَه بَرهَنَ عَن غَزارَةِ فَضلِه.**[۱]

ترجمه: کسی که گفتار خود را درست و محکم کند، با این کـار دلیـل بـر بـسیاری فضل و برتری خود آورده.

علی عليه السلام: **مَن ضَعُفَت آراؤُه قَوِيَت أعداؤُهُ.**[۲]

ترجمه: کسی که آراء و سخنانش ضعیف باشد، دشمنانش قدرتمند شوند.

علی عليه السلام: **مَن قَوَّم لسانَه زانَ عَقلَه.**[۳]

ترجمه: کسی که زبانش را راست و درست گرداند عقل خود را بیاراید.

علی عليه السلام: **أحسَنُ القولِ السَّدادُ.**[۴]

ترجمه: بهترین گفتار آنست که راست و درست باشد.

اشعار و متون ادبی

عطار نیشابوری، منطق الطیر:

چون نـه سـر پیداسـت وصـفش را نـه بُـن
نیست لایـق بـیش از ایـن گفـتن سـخُن[۵]

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نرسـد هـیچ کمـالی بـه سـخن سـنجیدن
که سخن را صله ای نیست به از فهمیـدن

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۰

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۴۵۵

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۹

۴ـ همان، جلد ۱، صفحه ۵۱۵

۵ـ توضیح اینکه نظر برخی از ادبا اینست که سخن به ضم «سین» و «خ» و نیز به فتح «سین» و ضم «خ» صحیح است؛ برخی نیز اجازه استعمال این واژه را به هر سه صورت داده‌اند و عده‌ای نیز آنرا از اقسام اختیارات شاعری دانسته‌اند .

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

سخن پولاد کن چون سکهٔ زر
بدین سکه درم را سکه می بر
نخست آهنگری با تیغ بنمای
پس آنگه صیقلی را کار فرمای
زکژ گویی سخن را قدر کم گشت
کسی کو راست گو شد محتشم گشت
چو صبح صادق آمد، راست گفتار
جهان در زر گرفتش محتشم وار

عارف قزوینی، دیوان اشعار:

سخن بی شمار است و مطلب هزار — مگو حرف بی مغز نا استوار

مسعود سعد سلمان، دیوان اشعار:

راست کن لفظ و استوار بگو — سره کن راه و پس دلیر بتاز

نظامی گنجوی، خسرو وشیرین:

چرا چون گل زنی در پوست خنده — سخن باید چو شکر پوست کنده

سعدی شیرازی، گلستان:

رأی بی قوت، مکر و فسون است و قوت بی رأی، جهل و جنون.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* حرف مرد یکیه.[۱]

(از اوصاف مردانگی را نداشتن تزلزل عقیده و پای بندی به پیمان‌ها و وعده‌ها دانسته‌اند)

* گر زآئین و کیش برگردی — به که از قول خویش برگردی[۲]

* از این شاخه به اون شاخه پریدن.[۳]

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۶۲

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۰۷

۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۴۹

(منظور، از موضوعی به موضوع دیگر پرداختن آن هم به شکل ناقص و بی ربط؛ بیان سخنان آشفته)

✽ اگر را با مگر تزویج کردند از ایشان بچه ای شد کاشکی نام[۱]

(به کسی گفته می‌شود که سخنانش نا استوار بوده و مملو از تردید و تذبذب باشد)

✽ آسمون ریسمون به هم بافتن.[۲]

(کنایه از گفتن مطالب بی سرو ته و بی ارتباط)

تعبیر: «شاخ تا شاخی جَستن» کنایه از مجامله و آشفته گویی است.

تعابیر: «فصل الخطاب، چیره زبان، شهنشاه نطق» کنایه از سخن قاطع و کسی است که استحکام بیان داشته و زبان آوری بداند.[۳]

۶. گفتار باید شمرده و شفاف بوده و با تأنی، مکث و آرامش بیان شود.(آرامش گرایی)

یکی از شیوه‌های آراستن کلام، سخن گفتن به صورت شمرده و آهسته است. این حالت سخن گفتن علاوه بر اینکه فهم را برای مستمع سهل و ممکن می‌کند، کلام گوینده را آراسته به زیبایی، متانت و ضرب آهنگ دلپذیری می‌کند؛ ضمن آنکه امکان گزینش الفاظ و چیدمان صحیح تر واژگان را برای گوینده فراهم می‌سازد؛ در مقابل، واژه پریشی و لکنت از آفات کلام است و کسی که با شتاب و سراسیمه سخن می‌گوید، فرصتی برای انتخاب یا ترجیح واژه‌های گفتارش نمی‌یابد؛ و از سوی دیگر، تشخیص محل‌های آغاز و توقفگاه‌های گفتارش برای شنونده دشوار گردیده و احتمال وقوع سوء تفاهمات و برداشت‌های نادرست و غیر منطبق با مراد گوینده هم افزایش می‌یابد. چه بسا گوینده برای فهمانیدن مرادش مجبور شود سخنانش را بارها تکرار و بازگویی نماید و همین تکرار ضمن برهم زدن بیشتر تعادل گوینده، اسباب رنجش و بر هم خوردن آرامش نیوشنده را نیز مهیا می‌کند.

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۳۸

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۳

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۶۷۷ و جلد ۲، صفحات ۱۵۲۸، ۱۶۲۳ و جلد ۳، صفحه۱۹۱۸

همینطور روانی کلام و تسلسل طبیعی عبارات گفتاری، زیبایی سخن را دوچندان می‌نماید. به عبارت دیگر مکث بیش از حد و غیر طبیعی بین کلمات، موجبات ملال شنونده و سر آمدن طاقت وی را فراهم می‌آورد.

یکی از دلایل عدم سلاست و شمرده گویی، بروز و غلبهٔ استرس و اضطراب بر فرد در هنگامهٔ سخن گفتن است.

استرس و هیجانات کاذب علل و عوامل متعددی دارد که در جای خود قابل بحث است، لکن از جمله آئین‌ها و مهارت‌های گویشوری، تسلط بر این حالات و سعی در کنترل آنهاست. ممکن است ترشح ناگهانی برخی هورمونها در زمان بروز استرس و تنیدگی، موجب پریدن رنگ چهره، لرزش غیر طبیعی اندام خصوصاً دستها، افزایش ضربان قلب، لکنت، لرزش صدا و... گردد. روانشناسان اساس فیزیولوژیایی برانگیختگی و هیجان را تغییرات دستگاه سمپاتیک بدن می‌دانند. تغییراتی از قبیل: افزایش فشار خون و ضربان قلب، افزایش تعداد دفعات تنفس، فراخ شدن مردمک چشم، افزایش تعریق، کاهش ترشح بزاق و مخاط، افزایش سطح قند خون، حرکت بیشتر خون به سمت مغز و عضلات و نیز سیخ شدن موهای پوست؛ که نهایتاً موارد فوق باعث بروز تغییرات بدنی از جمله: تند شدن تنفس، خشکی گلو و دهان، عرق کردن، لرزش بدن و احساس دل آشوبه میگردد.[۱]

قرآن کریم و روایات

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿٢﴾ [۲]

ترجمه: اینست آیه‌های کتاب روشنگر.

مقصود از «کتاب مبین» اینست که قرآن کتابی روشن، شفاف و همه فهم است.[۳]

همینطور در آیهٔ زیر خداوند انسان را موجودی عجول و شتابزده معرفی می‌کند:

۱ـ ریتا ال اتکینسون و دیگران، زمینهٔ روانشناسی هیلگارد، جلد اول، صفحه ۷۱۲

۲ـ الشعراء، ۲ و القصص، ۲

۳ـ محسن قرائتی، تفسیر نور، جلد ۹، صفحه ۱۴

... وَكَانَ ٱلْإِنسَـٰنُ عَجُولًا ﴿١١﴾ [۱]

ترجمه: و انسان همواره شتابزده است.

در عبارت بعدی نیز خدای متعال، ضمن بیان یکی از حکمت های نزول تدریجی قرآن، فرستادهٔ عزیزش را به بیان توأم با آرامش و مکث فرا خوانده است:

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَـٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَـٰهُ تَنزِيلًا ﴿١٠٦﴾ [۲]

ترجمه: و قرآنی با عظمت را بخش بخش بر تو نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی و آنرا به تدریج نازل کردیم.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَـٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا ﴿٩٧﴾ [۳]

ترجمه: در حقیقت ما این قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بدان نوید داده و مردم ستیزه جو را بدان بیم دهی.

... وَرَتِّلِ ٱلْقُرْءَانَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾ [۴]

ترجمه: و قرآن را شمرده بخوان.

در آیهٔ فوق نیز خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که قرآن را به آهستگی و شمرده بخواند. ترتیل به معنای تمرکز و دقت روی تک تک حروف و اشباع مخرج آنها، رعایت قواعد تجوید و ادای صحیح، مکث روی کلمات، تزیین صدا، وضوح در بیان و توجه به مفاهیم عبارات می‌باشد و این امر در سایهٔ طمانینه و آرامش میسر می‌شود.[۵]

لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ﴿١٦﴾ [۶]

ترجمه: زبانت را (در هنگام وحی) زود به حرکت در میاور تا در خواندن (قرآن)

۱ـ الإسراء، ۱۱

۲ـ الإسراء، ۱۰۶

۳ـ مریم، ۹۷

۴ـ المزّمل، ۴

۵ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۲

۶ـ القیامه، ۱۶

شتابزدگی به خرج ندهی.

.... وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْءَانِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُۥ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿۱۱۴﴾ [۱]

ترجمه: ودر خواندن قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای.

باز درقرآن کریم از زبان موسی(ع) پس از آنکه مأمور به حرکت به سمت فرعون عصیانگر می‌گردد، چنین نقل شده:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿۲۵﴾ وَيَسِّرْ لِيٓ أَمْرِي ﴿۲۶﴾ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿۲۷﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿۲۸﴾ [۲]

ترجمه: موسی گفت: پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز و گره از زبانم بگشای، تا سخنم را بفهمند.

عقدهٔ لسان (تمتمه) نوعی از لکنت در زبان است که موسی(ع) دچار آن بود و در ادای واژگان ضعف داشته و قادر نبود فصیح و شیوا سخن بگوید.

علت این لکنت زبان را نیز چنین نقل کرده‌اند که:

روزی موسی(ع) دردوران طفولیتش در آغوش فرعون نشسته بود که ریش فرعون را گرفته و کشید طوریکه مقداری از ریش فرعون کنده شد، فرعون برآشفت و خواست او را بکشد، آسیه گفت: او را نکش که او طفلی نادان است و نشانهٔ جهل او هم اینست که مثلاً فرق بین مروارید و پارهٔ آتش را نمی‌شناسد. فرعون دستور داد که تکه‌ای مروارید و پاره‌ای آتش آورده و مقابل دستان موسی بگذارند، موسی ابتدا دست به سمت مروارید درخشان برد، اما جبرئیل برای اثبات سخن آسیه و حفظ جان کودک در برابر خشم و غضب فرعون دست او را به سمت جمره (زغال یا پارهٔ آتش) منحرف ساخت، موسی نیز به حکم طفولیت پارهٔ آتش را برداشته به دهانش نهاد و زبانش سوخت.[۳]

۱ـ طه، ۱۱۴

۲ـ طه، ۲۵ الی ۲۸

۳ ـ قاضی بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، جلد ۲، صفحه ۴۶

در ادامهٔ همان آیات، آمده است:

وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ﴿٢٩﴾ هَٰرُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ﴿٣١﴾ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ﴿٣٢﴾[1]

ترجمه: و برای من دستیاری از کسانم قرارده. هارون برادرم را. پشتم را به او استوار کن. و او را شریک کارم گردان.

بار دیگر موسی از خداوند تقاضا می‌کند برادرش هارون را به عنوان دستیار و مددکارش به او ملحق نماید و دلیل این درخواست را زبان آوری و فصاحت و قوهٔ بیان کارآمد هارون دانسته و می‌گوید:

وَأَخِي هَٰرُونُ هُوَ أَفۡصَحُ مِنِّي لِسَانٗا فَأَرۡسِلۡهُ مَعِيَ رِدۡءٗا يُصَدِّقُنِيٓۖ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾[2]

ترجمه: و برادرم هارون از من زبان آورتر است، پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند، زیرا می‌ترسم مرا تکذیب کنند.

ملاحظه می‌کنید که بیان روان از ویژگی‌های خوب و مؤثر سخن بوده و در قرآن نیز ستایش شده است.[3] و موسی بی نصیب بودن خود را از این خصیصه، مانع بزرگی بر سر راهش می‌داند و هارون به سبب برخورداری از همین موهبت الهی اش یعنی زبان آوری و فصاحت، تا آستانهٔ مقام نبوت صعود کرده و در نهایت به مقام پیامبری هم می‌رسد.

پیامبر اکرمﷺ: **الأناةُ مِن الله و العَجَلةُ مِن الشّيطانِ.**[4]

ترجمه: تأنی از خداوند است وعجله از شیطان.

همینطور علی‌ؑ در خطبهٔ یکصدم از نهج البلاغه، آنجا که حضرت راجع به رایت و پرچم حق که توسط رسول اللهﷺ در میان مردم به ودیعت نهاده شده سخن می‌گوید، در بخشی از آن ضمن ستایش این روش سخن گفتن چنین می‌فرماید:

۱ـ طه، ۲۹ إلی ۳۲

۲ـ القصص، ۳۴

۳ـ محسن قرائتی، تفسیر نور، جلد ۹، صفحه ۵۴

۴ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۴۰

علی علیه السلام: ... دَلیلُها مَکیثُ الکَلامِ...[۱]

ترجمه: راهنمای آن بیرق، آهسته و با تأنّی سخن می‌گوید.

علی علیه السلام: التَثَبُّتُ فی القَولِ یُؤمِنُ العِثارَ و الزَّلَلَ.[۲]

ترجمه: تأمّل و ایستادگی در سخن، آدمی را از سقوط و لغزش ایمن دارد.

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، گلستان:

هر که تأمّل نکند در جواب		بیشتر آید سخنش ناصواب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نمی‌توان گهر از عقد سر به مهر ربود
شمرده گوی سخن در حضور غمازان

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

می‌خلد بیشتر از شیون ماتم در دل
سخن آهسته نگفتن، به صدا خندیدن

سعدی شیرازی، بوستان:

چو خواهی که گویی نفس بر نفس
نخواهی شنیدن مگر گفتِ کس؟

واعظ قزوینی دیوان اشعار:

تنگی ز دهن از آن پسندیده بود		تا حرف از آن شمرده آید بیرون

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن شمرده و سنجیده گوی بی سوگند
که شاهد سخنان دروغ سوگند است

فردوسی، شاهنامه:

دل و مغز را دور دار از شتاب		خرد با شتاب اندر آید به خواب

۱ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۰ صفحهٔ ۱۸۵

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه۳۳۴

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ کسی را که مغزش بود پرشتاب فراوان سخن باشد و دیر یاب[۱]

«فردوسی»

❀ برافتد مرکبی که تند رود.[۲]

❀ سر نشکسته را پیش قاضی بردن.[۳]

(این مثل زمانی به کار می‌رود که شخصی با شتاب و عجله و بدون تأمل مطلبی را بگوید)

❀ قصاص قبل از جنایت روا نیست.[۴]

(شبیه مضمون پیشین)

❀ انگار سیب زمینی داغ توی دهنش فرو کرده![۵]

(به کسی گفته می‌شود که بسیار با شتاب و نامفهوم سخن بگوید)

❀ از حول حلیم درون دیگ افتاد.[۶]

(شبیه مضمون پیشین)

❀ عجله کار شیطونه.

❀ مثل بلبل حرف می‌زنه.[۷]

(منظور آنست که بدون مکث و مسلسل وار سخن می‌گوید)

❀ انیر و پنگور خوردن! (به شرح حکایت زیر:)

حکایت

گویند شخصی کم خرد که متکبر و خودستا نیز بود، ادعای سخنوری داشت؛ در جلسهٔ باشکوهی از سوی همان عده که تاب خودستایی‌های وی را نداشتند، دعوت به سخنرانی شد، وی که توان این عمل را در خود نمی‌دید، بهانه آورد که اکنون مطلبی

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۷

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۴۴

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۹۵

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۱۱۶

۵ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۵۶

۶ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۷۱

۷ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۶۱

برای بیان در خاطر ندارم و به بهانه‌های مختلف طرفه می‌رفت. سپس از او خواسته شد تنها جمله‌ای دربارهٔ وعدهٔ صبحانه‌اش بگوید که چه خورده است، آن شخص نیز به ناچار در جایگاه مخصوص سخنران حاضر شد و در اثر اضطراب و دستپاچگی مفرط، کلامش را چنین آغاز کرد: «بسم الله الرحیم، ای مردم من دیشب صبحانه انیر و پنگور خورده‌ام!»

تعابیر: «سخن پوست کنده، زبان چون آب بودن» کنایه از شفافیت و روانی گفتار است.

تعابیر: «زبان شکسته بسته، زبان گرفته، فسرده زبان، زبان گره شدن، عقد اللسان، شکسته زبان، کژ مژ زبان، زبان لنگ آمدن، کند زبانی» کنایه از زبان لکنت دار و لسان الکن هستند.

تعابیر: «زبان زبان، لب گسسته عنان» کنایه از سخن بی وقفه و لاینقطع گفتن توأم با عجله است.[۱]

۷. گفتار باید متناسب با مستمع و مخاطب باشد (مخاطب سنجی)

یکی از آداب و مهارت‌های اصلی سخن گفتن اینست که، گفتار به گونه‌ای صورت پذیرد که با مخاطب یا مخاطبان تناسب و سنخیت داشته باشد.

مسألهٔ سخن گفتن در خور فهم شنوندگان، آن قدر مهم است که تمام پیامبران الهی، در راه تبلیغ دین خدا، مأموریت یافتند این ویژگی اساسی را همواره رعایت نمایند. (توضیح این مطلب در بخش قرآن و روایات آمده است).

طبعاً در برابر هر مخاطبی، ادبیات و شیوهٔ گفتار ویژه‌ای وجود دارد و لازمهٔ زیبایی و تأثیر کلام، در ابتدا شناخت دقیق مخاطب، اشراف کافی بر چارچوب ذهنی وی و بعد اتخاذ شیوه و آیینی متناسب و متناظر با آن مخاطب می‌باشد؛ برای این منظور لازم است به برخی از ویژگی‌ها و شرایط مخاطب از جمله موارد ذیل الذکر توجه شود:

۱. دین و مذهب مخاطب، نظر به اینکه افراد مختلف در مسائل دینی و مذهبی، یکسان نبوده و گرایش‌ها و بعضاً تعصبات متنوعی دارند، لذا سخن گفتن باید در سایهٔ توجه به

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۲۴۰،۱۲۳۹،۱۲۳۶، ۱۳۶۸، ۱۵۹۲ و جلد ۳، صفحات ۱۹۱۶، ۲۰۴۰

دین و مذهب مخاطب رنگ و لعاب متناسبی گرفته و احترام به عقاید مذهبی مخاطب، در سلسلهٔ سخن مراعات گردد و گفتار به گونه‌ای نباشد که (خواسته یا ناخواسته) در اثنای سخن، دین و مذهب مخاطب تخطئه شده و یا اهانتی به عقاید مستمع ایراد گردد. اصل چهاردهم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به همین موضوع اختصاص داده شده است.

۲. عقاید فرهنگی و قومی مخاطب از قبیل، زبان، آداب و رسوم مخاطبین، مردم اکثر کشورهای دنیا، صاحب اقوام و فرهنگهای مختلفی هستند و فراخور هنجارهای مختلف، به آداب و رسوم و گرایش‌های قومی خود پایبند بوده و در بعضی مواقع تعصبات و جانبداری‌های شدیدی از خود نشان می‌دهند. لذا یکی از مهارت‌های ارتباط، لحاظ نمودن این عنصر و توجه به آن در خلال گفتگوست، تا مبادا در اثر بی توجهی و یا احتمالاً از روی قصد و تعمد، سخنان گوینده سبب وهن و یا بی اعتنایی به عقاید قومی و فرهنگی مخاطب گردد.

در کشور ما نیز، قومیت‌های مختلف با لهجه‌ها و زبانهای متنوع و فرهنگها، خرده فرهنگها و هنجارهای متعدد قومی زندگی می‌کنند و رعایت شأن و جایگاه هر قومی ضروریست.

امروزه برخی لطائف و عبارات طنز در محافل، با انتساب به برخی قومیت‌ها، مطرح می‌شود؛ ضمن اینکه باور نگارنده بر اینست که در این قبیل شوخی‌ها، قصد و انگیزه‌ای مبنی بر توهین و یا تحقیر اقوام وجود ندارد و صرفاً طنازی و خنداندنِ مخاطب مطمح نظر است، لکن توصیهٔ اهل خرد اینست که حتی المقدور از این تعابیر و اختصاص برخی شوخی‌ها به برخی اقوام، پرهیز شود. بالأخص زمانی که در میان مخاطبان از منتسبان این اقوام حاضر باشند و احتمال دلخوری و عصبانیت چنین اشخاصی منتفی نباشد.[1]

۳. جنس و سن مخاطب، یعنی لحاظ نمودن ویژگی‌های خاص مردان و زنان و نیز شناخت اقتضائات سنیِ شخصی که مخاطب قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه، زمانی که مخاطب شما در سنین کودکی باشد، آنگاه لازم است، به برخی ویژگی‌ها و اقتضائات

۱ـ این موضوع در بحث مربوط به « زبان مطایبه و مجلس آرایی » توضیح بیشتری داده شده است.

سنی وی، توجه نموده و مختصات و ابعاد سخن را بر همین مبنا شکل داد.

صاحبنظران ویژگی‌های دوران کودکی را در راستای این مقوله چنین بیان نموده‌اند:[1]

الف) محدود بودن تجربهٔ کودکان از لحاظ نوع، وسعت و میزان تجربه.

ب) محدودیت زبان (گنجینهٔ لغات).

ج) محدود بودن زمان دقت (کودکان نمی‌توانند مدت زیادی به چیزی مانند یک داستان و امثالهم دقت کنند)

د) ناتوان بودن در دریافت رویدادهای مختلف در یک زمان.

۴. سطح علم و دانایی و تحصیلات مخاطب، به این معنا که باید مطابق با سطح فهم و دانش افراد با ایشان سخن گفت. داستان مشهور مواجهه و اعتراض حضرت موسی علیه السلام به شبانی که با زبان خود و مطابق با سطح دانابیش به مناجات خدای بزرگ مشغول بود و سپس خدای متعال حضرت موسی را برای این رفتارش مورد عتاب قرار داد، نمونهٔ جالبی از مصادیق این مورد می‌باشد.

۵. توجه به حقوق مخاطب از جمله خویشاوندان ذی حرمت مانند والدین، پدربزرگ و مادر بزرگ، دایی، عمو، عمه و خاله و نیز استاد و معلم و... که متعاقباً بدان خواهیم پرداخت.

۶. توجه به حساسیت‌ها و پیش فرضهای خاص مخاطب، مثلا حساسیت‌هایی که بین روابط برخی از خویشاوندان در بعضی فرهنگ‌ها وجود دارد. مانند رابطهٔ والدین با فرزندان دختر و پسر، یا بزرگتر و کوچکتر، رابطهٔ مادر شوهر و خواهر شوهر با عروس و نظائر آن با داماد و...

۷. توجه به روحیات و ویژگی‌های روانی مخاطب از قبیل: آستانهٔ تحمل، درجهٔ عواطف و احساسات و سرشت و خلق و خوی مخاطب.

آستانهٔ تحمل و میزان و نوع عواطف و احساسات در افراد یکسان نیست، به همین

۱ـ بنفشه حجازی، ادبیات کودکان و نوجوانان، صفحه ۱۶

دلیل اشراف داشتن متکلم به این روحیات، به وجاهت کلام و تاثیر بهتر آن بر مخاطب می‌انجامد.

۸. توجه به انتظارات و توقعات مخاطب، مثلاً توقعات کوچکترها از بزرگترها و بالعکس، نیازمندان مالی و سائلان، افرادی که تقاضای مشورت نموده یا سؤالی مطرح می‌کنند و...

۹. توجه به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های ذهنی و فکری مخاطب (میزان هوش و زکاوت)، به این معنی که گویشور، سخنش را متناسب با ظرفیت فکری مخاطب و توانایی ذهنی وی در تحلیل مسائل بیان نماید.

۱۰. توجه به سلائق و علائق مخاطب؛ به این معنا که گفتمان به گونه‌ای سامان گیرد که عنصر علاقه و سلیقهٔ مستمع در آن لحاظ شده باشد. مثلاً از طرح مباحثی که می‌دانیم مستمع علاقه‌ای به شنیدن آن ندارد، پرهیز نموده و مسیر صحبت‌ها را با علائق وی همسو نماییم.

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡ... ﴿٤﴾ [1]

ترجمه: و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق] رابرای آنان بیان کند.

وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمًا ﴿٦٣﴾ [2]

ترجمه: وبندگان خدای رحمان کسانی‌اند که بر روی زمین به نرمی گام بر می‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.

۱ـ ابراهیم، ۴

۲ـ الفرقان، ۶۳

در سورهٔ إسراء نیز دستور می‌دهد با والدین متناسب با شأن و منزلت آنان و به صورت کریمانه و با احترام سخن گفته شود:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾[1]

ترجمه: و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر خود احسان کنید، اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند، به آنها حتی «أف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.

این آیه در رابطه با رعایت حقوق والدین بوده و حاوی نکات بسیار ظریف و لطائفی است که در جای خود قابل بحث و بررسی است. لکن با توجه به اهمیت موضوع و عمومیت آن در جامعه و مرتبط بودن این مسأله با تمام خانواده‌ها در اینجا بحث مختصری مطرح می‌شود.

با توجه به عبارت اخیر آیه، یکی از بارزترین مصادیق احسان به والدین، سخن بزرگوارانه و احترام آمیز با این دو فرشتهٔ مهربان است، همینطور تأکید عجیب خداوند مبنی بر پرهیز کردن از کوچکترین پرخاش و سخن در برابر والدین که در این آیه با تعبیر «أف» آمده است. در فرهنگ عربی این واژه به معنای تکهٔ کوچک از چوب و تراشه یا خاشاک بی مقدار و چرک اندک زیر ناخن و هرچیز اندک و حقیر بوده و در اصطلاح در مفهوم روی ترش کردن و ابراز کمترین میزان بی احترامی یا نارضایتی استعمال می‌شود.[2]

وقتی ابراز حداقل ناراحتی نسبت به پدر و مادر با این وضوح و تأکید منع شده و در ادامه هم به گفتار نیک (قول کریمانه) با والدین دستور داده شده است، روشن است که ادب گفتار با والدین از چه جایگاه و اهمیت والایی برخوردار است؛ بنابر این در سخن گفتن با والدین اخلاقاً، شرعاً و عرفاً رعایت احترام ضروری بوده و بایستی به گونه‌ای صورت پذیرد که در آن موارد زیر لحاظ گردد:

احترام و ادب، خضوع و فروتنی، رعایت نرمی و انعطاف درگفتار با ایشان، بلند

---

۱ ـ الإسراء، ۲۳

۲ ـ احمد سیاح، المنجد، جلد ۱، صفحه ۴۲

نکردن صدا (غضّ صوت)، خیره نشدن به چشم والدین (غضّ بصر)، پرهیز از قطع سخن ایشان، پرهیز از ترک محل با هدف عدم استماع سخن والدین، پرهیز از حاضر جوابی، پرهیز از بردن نام والدین هنگام صدا کردن و به جای آن استفاده از الفاظی از قبیل پدر، مادر، بابا و...، پرهیز از به کار بردن اصطلاحات و عبارات رایج در بین همسالان و دوستان در گفتار با ایشان، پرهیز از مجادله و بگو مگو با والدین حتی زمانی که سخن ایشان با منطق فرزند نا متناسب باشد یا بالاتر از آن زمانی که سخنشان با شرع نیز مخالف بوده و یا حتی کفر آمیز باشد. در رابطه با مورد آخر آیه‌ای از کلام الله مجید را که در سورهٔ لقمان پیرامون حقوق والدین ذکر شده از نظر می‌گذرانیم:

وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۖ وَصَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا ۖ .... ﴿١٥﴾ [1]

ترجمه: و اگر [والدین] تو را وادارند تا در بارهٔ چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر ولی در دنیا با خوبی با آنان معاشرت کن.

همانطور که گذشت، خداوند متعال رعایت احترام و مصاحبت و معاشرت نیک با پدر و مادر را، حتی زمانی که والدین فرزند را وادار به شرک می‌کنند، وظیفهٔ فرزند می‌داند. به عبارت دیگر در بدترین حالت ممکن نیز فرزندان اجازهٔ جسارت و گستاخی نسبت به والدین را ندارند.

پیرامون رعایت حقوق معلم و استاد و آداب گفتگو با ایشان نیز توصیه‌ها و تأکیدهای زیادی در متون قدسی به چشم می‌خورد. مثلاً در داستان ملاقات موسی و خضر (علیهما السلام) که بخشی از ماجرای آن در سورهٔ مبارکهٔ کهف آمده است، در یکی از آیات، موسی علیه السلام از استادش حضرت خضر علیه السلام اجازه می‌گیرد و ادب خود را به رخ می‌کشد، آنجائیکه برای همسفری با او از حضرت کسب اجازه می‌کند و نیاز خود به خضر را، به عنوان استاد و راهنما، بسان شاگردی کوچک بیان می‌دارد:

قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾ [2]

۱ـ لقمان، ۱۵

۲ـ الکهف، ۶۶

ترجمه: موسی به او گفت: آیا اجازه می‌دهی تو را پیروی کنم تا از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی؟

پیامبر اعظمﷺ فرمودند: **إنّا معاشرَ الأنبیاءِ اُمِرنا أن نُکلِّم الناسَ علی قَدرِ عُقولِهِم.**[۱]

ترجمه: ما جامعهٔ پیامبران، مأموریت داریم که با مردم به قدر عقلشان سخن بگوییم.

حضرت علی﵇ در یکی از خطب نهج البلاغه بنا به حکمتی به مردم فرمود: به دو گروه تقسیم شوید تا سخنی متناسب با هر گروه گویم و بعد ایشان را به دو گروه تقسیم نمود و فرمود آنانکه در جنگ صفین حضور داشته‌اند یک گروه و آنانکه حاضر نبوده‌اند گروهی دیگرشوید. سپس با هر کدام به شیوه‌ای متناسب با ایشان سخن گفت.[۲]

در جای دیگری نیز فرموده‌اند:

علی﵇: **لا تَصدُق مَن یُقابِل صِدقَکَ بِتکذیبهِ.**[۳]

ترجمه: راست مگو به کسی که راستی تو را با تکذیب خود پاسخ دهد (و گفته‌ات را دروغ پندارد).

طبق این سخن امیر المؤمنین علی﵇ یکی از اصول گفتار در باب تناسب سخن با مستمع آنست که سخن گفتن در مقابل مخاطبی که به گفته‌های گوینده به چشم تشکیک و تردید می‌نگرد و او را باور ندارد یا اینکه وی را دروغ گو می‌پندارد، توصیه نشده‌است.

علی﵇: **لا تَجعلنَّ ذربَ لِسانِکَ عَلی مَن أنطَقَک، و بَلاغهَ قَولک عَلی مَن سَدَّدَک.**[۴]

ترجمه: با آنکس که تو را سخن آموخت به درشتی سخن مگو، و با کسی که راه نیکو سخن گفتن را به تو آموخت، لاف بلاغت مزن.

علی﵇: **لا تُحَدِّثِ الجُهّالَ بِما لا یَعلمونَ فَیُکَذِّبوکَ بِه فَإنَّ لِعِلمِکَ عَلیکَ حَقّاً، و حَقُّهُ علیکَ بَذلُه لِمُستَحَقِّه و مَنعُهُ مِن غَیرِ مُستَحِقِّهِ.**[۵]

۱ـ فلسفی، محمد تقی، سخن و سخنوری، ص ۴۹

۲ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲، صفحه ۲۳۲

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۵۲

۴ـ نهج البلاغه، حکمت ۴۱۱، صفحه ۷۲۸

۵ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۵۴

ترجمه: با افراد جاهل و نادان سخنی مگوی که تو را تکذیب کنند (و دروغ گویت خوانند) زیرا علم و دانش تو را بر تو حقی است و حق آن اینست که به کسی که مستحق و شایستهٔ آنست آن را بذل کنی و از آن کس که شایستگی ندارد دریغ داری.

علی علیه السلام هنگامی که عبد الله بن عباس برای گفتگو با خوارج رفت به وی فرمود: با خوارج با قرآن گفتگو و جدل مکن زیرا قرآن دارای دیدگاه کلی بوده و تفسیرهای گوناگونی دارد، تو چیزی می‌گویی و آنها چیزی دیگر، (راه بهانه گیری و سفسطه برای این گروه لجوج باز است)؛ لکن با سنت پیامبر با آنان به بحث و گفتگو بپرداز که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند.[۱]

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هیچ قفلی به کلید دگری وانشود

هر زبان گوشی و هر گوش، زبانی دارد

ملامحسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

هر سخن هرجای نتوان گفت با هر مستمع

پاس وقت و جا و گوش و هوش باید داشتن

سعدی شیرازی، بوستان:

نگویم سماع ای برادر که چیست　　　مگر مستمع را بدانم که کیست

سعدی شیرازی، گلستان:

چو با سفله گویی به لطف و خوشی

فزون گرددش کبر و گردنکشی

سعدی شیرازی، گلستان:

سخن به لطف و کرم با درشتخوی مگوی

که زنگ خورده نگردد به نرم سوهان پاک

ـــــــــــ

۱ـ نهج البلاغه، نامهٔ ۷۷، صفحه ۶۱۸

ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار:

من آن آمیزه گویستم که در شعر نیارم گفت لفظی نامرتب

مدحت گسترم در خورد و ممدوح سخن گویم به هنجار مخاطب

اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار:

گر برافرازی به چرخم ور بیندازی ز بامی

ماجرای پادشاهان کس نگوید با غلامی

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

چگونه لب به سخن وا شود در آن محفل؟

که نیست نیم سخن فهم و صد سخن چین است

واعظ قزوینی دیوان اشعار:

حرمت پیران نگه دار ای جوان تا برخوری

کسب پیری می‌کند طفل از دبستان ادب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در پیش باطلان جهان حرف حق مگو

منصور هلاک شد ز حق گفتن اینچنین

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پیش هر نادان دهن مگشا که جز فهم رسا

راست ناید هیچ تشریفی به بالای سخن

مولوی، مثنوی معنوی:

رشته را با سوزن آمد ارتباط نیست درخور با جمل سم الخیاط

عارف قزوینی، دیوان اشعار:

صحبت به ادب کن بر اهل ادب عارف

اینجاست که جای سخن پرت و پلا نیست

مولوی، مثنوی معنوی:

چون جواب احمق آمد خامشی

این درازی در سخن چون می‌کشی؟

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

نهفتن سخن را ز نابخردان   صوابست مگشای بیجا زبان

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نیست حرف نرم را تأثیر در آهن دلان
ناوک از فولاد می‌باید نشان سخت را

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در مزاج تندخویان گریه را تأثیر نیست
آتش سوزان نمی‌اندیشد از اشک کباب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نیست اشک و آه را تاثیر در سنگین دلان
ورنه دل آتش ز سنگ و آب ازآهن می‌گرفت

سعدی شیرازی، گلستان:

حکایت بر مزاج مستمع گوی   اگر خواهی که دارد با تو میلی
هر آن عاقل که با مجنون نشیند   نباید کردنش جز ذکر لیلی

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

من آنم که در پای خوکان نریزم   مر این قیمتی دُرّ لفظ دَری را

سعدی شیرازی، گلستان:

فهم سخن گر نکند مستمع   قوت طبع از متکلم مجوی
فسحت میدان ارادت بیار   تا بزند مرد سخنگوی، گوی

سعدی شیرازی، مواعظ:

با هر کسی به مذهب وی باید اتفاق   شرطست یا موافقت جمع است یا فراق

نور الدین عبد الرحمن جامی، فاتحه الشباب:

فیلسوف عقل را آداب بحث عشق نیست
خالی از حکمت بود با او درایس معنی جدل

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

اول آن به که مستمع طلبی   که ندانند هندوان عربی

سـخن از مـستمع نکـو گـردد　　　کهنـه از روزگـار نـو گـردد

نظامی گنجوی، شرفنامه:

سخن به که با صاحب تاج و تخت　　　بگوینـد سـخته، نگوینـد سـخت

مولوی، مثنوی معنوی:

آنچه می‌گویم به قدر فهـم توسـت　　　مـردم انـدر حـسرت فهـم درسـت

مولوی، مثنوی معنوی:

چونکه با کودک سـرو کـارت فتـاد　　　هـم زبـان کـودکی بایـد گـشاد

اهلی، دیوان اشعار:

من از حدیث تـو مستم رقیـب از شِـکرت
سخنـسرایی طـوطی مگـس نمـی‌دانـد

شیخ کمال خجندی، دیوان اشعار:

جـور سـگ کـوی تـو نگـویم بـه رقیبـان
از دوست به دشـمن نتـوان بـرد شـکایت

سلمان ساوجی، دیوان اشعار:

سخن با هرکسی باید به قدر فهـم او گفـتن
چه در یابند انعام از رموز و نکتـه و ایمـا

خواجوی کرمانی، دیوان اشعار:

سـخن عـشق نـشاید بـر هـرکس گفـتن
مهر را گرچـه محالـست بـه گـل بنهفـتن
مشکل آنـست کـه احـوال گـدا بـا سـلطان
نتـوان گفـتن و بـا غیـر نبایـد گفـتن

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

دست و پایی همی زن انـدر جـوی　　　چون به دریا رسی زجـوی، مگـوی

اقبال لاهوری، پیام مشرق:

حدیث عشق به اهل هوس چه مـی‌گـویی؟
بـه چـشم مـور مکـش سـرمهٔ سـلیمانی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چو غنچه نکهت خود از صبا دریغ مدار
ز آشنا، سخنِ آشنا دریغ مدار

عطار نیشابوری، مظهر العجایب:

وین معانی پیش درویشان بود — وین حقایق نزد دل ریشان بود
این سخن با شیخ و با مفتی مگو — زآن که زین معنی ندارد رنگ و بو

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

و با هرکه سخنی گویی، همی نگر تا سخن تو را خریدار هست یا نه؟ اگر مشتری چرب یابی همی فروش و اگر نه آن سخن بگذار و آن گوی که او را خوش آید تا خریدار تو باشد.

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

اگر خواهی در هر دلی محبوب باشی و مردمان از تو نفور نباشند، سخن بر مراد مردمان گوی.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❋ از مرگ، سخن بر سر بیمار نگویید.[۱] «جهان قزوینی»

❋ پنجه نهان کن چو به شیران رسی
گنج طلب کن چو به ویران رسی [۲]
«خواجوی کرمانی»

❋ از یار حکایت بر اغیار مگویید.[۳] «عماد فقیه»

❋ آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است.[۴] «صائب»

❋ آب خوش بی تشنگی، ناخوش بود.[۵]

(مقصود بیان این مطلب است که سخن هرچند گوارا و دلنشین باشد، خطاب به

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۳۴
۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۳۴
۳ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۳۵
۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۴
۵ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳

کسی که تمایل و اشتیاقی به آن ندارد، شایسته نیست)

❀ با بزرگان سخن به حرمت گوی.[۱]

❀ یه بزرگی گفتن، یه کوچکی گفتن![۲]

❀ برای شب پره تعریف آفتاب مکن.[۳] آتش اصفهانی

❀ خرما به بصره و زیره به کرمان می‌برد![۴]

(کنایه از کسی است که نزد شخصی که از همه چیز آگاه است، اظهار نظر می‌کند یا در حضور سخنوری که از او داناتر است، داد سخن می‌دهد)

❀ به لقمان حکمت آموزی؟[۵]

(شبیه به مضمون فوق)

❀ تیمم باطل است آنجا که آب است.[۶]

❀ جواب ابلهان باشد خموشی.[۷]

❀ هست با ابله سخن گفتن جنون.[۸]

❀ آب و آتش را چه آشنایی؟![۹]

❀ صحبت سنگ و سبو راست نیاید هرگز.[۱۰]

❀ جانا سخن از زبان ما می‌گویی.[۱۱]

❀ **إن الحدید بالحدید یفلح.**[۱۲]

(مثل عربی، یعنی آهن با آهن می‌شکافد)

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۴۷

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۷۶۱

۳ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۵۴

۴ ـ میر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳۹۵

۵ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۳

۶ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۳

۷ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۹۸

۸ـ امیر قلی امینی، فرهنگ عوام، صفحه ۶۵۵

۹ـ همان، صفحه ۴۳۹

۱۰ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۶

۱۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۳۹

۱۲ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۲۶

✽ مفت نمی‌ارزد. (به شرح حکایت زیر:)

حکایت

روزی نادر شاه افشار با مرد مؤمنی دربارهٔ بهشت گفتگو می‌کرد، آن مرد مؤمن، مطابق اخبار و احادیث برای نادر شاه از زیبایی‌ها و نعمات بهشت داستانها می‌گفت.

نادر شاه پرسید: آیا در بهشت جنگ و پیروزی و برتری یافتن، هم هست؟ مرد مؤمن پاسخ داد: در بهشت جز صلح و آشتی و آرامش چیز دیگری نیست و اختلاف و زد و خوردی وجود ندارد. قهرمان جنگ آور ایران سری تکان داد و گفت: مفت نمی‌ارزد![1]

همینطورحکایت مشهور موسی‌عليه‌السلام و شبانی که مشغول مناجات با خدا بود لکن به قدر فهم اندکش و با زبان خود، خدا را تجسم و ستایش می‌کرد و با سرزنش و تهدید موسی‌عليه‌السلام روبرو شد و خداوند نیز موسی را عتاب و از توبیخ شبان منع نمود و دستور داد تا به قدر فهمش با او سخن گوید، گویاست. (مثنوی معنوی، دفتر دوم، صفحه ۲۴۸)

تعابیر: «سخن ساز، سخن شناس، مزاج گویی، هنجار جستن» کنایه از ادیب و سخنگویی است که به هنجار مخاطب سخن رانَد.[2]

✽ Speak the same language.[3]

(در مفهوم با هرکسی با زبان خودش صحبت کردن است.)

۸. گفتار باید متناسب با موضوع بوده و با آن سنخیت داشته باشد (موقعیت‌سنجی)

یکی از اساسی ترین آداب و مهارت‌های گفتگو، تناسب و سنخیت نوع و روش گفتار با موضوع مورد بحث می‌باشد. به این معنا که گویشور بایستی پیش از آغازکلام، موضوع سخن را نیک بشناسد، پیرامون آن بیاندیشد و بعد شیوه و متد متناسبی را برای گفتمان پیش گیرد. او باید نیک بداند هر موضوعی، روش گفتار و ادبیات خاص خود را طالب است و برای تأثیر کلام و افزایش اثر بخشی سخنش، پیروی از سبک و سیاق

۱ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۲، صفحه ۱۳۰۲

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۳۷۲ و جلد ۳، صفحات ۲۳۴۸، ۲۶۶۲

۳ـ آدام ماکای، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی

ویژه‌ای اجتناب ناپذیر است؛ و گرنه گفتار وی ابتر و بی اثر خواهد بود و شاید حتی ثمره‌ای در جهت عکس به بار نشاند. آدمی را در هر مقام و مجالی، سخنی است و شایسته و البته بایسته است تا از اصول و آداب همان مقام و مجال و همان وضع و حال برای گفتار تبعیت کند.

ابتدا هدف و انگیزهٔ خود را از سخن گفتن نیک بشناسد، سپس عبارات و الفاظ مناسبی را گزینش و در چیدمان آنها دقیق باشد، لحن متناسبی را اتخاذ و سخنانش را بر مبنای شرایط، هنجارها و اهداف، عالمانه و عامدانه ساماندهی نماید.

علی علیه‌السلام: **لِكُلِّ مَقامٍ مَقالٌ.**[۱]

ترجمه: هر جایگاهی را گفتاریست.

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

زچند گونه سخن رفت و در میان آمد
حدیث عاشقی و مفلسی و مهجوری

عماد الدین نسیمی، دیوان اشعار:

حرف ما ابجد عشق است چه داند نحوی
منطق الطیر اولوا الفضل زبان دگر است

هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد[۲]

❃ There's a time (and place) for every thing (saying).[۳]

(معادل مثل پیشین)

نکته:

با توجه به اینکه بحث حاضر (بند ۸) در ادامه به صورت مفصل و در ۲۰ عنوان مجزا ذکر خواهد شد، لذا شواهد و نمونه‌های متعدد آن را متناسب با هر عنوان و در ذیل همان موضوع مطرح می‌نماییم.

۱ـ غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۳۴۷

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۵۴۸

۳ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۴۹۷

انواع زبان و موقعیت‌های گفتار و ارتباط

❋ زبان موعظه و اندرز
❋ زبان آموزش و تعلیم
❋ زبان تهییج و تحریض
❋ زبان مناجات
❋ زبان توبه و انابه و استغفار
❋ زبان احساسات، عشق ورزی و دلدادگی
❋ زبان طنز و مطایبه و مجلس آرایی
❋ زبان رمز و کنایه و تلمیح
❋ زبان تسلیت و دلداری و تبریک و شاد باش
❋ زبان خطابه، سخنرانی، مباحثه و گفتاورد علمی
❋ زبان امر و نهی
❋ زبان تشکر، سپاس و قدرشناسی
❋ زبان مشورت و رایزنی
❋ زبان طلب و درخواست ودعا
❋ زبان پوزش و اعتذار
❋ زبان قصه گویی و روایتگری
❋ زبان تشویق، تنبیه، تذکر و هشدار
❋ زبان شِکوه و دادخواهی
❋ زبان إخبار و گزارشگری
❋ زبان میهمان نوازی و خوش آمدگویی
❋ سایر موارد (ده مورد)

اقسام زبان و موقعیت‌های گفتار

ارتباط کلامی میان انسانها در حالات و شرایط و موقعیت‌های گوناگون شکل می‌گیرد؛ همانطور که اشاره شد، بر گویشور لازم است تا مهارت‌های گفتار و آداب سخنوری در مواقع و حالات مختلف را شناخته و متناسب با همان حال و هوا سخن بگوید؛ لذا در ادامه بیست مورد از مهمترین و فراگیرترین اقسام موضوعات رایج در زندگی و زبانهای مختلف گفتاری را بر شمرده و ذیل هر عنوان به تحلیل و بیان ویژگی‌ها و مهارت‌های هریک خواهیم پرداخت:

۸-۱ زبان موعظه و اندرز

دانشمندان علوم تربیتی و اخلاق، همواره بر اهمیت و ارزش پند و نصیحت وکارآمدی این شیوه در تربیت و پرورش افراد، اصرار ورزیده‌اند.

هَٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾ [1]

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ... ﴿۱۴۵﴾ [2]

همانطور که ملاحظه می‌کنید، خداوند متعال در آیات فوق، قرآن کریم را کتاب موعظه ونیز کتاب تورات (الواح نازله از سوی خداوند متعال بر موسی«ع») را کتابی سرشار از مواعظ و اندرزها معرفی می‌کند.

حاجب شیرازی، دیوان اشعار:

لقمان به زبان صحت امراض شفا داد
می‌کرد چو گل قند لبت بر همه تجویز

نکتهٔ جالب اینکه در قرآن کریم واژهٔ «موعظه» ۲۵ بار و واژهٔ «لسان» نیز ۲۵ بار تکرار شده است و این را حاکی از ارتباط این دو واژه با یکدیگر دانسته و در کتب مربوط به اعجاز قرآن کریم، ذیل عنوان اعجاز عددی به احصاء درآمده است.

به حتم سخن گفتن در مقام و موضع پند و نصیحت، آدابی دارد که رعایت این

۱ـ آل عمران، ۱۳۸

۲ـ الأعراف، ۱۴۵

آداب برای موعظه گر لازم است تا کلامش از سوی موعظه شونده، مسموع و مورد پذیرش قرار گیرد و در وی اثر نماید. اینکه نصیحت و اندرز، مستلزم آداب و زبان ویژه‌ای است، در یکی از آیات جمیلهٔ قرآن به روشنی بیان شده است؛ آنجا که از زبان لقمان حکیم پندهایی به بشر داده می‌شود، خداوند متعال چنین فرموده است:

قرآن کریم و روایات

وَإِذْ قَالَ لُقْمَـٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَـٰبُنَىَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ ... ﴿۱۳﴾ [۱]

ترجمه: و یاد کن هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالیکه او را اندرز میداد، گفت: ای فرزندم به خدا شرک میاور...

در این آیهٔ کریمه که سر آغاز نصایح لقمان به فرزندش است، پیش از پرداختن به محتوای نصایح، شکل و شیوهٔ خاص آنرا بیان می‌کند؛ عبارت «و هو یعظه» (در حالیکه او را اندرز می‌داد)، جملهٔ حالیه ایست که در فارسی به صورت جملهٔ معترضه ترجمه می‌شود. اگر این عبارت از آیه حذف شود، خللی در جمله و مفهوم آن ایجاد نمی‌کند و اساساً جملهٔ معترضه همواره به این صورت است. لکن در رابطه با قرآن که معجزهٔ جاوید و برترین متن قدسی تاریخ هستی است، هیچ عبارت و حتی کلمه و حرفی بی حکمت و فاقد پیام نیست. نگارنده معتقد است، که خداوند می‌خواهد با ذکر این عبارت کوتاه (و هو یعظه) به مردم این نکته را گوشزد نماید که برای اندرز و موعظه، یک متد و آداب خاصی لازم است و لقمان نیز از این مهارت بهره مند بوده است.

همانطور که در مواضع دیگری، خداوند شیوه های خاصی را برای انواع دیگر گفتار مطرح می کند؛ مانند این آیهٔ شریفه که پیرامون زبان محاوره و گفتگوی دوستانه بیان شده است:

قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ ... ﴿۳۷﴾ [۲]

ترجمه: به رفیقش در حالیکه با او گفتگو می‌کرد گفت... (زبان محاورهٔ دوستانه)

۱ـ لقمان، ۱۳

۲ـ الکهف، ۳۷

بنابراین لقمان در مقام موعظهٔ فرزندش، از این شیوه برای گفتار تبعیت می‌کرد و نحوهٔ بیان سخنانش بر اساس آداب موعظه بوده است و قهراً این شرط لازمی است برای تأثیرپذیری و ماندگاری پند و موعظه.

بنابراین بر گویشور لازم است، در صورتی که در موقعیت موعظه گری و پند دهی قرار گرفت، آداب آن را که متعاقباً بدان خواهیم پرداخت بجا آورد تا کلام تأثیر کند و نتیجهٔ مطلوب حاصل آید.

و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ ... ﴿١٢٥﴾ [1]

ترجمه: با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

از وصف حسنه برای موعظه می‌فهمیم، با توجه به اینکه موعظه فی نفسه امر پسندیده‌ای است طبعاً نمی‌توان آنرا به نقطه مقابل این صفت یعنی«سیئه» متصف نمود، به این معنا که اگر وعظ و نصیحت، امری خیر و ارزشمند است، چرا به وصف حسنه نیاز پیدا کرده است؟ پس می‌توان اینگونه برداشت نمود که سخن بر سر شیوهٔ موعظه است نه ذات آن؛ (دقت فرمائید). پس موعظه باید به صورت نیک و پسندیده باشد و برخی مواعظ که به شیوه غیر حسن و ناپسند صادر می‌شوند اگر اثر معکوس نداشته باشد قهراً هیچ تغییری در مخاطب ایجاد نخواهد کرد.

اشعار و متون ادبی

ملک الشعرای بهار، دیوان اشعار:

الغرض، پند اگر نکو گویی — آنچنان گو که خاص او گویی
ور زحکمت برون نهی گامی — چه نصیحت دهی، چه دشنامی
یاد باد آنکه این سخن بنوشت: — سرزنش بهتر از نصیحتِ زشت

مولوی، مثنوی معنوی:

ناصحی ربانیی پندت دهد — آن سخن را او به فن طرحی نهد

۱ـ النحل، ۱۲۵

تعبیر: «سقمونیای شکر آلود» کنایه از پند و اندرز است.[۱]

آداب اندرز و نصیحت

اندرز دادن و نصیحت کردن، مهارت‌ها و آداب ویژه‌ای دارد و برای اینکه واعظ به هدف خود نائل شود، توجه و رعایت آئین و شیوه‌های اندرز، لازم و اجتناب ناپذیر است.

برخی از آداب اندرز را میتوان چنین برشمرد: (ده مورد)

الف. اندرز باید مختصر بوده و ملال آور و مکرر نباشد

معمولاً شنیدن اندرز به دلایل مختلف برای انسانها، چندان خوشایند نیست؛ حال اگر این اندرز به درازا کشیده شود و ناصح بخواهد انبوهی از مواعظ خود را به یکباره به کسی ایراد نماید، این ملال و ناخوشایندی مضاعف می‌شود و چه بسا منجر به عدم پذیرش همهٔ گفته‌هایش گردد. پس شایسته است اندرز را در کوتاه ترین زمان و با حداقل عبارات صورت بخشید. و با رعایت اولویت، مواعظ را در فواصل زمانی مختلف و با موقعیت سنجی اظهار نمود.

به عنوان نمونهٔ مشهور آن در قرآن کریم می توان به آیهٔ شریفهٔ ذیل استناد کرد:

قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍ ۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ... (۴۶) [۲]

ترجمه: بگو، من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که: دو، دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید.

همانطور که ملاحظه می‌کنید، تأکید مستقیم خداوند به این است که شما را به یک چیز واحد پند می‌دهم...

ب. اندرز باید با مسائل مهم آغاز شود (اولویت سنجی)

در موعظه و نصیحت شایسته است امور مهم تر تقدم یابند و امور جزیی یا اصلا مطرح نشوند و یا دستکم به تأخیر افتند.

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۴۵۹

۲ـ سبأ، ۴۶

اولین نصیحت لقمان به فرزندش دوری از شرک بود.

... يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾ [1]

ترجمه: ای پسرک من به خدا شرک میاور که براستی شرک ستمی بزرگ است.

سایر نصایح لقمان بعد از موضوع توحید عبارتند از: حفظ حرمت والـدین، معـاد و محاسبهٔ دقیق اعمال، اقامهٔ نماز، برپایی امر به معروف و نهی از منکر، صبر بر مـصائب، تواضع و پرهیز از غرور که همگی مسائلی مهم و اساسی هستند.

همینطور اولین سخن ابراهیمعليه‌السلام به پدرش(عمویش آزر) گرایش به توحید و دوری از شرک و بت پرستی بود که مهم ترین زیرساخت و بن مایهٔ دین است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً ... ﴿۷۴﴾ [2]

ترجمه: و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هـا را خـدای خود می گیری؟

ج. اندرز باید نرم و با عطوفت باشد

از جمله آداب اندرز، لحاظ نمودن عنصر عاطفه و محبت و مهربانی اسـت و فقـدان این ویژگی در نصایح، تأثیر آن را به شدت کاهش داده و چه بسا اثری در جهت عکس بر جای بگذارد.

خدای متعال خطاب به حضرت موسی و هارون عليهما‌السلام شیوهٔ مواجهه آنان را با فرعون متذکر گشته و بدان امر می نماید و علت اتخاذ این شـیوه را بـالا بـردن احتمـال اثـر و افزایش پندپذیری فرعون می‌داند:

فَقُولَا لَهُۥ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿۴۴﴾ [3]

ترجمه: و با او (فرعون) سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.

لقمان نیز مواعظش را، با عبارت «یا بُنیَ» کـه در ادبیـات عـرب، عبـارتی عـاطفی و

۱ـ لقمان، ۱۳

۲ـ الأنعام، ۷۴

۳ـ طه، ۴۴

مهرورزانه است آغاز می‌کند. یعنی «ای پسرک من» و در ترجمه باید دقت شود که این «کاف» کاف تصغیر نیست بلکه کاف تحبیب است. (دلبندم)

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

کنـد پنـد ملایـم در گرانجانـان اثـر بهتـر
که با گوش گران باشد سخن آهسته تـر بهتـر

فرخی سیستانی، دیوان اشعار:

گمرهان را به ره آرد به سخن گفتن خوب
آفرین باد بر آن لفظ و برآن قول روان

❀ وعـظ زن عفـت اسـت ومـستوری
مـده او را بـه وعـظ دسـتوری[۱]

«اوحدی»

د. اندرز باید رسا و شفاف بوده و مطلب به وضوح بیان شود

بیان اصل مطلب و شفافیت پند واعظ، مهارت دیگری است از فنون موعظه که پروردگار متعال، این امر را سبب تاثیر نصایح دانسته است. خداوند دربارهٔ این ویژگی موعظه می‌فرماید:

... وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغًا ﴿۶۳﴾ [۲]

ترجمه: ایشان را پند ده و با آنها سخنی رسا که در دلشان مؤثر افتد، بگوی.

ه. اندرز باید با نیت خیر و به قصد جلب رضای الهی باشد.

اگر واعظ هدف خود را از موعظه، نیل به رضای الهی قرار دهد، قهراً اندرز وی اثر بسیار بیشتری بر مخاطب می‌گذارد. ضمن آنکه چنین فردی از آنجا که قصدی جز خشنودی خدایش در سر ندارد، طبیعتاً خود را به رعایت دیگر آداب موعظه هم مقید می‌داند.

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۱۹

۲ـ النساء، ۶۳

قاآنی، دیوان اشعار:

وعظی که بود بهر خدا با اثر افتد　　　وز صفوت او تازه شود قلب مکدر

ملک الشعرای بهار، دیوان اشعار:

ای بهار آنچنان نصیحت گوی　　　که خدا داند و تو دانی و اوی

و. اندرز باید همراه کردار واعظ باشد

بطور کلی گفتار بی کردار همانطور که قبلاً مطرح شد امری مذموم و ناپسند است، خصوصاً اینکه چنین گفتاری در مقام موعظه باشد. طبیعتاً و به طریق أولی در این حالت، عامل بودن واعظ به نصایح خود شرطی اساسی و دارای اولویت است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ ....﴾[1]

ترجمه: آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟

در آیهٔ فوق خداوند با بیان عبارت به صورت استفهام انکاری، قباحت و زشتی سخنان اندرزگویان بی عمل را به تصویر می‌کشد.

محتشم کاشانی، دیوان اشعار:

چو یافت موعظه اتمام سعی کن تمام
یاد آری و آری تمام عمر بجا

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

پندم چه دهی، نخست خود را　　　محکم کمری ز پند بر بند
چون خود نکنی چنانکه گویی　　　پند تو بود دروغ و ترفند

۱ـ البقره، ۴۴

سعدی شیرازی، مواعظ:

راستی کردند و فرمودند مردان خدای
ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را
آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سعدیا
گر نخواهی همچنان بیگانه را و خویش را

ملک الشعرا بهار، دیوان اشعار:

تب آلوده درمان تب چون کند　　رطب خورده منع رطب چون کند

❃ خود فضیحت، دیگران را نصیحت؟! [۱]

❃ رطب خورده کی کند منع رطب. [۲]

❃ do as I say, not as I do.[3]

(واعظ غیر متعظ بودن. معادل: خود فضیحت، دیگران را نصیحت؟!)

❃ Do unto other as you would they should do unto you.[4]

(معادل: یک سوزن به خودت بزن، یک جوالدوز به دیگران)

ز. اندرز باید به صورتی باشد که مخاطب را امیدوار به عمل سازد (به واقعیت نزدیک باشد)

نصیحت‌های ارعاب آمیز و نا امید کننده و از آن سو خیال انگیز و دور از واقعیات، کارکرد مطلوبی ندارند، و هر قدر نصایح به واقعیت‌های زندگی نزدیک باشد پند گیرنده آن را بهتر لمس نموده و در نتیجه ناصح نیز به هدفش نزدیک تر می‌شود.

کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

و در سخن گفتن و موعظه دادن هر چه گویی با خوف و رجا گوی، یکباره خلق را از رحمت خدای تعالی نومید مکن و نیز یکباره بی طاعت هیچ کس را به بهشت مفرست.

۱ـ امثال و حکم دهخدا، صفحه ۷۵۵

۲ـ امیر قلی امینی، داستان های امثال، صفحهٔ ۲۰۷

۳ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۱۲۶

۴ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۳۵

* نه به این شوریِ شوری! نه به اون بی نمکی![1]

ح. اندرز باید همراه دلیل و برهان بیان شود (استدلال گرایی)

زمانی که دلیل وحکمت موعظه در کنار آن ذکر می‌گردد، چندین اثر را با خود همراه دارد که میتوان آنها را بدین شرح ذکر نمود:

اولاً، مخاطب، آنرا احترام به شعور خود دانسته و برتأثیر اندرز می‌افزاید.

ثانیاً، از آنجا که فرمانبرداری و اطاعت آن هم از هم نوع خود، خوشایند طبیعت انسانها نیست، مخاطب چنین اندرزی را که توأم با بیان حکمت و دلیلش صورت پذیرد، سخنی آمرانه و دستوری تلقی نمی‌کند و در صورت پذیرش، آن را نتیجهٔ حکم عقل و خرد خود می‌داند؛ در نتیجه بکار گیری این مهارت نیز در افزایش اثر بخشی نصیحت نقش دارد.

ثالثاً، چنین اندرزی مخاطب را به اندیشه و تعمق بیشتر در موضوع دعوت می‌کند و چون انسان ذاتاً دوستدار خیر بوده و به خوبی‌ها گرایش دارد، معمولاً نتیجهٔ اندیشیدن به مواعظ خیر خواهانه، پذیرش آن است.

رابعاً، بیان دلایل اندرز، مخاطب را نسبت به موعظه گر، خوشبین ساخته و این حس را در وی بر می‌انگیزد که ناصحِ وی، فردی خیر خواه و دوستدار اوست و به این نکته پی می‌برد که سخنان فرد موعظه گر، برای شماتت وی بیان نشده است.

اگر نگاهی به مجموعهٔ نصایح لقمان بیندازیم، می‌بینیم که لقمان حکیم که نصایح وی شهرهٔ عالم است از همین ویژگی برخوردار است و او براهین و دلایل نصایح خود را به زیبایی تمام بیان داشته است. (مراجعه شود به آیات ۱۲ الی ۱۹ سورهٔ مبارکهٔ لقمان)

ط. اندرز باید زمانی مطرح شود که احتمال اثر در مخاطب داده شود

یکی از شروط اندرز احتمال اثر در مخاطب است، یعنی اگر اندرز دهنده بداند که پندش در مخاطب قطعاً بی اثر خواهد بود، دیگر ورود به این حوزه صحیح نیست.

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۷۶

فَذَكِّرۡ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكۡرَىٰ ۝٩ [۱]

ترجمه: پس پند ده، اگر پند سود بخشد.

علامهٔ طباطبایی در خصوص این آیه چنین استدلال فرموده است:

خداوند در این جمله امر به اندرز را مشروط کرده به موردی که تشخیص دهد پند و تذکره سودمند است و این شرطی است بر اساس حقیقت، چون وقتی تشخیص دهد تذکره سودی ندارد، آنگاه کار لغوی می‌شود و خدای تعالی اجلّ از آنست که رسول گرامی خود را به کار بیهوده امر نماید. پس اندرز در جایی باید صورت پذیرد که در خود طرف زمینه‌ای برای تذکر وجود داشته باشد.[۲]

خداوند در قرآن کریم، احتمال اثر و تحول در کفار عناد پیشه و لجوج را منتفی دانسته وخطاب به پیامبر عظیم الشأن اسلام چنین می‌فرماید:

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ۝٦ [۳]

ترجمه: در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی برایشان یکسان است؛ آنها نخواهند گروید.

نظامی گنجوی، شرفنامه:

نصیحتگری با خداوند زور — بود تخمی افکنده در خاک شور

سعدی شیرازی، گلستان:

بسیج سخن گفتن آنگاه کُن — که دانی که در کار گیرد سخُن

مولوی، مثنوی معنوی:

پند گفتن با جهول خوابناک — تخم افکندن بود در شوره خاک

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از غافلان زبان نصیحت کشیده دار — ضایع مکن به اسب حرون تازیانه را

۱ـ الأعلی، ۹

۲ـ علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۶۳۱

۳ـ البقره، ۶

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از سخت دل زبان نصیحت کشیده دار
مشکن به سنگ گوهر شهوار خویش را
بی حاصل است تخم فشاندن به شوره‌زار
مگشا به بی غمان لب گفتار خویش را

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پیش غافل سخن از پند و نصیحت راندن
هست بر صورت دیوار گلاب افشاندن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن که نیست در او درد، تیغ بی آب است
زبان خشک شود صائب از نصیحتِ خشک

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

اگر ز مردم هشیاری ای نصیحتگو
سخن به خاک میفکن چراکه من مستم

سعدی شیرازی، گلستان:

حکایت

کاروانی را در زمین یونان بزدند و نعمت بی قیاس ببردند، بازرگانان گریه و زاری کردند و خدا و پیغمبر شفیع آوردند، فایده نبود؛

چو پیروز شد دزد تیره روان   چه غم دارد از گریهٔ کاروان

لقمان حکیم اندر آن کاروان بود. یکی گفتش: از کاروانیان مگر اینان را نصیحتی کن و موعظه‌ای گوی تا طرفی از مال ما دست بدارند که دریغ باشد چندین نعمت که ضایع شود. گفت: دریغ کلمهٔ حکمت باشد با ایشان گفتن؛

آهنی را که موریانه بخورد   نتوان برد از او به صیقل رنگ
با سیه دل چه سود گفتن وعظ   نرود میخ آهنین در سنگ

* قسه‌ی خوێت خه‌سار مه‌که.[1]

۱ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی، صفحه ۱۸۲

(مثل کردی یعنی: حرف خودت را ضایع مکن و زمین مینداز، چونکه نخواهند پذیرفت)

تعبیر: «سخن به خاک افکندن» کنایه از سخن بی تأثیر و بی نتیجه است.[1]

ی. اندرز باید به شکلی مطرح شود که مخاطب به خیرخواهی واعظ واقف گردد

این هم از دیگر آداب و مهارت‌هایی است که اگر واعظ بدان توجه نماید، اثر شگرف آن را خواهد دید، چرا که معمولاً ذهن موعظه شونده، به انگیزه‌هایی غیر از خیراندیشی و خیر خواهی واعظ معطوف می‌شود و در صورتی که وی یقین پیدا کند که ناصح هدفی جز خیر و نیکی ندارد، بدون تردید به محتوای نصیحت توجه نموده و تلاش می‌کند خود را اصلاح نماید.

لذا شایسته است، بخشی از تمرکز و دقت واعظ، صرف بر دل نشاندن هدف خیرخواهانهٔ خود گردد.

مثلاً خداوند متعال در سورهٔ مبارکهٔ ضحی، پیش از آنکه پیامبر عزیز را اندرز دهد، به بیان نعماتی که به او داده شده پرداخته و بعد نصیحت خود را مطرح نموده است:

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ﴿٦﴾ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿٩﴾ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿١٠﴾[2]

ترجمه: [ای پیامبر] مگر نه اینکه [خداوند] تو را یتیم یافت، پس پناه داد؟. و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟. و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید؟. پس تو نیز یتیم را میازار. و گدا را مران.

۸-۲ زبان آموزش و تعلیم

بر احدی پوشیده نیست که گفت و شنود و ابزارهای بیانی در صدر مؤلفه‌های تعلیم قرار دارد و همگان متفقاً بر این اصل صحه گذارده و بردرستی آن اصرار ورزیده‌اند. یادگیری و تسلط یافتن معلمان بر آداب و مهارت‌های معلمی و تدریس در سطوح و رده‌های مختلف اعم از پیش دبستانی، دبستانی، راهنمایی، دبیرستان، حوزه و دانشگاه و

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۳۶۷

۲ـ الضحی، ۶ الی ۱۰

نیز مربیان میادین مختلف دینی، هنری، ورزشی و... لازم و اجتناب ناپذیر است؛ و کسی که در جایگاه تعلیم پای می‌نهد لازم است زبان تعلیم را نیک بشناسد و با استفاده از فنون و شیوه‌های متناسبی مراد و مقصود خویش را بر دل و جان متعلم بنشاند. از جمله آداب و فنون تعلیم و آموزش می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: (سی مورد)[1]

آداب و مهارت‌های ارتباط آموزشی

۱. آراستگی و پیراستگی ظاهر (پوشش برازنده و نیک و بوی خوش)

۲. آغاز کار با نام خدا و از همه بهتر عبارت: «بسم الله الرحمن الرحیم» و توکل به خداوند

۳. جلوس و قیام آمیخته با وقار و نزاکت

۴. تنظیم جهت و زاویهٔ استقرار معلم با شاگردان به بهترین حالت (روبرو)

۵. بهینه سازی فضای جلسه و توجه به مواردی همچون: نور و محل استقرار شاگردان

۶. رعایت تناسب صدا با محیط و سایر آداب سخنوری که در کتاب حاضر بدانها پرداخته شده

۷. اعلام شروع و اتمام درس به شاگردان و دعای کوتاه پیش و پس از اتمام درس

۸. ایجاد خلوص نیت در شاگردان

۹. تعیین نماینده برای کلاس

۱۰. مواسات و دلسوزی نسبت به شاگردان و نرمی و لطافت و گشاده رویی

۱۱. اطلاع از نام و مشخصات شاگردان و تفقد از احوال شاگردان

۱۲. در نظر داشتن ظرفیتهای ذهنی شاگردان و بیان مطالب فراخور استعداد و فهم ایشان

۱۳. استفاده از بهترین و روزآمد ترین قواعد و فنون تدریس و تفهیم؛ و بهره گیری مناسب از تخته و سایر وسایل و ادوات کمک آموزشی

۱۴. کوشش برای تقریب مطالب به ذهن شاگردان با ابزار گوناگون بالاخص تمثیل و تشبیه (به دلیل اهمیت خاص این مورد، متعاقباً و با تفصیل بیشتری بدان خواهیم پرداخت)

۱۵. دعوت شاگردان به مشارکت در مباحث و ایجاد فضای پرسش و پاسخ و مباحثه

۱۶. استفاده از اهرمهای تشویقی و تنبیهی به صورت مناسب و متناسب

۱ـ بخشی از آداب مذکور، برگرفته از کتاب آداب تعلیم و تربیت در اسلام، اثر دکتر سید محمد باقر حجتی است.

۱۷. طرح مباحث جدید و یا گشودن زوایای تازه‌ای برای نگرش به مباحث قدیمی

۱۸. رعایت ترتیب منطقی و تسلسل مباحث

۱۹. توجه به نحوهٔ ورود به مباحث و خروج از آنها در فرایند تدریس

۲۰. رعایت اصل تقدم و تاخر در گزینش و طرح مباحث بر اساس میزان اهمیت و ارتباط هر یک

۲۱. مدیریت زمان و رعایت اقتصاد و اعتدال در توزیع زمان اختصاص داده شده به هر بحث

۲۲. احترام به شخصیت شاگردان و ذکر اهمیت افکار آنها

۲۳. رعایت مساوات در التفات و محبت بین شاگردان و مدیریت نگاه و طرز توجه معلم که بایستی حساب شده باشد و اهدافی را تعقیب نماید

۲۴. شناخت تفاوت‌های شاگردان در هوش و استعداد و رعایت امتیازات آنها در فرایند تدریس

۲۵. پیش گیری از یکنواختی و خسته کننده شدن مباحث با استفاده از مطایبه و مزاح در میانهٔ مباحث به شکلی که فضای مقدس کلاس و شأن معلم و شاگردان خدشه دار نگردد

۲۶. شجاعت در بیان عدم اطلاع از سؤالاتی که معلم دانش کافی دربارهٔ آنها ندارد و وعده دادن به شاگردان برای مطالعه بعدی و یافتن پاسخ مناسب

۲۷. مدیریت کلاس و حزم و احتیاط معلم برای پیش گیری از جدال و مراء در کلاس درس

۲۸. ارزشیابی صحیح و آزمایش هوش شاگردان و توانمندی‌های علمی آنها

۲۹. عدم تقبیح علومی که معلم در آنها تخصص ندارد

۳۰. آموزش شیوه‌های معلمی و زبان تعلیم به شاگردان

تعلیم و تمثیل

یکی از مهمترین کارکردهای زبان در مقام آموزش و تعلیم، بهره گیری از فن تمثیل است؛ به این معنا که معلم بایستی قادر باشد برای تفهیم مطالب از مثال‌های مناسب و

جذاب استفاده کند و به مدد آن بتواند در ذهن متعلم، مفاهیم آموزشی را تصویرزایی و شبیه سازی نماید. به عقیدهٔ نگارنده، تمثیل کارآمدترین ابزار تعلیم است. علاوه بر تشبیه و تمثیل که از جمله ابزار اصلی معلمی است، مَثَل (ضرب المثل) نیز از جایگاه شامخی در ادبیات برخوردار بوده و از ابزار تعلیم نیز محسوب می شود. همانطور که ملاحظه می کنید یکی از شواهد اصلی نوشتار حاضر، ضرب المثل است. به جرأت می‌توان گفت که «مَثَل» قدیمی ترین ادبیات بشر است. زیرا انسان پیش از آنکه شعر بگوید و قبل ازآنکه خط بنویسد، اختراع مثال نموده و در محاورات خود به کار برده است.[۱]

اگر از جنبه‌های هنری صرف و سایر حکمت‌های امثله، قطع نظر نماییم، می‌توان گفت اساس کارکرد مثال و تشبیه برای نزدیک تر کردن مفهوم به ذهن است.

در اصطلاح هر گفتار و سخنی که با نهایت ایجاز معنایی عام از آن استفاده گردد و به صورت یک سخن کوتاه و پر معنی زبانزد خاص و عام شود که هر کس برای افادهٔ آن معانی در مواقع خاص به آن استشهاد نماید «مثل» نامیده می‌شود.[۲]

درجهٔ عظمت و وسعت هر زبان و علو افکار ادبای اهل آن زبان از شمارهٔ امثالش معلوم می‌شود. زیرا مثل عبارت است از جمله‌ای حکیمانه که بسیار فصیح و در عین حال ساده و بی تکلف است که عامه آنرا پسندیده و با کمال میل و رغبت، حفظ و در محاورات خود استعمال می‌نمایند. بنابراین مثل نمونه‌ای عالی از فکر و قریحهٔ ادبی یک ملت است.[۳]

گذشته از اینها مثل به منزلهٔ واعظی شیرین زبان و ناصحی مهربان است که افراد یک کشور را با زبانی ساده و بیانی دلچسب و ملایم به پیروی از اخلاق حسنه و ترک اعمال نکوهیده دعوت کرده و اخلاق و افکار آنها را به بهترین شکلی تهذیب و تنویر می‌نماید. هر گوشی از شنیدن آن لذت برده و هیچکس از مطالعهٔ آن خسته و دلتنگ نمی‌شود. هر مثل نتیجهٔ تجارب و خلاصهٔ افکار و آراء صدها دانشمند مجرب است که در قالب عباراتی مختصر و ساده ریخته شده و آنگاه به ملل مختلف جهان تقدیم

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامهٔ بهمنیاری، مقدمه

۲ـ علی اصغرحکمت، امثال قرآن، ص ۳

۳ـ سید محمد رضوی، فرهنگ امثال القرآن، ص ۱۵

گردیده و جامعه نیز آنرا پسندیده و با نهایت میل و رغبت می‌پذیرد و جای تردید نیست که تأثیر اینگونه جمله‌ها و عبارات در اذهان بشر بیش از سایر انواع سخن می‌باشد.[۱]

در کتاب خدا نمونه‌های متعدد و نابی از تمثیل، چشم و دل آدمی را می‌نوازد. زیبایی این تعابیر تمثیلی به گونه‌ایست که الهام بخش اهل ادب و شعرا گردیده است و فهم مطلب را برای مخاطبان عام آسان و در عین حال اهل فن و اندیشمندان را نیز اقناع کرده است.

قرآن کریم و روایات

قرآن کریم در چندین موضع، تزکیه را بر آموزش و تعلیم، مقدم داشته است.

.... يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ ... ﴿٢﴾ [۲]

ترجمه: تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.

پیامبر اکرم(ص) در خصوص ارزش علم و شأن معلمی فرموده‌اند:

من تَعَلَّمتَ منه حَرْفاً صِرتَ لَه عَبداً.[۳]

ترجمه: کسی که از او یک حرف بیاموزی بندهٔ او می‌شوی..

امام صادق(ع): **إنَّ مَن أجابَ فی کلِّ ما یُسأل عَنه مَجنونٌ.**[۴]

ترجمه: براستی آن کس که پاسخ هر سؤالی که از او می‌شود را می‌دهد، دیوانه است.

همانگونه که پیش تر گفتیم، یکی از مهمترین کارکردهای زبان در مقام آموزش و تعلیم، بهره گیری از فن تمثیل است. در قرآن کریم و در بسیاری از مواضع که پروردگار متعال به ذکر مثلی پرداخته، در خاتمه با عباراتی از قبیل «علم، تذکر،تعقل، تفکر،عبرت» انگیزه خود را از بیان امثله بیان داشته است؛ مثلا بعد از بیان مثل‌ها یا پیش از آن فرموده:

... وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾ [۵]

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامهٔ بهمنیاری، مقدمه

۲ـ الجمعه، ۲

۳ـ عوالی اللالی، جلد ۱، صفحه ۲۹۲

۴ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۶۳۴

۵ـ ابراهیم، ۲۵

ترجمه: و خدا مثلها را برای مردم می‌زند شاید آنان پند گیرند.

.... وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ [1]

ترجمه: و این مثلها را برای مردم می‌زنیم باشد که آنان بیندیشند.

... وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَٰلَ لِلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾ [2]

ترجمه: و خدا مثلها را برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.

وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَٰلِمُونَ ﴿٤٣﴾ [3]

ترجمه: و این مثلها را برای مردم می‌زنیم ولی جز دانشوران آنها را درنیابند (در آن اندیشه نمی‌کنند)

اکنون به اجمال اشاره‌ای می‌کنیم به گزیده‌ای از امثال متعدد کلام خدا و شیوهٔ پردازش آن در قرآن[4].

نمونه‌هایی از امثال قرآن کریم:

مثل کافر به حیوان که صدا را می‌شنود اما مانند فردی کر و لال در آن نمی‌اندیشد. [البقره/۱۷۱]

مثل پشه و ابا نداشتن خداوند از مثال زدن به موجودات خرد و ناچیز. [البقره/۲۶]

مثل شتران تشنه به نوع نوشیدن دوزخیان از حمیم داغ. [الواقعه/۵۵]

مثل سگ به برخی نا اهلان که بهره‌ای از علم هم دارند. [الأعراف/۱۷۶]

مثل مگس به مدعیان که از خلقت چنین موجود ناچیزی هم عاجزند. [الحج/۷۳]

مثل عنکبوت و خانه بی تمکینش به کسانی که غیر خدا را دوست و قرین خود ساخته‌اند. [العنکبوت/۴۱]

مثل حمل کتاب بر دوش الاغ به عالمان بی عمل. [الجمعه/۵]

۱ـ الحشر، ۲۱

۲ـ النور، ۳۵

۳ـ العنکبوت، ۴۳

۴ـ نکته اینکه موارد ذیل به ترتیب شامل مثل های حیوانات، انفاق، منافقین، یهودیان، اعمال کفار، اقوام و ملل، زنان، پیامبران، بهشت و دوزخ، و سایر موارد میباشد.

مثل خران گریزان به کافرانی که انبیاء را تکذیب کرده و از حق رویگردان شدند. [المدثر/۵۰ و ۵۱]

مثل ملخ به وضعیت حشر مردمان. [القمر/۷]

مثل یک تخم و هفتصد دانه به انفاق در راه خدا. [البقره/۲۶۱]

مثل بذر افشانی بر سنگ صاف به کسانی که اعمال نیک خود را تباه می‌کنند. [البقره/۲۶۴]

مثل ریزش باران تند به باغی پر ثمر به کسانیکه برای خشنودی خدا انفاق می‌کنند. [البقره/۲۶۵]

مثل آتشِ فروزان و خاموشی بعد از آن و سرگردانی در تاریکی به وضعیت منافقان. [البقره/۱۷ و ۱۸]

مثل پیر مرد، باغ سرسبز وسرانجام آتش سوزان به کسانی که اعمال خویش را حبط و تباه سازند. [البقره/۲۶۶]

مثل رگبار و صاعقهٔ دهشت انگیز در بیابان بر سر افراد بی پناه به زندگی و سرانجام منافقان. [البقره/ ۱۹ و ۲۰]

مثل سنگ به دل و قلب بنی اسرائیل (قساوت قلب). [البقره/۷۴]

مثل باران و خرمی نباتات وسپس ویرانی سحرگاهان به زندگی دنیا. [الکهف/۴۵]

مثل بر باد رفتن خاکستر در تند باد به اعمال کفار. [ابراهیم/ ۱۸]

مثل تشنه و سراب به اعمال کافران. [النور/ ۳۹]

مثل تاریکی در دل شب تار و در میان تلاطم امواج به اعمال کافران. [النور/۴۰]

مثل همسر لوط و همسر نوح به زنان خائن و همسر فرعون به زنان پاک و الگو. [التحریم/۱۰ و۱۱ و۱۲]

مثل خلقت آدم‌علیه‌السلام به کیفیت خلقت عیسی‌علیه‌السلام . [آل عمران/۵۹]

مثل درخت طیبه به کلمهٔ پاکیزه(حق) و درخت خبیثه به کلمهٔ پلید (باطل). [ابراهیم، ۲۴ و۲۵ و ۲۶]

مثل توانگر کافر و مؤمن مستمند و سرنوشت ایشان. [الکهف/۳۲ الی ۴۳]

مثل کور و کر و قیاس آن با بینا و شنوا به مؤمن و کافر. [هود/۲۴ و الرعد/۱۸]

مثل مرده و زنده به دانا و جاهل. [الأنعام/۱۲۲]

مثل آب خروشان و کف روی آن به حق و باطل. [الرعد/۱۷]

مثل فرو افتادن از آسمان و حملهٔ مرغان شکاری به مشرکان. [الحج/۳۱]
مثل نور(چراغ و چراغدان) به وجود خداوند و چگونگی او. [النور، ۳۵]
مثل مرده خواری به غیبت. [الحجرات/۱۲]
مثل فروپاشیدن کوه‌ها به عظمت قرآن. [الحشر/۲۱]
مثل کسی که درفضا معلق یا طعمه کرکسها شده ویا دستخوش طوفان شود به اضطراب وبی پناهی مشرک. [الحج/۴۱]
موارد فوق نمونه‌هایی بود از مثلهای قرآن که اجمالا و به قدر اشاره از نظر گذشت.[۱]

اشعار و متون ادبی

محمد اسیری لاهیجی، اسرار الشهود:

بهر تفهیم است این تمثیل من   تا مگر طالب کند فهم سخن

عمان سامانی، دیوان اشعار:

زان سبب تمثیل کردم آفتاب   تا بیابد نکته فهم دیر یاب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

کشتیی را یک معلم بس بود بهر نجات
چرخ از پا در نیاید تا بود صاحبدلی

مولوی، مثنوی معنوی:

علم آموزی طریقش قولی است   حِرفت آموزی طریقش فعلی است

قاآنی، دیوان اشعار:

زنَد استاد اگر سیلی به شاگرد   نباشد جز پی آموزگاری

سعدی شیرازی، گلستان:

استاد و معلم چو بود کم آزار   خرسک بازند کودکان در بازار

سعدی شیرازی، گلستان:

پادشاهی پسر به مکتب داد   لوح سیمینش بر کنار نهاد

۱ـ با توجه به اینکه شرح موارد فوق مجال خویش را می‌طلبد خوانندگان عزیز می‌توانند برای مطالعهٔ بیشتر در این زمینه به کتب تفسیرمراجعه فرمایند.

بـــر ســر لـــوح او نبـــشته بـــه زر جـــور اســـتاد بـــه ز مهـــر پـــدر

فردوسی، شاهنامه:

توانـــا بـــود هرکـــه دانـــا بـــود ز دانـــش دل پیـــر برنـــا بـــود

امیر خسرو دهلوی، هشت بهشت:

هوســـی بـــودش از دل افـــروزی در چـــه؟ در کـــار دانـــش آمـــوزی

شیخ کمال خجندی، دیوان اشعار:

تا معلـم غمـزه‌اش باشـد، کـی آمـوزد ادب
چون ز شاگرد است بسیاری معلم شوخ‌تر

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* آنچه می‌گویم به قدر فهم توست.[1]
* درسی نبود هرآنچه در سینه بود.[2]
* تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است.[3]
* در مثل مناقشه نیست.[4]

(منظور اینست که اگر از تشبیه و مثلی برای تقریب به ذهن و تفهیم بهتر مطلب، استفاده شود، نباید در بارهٔ آن مثل مناقشه و جر و بحث نمود و از استعمال آن دچار رنجش و دلخوری گردید.)

توضیح بیشتر اینکه در برخی از امثال سائره تعابیری صورت گرفته که ممکن است در شرایطی غیر از مَثَل، حمل بر توهین یا تحقیر شود؛ یا اینکه در بعضی ضرب المثل‌ها شاهد ذکر نام برخی حیوانات هستیم، مانند: شیر، روباه، گرگ، خروس، بره، سگ، گربه، اسب، کلاغ، کبوتر، شتر، کبک، جغد، فیل، آهو، خرس و... که هر یک خصیصه‌ای

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۷

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۷۳

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۴۵

۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳۲۹

بارز دارند به گونه‌ای که نام آنها تداعی کنندهٔ همان ویژگی است.[۱] لذا نباید مخاطب از شنیدن این تعابیر دلخور شود و یا اعتراض و گلایه نماید بلکه بایستی بدانها به چشم یک مثال و تشبیه بنگرد.

❀ همه چیز را همگان دانند.[۲]

حکایت

از «شعبی» مطلبی را پرسیدند، گفت: نمی‌دانم.

گفتند حیا نمی‌کنی که می‌گویی نمی‌دانم، در حالیکه تو فقیه عراقین هستی؟!

گفت چگونه حیا کنم از چیزی که ملائکه از آن حیا نکردند، آن هنگام که گفتند:

«سُبحانَکَ لا علمَ لَنا إلا ما عَلَّمتَنا»[۳]

ترجمه: ما را جز آنچه خود بما آموختی، هیچ دانشی نیست.[۴]

تعابیر: «دانش بهر، دانش پژوه، دانش فزای» کنایه از شخص دانشمند و جویای علم و دانش است.[۵]

۸-۳ زبان تهییج و تحریض

تهییج و تحریض به معنای به جوش و خروش آوردن و برانگیختن و تحریک می‌باشد.[۶] «تقتیر» و «تخدیر» در مقابل این مفهوم قرار دارد.

یکی از راه‌های تحریک و به هیجان آوردن، سخن گفتن است. رجز خوانی در میدان نبرد، صحبتها و خطابه‌های پیش از جنگ، سخنان فرماندهان نظامی به جنگجویان، سخنان و تکنیک‌های بیانی مربیان خطاب به ورزشکاران و برانگیختن

۱ـ ویژگی این جانوران را به ترتیب می‌توان اینگونه برشمرد: **درندگی و سلطه، مکر و حیله، درندگی و بی رحمی، غیرت و مردانگی، بی آزاری، وفاداری، بی وفایی، نجابت، خبرچینی، زیبایی و انس، کینه، کودنی و بی خبری، شئامت و بد یمنی، عظمت جثه، سرعت و گریز پایی، ساده دلی.**

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۸۷

۳ـ البقره، ۳۲

۴ـ حسین کریمشاهی، لطیفه های قرآنی، صفحه ۱۳

۵ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۸۹۱

۶ـ احمد سیاح، المنجد

ایشان، شعارهای انگیزشی تماشاچیان، گزارش‌های ورزشی و... نمونه‌های ملموسی از زبان تهییج و تحریض هستند.

سخن گفتن در مقام تهییج و تحریض آدابی دارد و سخنور با استفاده از فنون و قواعدی، قادر به ایجاد این حالات در مخاطبین خواهد بود و اگر سخنور در مقام ایجاد هیجان، تشجیع و تحریک مخاطب یا مخاطبین باشد، استفاده از این شیوه‌ها راهگشا و مؤثر خواهد بود.

داستانهای شاهنامه فردوسی، افسانه‌های ایلیاد و اودیسه اثر هومر، حماسهٔ نیبلونگ از ملل ژرمن و مهابهاراتا و رامایانا از ادبیات هند، سمک عیار، اسکندر نامه و ابو مسلم نامه نمونه‌هایی از داستانها و اشعار حماسی است که در آن با شیوه‌های گوناگونی حماسه سرایی و تهییج و افسانه‌های پهلوانان به چشم می‌خورد.

استفاده از واژه‌های محرک و هیجان انگیز و جملات حماسی، انگیزش عواطف و احساسات شور انگیز و نیز چگونگی بیان این عبارات از قبیل بهره گیری از اثرات تغییر ارتفاع و ارتعاش صدا، حالات دست و چهرهٔ گوینده، بیان توقعات و انتظارات مردم از مخاطبان و ایجاد حس غیرتمندی و سلحشوری و نیز در بعضی مواقع استفاده از عبارات حزن انگیز و جاری نمودن اشک‌های برآمده از شور و احساسات دینی و به جوش و خروش آوردن عرق ملی و مذهبی، قرائت اشعار و سرودهای حماسی، نوحه سرایی و تأسی به رشادتهای ابَرمردان تاریخ از جمله سالار شهیدان امام حسین(ع) و یادآوری دلاوری‌های یاران وفادارش مانند حضرت ابا الفضل العباس(س) و دیگر بزرگان را می‌توان به عنوان فنون و مهارت‌های این بخش ذکر نمود.

قرآن کریم و روایات

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَرِّضِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَى ٱلْقِتَالِ ... [۱]

ترجمه: ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز.

مفسران مقصود خداوند از تحریض مؤمنان به جنگ را بیان مطالبی از قبیل پاداش

۱ـ الأنفال، ۶۵

جهاد، نوید وعده خدا، رسیدن به سرفرازی و پیروزی، اغتنام اموال و... برای تشویق مؤمنان به پیکار عادلانه ذکرنموده‌اند.[1]

علی(ع) در یکی از خطبه‌های کوتاه خود در همین مقام عباراتی دارد که نمونهٔ زیبایی است از شیوه‌های تحریض و تحریک جنگجویان از زبان امیر المؤمنین علی(ع) این خطبه در سال ۳۷ هجری پس از ورود به صحرای صفین برای در اختیار گرفتن آب فرات ایراد شده است.

حضرت، خطاب به خط شکنان سپاه با لحنی قاطع و صدایی رسا فرمود:

«شامیان با بستن آب، شما را به پیکار دعوت کرده‌اند. اکنون بر سر دو راهی قرار دارید، یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید و یا شمشیرها را از خون آنان سیراب سازید، تا از آب سیراب شوید. پس بدانید که مرگ در زندگیِ توأم باشکست و زندگیِ جاویدان در مرگ پیروزمندانهٔ شماست. آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان پوشانید، تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و شمشیر کنند»[2]

بعد از این خطبه، به فرمان امام، خط شکنان سپاه به فرماندهی امام حسن(ع) حمله کرده و آب را در اختیار گرفتند و سپاه معاویه را کنار زدند، اما امام علی(ع) دستور داد که آب برای هر دو لشکر آزاد باشد که این عمل جوانمردانهٔ امام باعث بیداری بسیاری از شامیان شد و برخی از آنان به سپاه امام پیوستند.

نمونهٔ دیگری از تحریض برای جهاد توسط علی(ع):

خداوند شکرگزاری را بر عهدهٔ شما نهاده و امر حکومت را در دست شما گزارده و فرصت مناسب در اختیارتان قرار داده است تا برای جایزهٔ بهشت با هم ستیز کنید. پس کمربندها را محکم ببندید و دامن همت بر کمر زنید، که بدست آوردن ارزشهای والا با خوشگذرانی میسر نیست! چه بسیار خواب‌های شب که تصمیم‌های روز را از بین برده و تاریکی‌های فراموشی که همت‌های بلند را نابود کرده است.[3]

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۴، صفحه ۴۹۱

۲ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۵۱، صفحه ۱۰۲

۳ـ همان، خطبه ۲۴۱، صفحه ۴۷۶

اشعار و متون ادبی

فردوسی، شاهنامه:

زداد و زبیــداد و تخــت و کــلاه — ســخن گفــتن رزم و رانــدن ســپاه

فردوسی، شاهنامه:

ســکندر دل خــسروانی گرفــت — ســخن گفــتن پهلــوانی گرفــت

فردوسی، شاهنامه:

گــشاده زبــان و جوانیــت هــست — ســخن گفــتن پهلوانیــت هــست

شیخ محمود شبستری، گلشن راز:

بــرآور پنبــهٔ پنــدار از گــوش — نــدای واحــد القهّــار بنیــوش

جمال عبدالرزاق، دیوان اشعار:

اوحد الدین تویی آنکس که ملـوک — از تــو جــز لطــف کفایــت نکننــد

آن تنجــنج بــه ســخنهات کننــد — کــه در اخبــار و حکایــت نکننــد

شمس طبسی، دیوان اشعار:

از صحبت جان آن نفس امید بریدم — کز رزمگه چــشم تــو تکبیــر برآمــد

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

مــرد دانــا چــو ایــن ســخن بــشنید — جامــه بــر تــن ز وجــد آن بدریــد

نظامی گنجوی، شرفنامه:

دگر باره خون در جگـر جـوش زد — قــضا را قــدر بــر بنــا گــوش زد

امیر خسرو دهلوی، هشت بهشت:

پیر زن کاین حدیث کرد در گـوش — آمــد از بــیم خــونش انــدر جــوش

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* عالمی را یک سخن ویران کند — روبهــان مــرده را شــیران کنــد[1]

«مولوی»

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۰۹

* دیگ را آتش به جوش می‌آورد، آدم را حرف.[۱]
* از ما گفتن بود.[۲]

(بیان این عبارت زمانی موضوعیت می‌یابد که شخصی برای متنبه نمودن و هشدار به کسی، مطلبی را بگوید و سپس احساس کند سخنش از سوی مخاطب مورد عنایت خاصی قرار نگرفته است، لذا برای ایجاد توجه بیشتر در وی و جدی تر تلقی شدن سخنش و یا تهییج و تحریک وی می‌گوید: از ما گفتن بود)

* صلاح مملکت خویش خسروان دانند.[۳]

(مشابه به مضمون پیشین)

* بالاتر از سیاهی رنگی نیست (رنگ دگر نباشد).[۴]

(این هم در مجالی استعمال می‌شود که کسی بخواهد خشم و جدیت خود را به نمایش بگذارد)

* مرگ یک بار و شیون هم یک بار.[۵]

(مشابه مضمون پیشین)

* این تو بمیری از اون تو بمیری‌ها نیست.[۶]

(مشابه مضمون پیشین)

* گر به دست تو خدنگی است، مرا هم سپری است.[۷]

(نوعی رجز خوانی و هماورد طلبی است)

تعابیر: «شور انگیختن، شور در دل انداختن، دماغ به جوش آوردن، پنبه از گوش کسی برداشتن، پنبه از مینای کسی برداشتن، عنان انگیختن، دهل بر درِ خویش زدن، پیل را یاد هندوستان آوردن، رزمینهٔ شجاعت بخش سرودن، صور شیون زای دمیدن، فلفل

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۸۳

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۶۸

۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۴۰۵

۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۴۴

۵ـ همان، صفحه ۶۱۲

۶ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۶۰

۷ـ همان، صفحه ۴۶۲

بر آتش افکندن، خون کسی به جوش آوردن» کنایه است از تحریک کردن و به هیجان آوردن.

تعابیر: «سر اندازی کردن، پنبه از گوش برآوردن، پنبه از گوش برکشیدن، تکبیر برآمدن، سلحشوری، سر از پا نشناختن، تنجنج کردن، طبع سمندر گرفتن، پنبه پندار از گوش برآوردن، جوش به دماغ آمدن، به جوش و خروش آمدن، کف از دهان برآوردن» کنایه است از هوشیار و متنبه شدن و به هیجان آمدن.[1]

۸-۴ زبان مناجات (تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر)

راز و نیاز و مناجات با خداوند و تلاوت کلام خدا نیز آداب و اذکاری دارد که بدون رعایت حال مناجات، ارتباط با خداوند ممکن نیست یا دستکم رونقی نگرفته و به سامانی نمی‌رسد. شناخت بهترین جملات و عباراتی که لازم است در هنگام ارتباط با خداوند به زبان جاری شود، از طریق بررسی آیات قرآن و روایات معصومین‌علیهم‌السلام ممکن و میسور است. در قرآن خطاب به پیامبران پنج مرتبه دستور به ذکر خدا آمده است، دومرتبه دستور به تکبیر و شانزده بار هم به تسبیح امر شده است. ناب ترین عبارات برای اتصال و ارتباط با خداوند عبارتند از قرآن کریم، اذکار مشهور مانند تسبیحات حضرت فاطمه (س)، تعقیبات نمازها، اذکار ایام هفته، دعاهای کمیل، صباح، جوشن کبیر، توسّل، مجیر، سمات، مناجات خمس عشره، اعمال ایام خاص همچون شبهای ماه مبارک رمضان، لیالی قدر، نیمهٔ شعبان، روز عرفه، ایام البیض، لیله الرغائب و...

اهم آداب و اخلاق مناجات با خدای متعال و تلاوت قرآن کریم را می‌توان در ده عنوان به شرح زیر نام برد:

آداب و مهارت‌های مناجات با خدای سبحان

الف. طهارت جسم و روح با انجام غسل و وضو و اجتناب از معاصی

ب. پاکی و نظافت جسم و اعضای بدن از جمله دهان، چشم وگوش و... (پاکی وخوش بو نمودن بدن)

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۴۰۰، ۴۳۶، ۴۷۴،۴۸۰، ۵۷۹، ۸۵۷ و جلد ۲، صفحات ۱۰۳۴، ۱۱۴۵،۱۳۸۴، ۱۶۱۲، ۱۶۸۵ و جلد ۳، صفحه ۱۹۲۱

ج. استعاذه و پناه بردن به خدا از همهٔ شرور و آغاز مناجات با نام خدا

(منظور گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بسم الله الرحمن الرحیم است)

د. خضوع و خشوع و خلوص نیت

ه. صوت و لحن زیبا و ایجاد هارمونی و نظم آوایی در آیات و اذکار. (خصوصاً در هنگام تلاوت قرآن و اذان)

و. اجتناب از رفتارهای ریاکارانه

ز. تأنّی و تأمّل در آیات و اذکار و صفات جمال و جلال حضرت حق و تدبر و تفکر در مفاهیم آیات و اذکار.

ح. کثرت ذکر و مداومت بر آن

ط. ایجاد حالات عاطفی و انگیزش احساسات برای تأثیر پذیری بیشتر

(منظور گریه و استغاثه به درگاه خدای سبحان است)

ی. فراهم نمودن محیطی آرام و ساکت

قرآن کریم و روایات

مادهٔ «سبح» به همراه مشتقاتش ۹۳ بار و مادهٔ «حمد» به همراه مشتقاتش ۶۷ بار در قرآن کریم ذکرگردیده است. منظور از «تهلیل»، همان عبارت مشهور توحیدی یا «لا إله إلا الله» است که به کرات در قرآن به چشم می‌خورد و منظور از «تکبیر»، بیان عظمت خدای متعال و برتری او از آنچه که به توصیف در آید است (عبارت مشهور الله اکبر) که این نیز در کتاب خدا نظائر متعددی دارد. و روایات نیز مملو از عباراتی است که اقسام مناجات و اصطلاحات فوق را بیان و تحلیل کرده‌اند.[1]

یکی از امور زندگی ما مسلمانان یاد خدا و ذکر حضرت حق تعالی است. دستوری که خداوند آنرا ضمن ده‌ها آیه به مسلمانان یاد آور شده است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾[2]

۱ـ در این زمینه تسبیحات مشهور حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و تسبیحات اربعه که درنمازهای یومیه قرائت می‌شود نیز از جایگاه خاصی برخوردار است.

۲ـ الأحزاب، ۴۱ و ۴۲

ترجمه: ای مؤمنان خدا را یاد کنید، یادی بسیار. و صبح و شام او را به پاکی بستائید.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ ٱللَّهِ ۗ أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾ [1]

ترجمه: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد.

در دو آیهٔ فوق خداوند ضمن توصیه به یاد خدا و اعتصام به ریسمان مستحکم الهی، یکی از اثرات ناب ذکر خداوند سبحان را آرامش قلب آدمی معرفی می‌کند، همان حلقهٔ مفقودهٔ انسان، خصوصاً در روزگار معاصر که بحران‌ها و مشکلات عدیده‌ای انسان معاصر را در برگرفته و او در جستجوی ملجأ و پناهگاه امنی است تا او را به آرامش رسانده و قلب نا آرامش را قراری بخشد.

و باز فرموده است:

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ [2]

ترجمه: مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود، دلهایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل کنند.

آیهٔ گرانقدر فوق نیز استماع کلام الهی و ذکر حضرت حق را سبب جلای قلوب و افزایش ایمان و توکل به پروردگار عالم می‌داند.

فَٱذْكُرُونِىٓ أَذْكُرْكُمْ ... ﴿١٥٢﴾ [3]

ترجمه: پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

... وَٱذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِٱلْعَشِىِّ وَٱلْإِبْكَٰرِ ﴿٤١﴾ [4]

ترجمه: و پروردگارت را بسیار یادکن و شبانگاه و بامدادان او را تسبیح گوی.

۱ـ الرعد، ۲۸
۲ـ الأنفال، ۲
۳ـ البقره، ۱۵۲
۴ـ آل عمران، ۴۱

وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ ... ﴿٢٠٥﴾ [۱]

ترجمه: در دل خویش پروردگارت را با تضرع و ترس، یاد کن.

در ادامه نمونه‌هایی از مناجاتهای قرآنی و اذکار زیبا و پرمغزی که ازسوی بزرگان دین به عنوان یادگارهایی درخشان به ودیعت نهاده شده‌اند، مرور می‌شود؛ عباراتی که هم برای راز و نیاز با خداوند متعال بسیار کارآمد است و هم برای استفادهٔ اصحاب سخن و سخنوری که معمولاً در ابتدا و میان کلمات خود در کلاس‌های درس و جلسات سخنرانی و خطابه از آن بهره می‌گیرند.

در اینجا به ذکر گزیده و دستچینی از این عبارات می‌پردازیم:

تسبیح

سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ ... ﴿١﴾ [۲]

سُبۡحَٰنَ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾ [۳]

... فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ [۴]

فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿٨٣﴾ [۵]

سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴿١٨١﴾ [۶]

نمونه‌هایی از روایات:[۷]

سبحانَ ربّی العظیمِ و بِحمدِه.

۱ـ الأعراف، ۲۰۵

۲ـ الإسراء، ۱

۳ـ الزخرف، ۸۲

۴ـ الأنبیاء، ۲۲

۵ـ یس، ۸۳

۶ـ الصافات، ۱۸۰

۷ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۹۰، صفحات ۱۷۹ الی ۱۸۱

سبحانَ الله و بِحمدِه.

سبحانَ ربّی الأعلی.

سبحانَ مَن هو قائمٌ لا یلهو.

سبحانَ الرفیع الأعلی.

سبحانَ الله العظیم، سبحانَ اللهِ العزیزِ القهار، سبحانَ اللهِ ذی العرشِ المجید، سبحانَ اللهِ ذی العرشِ الرفیعِ.

تحمید

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢﴾ [۱]

... ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِى ٱلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ وَلِىٌّ مِّنَ ٱلذُّلِّ ۖ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾ [۲]

...ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ ... ﴿٥٩﴾ [۳]

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١﴾ [۴]

... ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ ۖ .... ﴿٤٣﴾ [۵]

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ جَاعِلِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا ... ﴿١﴾ [۶]

... ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ ۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ [۷]

۱ـ الحمد، ۱

۲ـ الإسراء، ۱۱۱

۳ـ النمل، ۵۹

۴ـ سبأ، ۱

۵ـ الأعراف، ۴۳

۶ـ فاطر، ۱

۷ـ فاطر، ۳۴

نمونه‌هایی از روایات:[1]

الحمدُ لله کثیراً حمداً طیّباً مبارکاً.

الحمدُ لله علی علمه و الحمدُ لله علی فضلِه علینا و علی جمیعِ خلقه.

الحمدُ لله الذی بنعمتِه تتم الصالحات.

الحمدُ لله علی ما کان و الحمدُ للهِ علی کلِّ حال.

الحمدُ لله کما هو أهلُه.

الحمدُ لله الذی فضّلنی علیک بالإسلام دیناً و بالقرآن کتاباً و بمحمدٍ نبیّاً و بعلیٍّ إماماً و بالمؤمنینَ إخواناً و بالکعبة قبلة.

تهلیل

... أَن لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَـٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿٨٧﴾ [2]

ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ ... ﴿٢٥٥﴾ [3]

ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ﴿٨﴾ [4]

ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٢٦﴾ [5]

نمونه‌هایی از روایات:[6]

أشهدُ أن لا إله إلا الله وحدَه لا شریکَ له إلهاً واحداً أحداً صمداً لم یتّخذ صاحبةً و لا ولداً.

لا إله إلا الله الحقُّ المبین.

لا إله إلا الله حقاً حقاً، لا إله إلا الله إیماناً و تصدیقاً لا إله إلا الله عبودیةً و رقّاً.

لا إله إلا الله و لا قوةَ إلا باللهِ العلیِّ العظیمِ.

۱ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۹۰، صفحات ۲۰۹ الی ۲۱۷

۲ـ الأنبیاء، ۸۷

۳ـ البقره، ۲۵۵

۴ـ طه، ۸

۵ـ النمل، ۲۶

۶ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۹۰، صفحات ۱۸۵ الی ۲۰۶

لا حولَ و لا قوةَ إلا بالله العلیِّ العظیمِ.

تکبیر

مشهورترین مصداق و عبارت تکبیر، جملهٔ زیبای «الله أکبر» است که زینت بخش صدر و ذیل أذان و إقامهٔ نماز است.

خداوند در قرآن کریم در چند آیه مستقیماً دستور به تکبیر داده است:

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ [1]

... وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾ [2]

... وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ... ﴿١٨٥﴾ [3]

و در آیات زیادی بزرگی و جلال خویش را توصیف فرموده است:

...وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾ [4]

در میان روایات هم در این خصوص عبارات زیادی آمده است که با توجه به رسالت این نوشتار به همین مقدار بسنده می‌شود.

اشعار و متون ادبی

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

بر در میخانهٔ عشق ای ملک تسبیح گوی
کاندر آنجا طینت آدم مخمر می‌کنند

عطار نیشابوری، دیوان اشعار:

زبان در ذکر می‌داریم پیوست
ثنای ذات پاکت می‌سرائیم
زبان در شرح ذکرت می‌گشائیم
به صد فریاد و واویلا ز زاری
همی جوئیم راه رستگاری
بأدعونی توسل کردگانیم

۱ـ المدثر، ۳
۲ـ الإسراء، ۱۱۱
۳ ـ البقره، ۱۸۵ و الحج، ۳۷
۴ـ الحج، ۶۲ و لقمان، ۳۰ و سبأ، ۲۳ و الغافر، ۱۲ و النساء، ۳۴

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
نروم جز به همان ره که تو هم راهنمایی
همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم
همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
تو نمایندهٔ فضلی تو سزاوار ثنایی
بری از رنج و گدازی بری از درد و نیازی
بری از بیم و امیدی بری از چون و چرایی
بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شبیهی
بری از صورت و رنگی بری از عیب و خطایی
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
نبد این خلق و تو بودی نبود خلق و تو باشی
نه بجنبی نه بگردی نه بکاهی نه فزایی
همه عزی و جلالی همه علمی و یقینی
همه نوری و سروری همه جودی و جزایی
احدٌ لیس کمثله صمدٌ لیس له ضد
لمنِ الملک تو گویی که مر آن را تو سزایی
لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید
مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

امید مجد:

الا مؤمنان به پروردگار — نمایید ذکرخدا بی شمار
بخوانید اورا به هر صبح و شام — پرستید او را به شوری تمام
همانا بدانید یاد خداست — که آرام دلها و رمز شفاست

تعابیر: «رخ بر خاک سودن، دعا باریدن از زبان، رخسار به خاک مالیدن، راز با خاک گفتن، ستا گویی، کرنش ادا کردن، لَک لَک کنان» کنایه از ستایشگری، مناجات و ارتباط

با خداوند است.[1]

۸-۵ زبان توبه، انابه و استغفار

مادهٔ «غفر» و«توب» به همراه مشتقاتشان مجموعاً ۳۲۶ بار در قرآن کریم ذکر گردیده است.

انسان‌های معمولی از ارتکاب به گناهان اعم از صغائر و کبائر مصون و در امان نیستند. و به همین دلیل انجام گناه و عصیان الهی البته با درجات متفاوت در انسانها، اجتناب ناپذیر، مسبوق و مجرّب است. لیکن با توبه و استغفار می توان خطاها را جبران و حقوق پایمال شدهٔ خدا و مردم را بازگرداند.

در قرآن کریم از معاصی و گناهان با عناوین مختلفی یاد شده است دست کم بیست واژه در قرآن کریم در معنای گناه استعمال شده‌اند که عبارتند از:

ذنب، معصیت، اثم، سیئه، سوء، جرم، حرام، خطیئه، فسق، فجور، فساد، منکر، فاحشه، جناح، خبث، شر، لمم، وزر، ثقل، حنث.

همینطور در روایات نیز برخی اصطلاحات در مفهوم گناه استعمال شده‌اند ؛ مثلاً: جریره، جنایت، زلّت، عثرت، عیب و...

هریک از اصطلاحات و واژه‌های فوق دارای بار معنایی و مفهوم مخصوصی هستند و در باب مفاهیم و مصادیق نیز دارای مرز مجزایی هستند. بر مرتکبین آنها لازم است اگر راه رستگاری و نجات را دنبال می‌کنند، توبه و استغفار را وجههٔ همت خود نموده و با رعایت آداب آن در عمل به این مهم اهتمام ورزند.

اعتذار و استغفار و توبه از پناهگاه‌های امن و مطلوب دین اسلام بوده و خدای پوزش پذیر، انسانها را بدان ترغیب و دستور داده است و بارها در عبارات قرآن کریم، توبه کنندگان را ستوده و محبوب و عزیز شمرده است.

آداب توبه

بطور کلی آداب توبه را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:[2]

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۹۹۱، ۱۱۱۵، ۱۱۳۴ و جلد ۳، صفحه ۲۲۷۶

۲ـ مهمترین مرحله استغفار ندامت قلبی است و شاید بتوان چکیده و عصاره توبه و معنای بنیادی آن را در همان مورد الف جستجو نمود.

الف. ندامت قلبی و اشک و تضرع خالصانه

متکلمان، اصل و خمیرمایهٔ توبه را ندامت قلبی و پشیمانی از معاصی می‌دانند؛ چیزی که شرط اساسی در توبه به شمار می‌رود. آنچه که برای خداوند اهمیت دارد، قلب و نیات انسانهاست و خود پروردگار از قلوب و نفوس مخلوقاتش حتی از خودشان هم آگاه تر است:

﴿رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا﴾[۱]

ترجمه: پروردگار شما به آنچه در دلهای خود دارید آگاه تر است؛ اگر شایسته و صالح باشید، قطعاً او آمرزندهٔ توبه کنندگان است.

علی علیه‌السلام: **نَدم القلبِ يُكفّر الذنبَ.**[۲]

ترجمه: پشیمانی و ندامت از گناه، کفاره آن و مایهٔ بخشایش است.

امیر خسرو دهلوی، دیوان اشعار:

چه شوی به زهد غره که ز دیر می پرستان
به خدا رسید بتوان به تضرع نهانی

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

عذرها بس ناتمام و توبه‌ها بس نادرست
گفته‌ها خوش ناپسند و کرده‌ها پر ناپسند
توبه است این خویشتن را می‌دهی یا خود فریب؟
گریه است این می‌کنی بر خویشتن یا ریشخند؟

تعبیر: «سرشک ندامت» کنایه از اشک پشیمانی است.[۳]

ب. عزم راسخ بر ترک گناه و عدم بازگشت

از شرایط توبه اینست که توبه کننده تصمیم قاطع و عزم جدی بر ترک و اجتناب از گناه داشته باشد و خود را از ارتکاب مجدد آن سیئه محفوظ بدارد.

۱ـ الإسراء، ۲۵

۲ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۴۵۱

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۴۲۹

قوامی رازی، دیوان اشعار:

تا جان بـه تـن دَرَسـت بکُـن توبـهٔ نـصوح
کـان طبـع را جـلا دهـد، روح را صـفا

شیخ بهایی، دیوان اشعار:

ای دل قـدمی بـه راه حـق ننهـادی — شرمت بادا که سـخت دور افتـادی
صد بار عروس توبه را بـستی عقـد — نایافتـه کـام از او طلاقـش دادی

مولوی، مثنوی معنوی:

توبـه بـی توفیقـت ای نـور بلنـد — چیست جز بر ریش توبـه ریـشخند

حاجب شیرازی، دیوان اشعار:

تـانفس مبـرّا ز نـواهی نکنـی — دل آیینـهٔ نـور الهـی نکنـی

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

رحمت حق را هر آن عارف که بشناسد درسـت
دانـد اجـری نیـست چنـدان توبـهٔ بشکـسته را

تعبیر: «سنگ در ساغر زدن» کنایه از توبه کردن و عزم بر ترک گناه است.[۱]

ج. استغفار با زبان

یکی از شرایط توبهٔ راستین استغفار لسانی است که پیش تر بیان شد.
مشهور ترین عبارت در باب استغفار هم جملهٔ مشهور: «أستغفر الله و أتوب إلیه» می‌باشد.

عمان ساسانی، دیوان اشعار:

معـذرت را پـیش اربـاب کظـیم — خـوش بگـو واسـتغفر الله العظـیم

عطار نیشابوری، الهی نامه:

به فضل خـود ز جملـه بـی نیـازی — الهـی گـر بـدی کـردم ببخـشای

د. اعتراف لسانی به گناهان و استغفار

یکی دیگر از آداب استغفار و طلب بخشایش لزوم اعتـراف گناهکـار و بیـان رفتـار

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۱۴۸۳

زشت خویش نزد ذوی الحقوق است که صاحبنظران این امر را شرط پذیرش پوزش و توبه می‌دانند.

آدم و حوا پس از اغوا گری شیطان و خوردن از میوهٔ ممنوعه، پشیمان شدند و متضرعانه از خداوند طلب بخشایش نموده و توبه کردند، لکن به صراحت به خطای خود اعتراف کرده و گفتند:

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿۲۳﴾ [۱]

ترجمه: گفتند: پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

و یا زمانی که فرشتگان نسبت به گزینش آدم به عنوان خلیفه اعتراض کرده و بعد از کردهٔ خود پشیمان می‌شوند، استغفار خود را با بیان جهل و خطای خود توأم نموده و عرضه می‌دارند:

قَالُواْ سُبْحَٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾ [۲]

ترجمه: گفتند منزهی تو، ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.

در ماجرای یوسف (ع)، پس از ندامت برادران و زمانی که نزد پدر خویش آمده و طلب بخشایش می‌کنند به خطای خود نیز اعتراف کرده و صرفاً به استغفار نمی‌پردازند:

قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِـِٔينَ ﴿۹۷﴾ [۳]

ترجمه: (فرزندان یعقوب) گفتند ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم.

علی (ع): **مَن اعترفَ بِالجریرةِ استحقّ المَغفِرَة.** [۴]

ترجمه: کسی که اعتراف به گناه کند، سزاوار آمرزش است.

۱ـ الأعراف، ۲۳

۲ـ البقره، ۳۲

۳ ـ یوسف، ۹۷

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۱۴

امیر معزی، دیوان اشعار:

ز خویشتن نشناسم همی جز آن گنهی
که در پرستش و مدح تو کرده‌ام تقصیر
مرا بپرور و بپذیر عذر من ز کرم
که تو کریم رهی پروری و عذر پذیر

خاقانی شروانی، دیوان اشعار:

گنه کرده به ناکرده شمار   عذر بپذیر و نظر باز مگیر

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

بپذیر به فضل و به کرم عذر سنایی
زیرا که به عصیان چو سنایی دگری نیست

❊ شَفیعُ المذنِب إقرارُه، و توبتُه إعتذارُه.[1]

(مثل عربی، یعنی حمایتگر و شفاعت کنندهٔ گناهکار، اقرار و اعتراف او و توبه‌اش استغفار و اعتذار اوست)

ه. جبران مافات و اعادهٔ حق به ذوی الحقوق

حق الله و حق الناس هردو باید به نحوی جبران شوند. ضمن آنکه علما اهمیت حق الناس را بیش از حق خدا می دانند. کسی که از گناهی پشیمان و تصمیم به توبه گرفته است، لازم است حقوق از بین رفته توسط خود را جبران نموده و تکالیفی را که بر ذمه دارد به صاحبانشان اعاده نماید.

... وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ ... ﴿۲۲﴾[2]

ترجمه: با کارهای نیک، کارهای بد خود را از بین می‌برند.

... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ... ﴿۱۱۴﴾[3]

ترجمه: نیکی‌ها، بدی‌ها را بر طرف می‌سازد.

۱ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۴۸۰
۲ـ الرعد، ۲۲
۳ـ هود، ۱۱۴

پیامبر اکرمﷺ: **إذا عَمِلتَ سیئةً فاعمل حَسَنةً تَمحوها.**[۱]

ترجمه: هرگاه گناهی کردی، کار نیکی انجام بده که آن گناه را محو کند.

و.خوف و رجا نسبت به پذیرش توبه یا عدم آن

در توبه وجود حالت بیم و امید نسبت به پذیرش یا عدم آن لازم شمرده شده است. مقام خوف و رجا حالتی عرفانی و نماد زیبایی از بندگی و نیازمندی انسان به خداست و هر که نصیبی از آن داشته باشد، به خدا نزدیکتر خواهد بود.

ز. زمان و مکان مناسب برای استغفار

در قرآن کریم و روایات اسلامی بعضی زمانها به عنوان اوقاتی مناسب برای استغفار توصیه شده‌اند که استفاده از سحرگاهان و خلوات عارفانه و حالات ویژهٔ آن که برکسی پوشیده نیست، ازبیشترین تأکیدات برخوردار است؛ همینطور هنگام نماز و به طور خاص، لیالی مبارک قدر، افضل اوقات برای چنین اعمالی محسوب گردیده است. دربارهٔ مکان استغفار و ذکر خدا به اندازهٔ زمان آن توصیه و تأکید چندانی نشده، لکن طبعاً انجام این اعمال در مکانهای پاک و مطهر از قبیل مساجد و تکایا آثار مشهودتری خواهد داشت.

كَانُوا۟ قَلِيلًا مِّنَ ٱلَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِٱلْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾[۲]

ترجمه: ایشان(متقین) از شب اندکی را می‌غنودند. و در سحرگاهان از خدا طلب آمرزش می‌کردند.

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّىٓ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾[۳]

ترجمه: [یعقوب] گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم، که او همانا آمرزندهٔ مهربان است.

از این آیهٔ شریفه این نکته استنباط می‌شود که برای استغفار، هر زمانی مناسب

۱ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۷۱، صفحه ۲۴۲

۲ ـ الذاریات، ۱۷ و ۱۸

۳ـ یوسف، ۹۸

نیست و به عقیدهٔ شیخ طبرسی و به نقل از ابن عباس حضرت یعقوب﷣، استغفار برای فرزندانش را به شب جمعه موکول نمودند. همینطور از امام صادق﷣ نقل نموده‌اند که فرمود وی(یعقوب) استغفار را به سحرگاه موکول نمود چرا که استجابت در آن هنگام از احتمال بیشتری برخوردار است.[۱]

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

هر سحر برخیز و استغفار کن — فرصتی اکنون که داری کار کن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

مباد صرف کنی اشک و آه را بی وقت

که این متاع گرانمایه باب صبحدم است

نور علیشاه اصفهانی، دیوان اشعار:

گریهٔ عاشقان سحر باشد — که سحر گریه را اثر باشد

تعبیر: «آه شب» کنایه از زاری و استغاثه نیمه شب است.

تعبیر: «روز استفتاح» کنایه از روز گشایش رحمت و زمان طلب و دعاست؛ (گویند این روز، پانزدهم ماه رجب است که درهای رحمت الهی در آن روز گشوده می‌گردد).[۲]

قرآن کریم و روایات

وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ... ﴿۳﴾[۳]

ترجمه: و از پروردگار خود آمرزش بطلبید سپس به سوی او باز گردید.

... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿۲۲۲﴾[۴]

ترجمه: خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد.

وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۱۰﴾[۵]

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۴۵۴

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۹۰

۳ـ هود، ۳

۴ـ البقره، ۲۲۲

۵ـ النساء، ۱۱۰

ترجمه: هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد؛ سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزندهٔ مهربان خواهد یافت.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ ۚ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾ [1]

ترجمه: پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه پذیر است.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾ [2]

ترجمه: ابراهیم، بردبار نرمدل و بازگشت کننده به سوی خدا بود.

خداوند در این آیه ابراهیم را به توبه ورزی و بازگشت کننده بودن به سوی خود می‌ستاید.

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٦﴾ [3]

ترجمه: و از خدا آمرزش بخواه، که خدا آمرزندهٔ مهربان است.

خداوند در قرآن کریم بندگان را به توبهٔ راستین فرا خوانده و آنرا مایهٔ فلاح و برخورداری از نعمات و نیل به رضوان الهی می‌داند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... ﴿٨﴾ [4]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید، امید است که پروردگارتان بدیها از شما بزداید و شما را به باغهایی که از زیر درختان آن جویبارها روان است درآورد.

مفسران مراد از «توبه نصوح» را توبهٔ خالص می‌دانند؛ ابن عباس نقل می‌کند که از رسول خدا ﷺ سؤال شد که توبهٔ نصوح چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: یعنی توبه کننده

۱ـ النصر، ۳

۲ـ هود، ۷۵

۳ـ النساء، ۱۰۶

۴ـ التحریم، ۸

هیچگاه به گناه باز نگردد، همانطور که شیر هرگز به پستان باز نمی‌گردد. همینطور برخی از ویژگی‌های توبۀ نصوح، ندامت قلبی از معاصی، عزم جدی بر عدم بازگشت به آن گناه و معاصی مانند آن، سعی در جبران خطایا و اعادۀ حقوقِ از بین رفته می‌باشد؛ و از کلبی نقل شده که توبۀ نصوح بر سه پایه استوار است، استغفار با لسان، ندامت قلبی و امساک با بدن. برخی نیز وجود دو حالت خوف از عدم پذیرش و رجاء نسبت به پذیرش را از ملزومات توبه نصوح دانسته‌اند.

نکته اینکه در این آیه و موارد مشابه خدای متعال توبه و استغفار را صرفاً ناشی از ارتکاب معاصی ندانسته و استغفار را به همگان توصیه می‌نماید.

برای بررسی بیشتر، مطالعۀ آیات زیر نیز به خوانندگان عزیز پیشنهاد می‌شود:

الزمر / ۵۳، البقره / ۱۸۶، آل عمران / ۱۳۵، نساء / ۱۱۰، النور / ۳۱، الشوری/۲۵، البقره / ۲۲۲، التحریم / ۸ و المائده / ۷۴

امام باقر علیه‌السلام : **لا والله ما أرادَ الله مِن الناسِ إلاّ خِصلتین: أن یقرّوا له بالنعمِ فَیَزیدهم، و بالذنوبِ فَیَغفرها هم.**[۱]

ترجمه: به خدا قسم، خداوند جز این دو خصلت چیزی از مردم نخواسته است: اقرار و بیان نعمت‌ها که سبب افزونی آن می‌شود و اعتراف به گناهان که موجب رحمت و مغفرت ایشان می‌گردد.

امام صادق علیه‌السلام: **ما مِن عَبدٍ أذنَب ذَنباً فَنَدم علیه إلاّ غَفَرَ له قبلَ أن یَستغفر.**[۲]

ترجمه: هیچ بنده‌ای نیست که گناهی کرده و بلافاصله پشیمان شود، مگر آنکه خدای تعالی بر وی ببخشاید پیش از آنکه استغفار کرده باشد.

امام صادق علیه‌السلام: **التوبةُ النَصوحُ أن یَکونَ باطنُ الرَجلِ کظاهرِه و أفضل.**

ترجمه: توبه نصوح (راستین) آنست که باطن شخص به مانند ظاهرش باشد و [بلکه] بهتر.

امام باقر علیه‌السلام: **التّائبُ مِن الذنبِ کَمَن لا ذَنبَ لَه.**[۳]

۱ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۴۷

۲ـ همان، جلد ۶، صفحه ۳۴۹

۳ـ اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۵

ترجمه: توبه کننده از گناه همانند کسی است که گناه ندارد.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ قسم خوردم که دیگر می‌ننوشم، به جز امشب و فردا شب و شب‌های دیگر!

❀ توبه گرگ مرگ است.

❀ از در عفو بود هرکـه بـه تقـصیر و بـه جـرم
کـرد در پـیش ولـی نعمـت زیبـا اقـرار[1]

«رشیدی سمرقندی»

نور الدین عبد الرحمن جامی، بهارستان:

حکایت

نوشیروان روز نوروز با مهرجان مجلس می‌داشت، دید یکی از حاضران کـه بـا وی نسبت خویشی داشت، جام زرین در بغل نهاد، تغافل کرد و هیچ نگفت. چـون مجلـس برشکست، شرابدار گفت: هیچ کس بیرون نرود تا تجسس کنیم که یک جـام زریـن در می‌باید. نوشیروان گفت: بگذار، آنکس که گرفت، باز نخواهد داد و آنکـس کـه گـرفتن بازدید، نمامی نخواهد کرد؛ بعد از چند روز آن شخص درآمد، جامه‌های نـو پوشـیده و موزهٔ نو در پا کرده، نوشیروان اشارت به جامه‌های وی کرد کـه اینهـا از آن اسـت، وی دامن از موزه برداشت که این نیز از آن است، نوشیروان بخندیـد، دانـست کـه آنـرا بـه ضرورت احتیاج کرده بود، بفرمود تا هزار مثقال زر به وی بدهند؛

از گنـاه تـو چـو آگـاه شـود شـاه کـریم
معترف باش به آن وز کرمش عذر بخـواه
مکـن انکـار گنـه زانکـه گنـاه دگرسـت
بلکه بـسیاری از آن هـم بتـر، انکـار گنـاه

مولوی، مثنوی معنوی:

گفـت أُنظُرنـی إلـی یـوم الجـزا کاشـکی گفتـی کـه تُبنـا ربّنـا
عمر بی توبه همه جان کندن اسـت مرگ حاضر غایب از حق بودنـست

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۶۲

۸-۶ زبان احساسات، عشق ورزی و دلدادگی

بسان سایر فضاهای سخن، حدیث عاشقی و سخن گفتن در عالم عشق ورزی و همنشینی با معشوق و محبوب نیز قطعاً فاقد آداب و شرایط نیست. آثار ادبی شاعران مملو از عبارات و سخنان عاشقانه و توصیف بیقراری‌ها و شرح فراق یار و اشتیاق وصال به محبوب است؛ که این عبارات عاشقانه عمدتاً در مقام بیان عشق افلاکی و محبت محبوب واقعی، خدای مهربان است و گاهی نیز به توصیف عشق‌های خاکی پرداخته و سعی نموده‌اند تا میان هوس و عشق پاک، دیوار مستحکمی بنا نمایند و چنین عشقی را همواره ستایش نموده و در توصیف آن لطائف و ظرائف دلنوازی را سروده‌اند و سعی خود را بر این نهاده‌اند تا عشق‌های زمینی را در مسیر عشق الهی بنگرند و آن را به همان منشأ اصلی جمال و جلال ـ ربّ ودود ـ متصل نمایند.

آلوسی، صاحب تفسیر روح المعانی برای عشق و محبت، نه مرتبه و مرحله ذکر کرده است که به ترتیب بر شدت و میزان آن افزوده می‌شود. این مراتب عبارتند از:

هوی، علاقه، کلف، عشق، شعف، لوعه، شغف، تدلّه، هیوم.[1]

مرحلهٔ اول هوی که به معنی تمایل است، مرحلهٔ دوم علاقه یعنی محبتی که ملازم قلب است، سومین مرتبه کلف به معنی شدت محبت است، مرتبهٔ چهارم عشق است، حالتی بالاتر و شدید تر از کلف. مرحلهٔ پنجم شعف یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش احساس لذت می‌کند، ششمین درجه لوعه به معنی سوختن و بیمار شدن دل عاشق، مرتبهٔ هفتم شغف است، یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند، درجهٔ هشتم، تدلّه و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌رباید و آخرین مرتبهٔ محبت، هیوم به معنی سرگشتی و تحیّر زائد الوصف می‌باشد.

زبان عشاق و سخنان عاشقانه هندسهٔ متفاوت و مخصوصی دارد و آداب متعددی که شاید نتوان آن را دسته بندی و تئوریزه نمود؛ لکن اجمالاً اگر بخواهیم آدابی برای گفتار در این فضا ذکر نماییم، عبارات ذیل الذکر راهگشا خواهد بود: (بیست مورد)

۱ـ آلوسی، روح المعانی، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۳

آداب و مهارت‌های ارتباط عاشقانه[1]

الف. صداقت و یکرنگی در گفتار

ب. بردن نیاز و تحمل ناز

ج. پرهیز از سخنان سرد و سخت

د. نرم گفتاری و سعی در گزینش واژگانی برآمده از احساسات عاشقانه و پرهیز از پرخاشگری و تند خویی

ه. اتخاذ لحن و آوایی سرشار از احساس

و. بخشایش و اغماض در حد اعلی و جاری نمودن این خصیصه در کلام

ز. اظهار حسن و جمال محبوب و پرهیز از بیان مستقیم نقاط ضعف

ح. ظهور و بروز غیر متملقانهٔ ازخودگذشتگی و جانبازی عاشق در صحبت‌ها

ط.توجه به ناسازگاری دیرین عقل و عشق در میانهٔ گویشوری

ی. عدم تلاش برای غلبه بر معشوق در مباحث و گفتگوها

ک. همزبانی و شرح درد

ل. نیوشیدن و توجه به سخنان معشوق

م. گرایش به فریبایی و دلربایی معشوق

ن. تمییز عشق و هوس

س. پریشان حالی و بیقراری و اظهار آن

ع. همجواری و خلوت طلبی

ف. بیان و تکرار محبوبیت معشوق

ص.تزئین سخن با اشک و لبخند

ق. مطایبه و شیرین زبانی

ر. بهره گیری از اشعار و عبارات ادبی و...

موارد بیست گانهٔ فوق ازجمله آداب و ویژگی‌های سخن گفتن در فضای احساسات و دلدادگی و مهارت‌های ارتباط با معشوق است.

۱ـ توضیح اینکه غالب آداب مذکور ناظر به نوع رابطهٔ عاشق با معشوق است . البته برخی موارد نیز جنبهٔ بین الطرفینی دارد .

قرآن کریم و روایات

در قرآن کریم در بیش از پانصد موضع با عبارات و واژه‌هایی از قبیل حب، رحمت، مودّت، رأفت، صدیق، خلّه، شغف، لین، صاحب و... به مسألهٔ محبت و مهربانی و عشق و دوستی پرداخته شده است.

وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً ... ﴿۲۱﴾[1]

ترجمه: و از نشانه‌های او اینکه از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنارشان آرام گیرید و میانتان دوستی و مهربانی نهاد.

مفسران واژهٔ «تسکنوا» را به معنای آرامش و قرار قلبی و الفت و انس و روابط عاشقانه دانسته و قرارگرفتن این واژه در کنار ترکیب «مودت و رحمت» را گویای دوستی و مهرورزی آن دو نسبت به یکدیگر می‌دانند و دانایان هیچ محبت دنیوی را محبوب تر و شدید تر از رحمت و عشق ورزی بین دو همسر دلبند نمی‌شناسند.[2]

... فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا .. ﴿۱۰۳﴾[3]

ترجمه: پس خداوند میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید.

علی علیه‌السلام: **إنَّ المَوَدَّةَ یعبّر عنه اللِسان و عَن المحبةِ عَینان.**[4]

ترجمه: براستی که دوستی را زبان اظهار می‌کند ولی محبت را چشمان.

اشعار و متون ادبی

فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین:

فـــراوان دانـــش و گفتـــار زیبـــا   ز شـــیرینی ســـخن‌هـــای فریبـــا

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

۱ـ الروم، ۲۱

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۵۴

۳ـ آل عمران، ۱۰۳

۴ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۶۵۸

کردنـــد دو همنـــشین و همـــراز معـشوقی و عاشـقی بـه هـم سـاز
گـــاه از ســـتم فـــراق گفتنـــد گـــاه از غـــم اشـــتیاق گفتنـــد

صائب تبریزی، دیوان اشعار: .

میاور برزبان بی پرده حرف عشق را صـائب
که دل این گوهر شهوار را گنجینه می‌باید

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

جگر شیر نداری سـفر عـشق مکـن سبزهٔ تیغ در این ره ز کمر می‌گذرد

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

اثر نالـهٔ عـشاق ز هـر سـاز مخـواه این نوایی است که در پردهٔ دل جـا دارد

صفا اصفهانی، دیوان اشعار:

ندیـــده بـــود دلـــم مکتـــب معلـــم عـــشق
چو دید، دید کـه در اوسـت صـد هـزار آداب

امیرعلیشیر نوایی، دیوان اشعار:

در گفتگـــوی عـــشق زبـــان دگربـــود
زاهد تو ایـن ترانـه نـدانی خمـوش کـن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در نگیـرد سـخن عـشق بـه اربـاب هـوس
آتش افسرده از ایـن هیـزمِ تـر مـی‌گـردد

اوحدی مراغه‌ای، منطق العشاق:

دُرُستانی کـه عـشق راسـت ورزنـد چو بیـد نـو بـه هـر بـادی نلرزنـد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

ســـخن عـــشق بـــا خـــرد گفـــتن بـــر رگ مـــرده نیـــشتر زدن اســـت

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

صبحدم مـرغ چمـن بـا گـل نـو خاسته گفـت
ناز کم کن که بسی چون تو در این باغ شکفت

گـل بخندیـد کـه از راسـت نـرنجیم ولـی
هیچ عاشق سخن سخت، بـه معـشوق نگفـت

امام خمینی، دیوان اشعار:

گفته‌هـای فیلـسوف و صـوفی و درویـش و شـیخ
در خـور وصـف جمـال دلبـر فرزانـه نیـست

بابا فغانی، دیوان اشعار:

ای زجان شیرین تر آغـاز ترشـرویی مکـن
با چنان روی نکوبنیـاد، بـد خـویی مکـن

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

غـم دل بـا تـو نگـویم کـه نـداری غـم دل
با کسی حال تـوان گفـت کـه حـالی دارد

نور الدین عبد الرحمن جامی، فاتحه الشباب:

فیلـسوف عقـل را آداب بحـث عـشق نیـست
خالی از حکمت بود با او در این معنی جدل

مولوی، دیوان شمس:

گفتمش ازعاشقان ایـن خـون زچیـست ای تـو از عـشاق و رنـدان آمـده
گفـت خـون باشـد زبـان عاشـقی عشق را خـون اسـت برهـان آمـده

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

ما محرمان خلوت انسیم غم مخـور بـا یـار آشـنا سـخن آشـنا بگـو

طالب آملی، دیوان اشعار:

تـا زنـده‌ام ترشـح مژگـان مـن بجاسـت
آن گل نیم کـه عـشق بگیـرد گـلاب مـن

اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار:

در عشق اگـر زبـان تـو بـا دل یکـی شـود
راه تـرا هـزار و دو منـزل یکـی شـود

سیف فرغانی، دیوان اشعار:

در وصف حسن دوست چو خواهی دهن گشود
اول زبان عشق بیار و لب ادب

مولوی، دیوان شمس:

اگر چه زار گردد تازه روی است
ضحوکی عاشقان را خوی و دابست

قاآنی، دیوان اشعار:

برکشد یا بکشد یا بزند یا بنوازد
پیش جانان سخن از چون و چرا گفت نشاید

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

شوخی شکر الفاظ و مهی لاله بناگوش
سروی سمن اندام و بتی حور سرشتی

شیخ بهایی، کشکول:

شرح غم عشق را بیان دگر است — داغ دل خسته را نشان دگر است
تو فهم سخن نمی‌کنی معذوری — افسانه عشق را زبان دگر است

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند

صائب تبریزی دیوان اشعار:

صحبت غنیمت است به هم چون رسیده‌ایم
تا کی دگر به هم رسد این تخته پاره‌ها

فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین:

زنان گفتار مردان راست دارند
به گفت خوش، تن ایشان را سپارند
زن ارچه زیرک و هشیار باشد
زبون مرد خوش گفتار باشد

غوث گیلانی، دیوان اشعار:

زمانی خلوتی خواهم که گویم حال خود باتو
که نتوان شرح حال خویشتن در انجمن گفتن

سعدی شیرازی، بوستان:

چو با دوست دشوار گیری و تنگ
نخواهد که بیند تو را نقش و رنگ

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

ای سنایی در فراقش صابری را پیشه گیر
جر صبوری کردن اندر عاشقی تدبیر چیست

وحشی بافقی، فرهاد و شیرین:

زبان جانگدازان آتشین است
چو شمعش آتش اندر آستین است
کسی کش آن زبان در آستین نیست
زبانش هست اما آتشین نیست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در شاهراه عشق ز افتادگی مترس کز پا فتادن تو به منزل رسیدن است

میرزا محمد تقی نیر، دیوان اشعار:

به نیاز نذر کردم که اگر رسم به وصلت
همه از تو ناز و انکار و ز من نیاز باشد

طالب آملی، دیوان اشعار:

خروشان باش و جوشان باش طالب
که عاشق را هنر، جوش و خروش است

اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار:

تا تو باشی و او به وقت سخن تو جدا گویی، او جدا گوید
این دویی از میان چو برخیزد همه او گوید و سزا گوید

برخی از ادبا سخن گفتن در پیشگاه معشوق و محبوب خود را امری صعب دانسته

و یا با تعابیری، سکوت برآمده از اعماق احساسات عشاق را می‌ستایند.

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

گفته بودم چوبیایی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

سعدی شیرازی، گلستان:

عاشقان کشتگان معشوقند برنیاید ز کشتگان آواز

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار
برو از درگهش این ناله و فریاد ببر

اقبال لاهوری، زبور عجم:

زبان اگرچه دلیر است و مدعا شیرین
سخن ز عشق چه گویم، جز اینکه نتوان گفت

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❋ از پریدن‌های رنگ و از طپیدن‌های دل
عاشق بیچاره هرجا هست رسوا می‌شود[۱]

❋ دل دادن و قلوه گرفتن.[۲]

(هم صحبتی با علاقه و عشق، غرق صحبت شدن، سخنان محبت آمیز و عاشقانه گفتن)

❋ با هم گل می‌گفتند و گل می‌شنیدند.[۳]

(مشابه مضمون پیشین)

❋ از هرچه بگذری، سخن دوست خوش تر است.[۴]

❋ حرف سرد، مهر را از دل کم می‌کند.[۵]

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۵۷

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۱۶

۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۴۹

۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۷۱

۵ ـ همان، جلد ۲، صفحه ۶۰

❀ یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب

کاز هرکسی که می‌شنوم نامکرر است[۱]

❀ یک دل نه، صد دل عاشق شده.[۲]

(این هم توصیفی از حالات عشاق است)

❀ عشق که رقص فلک از نور اوست

خوان سخن را نمک از شور اوست[۳]

«جامی»

تعابیر: «شاهده، سروِ سیم اندام، دلدار، بنفشه زلف، شوخ پریوش، ترک آهو چشم، دل آرا، ترک پریچهر، مرغ بهشتی، لعبت حور زاد، غزال رعنا، رخشنده عذار، تنگ دهان، جگر گوشه، خورشید حسن، صنم دلفریب، شهسوار حُسن، جانان، جان و جهان، ترک چینی نگار، حور پری وش، دلستان، شاه خوبان، جور پیشه، سرو آزاد، قُلزُم زخّار، جفا کیش، جفا پیشه، سروِ چمان، سروِ گلعذار، طُرفهٔ رومی، گلچهره، ماه رخسار، لاله رخ، غارتگر جان، جفا گستر، خورشید وش، سرافیل قیامت گاه عشق، سروِ خرامان، عشوه گر» کنایه از محبوب و معشوق دلربا است.

تعابیر: «دیوانه دل، عاشق سینه چاک، جان سودا زده، جان گداز، خرّمشاه، شیفته دل، سر در کوه نهاده، سوخته جان، جفا پرست، جگر تفتیده و جگر تافته» کنایه از عاشق و دلداده و شیدا است.[۴]

❀ The course of true love never did run smooth.[5]

(معادل: عاشقی شیوهٔ رندان بلا کش باشد)

---

۱ ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۲۷

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۷۶۴

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۰۱

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد۱، صفحات ۲۹۶، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۸۸، ۵۴۶، ۵۴۹،۵۶۰، ۵۶۳ و جلد ۲، صفحات ۹۹۶، ۱۰۱۷، ۱۱۰۱، ۱۳۸۰، ۱۴۴۵، ۱۵۴۲، ۱۶۸۰، ۱۷۲۳ و جلد ۳، صفحات ۱۷۹۵،۱۸۴۶، ۱۹۷۰، ۲۱۸۳، ۲۲۶۶، ۲۳۳۳

۵ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۲۹

۸-۷ زبان طنز و مطایبه و مجلس آرایی

طنز و شوخی از جمله اموریست که نه تنها هیچ فرهنگ و اندیشه‌ای آنرا قبیح یا نادرست نپنداشته است بلکه صاحبنظران وجود این عنصر را در زندگی انسانها امری لازم و اجتناب ناپذیر دانسته‌اند و برای آن خواص و جایگاه ویژه‌ای قائل شده‌اند. شادابی و انبساط خاطر، برای همهٔ آدمیان و خاصه انسان معاصر که انبوه مشکلات و فشارهای روانی و بحران‌های چند وجهی در حوزه‌های مختلف، او را در بر گرفته است، ضروریست. در زندگی جوامع امروز که آن را زندگی صنعتی و ماشینی نام نهاده‌اند و ارتباطات بشر در عصر الکترونیک و زمانهٔ شتاب، معنای دیگری یافته، چیزی که می تواند تا اندازه‌ای مایهٔ آسایهٔ اعصاب و جوارح خسته و پژمردهٔ انسان معاصر گردد، خنده و مطایبه است و به عقیدهٔ روانشناسان و دانشمندان علوم انسانی، شادی و خنده سبب ایجاد انرژی مضاعف و در نتیجه موفقیت در فعالیت‌ها می‌گردد. و فقدان آن را مایهٔ دلسردی وتقویت احساس نا امیدی می‌دانند. البته افراط در مزاح و متوسل شدن به روشهای ناپسند از قبیل تمسخر و تحقیر شخصیت انسان که اشرف مخلوقات و صاحب کرامت ویژه‌ایست، از منظر دین اسلام و پیشوایان ادب و دانایان، محکوم و مذموم قلمداد شده است. لکن طنز و مطایبه که قهراً دارای شرایط و آداب مخصوص خود است، با لحاظ نمودن آداب و مراقبت از غلطیدن در پرتگاه افراط و تفریط، مورد تأیید دین اسلام نیز بوده و شواهد متعددی از انجام گوشه‌هایی از رفتارها و عبارات طنز آمیز در زندگی بزرگان دین به چشم می‌خورد. در اینجا به ده مورد از آداب و مهارت‌های مزاح و اخلاق مطایبه اشاره می‌کنیم:

آداب طنازی و مطایبه

الف.عدم افراط

ب. لحاظ نمودن جایگاه افراد

ج. توجه به زمان مزاح

د. توجه به مکان مزاح

ه. در نظر داشتن موقعیت طرفین

و. انتخاب نوع و شیوهٔ مطایبه

ز. توجه به عنصر خلوت و جلوت

ح. عدم تحقیر و تمسخر دیگران

ط. بهره گیری از لطائف جالب و جذاب و پرهیز از مطایبه‌های بی روح و خنک

ی. مراعات اصل ادب در هنگامهٔ مزاح و نگذشتن از خطوط قرمز (از قبیل رعایت حریم خصوصی افراد، عدم هتک حرمت بزرگان دین و افرادی مانند پدر و مادر، مراعات احترام عقاید دینی، مذهبی و قومی افراد).

بحث پیرامون معنا و مفهوم و مصادیق طنز و بیان دردهای اجتماعی به این زبان، مجال خود را می‌طلبد لکن در رابطه با مطایبه و شیوه‌های مختلف طنز پردازی و تنوع و تلون مطایبه‌ها، علاوه بر منابع موجود دررابطه با این مقوله، علاقمندان می‌توانند به آثار و ابیات شاعران و ادیبانی از قبیل عبید زاکانی، ملک الشعراء بهار، سعدی، حافظ، دهخدا، قاآنی، ایرج میرزا و... و نیز متن نمایشنامه‌های مشهور طنز، از جمله آثار: بن جانسون وکانگریو، برناردشاو، اسکاروایلد و یا در آثار رمان نویسان بزرگ از قبیل فیلدینگ، جین آستن، دیکنز، ثاکری، مردیت و پیکاک، نظری بیفکنند.[۱]

همینطور برای شناخت دقیق تر مقولهٔ طنز و آداب و احکام آن، بررسی و شناخت مفاهیم، مصادیق و تفاوت‌های اصطلاحات زیر را برای مطالعه بیشتر پیشنهاد می‌کنیم:

استعاره‌های طنز آمیز، شوخی، استهزاء، طعنه، کنایه، تقلید، فکاهی، لطیفه، مضحکه، هجو، هتاکی و هزل.

قرآن کریم و روایات

در چند آیه از قرآن سخن از تبسم و خنده به میان آمده است که توجه به آنها در این بحث فاقد حکمت نیست.

مثلاً آیات زیر را می‌توان از نظر گذراند:

... قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ

۱ـ آرتور پلارد، طنز، ترجمه سعید سعیدپور، صفحه ۳۲

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا ...﴿۱۹﴾ [۱]

ترجمه: مورچه‌ای به زبان خویش گفت: ای مورچگان به خانه‌هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند. سلیمان از گفتار او دهان به خنده گشود... .

همینطور خداوند یکی از اوصاف بهشتیان را در سورهٔ مبارکهٔ عبس همین خنده و شادابی چهرهٔ ایشان ذکر می‌کند:

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿۳۸﴾ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿۳۹﴾ [۲]

ترجمه: در آن روز چهره‌هایی درخشانند؛ خندان و شادانند.

پیامبر اکرمﷺ: **مَن سرّ مؤمناً فقد سرّنی و مَن سرّنی فقد سرّ الله عزَّ و جلَّ.** [۳]

ترجمه: کسی که مؤمنی را خوشحال و خندان سازد، مرا خوشحال ساخته و کسی که مرا شاد نماید، قطعاً خدای بزرگ را شاد و خشنود نموده است.

حضرت علی‌علیه‌السلام: **إنَّ هذه القُلوب تملّ کما تملّ الأبدانُ فَابتَغوا لها طَرائفَ الحِکَم.** [۴]

ترجمه: همانا این دلها همانند بدن‌ها افسرده می‌شوند، پس برای شادابی دلها، سخنان زیبای حکمت آمیز بجویید.

علی‌علیه‌السلام: **خَیرُ الضَحکِ التَبَسُّمُ.** [۵]

ترجمه: بهترین خنده، تبسم است.

همانطور که گفتیم یکی از اصول مطایبه و مزاح، پرهیز از افراط و رعایت اعتدال و به تعبیر بهتر مراقبت بر عدم کثرت آن در زندگی است. در این خصوص بیانات متعددی از پیشوایان و ادبا نقل شده که ذکر پاره‌ای از آنها راهگشاست.

علی‌علیه‌السلام: **کَثرَةُ المزاحِ تَسقُطُ الهَیبَةَ.** [۶]

۱ـ النمل، ۱۸ و ۱۹

۲ـ عبس، ۳۸ و ۳۹

۳ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۵۶۹

۴ـ نهج البلاغه، حکمت ۹۱، صفحه ۶۴۲

۵ـ غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۵

۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۴۲۵

ترجمه: شوخی بسیار، هیبت و جلال انسان را از بین می‌برد.

علی(ع): **الکامِلُ مَن غلب جِدُّه هَزلَه.**[۱]

ترجمه: انسان کامل کسی است که گفتار جدی او بر شوخی‌هایش غالب باشد.

علی(ع): **مَن جَعَلَ دَیدنه الهزل لم یُعرَف جِدُّه.**[۲]

ترجمه: کسی که عادت و شیوهٔ خود را در کارها شوخی قرار دهد، کار جدی او معلوم نشود.

نکتهٔ جالبی که در این احادیث قابل توجه است اینکه در این روایات مزاح و مطایبه به طور مطلق منع نشده لکن افراط در آن مذمت گردیده است. لذا فکاهیات و خنده و شادابی، به عنوان روشی برای آرامش و انبساط خاطر و رها شدن از تلاطمات روحی به شکل ضمنی و تلویحی و بعضاً به صراحت توصیه شده و مجاز دانسته شده است.

همانطور که گذشت خداوند متعال، برخورداری از چهره‌ای خندان و شاداب را به عنوان یکی از اوصاف بهشتیان نام برده است. و در سیرهٔ عملی پیامبر اکرم(ص) و امیر مؤمنان علی(ع) نیز مواردی از مزاح به چشم می‌خورد.

اشعار و متون ادبی

قاآنی، دیوان اشعار:

باری ار هزلی فتد گاهی به نادر در سخن
حکمتی دارد که داند نکته یاب دوربین
هزل و طیبت، طینت افسرده را آرد به وجد
آنچنان کز تلخ می‌خوش،خوش به وجد آید حزین
همچو ملح اندر طعام است این مزاح اندر کلام
این سخن فرمود آنکو بُد نبی را جانشین
گفت روزی مصطفی ناید عجوز اندر بهشت
یک عجوزک بود حاضر شد ز گفت شه غمین[۳]

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۵۸۳

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۵۸۴

۳ـ این بیت اشاره به حکایتی واقعی دارد که شرح آن در ادامه و در بخش امثال و حکم خواهد آمد.

نظامی گنجوی، مخزن الإسرار:

تـا نزنـی خنـدهٔ دنـدان نمـای   لب به گهِ خنده به دندان بخای

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

خنده رو بودن به از گنج گهر بخشیدن است
تا توانی برق بودن ابر نیسانی مباش

سلیم، دیوان اشعار:

افروخت از تبسم مینا ایاغِ ما   تر شد ز خنده‌های صراحی دماغِ ما

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

مجلس آرایی به دستوری که باید کرده‌اند
نور آگاهی اگر در دیدهٔ بینا بود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

عشرت روی زمین از من بود چون صبح عید
یک جهان خوشوقت می‌گردد زخنداندن مرا

عنصری، دیوان اشعار:

گرچه از طبعند هر دو به بود شادی زغم
گرچه از چوبند هر دو به بود منبر ز دار

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

خندهٔ بی نمکش مرهم کافورم گشت
ای خوشا نیم تبسم ز نمکدان دیدن

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

به یکی لطیفه گفتن ببرم هزار دل را
نه چنان لطیف باشد که دلی نگاه داری

نظامی گنجوی، هفت پیکر:

شد سوی شهر شادی انگیزان   کرد در بزم خود شکر ریزان

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

اما مزاح شاید کرد و لکن فحش نباید گفت، پس اگر گویی و کنی، با کمتر از

خویش مکن و مگوی تا حشمت خویش در سر جواب او نکنی. اگر ناچاره بود با هم سران[۱] خویش گوی، تا اگر جوابی دهند عیبی نبود. هرچند مزاح بی هزل نبود اما تا حدی باید، که خوار کنندهٔ همهٔ قدر هر مزاح است، هرچه گویی ناچاره بشنوی؛ از مردمان همان چشم دار که از تو به مردمان رسد.

نمونه‌ای از اشعار طنز که توسط قاآنی سروده شده، حکایت گفتگوی پیرمردی لال با کودکی الکن است. جالب اینکه قاآنی ابیات را بر اساس لکنت زبان آن دو به نظم کشیده است:

پیرکی لال سحرگاه به طفلی الکن
می‌شنیدم که بدین نوع همی راند سخن
کای ززلفت صصصبحم شاشاشام تاریک
وی زچهرت شاشاشامم صصصبح روشن
تتتریاکیم و از شششهد للبت
صصصبرو تاتاتابم رررفت از تتتن
طفل گفتا ممن را توتو تقلید مکن
گگگمشو زبرم ای کککمتر از زن
میمیخواهی ممشتی به ککلت بزنم
که بیفتد مممغزت میمیان ددهن
پیر گفتا ووالله که معلوم است این
که که زادم من بیچاره ز مادر الکن
مممن هم گگگنگم ممثل توتوتو
توتوتو هم گگگنگی ممثل مممن

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* کافر خوش رو، به از مسلمان ترش رو.[۲]

۱ـ هم سران= همانندان، افراد هم شأن

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۱۹

❋ خنده بر هر درد بی درمان دواست.[۱]

❋ با بزرگ و کوچک مزاح نباید کرد، که بزرگ کینه ور گردد و کوچک، دلیر.[۲]
«ارسطو»

❋ شوخی از بهشت آمده است.[۳]

(مزاح و خنده کار مردمان با نشاط است؛ این مثل را معمولاً در مقام دلداری به کسی می‌گویند که از شوخی و مطایبه‌ای رنجیده باشد)

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

حکایت

و اندر خبریست که پیر زنی بود در خانهٔ ام المؤمنین عایشه، روزی از رسولﷺ پرسید که: ای رسول، روی من روی بهشتیان است یا روی دوزخیان و من بهشتی خواهم بود یا دوزخی؟

کو گفته‌اند: «**کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یمزح و لا یقول إلا حقاً**»

(یعنی: رسول خدا مزاح می‌فرمودند اما به جز حق نمی‌گفتند)

پس پیغامبرﷺ گفت بر روی مزاح که: در آن جهان هیچ پیر زن اندر بهشت نباشد، آن پیر زن دلتنگ شد و بگریست[۴]. آنگه رسولﷺ تبسم کرد و فرمود: مگری که سخن من خلاف نباشد، راست گفتم که هیچ پیر در بهشت نباشد، از آنکه روز قیامت همهٔ خلق از گور جوان برخیزند؛ پیر زن را دل خوش گشت.

تعابیر: «خندمین، رامش انگیز، خوش خنده، خندهٔ پسته وار، تبسم تراویدن، تبسم رنگین، شادی سرشتی، دماغ تر شدن، ضحّاک دهان، حالت آوردن، خندهٔ مذهّب، خندهٔ نمک ریز، شِکر خنده، خندهٔ مستانه زدن، کُله بر آسمان افشاندن، خوشدلی، دندان برهنه کردن، ضحوکی، قند ریختن، دندان سفید کردن» کنایه از وجد و نشاط، خنده سر زدن،

۱ـ محمد حسین تسبیحی، گنجینه لطایف، صفحه۲

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۰۵

۳ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۳۶۵

۴ـ توضیح اینکه این موضوع را قاآنی در شعرش به صورت تلمیح بیان کرده است که در بخش اشعار و متون ادبی مربوط به «زبان طنز» ذکر گردیده است.

خنده رویی و لبخند شیرین و مطلوب است.

تعابیر: «طرب افزا، طرب انگیز، شوخی و شنگی فروختن، لطیفه گفتن، شادی انگیزان، لاغ افراشتن، مجلس آرایی، مجلس افروز، فرح بخشی، طرب آرای، شادی فزا» کنایه از مجلس آرایی و طنازی است.[۱]

۸-۸ زبان رمز و کنایه و تلمیح

یکی از صنایع لفظی و از معیارهای زیبایی سخن کنایه است؛ کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب می کند و بکار می برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد.[۲]

کنایه گاهی به انگیزه زیبایی کلام به کار می‌رود، یعنی در مواردی که تصریح به اسم یا عنوان قبیح است یا محذور دیگری دارد که سخنور نمی‌خواهد تصریح نماید، تعبیر کنایی می‌آورد.

مورد دیگر کاربرد کنایه برای تعمیق مطلب است و زمانی که سخنور بخواهد مطلب، به شکل عمیق بیان شده و مورد پذیرش مستمع قرار گیرد از کنایه کمک می‌گیرد. زیرا تصریح به عنوان یا اسم موجب مقابله و چالش می‌شود و با پیدایش اصطکاک، شنونده از پذیرش سرباز می‌زند. در اینگونه موارد برای تأثیر بیشتر از کنایه بهره برده و از تصریح احتراز می‌شود. برای همین است که گفته شده: «الکنایه أبلغ من التصریح» یعنی کنایه رساتر از تصریح است.[۳]

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۴۴۷، ۶۸۳، ۸۱۴ و جلد ۲، صفحات ۱۰۳۵، ۱۰۴۵، ۱۰۴۷، ۱۱۲۰، ۱۵۳۲، ۱۵۸۵، ۱۶۱۱، ۱۷۱۹ و جلد۳، صفحات ۱۸۹۴، ۱۹۷۶، ۲۰۶۱، ۲۳۰۹

۲ـ جلال الدین همایی، فنون و صناعات ادبی، جلد دوم، ص ۲۵۵

۳ـ حبیب الله احمدی، زیباترین سخن ص ۸۱

قرآن کریم و روایات

در قرآن کریم آیات متعددی در قالب کنایات و اشارات و یا ضرب المثل بیان شده که توجه به چگونگی استفادهٔ قرآن از این فن، برای اهل بیان بسیار راهگشا و آموزنده است.

مثلا تعبیر «غائط» به معنی گودال که کنایه از قضای حاجت است:

... أَوْ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلْغَآئِطِ ... ﴿٦﴾ [1]

ترجمه: اگر برخی از شما از گودال آمد.

و یا جایی که از مباشرت با همسر (آمیزش) که تصریح به آن قبیح است، تعبیر به لمس (تماس بدنی)[2] می‌نماید:

... أَوْ لَـٰمَسْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا۟ مَآءً فَتَيَمَّمُوا۟ صَعِيدًا طَيِّبًا ... ﴿٦﴾ [3]

ترجمه: اگربا همسرانتان تماس حاصل کردید و آب برای تطهیر بدن و غسل فراهم نشد، برای نماز تیمم کنید.

در اینجا تعبیر به تماس با همسر با این سیاق سخن، هم کاملا مفهوم را می‌رساند و هم مؤدبانه و متین است، زیرا هر نوع تماسی با همسر، انسان را نیازمند استفاده از آب نمی‌کند. عبارت در مقام بیان حکم تیمم است. فرد مسلمان می‌داند که کدام تماس مستلزم تطهیر و غسل است. ونیز از همین مطلب تعبیر کنایی دیگری آمده که از آن به مباشرت یاد فرموده است.[4] آنجا که می‌فرماید:

فَٱلْـَٔـٰنَ بَـٰشِرُوهُنَّ ... ﴿١٨٧﴾ [5]

ترجمه: اکنون بعد از پاک شدن همسرانتان از عادت ماهانه می‌توانید با آنها مباشرت کنید.

روشن است که کدام مباشرت در ایام عادت ماهانه ممنوع است که همان منع را نیز با تعبیر کنایی دیگری بیان فرموده:

۱ـ المائده، ۶

۲- touch

۳ـ المائده، ۶

۴ـ حبیب الله احمدی، زیباترین سخن، ص ۸۴

۵- البقره،۱۸۷

...لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ ... ﴿٢٢٢﴾ [۱]

ترجمه: پیش از پاک شدن همسرانتان با آنها مقاربت نکنید.

همینطور ادب حضرت مریم در بیان مسائل جنسی که در آیهٔ زیر هویداست:

قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ... ﴿٤٧﴾ [۲]

ترجمه: مریم گفت: پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود، با آنکه بشری به من دست نزده است؟!

مقصود حضرت مریم از تعبیر «لم یمسسنی بشر» عدم برقراری رابطهٔ جنسی است که به صورت فوق ذکر گردیده‌است.

همانطور که ملاحظه کردید، در آیات فوق خداوند چهار تعبیر «لمس، مباشرت، مقاربت و مس» را جایگزین تصریح به ارتباط جنسی کرده است.

یکی دیگر از تعابیرکنایی بسیار زیبا در آیات قرآن، مثل رد شدن شتر از روزنهٔ سوزن است که خداوند برای بیان یک امر محال از این تعبیر بهره گرفته است. قرآن محروم بودن مستکبران از رحمت و بهشت الهی را چنین ترسیم کرده است:

...وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ... ﴿٤٠﴾ [۳]

ترجمه: و اینان در بهشت در نمی‌آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود.

اینها نمونه‌هایی بود از صدها تعبیر کنایی و ژرف و هنرمندانه که در قرآن سیراب کنندهٔ اهل دانش و اصحاب بیان است.

علی علیه‌السلام: **عُقوبةُ العُقَلاء التَلويحُ.** [۴]

ترجمه: کیفر دادن عاقلان با همان اشاره و کنایه است.

علی علیه‌السلام: **مَن اكتَفى بِالتلويحِ استغنى عَن التَصريحِ.** [۵]

ترجمه: کسی که بسنده کند [قادر باشد] به اشاره و کنایه، بی نیاز گردد از تصریح و به زبان آوردن اصل مطلب.

۱ـ البقره، ۲۲۲
۲ـ آل عمران، ۴۷
۳ـ الأعراف، ۴۰
۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۴۰۸
۵ ـ همان، جلد ۲، صفحه ۴۰۸

اشعار و متون ادبی

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

بلنـــدانی کــه راز آهـــسته گوینـــد　　　ســخنهای فلــک ســر بــسته گوینــد
فلــک بــر آدمــی در بــسته دارد　　　چو طرفه گو سخن سر بــسته دارد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

میان اهــل نظــر امتیــاز مــن صــائب　　　همین بس است که فهمیده‌ام زبانِ نگــاه

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نه لب از گفتن خبر دارد نه گوش از استماع
در میان اهل دل گفت و شـنود دیگرسـت

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

آن کس است اهل بشارت که اشـارت دانـد
نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاسـت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

می‌توان خوانـد ز پـشت لـب او بـی گفتـار
سخنی چند که در زیـر زبـان اسـت او را

وحشی بافقی، دیوان اشعار:

در بیان حال خود وحشی سخن سربـسته گفـت
نکته دان داند که هر کس محرم این راز نیست

وحشی بافقی، دیوان اشعار:

دریـــاب زبـــان رمـــز و ایمـــاء　　　دریـــــاب کنایـــــه و معمـــــا

وحشی بافقی، فرهاد و شیرین:

اگر روی ســخن در نکتــه دانیــست　　　زبان رمــز و ایمــا خــوش زبانیــست

اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار:

هردلی را که زتحقیـق ســخن بــویی هــست
بشناسد که سخن را بجز این رویی هست

اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار:

چه خوش باشد سخن در پرده گفتن — بیندیشیدن و در پرده گفتن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

گردید از میانجی گوش و زبان خلاص

ز اهل نظر کسی که زبان اشاره یافت

فخر الدین عراقی، دیوان اشعار:

می‌خواستم از اسرار اظهار کنم حرفی

ز اغیار نترسیدم گفتم سخنِ سربست

اقبال لاهوری، ارمغان حجاز:

چه گویم قصه دین را — که نتوان فاش گفتن این سخن را

شیخ بهایی، کشکول:

عارفی گفت: عرفا را در ورای هر واژه نکته‌ای و ضمن هر قصه، بهره‌ای و در هر اشاره مژده‌ای و در هر حکایت، کنایتی است؛ و از این روست که بینی در بین سخنانشان حکایات گوناگون گویند تا هر یک از شنوندگان نصیب خود بر حسب استعداد خود از آن گیرد. چه مردمان آبشخور خویش دانسته‌اند و از این روست که آمده است: قرآن را ظاهری است و باطنی و آن باطن را هفت باطن بود؛ از این رو مپندار که مراد از داستان‌ها و حکایاتی که در قرآن آمده است، محض قصه و داستان است، چه سخن پروردگار از این برتر است.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

در محاورات عرفی هر ملت، تعبیرات کنایی و ضرب المثل‌های فراوانی هست که بسیاری از آنها در بین فرهنگ‌های گوناگون همانند هستند؛ البته با واژه‌های متفاوت و مفاهیم مشترک.[۱]

* چراغ چراغ با تو میگویم، دختر عموجان تو گوش کن.[۲]

۱ـ حبیب الله احمدی، زیباترین سخن، ص ۸۰

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۵۴

(یعنی مطلبی را به صورت غیرمستقیم گفتن)

❋ به در میگم، دیوار تو گوش کن.[۱]

(مشابه مضمون پیشین)

❋ گفتم بشنوی، نگفتم بفهمی.[۲]

(این مثل در جایی به کار می‌رود که شخصی سخن گران و ثقیلی آن هم در قالب کنایه، خطاب به کسی بگوید و پس از شنیدن اعتراض مخاطب، با بیان این عبارت وی را دلداری داده و یا در صدد توجیه گفته خود باشد.)

❋ أن من لا یعرف الوحی أحمق.[۳]

(مثل عربی، یعنی کسی که زبان کنایه را نشناسد و مقصود اشارات را در نیابد، احمق است.

❋ العاقل یکفیه بالإشاره.[۴]

(مثل عربی، یعنی اگر شنونده عاقل باشد یک اشارت بس است)

تعابیر: «سر پوشیده، سخن در پرده گفتن، غمام حرف، حدیث کنایه آمیز، حرف پهلو دار، سخن سربسته گفتن، سخن در غلاف راندن» کنایه از به اشارت و کنایه سخن گفتن است.[۵]

❋ A word to the wise.[۶]

(معادل: در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.)

۸-۹ زبان تسلیت و دلداری، تبریک و شادباش

دلجویی و تفقد در مصائبی که دامنگیر همنوعان و نزدیکان می‌شود مستلزم آداب خاصی است؛ همینطور کسی که در مقام تبریک و تهنیت سخن می‌گوید، لازم است از آداب این نوع سخنان آگاهی داشته و بدانها عمل نماید.

۱ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل های ایرانی، صفحه ۲۲

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۲۶

۳ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۲۸

۴ـ همان

۵ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۶۸۸، ۶۹۱ و جلد ۲، صفحه ۱۳۷۰ و جلد ۳، صفحه ۱۸۶۳

۶ـ حق شناس، فرهنگ هزاره، جلد ۲، صفحه ۱۹۷۵

الف. تسلیت

نسل آدم از عواطف قوی برخوردار است؛ شدت این عواطف خصوصاً در میان انسانهای شرقی به اوج خود می‌رسد. دشوارترین لحظات زندگی مردم مشرق زمین که برخوردار از بافت عمیق خانوادگی و پیوندهای مستحکم نسبی و سببی هستند، مصیبت از دست دادن عزیزان و نزدیکان است؛ و از مؤثرترین روش‌ها برای تسلی و تشفی خاطر آزردهٔ مصیبت دیدگان، اظهار تأسف و ابراز تسلیت و بیان مراتب همدردی با ایشان است؛ هنگامی که مصیبت و زیانی به کسی می‌رسد، شایسته است نزدیکان با رعایت آداب، به وی تسلیت گفته و با اظهار همدردی موجبات تشفّی خاطر او را فراهم آورند و نباید شخص مصیبت زده و مغموم را تنها گذاشت؛ و این سنتی است دیرین، زیبا و فراگیر در تمام فرهنگها و مذاهب و ملل. سعدی در این خصوص اشعار مشهوری دارد که متعاقباً اشاره خواهیم کرد. البته تسلی دادن منحصر به مرگ عزیزان نیست بلکه در مواقع دیگری از قبیل شکست‌ها و ناکامی‌های اطرافیان در موضوعات متعدد، نیز موضوعیت داشته و مصداق می‌یابد.

ب. تبریک

همانطور که شرکت در سختی‌ها و مصائب دیگران امری شایسته و پسندیده است، مسرّت و پایکوبی در شادی‌ها و توفیقات دیگران از قبیل: ازدواج، تولد فرزند، موفقیت و پیروزی در رقابت‌های علمی و پژوهشی، سیاسی، هنری، ورزشی، اقتصادی و... نیز امری پسندیده و بجاست و آن نیز آدابی دارد که لازم است رعایت شود.

مثلاً استفاده از واژه‌ها و کلمات محبت آمیز و نشاط آور (خجسته باد، فرخنده باد، مبارک باد)، با لحنی شاد و متناسب، توأم با چهره‌ای خندان و منبسط، پرهیز از تنگ نظری و حسادت و...

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم در توصیف شکیبایان، خطاب به مردم می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ [1]

ترجمه: همان کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: ما از آنِ خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

در سورهٔ مبارکهٔ عصر نیز توصیهٔ به صبر و شکیبایی را یکی از ویژگی‌های مؤمنان صالح می‌داند:

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ﴿٣﴾ [2]

ترجمه: مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

علی علیه‌السلام، مردی را در مرگ یکی از خویشاوندان چنین تسلیت گفت:

إنَّ هذا الأمر ليسَ لكم بدأ، و لا إليكم انتهى، و قَد كان صاحبُكم هذا يُسافر، فعدوه في بعضِ أسفارِه، فإن قدم عليكم و إلّا قدمتم عليه. [3]

ترجمه: مردن از شما آغاز نشده و به شما نیز پایان نخواهد یافت. این دوست شما به سفر می‌رفت، اکنون تصور کنید که به یکی از سفرهایش رفته؛ اگر او بازنگردد، شما به سوی او خواهید رفت.

شخصی در حضور امام علی علیه‌السلام، با این عبارت، تولد نوزادی را تبریک گفت:

«قدم دلاوری یکه سوار مبارک باد»

حضرت فرمود: **لا تَقُل ذلک، و لکن قُل: شکرت الواهب، و بورک لک في المرهوبِ، و بلغ أشدّه، و رزقتَ برّه.** [4]

ترجمه: چنین مگو! بلکه بگو: خدای بخشنده را شکرگزار و نوزاد بخشیده بر تو

۱ـ البقره، ۱۵۶

۲ـ العصر، ۳

۳ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۵۷، صفحه ۷۱۴

۴ـ همان، حکمت ۳۵۴، صفحه ۷۱۲

مبارک، امید که بزرگ شود و از نیکوکاریش بهرمند گردی.

علی علیه السلام: **کان رسولُ الله إذا عزّی، قال: آجَرَکم الله و رحمکم و إذا هنّأ، قال: بارک الله لکم و بارک علیکم.**[۱]

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه تسلیت می‌گفت، چنین می‌فرمود: خدا اجرتان دهد و شما را ببخشاید. و هرگاه تبریک می‌گفت، چنین می‌فرمود: خدا بر شما مبارک گرداند و بر شما مبارک باد.

اشعار و متون ادبی

استاد سخن سعدی شیرازی در گلستان، ابیات مشهوری دارد که شاید تمام خوانندگان و حتی علاقمندان به فرهنگ در سراسر دنیا آن را در حافظهٔ خود داشته باشند.

سعدی شیرازی، گلستان:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به دردآورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

آن که بر آتش من آب نصیحت می‌ریخت
کاش می‌زد به دل سوخته دامانی چند

خاقانی شروانی، دیوان اشعار:

روی فریاد نیست دم مزنید — رفته، رفته بود جزع مکنید
نتوانید هیچ درمان کرد — گر جهان سوز و آسمان شکنید

امید مجد، ترجمه شعری:

کسانی که چون محنت آید به پیش — شکیبایی آرند هر لحظه بیش
بگویند: ماییم از کردگار — به او باز گردیم فرجام کار

۱ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۶، صفحه ۲۶۱۶

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❃ به هر کجا که بری، آسمون همین رنگه.[۱]

(در مقام دلداری به کسانی گفته می‌شود که دچار بخت برگشتگی شده و به سبب گرفتاری و فلاکت، مثلاً بخواهند ترک یار و دیار کنند)

❃ این شتریه که دم خونهٔ همه می‌خوابه (خوابیده).[۲]

(نظر به مرگ و حق بودن آن و برای تسلی خاطر مصیبت دیده استعمال می‌شود)

❃ مرگ حَقه. (مرگ حق است، الهی که مصیبت نباشد)[۳]

(مشابه مضمون پیشین)

❃ خدا یه در رو که می‌بنده، صد در دیگه رو باز می‌کنه.[۴]

(خدای حکیم برای کامیابی انسانها صدها راه و روش پیش رویشان نهاده که با تلاش می‌توانند به آنها نائل شوند؛ این مثل در مقام دلداری و ایجاد امید برای تلاش مجدد به کسی که دچار نا کامی یا شکستی شده گفته می‌شود)

تعبیر: «فرخندگی کردن» کنایه از تبریک و تهنیت گفتن است.

تعابیر: «آتش جگر نشاندن، دل باز دادن کسی را، دل پردازی، آبِ نصیحت بر آتش کسی ریختن، دست بر دل کسی نهادن، دل آرایی، دلداری کردن، سنگ دادن، دل گرم کردن، مرهم بر مرهم نهادن» کنایه است از تسلیت گفتن و دلداری دادن به کسی.[۵]

❃ Never say die.[۶]

(معادل: در نا امیدی، بسی امید است. و به دلت بد میاور)

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۱۶۳

۲ـ همان، صفحه ۱۰۸

۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۱۳

۴ـ همان، صفحه ۷۶۳

۵ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۳۴ و جلد ۲، صفحات ۹۶۰، ۱۰۰۳، ۱۰۲۶ و جلد ۳، صفحه ۲۳۴۵

۶ـ حق شناس، فرهنگ هزاره، جلد ۲، صفحه ۱۵۰۸

۸-۱۰ زبان خطابه، سخنرانی،[1] مباحثه و گفتاورد علمی

خطابه و سخنرانی دارای فنونی است که می‌توان با اتکاء به آنها کیفیت خطابه را افزایش داده و تأثیر بالایی در مخاطبین ایجاد نمود. در بلندای تاریخ سخنرانان و خطباء بزرگی بروز و ظهور یافتند لکن، خطیب ترین چهرهٔ تاریخ اسلام را بعد از شخص پیامبر عزیز ﷺ که کلامش منقش و مزین به وحی و عبارات بکر و بی مانند قرآن کریم بود، می‌توان علی بن ابیطالب علیه‌السلام دانست. کتاب شریف و گرانسنگ نهج البلاغه سند روشن این مدعاست.کلامی که ما فوق کلام بشر و ما دون کلام خداست. کلامی که جلوهٔ علم ازلی بر قلب نازنین علوی است. نیروی شگفت انگیز حضرت علی علیه‌السلام در سخنوری و بیان، زبانزد آفاق است. در بخش روایات کتاب حاضر نیز، بیشتر مصادر روایی را کتاب‌های «نهج البلاغه» و«غرر الحکم و درر الکلم» تشکیل داده‌اند. در میان متأخران و معاصران نیز سخنرانان چیره دست و زبان آوری پا به عرصه نهاده و با خطابه‌های آتشین و شورانگیز خود، آثار ماندگاری از خود برجای نهاده‌اند.

آداب و دستورات پیرامون خطابه و سخنرانی بسیار زیاد و پرداختن به جوانب آن مجال موسعی می‌طلبد، لکن اگر بخواهیم در شأن این کتاب و به اختصار برخی از مهمترین آداب سخنرانی را ذکر کنیم، موارد زیر قابل اشاره خواهد بود: (بیست مورد)

آداب و مهارت‌های سخنرانی و خطابه

الف. صدای صاف و زلال

ب. لحن و لهجهٔ مطابق عرف

ج. ظاهر آراسته و خوش نما

د. چگونگی آغاز و انجام

ه. تسلط بر خویشتن و غلبه بر اضطراب و استرس خصوصاً در اوائل سخنرانی

و. نحوهٔ ورود به بحث و خروج از آن

ز. تفکیک و تقسیم بندی مباحث و پرهیز از آمیختگی و تشویش کلام

---

۱ ـ در این خصوص علاقمندان برای مطالعهٔ بیشتر می‌توانند به کتاب سخن و سخنوری اثر دانشمند وخطیب توانمند مرحوم محمد تقی فلسفی مراجعه نمایند.

ح. استفادهٔ مناسب از آیات، روایات، تمثیلات، اشعار و سخنان حکیمانهٔ بزرگان

ط. تنوع در شکل (تغییرات پردهٔ صدا همگام با پاره‌ای عبارات به قصد توجه دادن و گریز از یکنواختی)

ی. تنوع در محتوا (تلون مطالب و تنوع بخشی مفاهیم با لحاظ نمودن بند «ز» از آداب فوق الذکر)

ک. استفادهٔ مناسب از حرکات بدن برای انتقال بهتر مفاهیم؛ خصوصاً دست‌ها، انگشتان و اتخاذ نوع نگاه مناسب[1]

ل. نگریستن به چهرهٔ مخاطبان و تقسیم متناسب نگاه

م. پرهیز از ایجاز مخل و اطناب ممل

ن. توجه به سلائق و شأن مخاطبان

س. رعایت وقار و ادب در بیان

ع. احترام به هوش شنوندگان (پرهیز از بیان مفصل واضحات و توضیح بدیهیات)

ف. متانت و شمرده گویی

ص. پرهیز از خواندن مدام از روی نگاشته‌ها (نکته اینکه استفاده از یادداشت‌هایی که مشتمل بر عنوان مطالب یا جملات کلیدی باشد، نیکوست)

ق. رعایت زمان مقرر

ر.داشتن آمادگی در شرایط اضطراری و مدیریت وقایع (قطع صوت یا برق، اغتشاش و سایر موارد)

«توضیح اینکه در بخش‌های دیگر این نوشتار نوعاً به تمامی موارد فوق به طور جداگانه و با تفصیل بیشتری پرداخته شده است.»

همینطور کسی که در مقام مباحثه و جدل سخن می‌گوید، بایستی به مجموعه‌ای از اصول مباحثه و گفتاورد از قبیل علم اصول، دانش منطق، ادبیات، روانشناسی و... مجهز بوده و در زمان مناسب از آنها بهره گیرد. در ادامه و ذیل عنوان «قرآن کریم و روایات» به برخی از آداب مهم مباحثه و مجادله اشاره خواهد شد.

۱ـ برای آشنایی با اقسام نگاه می‌توانید به بیستمین عنوان از موارد آداب ایجابی گفتار در همین کتاب رجوع کنید. در آنجا دستکم چهل مورد از اقسان نگاه مطرح شده است .

قرآن کریم و روایات

... وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ ... ﴿۱۲۵﴾ [۱]

ترجمه: و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نما.

در این آیهٔ شریفه هم می‌بینیم که خداوند متعال برای مجادله به صورت غیر مستقیم وجود آداب خاصی را متذکر می‌گردد و با صراحت پیروی از آن آداب را فرمان می‌دهد.

علی علیه‌السلام: **علامةُ العيِّ تِكرارُ الكَلامِ عند المُناظَرةِ و كَثرةُ التبجُّج عندَ المحاوَرَة.** [۲]

ترجمه: نشانهٔ ناتوانی و عجز در گفتار آن است که در وقت مناظره با دیگران، با کلمات بازی کرده و سخن را تکرار کند و در گفتگوی خودمانی شادمانی بسیار نماید.

فنون و مهارت‌های مجادله و مباحثه

در قرآن کریم و روایات به بخشی از این اصول که انبیاء عظام «علیهم السلام» نیز از آنها بهره جسته‌اند اشاراتی شده است که با رعایت اصل گزیده گویی در قالب ده مورد بدانها می‌پردازیم:

الف. تحدی

«تحدی» به معنای مبارزه طلبی است و یکی از فنون مجادله، استفاده از آنست.

در قرآن کریم ضمن چهار آیهٔ شریفه به این موضوع پرداخته شده است.

مثلاً خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿۲۳﴾ [۳]

ترجمه: و اگر در آنچه بر بندهٔ خود نازل کرده‌ایم شک دارید، پس اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید.

۱ـ النحل، ۱۲۵

۲ـ غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۳۴۴

۳ـ البقره، ۲۳

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٣٤﴾[1]

ترجمه: پس اگر راست می‌گویند، سخنی مثل آن بیاورند.

در این آیات پروردگار حکیم از یکی از روشهای مجادله یعنی تحدی استفاده کرده است. و طرف مقابل را به انجام کاری در مسیر اثبات ادعایش دعوت نموده است. تا عملاً با عجز خود روبرو شده و به شکست خود و بی اساس بودن ادعاهای خویش اذعان نمایند.

ب. تحریک عواطف

یکی دیگر از روشهای احتجاج و همینطور خطابه، برانگیختن عواطف و برخورد ملاطفت آمیز است. بسیار دیده شده که سخنرانان برجسته، به گونه‌ای سخنرانی نموده‌اند که مخاطبان را به تفکر عمیق و یا ابراز احساساتی از قبیل شعار، جنبش، اشک، خنده، تعجب و عبرت گیری واداشته‌اند.

نمونهٔ قرآنی آن مجادلهٔ حضرت صالح با قوم خود می‌باشد. وی در بخشی از سخنان خود برخی از نعمات بزرگ خداوند را که به آنها داده شده بود متذکر گردید و فرمود:

«به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان آنان گردانید و در زمین به شما جای مناسب داد که در دشت‌های آن کاخ‌هایی برای خود اختیار می‌کردید و از کوه‌ها خانه‌هایی زمستانی می‌تراشیدید، پس نعمات خدا را به یاد آورید و در زمین به فساد مپردازید»[2]

ج. تمثیل و تشبیه

توانایی در تمثیل و تشبیه از کارآمد ترین ابزارهای خطیب یا کسی است که در مقام محاجه و مجادله است؛ با توجه به اینکه پیش تر در بحث مربوط به «زبان آموزش و تعلیم» به این موضوع به طور مفصل تری پرداخته‌ایم، لذا خوانندگان عزیز می‌توانند به آن بخش مراجعه فرمایند.

۱ـ الطور، ۳۴

۲ـ الأعراف، ۷۴ (ترجمه)

د. تمسّک به پذیرفته‌های طرف مقابل

یکی دیگر از مهارت‌ها و فنون مجادله بهره گرفتن از مقبولات و پذیرفته‌های شخص مقابل است. یعنی مجادله کننده بایستی قادر باشد در بعضی مواضع بر مبنای معتقدات و مقبولات طرف مقابل، وی را منکوب و مقهور استدلال خویش نماید. به دو آیهٔ شریفهٔ زیر توجه فرمایید:

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُۥ ۖ قَالَ مَن يُحْيِ ٱلْعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ ... ﴿٧٩﴾ [1]

ترجمه: و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است، زندگی می‌بخشد؟ بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد.

خداوند بزرگ در این آیات کریمه به ماجرای مجادلهٔ شخصی به نام «أبی بن خلف» با پیامبر عزیز اسلامﷺ پرداخته است.[2] وی در باب انکار معاد، گفت: چگونه خداوند قادر به زنده کردن استخوانهای انسان بعد از آنکه پوسید، خواهد بود؟

...وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمًا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾ [3]

ترجمه: و گفتند آیا وقتی ما استخوان و خاک شدیم، باز در آفرینشی جدید برانگیخته خواهیم شد؟

در این آیهٔ شریفهٔ نیز همان سخن از زبان گروهی از مشرکان و معاندان پیامبرﷺ مطرح شده است. در آیهٔ نخست خداوند در پاسخ بسیار جالبی با ذکر «و نسی خلقه»، از مقبولات ایشان بهره گرفته و می‌فرماید: تو خلقت اولیهٔ خویش را به یاد آور؛ همانگونه که نخستین بار همه را آفریدیم، پس به طریق أولی به آفرینش مجدد نیز قادر و توانائیم. جالب اینکه در آیهٔ اخیر، در سخن نقل شده از مشرکان عبارت «خلقاً جدیداً» به کار رفته است؛ یعنی ایشان به خلقت نخستین خویش معترف بوده و در

۱ـ یس، ۷۸ و ۷۹

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۲۹۱

۳ـ الإسراء، ۹۸

خلقت مجدد تشکیک نموده‌اند! (دقت فرمایید)

ه. اقامۀ برهان و استدلال و درخواست دلیل و پرهیز از سفسطه

از جمله آداب مهم و اولیۀ مجادله، توانایی بر اقامۀ براهین عقلی و استدلالهایی است که مورد پذیرش عقلاء (عقل بما هو عقل) باشد. قرآن کریم سرشار از براهین اقامه شده برای اثبات گفتار خویش است. کسی که در موضوع مورد بحث و جدل، جانبی را اتخاذ می‌نماید بایستی قادر باشد برای اثبات مدعای خود دلایلی اقامه نماید و همینطور با کیاست و دقت، در مواقع مناسب از طرف مقابل، برای مدعیاتش تقاضای دلیل نماید.

أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً ۖ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَـٰنَكُمْ ... (۲۴) [۱]

ترجمه: آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند؟ بگو: برهانتان را بیاورید.

.. أَءِلَـٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَـٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ (۶۴) [۲]

ترجمه: آیا معبودی با خداست؟ بگو: اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید.

یکی دیگر از آداب مجادله، پرهیز از سفسطه است.

(باتوجه به هدف ما از این نوشتار) اگر از پیشینه و معانی لغوی و همینطور ترمینولوژی واژۀ «سفسطه» صرفنظر کنیم، اصطلاحاً سفسطه یا مغالطه به نوعی تاریک اندیشی اطلاق می‌شود که براهین ابتر و تناقض وار، مولود و محور آنست.

نمونه‌ای از مغالطه‌های مطرح شده در قرآن، پاسخ نمرود به ابراهیم(ع)، در میانۀ مجادلۀ مشهور ابراهیم با وی است؛ آنجا که ابراهیم(ع) برای اثبات وجود خدای یکتا فرمود: «**ربی الذی یحیی و یمیت**» و نمرود با آزاد کردن برده‌ای که به اعدام محکوم شده بود و کشتن دیگری، پاسخ داد که: «أنا أحیی و أمیت»[۳]...

آیات ۱۴۸ از سورۀ انعام، ۴۷ از سورۀ یس و ۱۴ از سورۀ فصلت، نمونه‌هایی از سفسطه‌ها و مغالطاتی است که توسط معاندان و حق ستیزان در قرآن مطرح شده است.

۱ـ الأنبیاء، ۲۴

۲ـ النمل، ۶۴

۳ـ البقره، ۲۵۸

علی علیه‌السلام: قُوَةُ سُلطانِ الحُجةِ أعظَمُ مِن قُوةِ سُلطانِ القُدرةِ[1]

ترجمه: نیروی تسلط و چیرگی حاصل از برهان، بزرگتر است از نیروی تسلطی که با قدرت بدست آید.

سعدی شیرازی، گلستان:

نگفته ندارد کسی با تو کار   ولیکن چو گفتی دلیلش بیار

ملک الشعراء بهار، دیوان اشعار:

جز سفسطه نیست عاید ما   کاوهام گرفته جای ادراک

و. طرح سؤال

به این معنا که مجادله کننده یا خطیب، در میانهٔ بحث با طرح سؤالات اساسی، اذهان مخاطبان و شخص مقابل را به سوی حقایق رهنمون گردد. سؤالاتی که ذهن مخاطب را متمرکز در موضوع مورد بحث می‌نماید و یا اینکه پرده از حقایق نهفته برداشته و اشتباهات فرد مقابل را آشکار می‌کند؛ گاهی نیز از استفهامات انکاری که جواب آنها بدیهی است استفاده می‌شود که نظائر فراوانی در قرآن دارد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾[2]

ترجمه: آنگاه که ابراهیم به پدر خود و قومش گفت: چه می‌پرستید؟. وقتی دعا می‌کنید، آیا از شما می‌شنوند؟. یا به شما سود و زیان می‌رسانند؟

أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾[3]

ترجمه: آیا آنچه را کِشت می‌کنید، ملاحظه کرده‌اید؟. آیا شما آنرا زراعت می‌کنید یا ماییم که زراعت می‌کنیم؟

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۲۲۴

۲ـ الشعراء، ۷۰، ۷۲ و ۷۳

۳ـ الواقعه، ۶۳ و ۶۴

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ [1]

ترجمه: آیا آبی را که می‌نوشید، دیده‌اید؟. آیا شما آنرا از دل ابر سپید فرود آورده‌اید یا ما فرود آورنده‌ایم؟ آیا آن آتشی را که بر می‌افروزید، ملاحظه کرده‌اید؟

همانطور که ملاحظه می‌کنید در آیات فوق خداوند به طرح سؤالاتی پرداخته که مخاطبان را به اندیشه و سپس اعتراف به اشتباهات خویش می‌کشاند. سؤالات بنیادینی که پاسخ آنها کافیست تا انسانهای پاک دل، هدایت و راهنمایی شوند.[2]

ز. مدارا

شخصی که قادر به مدارا و تحمل طرف مقابل نباشد و سخنان ناسازگار با دیدگاه خود را بر نتابد، قادر نخواهد بود در مباحثه نتیجهٔ مطلوبی حاصل نماید. لذا مدارا و حفظ آرامش و پرهیز از بر هم خوردن تعادل عصبی از مهمترین آداب مجادله است.

فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ ... ﴿٧٦﴾ [3]

ترجمه: پس [ای پیامبر]، گفتار آنان [مشرکان]، تو را غمگین نگرداند.

وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ... ﴿١٠﴾ [4]

ترجمه: و [ای پیامبر]، برآنچه می‌گویند، شکیبا باش.

امام صادق عليه السلام: **إنَّ مُداراةَ أعداءُ الله مِن أفضَلِ صَدَقَة المرءِ على نَفسِه و إخوانِه.**[5]

ترجمه: براستی مدارا با دشمنان خدا از برترین نیکی‌های انسان به خود و برادرانش است.

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

۱ـ الواقعه، ۶۸، ۶۹ و ۷۱

۲ـ برای مطالعه بیشتر میتوانید به این آیات نیز مراجعه فرمایید: الملک ۲۳و۲۴، البقره ۸۰و ۱۷۰، المائده ۱۰۴، الأنعام ۱۴ و ۱۹ و۷۴ و ۱۶۴، الأعراف ۱۹۵، یونس ۳۴ و ۳۵، یوسف ۳۹، ابراهیم ۱۰،

۳ـ یس، ۷۶

۴ـ المزمل، ۱۰

۵ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۵۴

ح. رعایت احترام طرف مقابل و عدم توهین به مقدسات وی

یکی دیگر از اساسی ترین آداب و مهارت‌های مجادله اینست که در انواع مجادلات و بطور خاص در بحث و جدل پیرامون مسائل دینی، مذهبی و قومی، بایستی با نگاه احترام آمیزی به معتقدات شخص مقابل نگریست و از توهین و یا تحقیر وی جداً پرهیز نمود. چرا که می‌توان با رعایت ادب و احترام دیدگاه خود را که کاملاً مخالف عقاید طرف مقابل است بیان داشت و در عین حال با الفاظ احترام آمیزی از مقدسات وی یاد کرد. این عمل محاسن عدیده‌ای دارد که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود.

اولاً، توهین و تحقیر و سخنان زشت به صورت عمومی از سوی قرآن نهی شده است.

وَلَا تَسُبُّوا۟ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ... ﴿١٠٨﴾ [1]

ترجمه: و آنهایی را که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید.

ثانیاً، با این عمل، متانت و ادب خود را به مخاطب و ناظران می‌نمایاند.

ثالثاً، این رفتار سبب می‌شود که شخص مقابل در پذیرش سخنان فرد، از خود انعطاف نشان دهد.

رابعاً، ممکن است تحقیر و توهین به مقدسات طرف مقابل، با توهین وی و دیگران جبران شود، نگارنده با برداشت از آیهٔ ذیل الذکر معتقد است مسؤولیت این توهین دوم متوجه شخص اول می‌باشد.

وَلَا تَسُبُّوا۟ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّوا۟ ٱللَّهَ عَدْوًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ ... ﴿١٠٨﴾ [2]

ترجمه: و آنهایی را که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید، که آنان از روی دشمنی و به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد.

خامساً، اگر هدف از مجادله و مباحثه، اثبات حق و نشان دادن راه صواب باشد، این مهم در صورتی به نتیجه می‌رسد که در فضایی احترام آمیز با مخاطب یا مخاطبان، مواجه شد؛ زیرا اگر ایشان با لحن و عبارات سخیف روبرو شوند، قهراً دیگر به دنبال کشف حقیقت نخواهند بود بلکه صرفاً به مقابله به مثل و جبهه گیری معاندانه

۱ـ الأنعام، ۱۰۸

۲ـ الأنعام، ۱۰۸

می‌اندیشند. (دقت کنید)

ط. استفاده مناسب از اشتباهات طرف مقابل

از دیگر آداب و فنون مجادله، اینست که مجادله کننده با اتکاء به کیاست و زیرکی خود، از خطاها و اشتباهات طرف مقابل به شکل مناسبی بهره گیرد. به حکایات زیر توجه نمایید:

حکایت

آورده‌اند که عده‌ای از شخصی که به آنها بدهکار بود و وام آنها را باز پرداخت نمی‌کرد، نزد قاضی شکایت بردند. قاضی از شخص بدهکار سؤال کرد: چرا بدهی ایشان را پرداخت نمی‌کنی؟ وی پاسخ داد: جناب قاضی، من فرصتی می‌خواهم تا بتوانم با فروش املاک و احشام خود بدهی اینان را باز پرداخت نمایم.

قاضی از طلبکاران خواست که وی را مهلت دهند. شاکیان گفتند: این فرد دروغ می‌گوید، چرا که نه املاکی دارد و نه گاو و گوسفندی و نه هیچ چیز دیگری! مرد بدهکار با زیرکی تمام گفت: جناب قاضی خودتان شهادت اینان را بر فقر و تهی دستی من شنیدید، حال من چگونه بدهی ایشان را پرداخت کنم؟!

قاضی لبخندی زد و گفت: راست می‌گوید!

* حرام می‌خوری، مرغ خودت را بخور.[1]

(به شرح حکایت زیر:)

حکایت

شخصی، مرغی را برای مرد مقدس نمایی سر برید، اما نه به قانون و ترتیبی که در شرع معین شده است؛ مرد گفت: مرغ مرا حرام کرده‌ای و باید تاوان آن را بدهی. آن شخص گفت: مگر نه آنکه تاوان حرام است؟

مرد مقدس نما با عصبانیت گفت: بلی، اما من حرام می‌خورم. آن شخص گفت: حالا که حرام می‌خوری، همین مرغ خودت را بخور!

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۱۹۶

ی. استفاده مناسب از آیات قرآن، روایات، اشعار و ضرب المثل‌ها

کسی که پیرامون موضوعی در حال مجادله با دیگری است، اگر قادر باشد نظائر قرآنی، روایات، ابیات شاعران بزرگ و امثال سائره را به عنوان مؤید ذکر نماید، سر و دستی از فردی که چنین تسلطی نداشته باشد برتر و به پیروزی نزدیک تر است. نکتهٔ مهم اینست که در انتخاب آن عبارت دقت شود تا مرتبط با موضع گیری و دیدگاه فرد باشد. و ارتباط آن نیز هویدا و مشهود باشد، نه آنکه زمانی هم مصروف برقراری ارتباط بین مطلب مورد بحث و عبارت ذکر شده گردد.

علاوه بر موارد ده گانهٔ فوق، می توان از سرزنش، مباهله و تسلط بر احساسات خویشتن، به عنوان دیگر آداب مجادله نام برد.

اشعار و متون ادبی

قوامی رازی، دیوان اشعار:

کدام امیر امیر امام عبادی
که در سخنوری از نادرات دوران است
سخنوری که عبارات روشن خوش او
چو ابر و بحر شکر پاش و گوهر افشان است

نور علیشاه اصفهانی، دیوان اشعار:

هزار گونه سخن بیشتر بود اینجا
نه هر که دم ز سخن زد سخنوری داند

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

سخنوری نتوان بی سخن شنو کردن
سخن به گوش بود بیش از زبان محتاج

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

و مریدانِ نعره زن دار، چنانکه در مجلس تو باشند تا به هر نکته که تو بگویی وی نعره زند و مجلس گرم همی دارد، و چون مردم بگریند تو نیز وقت وقت همی گری، و اگر به سخنی در مانی، باک مدار به صلوات و تهلیل و گرم سخنی همی گذران و بر سر

کرسی گران جان و ترش روی و سرد عبارت مباش که آنگه مجلس تو نیز همچون تو گران جان بود، از آنچه که گفته‌اند: «کل شیء من الثقیل ثقیل». و متحرک باش اندر سخن و در میان گرمی زود سست مشو، و مادام مستمع را نگر، اگر مستمع نکته خواهد، نکته گوی و اگر فسانه خواهد فسانه گوی که ندانی عام خریدار چه باشند و سخنی که در مجلس گفتی حفظ دار که چه گفتی که تا بدان اوقات، دیگر باره آنرا تکرار نکنی، هر وقت تازه روی باش.

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

و از خبر متواتر مگریز و مجتهد باش و به تعصب سخن مگوی و اگر مناظره کنی به خصم نگر، اگر قوت او داری و خواهی که سخن بسیط گردد مداخله کن به مسأله‌ها و اگر نه، سخن را موقوف گردان و به یک مثال قناعت کن. اگر مناظره فقهی بود آیت را بر خبر مقدم دار و خبر را بر قیاس مقدم دار و ممکنات گوی و در مناظرهٔ اصولی موجبات و نا موجبات و ممکنات و ناممکنات به هم عیب بود، جهد کن تا غرض معلوم کنی. وسخن با زینت گوی، دم بریده مگوی و نیز دم دراز و بی معنی مگوی.

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

در سپه علم حقیقت تو را — تیر کلام است و زبانت کمان

امثال و حکم، حکایات و کنایات

سعدی شیرازی، گلستان:

حکایت

عالمی معتبر را مناظره افتاد با یکی از ملاحده «لعنهم الله علی حده» و به حجت با او برنیامد، سپر بینداخت و برگشت. کسی گفتش: تو را با چندین فضل و ادب که داری، با بی دینی حجت نماند؟! گفت: علم من قرآن است و حدیث و سخن مشایخ. و او بدینها معتقد نیست و نمی‌شنود مرا؛ شنیدن کفر او به چه کار آید؟

تعبیر: «سخن به کرسی نشاندن» کنایه از استقامت در سخن و غلبه بر مخاطب است.[۱]

۸-۱۱ زبان امر و نهی

کسی که می‌خواهد دیگری را به چیزی امر یا از چیزی باز دارد، بایستی آداب و شرایط این نوع سخن راندن را مراعات نماید. بارزترین نمونه‌های امر و نهی را می‌توان در میان تشکیلات نظامی و انتظامی و سلسله مراتب حاکم در میان این گروه از جامعه مشاهده کرد. اصولاً بخش مهمی از آموزشهای نظامیون را همین شناخت سلسله مراتب و آئین‌های صدور فرمان و قوانین حاکم بر آن تشکیل می‌دهد که غالباً جنبهٔ بین المللی داشته و در تمام کشورها از اصول نسبتاً مشابهی پیروی می‌کند. در سایر بخشهای جامعه از جمله: اوامر و نواهی صادره از سوی رهبری جامعه، مراجع دینی، ادارات و سازمانها و مدیران مختلف از رؤسای قوا تا پائین ترین سطوح مدیران (متناسب با چارت‌های سازمانی نهادها)، دانشگاه‌ها و آموزشکده‌ها، مدارس، مجامع ورزشی، خانواده و روابط بزرگترها با سایر اعضاء خانواده خصوصاً والدین با فرزندان، نیز زبان امر و نهی، کارکرد وسیعی داشته و هریک از آداب و مهارت‌های خاص خود برخوردار هستند.

شناخت سلسله مراتب و جایگاه‌ها، درک اهمیت موضوع، صراحت لهجه، جدیت در اوامر و نواهی، اتخاذ عبارات مناسب و لحن متناسب با آن، مستدل بودن مصادیق امر و نهی، عدم تعارض دستورات با قوانین، شرع و عرف، سعی در بالا بردن تأثیر کلام، در اختیار داشتن ابزار کنترلی و تضمین کننده مبنی بر فرمانبری و امتثال اوامر مانند ابزارهای نظارتی، تشویقی و تنبیهی، از جمله آداب امر و نهی به شمار رفته و رعایت دقیق این آداب در تمکین و پذیرش مخاطب مؤثر خواهد بود.

اینک مجال مناسبی است تا به یکی از واجبات و فروع دین یعنی مسألهٔ «امر به معروف و نهی از منکر» بپردازیم. وظیفه‌ای اجتماعی که بر فرد فرد مسلمانان واجب است، مسأله‌ای که هنجار سازی جامعه را به دست خود مردم ممکن می‌نماید و چونان نگاهبانی پنهان و نامحسوس در مقابل ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های جامعه ایستاده وحرکت به سمت خیر و صواب را تسهیل می‌کند. اصل هشتم قانون اساسی جمهوری

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۳۶۸

اسلامی هم به همین موضوع اختصاص داده شده است.

پیش از پرداختن به شرایط این اصل، این نکته را متذکر می‌شویم که امر به معروف و نهی از منکر دارای سه مرتبه است؛ مرتبهٔ قلبی، زبانی و عملی که مرحلهٔ عملی آن، از عهدهٔ عامهٔ مردم خارج و کسی حق ورود به آن را ندارد، لکن مرحلهٔ اول (قلبی) بر همه و در همه جا لازم است و مرتبهٔ دوم (زبانی) در شرایط خاص و در صورت لزوم، به افراد واجب می‌گردد، به شرطی که آداب و شرایط آن را به دقت مراعات نمایند. اما در کمال تاسف باید بگوییم که انتقادهای زیادی به مدل‌ها و مصادیق امر به معروف و نهی از منکر در جوامع اسلامی وارد است و این مهم توفیق چندانی به دست نیاورده و به دلیل رعایت نکردن آداب و شرایط آن از اقبال عمومی چندانی برخوردار نبوده و شوربختانه پذیرش اصل آن را نیز با موانعی روبرو ساخته و باب ورود شبهات را بدان گشوده است.[۱]

آداب و شروط امر به معروف و نهی از منکر

در اینجا مواردی از آداب امر به معروف و نهی از منکر (ده مورد) را که بعضاً از سوی فقهاء به عنوان شرط مطرح شده مرور می‌کنیم:[۲]

شرط اول: علم و معرفت، به این معنا که آمر به معروف یا ناهی از منکر، بایستی عالم باشد به اینکه «آیا فلان عمل منکراست تا نهی کند و یا معروف است که بدان امر نماید؟». نه آنکه امری صرفاً به زعم و پندار کسی، معروف یا منکر تلقی شود و بلا فاصله بدان مبادرت ورزد؛ چه بسیار امر به معروفها و نهی از منکرها که اساساً منطبق بر مصادیق صحیح نبوده‌اند!

شرط دوم: فراگیر شدن و نامبردار شدن آن عمل به عنوان مصداقی از مظاهر معروف یا منکر در نگاه عرف.

یعنی مهمتر از تشخیص مصادیق منکر و معروف، این نکته است که حسن معروف و قباحت منکر در نظر قاطبهٔ جامعه نهادینه شده باشد.

۱ـ مراجعه شود به جلد بیستم از مجموعه آثار استاد مطهری.

۲ـ همان و فرهنگ قرآن، اکبر هاشمی رفسنجانی، جلد چهارم، صفحه ۳۶۹

شرط سوم: احتمال اثر و نتیجه، احتمال اثر یعنی احتمال نتیجه دادن؛ به این معنا که اگر آمر یا ناهی، احتمال ندهد که کلامش مقبول و مؤثر خواهد افتاد بایستی از آن پرهیز نماید.

مسیح علیه السلام فرموده است: براستی حمل سنگ از قلهٔ کوه‌ها بهتر است از اینکه گفتارت را به کسی گویی که حق آنرا ادا نمی‌کند (بر او اثری ندارد)، همانند کسی که سنگ را در آب نهاده تا نرم شود و نیز همچون کسی که برای مردگان خوراک بپزد.[۱]

سعدی شیرازی، مواعظ:

محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال

سعدی شیرازی، گلستان:

بسیج سخن گفتن آنگاه کن — که دانی که در کار گیرد سخُن

عطار نیشابوری، مصیبت نامه:

دم مزن چون کُن مکُن می‌نشنوند — با که گویی چون سخُن می‌نشنوند

❀ نرود میخ آهنین بر سنگ.[۲] «سعدی»

❀ گوش اگر گوش تو و ناله اگر نالهٔ من
آنچه البته به جایی نرسد، فریاد است[۳]
«یغمای جندقی»

❀ حرفی که به جایی نرسد چند توان گفت؟[۴]

❀ شمع بیهوده دان تو در بر کور — لحن داود و مستمع چو ستور.[۵]
«سنایی»

شرط چهارم: خلوص نیت، امر به معروف و نهی از منکر زمانی با پاداش (اعم از دنیوی و اخروی) همراه است که رضایت و خشنودی خدا و نیت و انگیزهٔ خداپسندانه، عامل آن باشد.

۱ـ تحف العقول، جلد ۲، ۴۵۶

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۴۴

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۱۲۸

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۶۰

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۹۹

لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۱۴﴾ [1]

ترجمه: در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که بدین وسیله، به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد و هرکس برای طلب خشنودی خدا چنین کند بزودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد.

همانطور که می‌بینید در آیهٔ فوق خداوند متعال شرط برخورداری از پاداش الهی را از امر به معروف، جلب رضای الهی می‌داند. (ابتغاء مرضات الله)

شرط پنجم: ادامه و اصرار متخلف، یعنی کسی که مرتکب منکری شده و یا معروفی را ترک کرده، اگر خودش نادم و پشیمان باشد، در چنین احوالی نباید وارد حوزهٔ امر به معروف و نهی از منکر شد؛ زیرا هدف آگاهی دادن به اوست، حال که خود آگاه شده دیگر حاجتی به امر و نهی نیست.

❀ من که دارم میرم، دیگه چرا هُل می‌دی؟![2]

(این مثل در جایی بکار میرود که شخصی از کردهٔ خود نادم باشد و خودش در حال انصراف از آن یا جبران آن باشد، لکن کسی در همان حال، وی را امر و نهی نماید!)

شرط ششم: نبودن ضرر و مترتب نشدن مفسده و وارد نشدن آسیب و ضرب و جرح به طرفین، اگر امر به معروف و نهی از منکر به گونه‌ای باشد که نتیجه‌اش ایجاد فساد و ضرر و زیانی باشد، بایستی از آن پرهیز کرد. به عبارت دیگر، اگر احتمال بروز مفسده و گناه یا ایراد آسیب‌های جسمی و اجتماعی به آمر به معروف و ناهی از منکر یا مخاطب، وجود داشته باشد، نباید به این عمل مبادرت نمود.

شرط هفتم: نرمی و لطافت، منظور از نرمی و لطافت اینست که امر و نهی به گونه‌ای مطرح شود که در دل مخاطب ایجاد رعب و وحشت نکند، تهدید آمیز نباشد، مهربانانه و از سر دلسوزی بوده و مخاطب را به ترک منکر و انجام معروف دلگرم و ترغیب نماید. رفتارهای تند و تهدید آمیز معمولا اثرات مقطعی و در غایت نتایج عکس دارند.

۱ـ النساء، ۱۱۴

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۳۴

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۝ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ۝﴾[1]

ترجمه: به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته و با او سخنی نرم بگویید شاید پند پذیرد یا بترسد.

در آیهٔ فوق نیز نرمی و لطافت در بیان به عنوانی احتمالی برای متذکر شدن و پذیرش مطلب، مطرح شده است.

سعدی شیرازی، گلستان:

پند است خطاب مهتران آنگه بند
چون پند دهند و نشنوی، بند نهند

❋ اول پند، آنگه بند.[2]

❋ به نرمی برآید ز سوراخ، مار　　　که تیزی و تندی نیاید به کار[3]

شرط هشتم: عدم تحقیر مخاطب و سعی در بیان غیر مستقیم، یکی دیگر از آداب مهم این واجب شرعی، اینست که به گونه‌ای صورت پذیرد که وی احساس تحقیر و سبکی نکرده و این مطلب را مایهٔ اهانت به خود تلقی نکند و اگر چنین شود نه تنها اثر نیکی متصور نیست بلکه باید منتظر مقابله و جبهه گیری مخاطب بود و این به ظرافت و نوع بیان آمر یا ناهی بستگی دارد و استفاده از روشهای غیر مستقیم بسیار سودمند است. شبیه این ضرب المثل فارسی که میگویند: «فلانی به دخترش می‌گوید تا عروسش بشنود».

ماجرای مشهور برخورد امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) با پیر مردی که مشغول وضو گرفتن بود، اما طریقهٔ صحیح وضو گرفتن را نمی‌دانست بسیار آموزنده است. آنان برای اینکه مانع تحقیر آن مرد شوند تصمیم گرفتند بر سر صحت وضوی خود مباحثه کنند و بعد نزد آن مرد رفته و از او خواستند تا ببیند وضوی کدامشان صحیح است و این در حالی بود که هردو مانند هم و کاملاً صحیح انجام می‌دادند. پیرمرد، هم به اشتباه خود

۱ـ طه، ۴۳، ۴۴

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۷۴

۳ـ فرهنگ امثال القرآن، سید محمد رضوی، صفحه ۲۰۳

پی برد و هم از کیاست و فطانت آن دو کودک در بیان موضوع تمجید نمود و از آنها تشکر کرد.[۱]

شرط نهم: انجام آن در خفاء و خلوت (آهسته گویی و نجوا)، یکی از آداب مهم امر به معروف و نهی از منکر، آنست که گویشور بایستی به صورت مخفیانه و در خلوت مطالب خود را به آن شخص عرضه بدارد، نه آنکه با صدای بلند و در مقابل چشمان سایرین انجام شود.

لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ... ﴿۱۱۴﴾[۲]

ترجمه: در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که بدین وسیله، به صدقه یا کار پسندیده فرمان دهد.

همانطور که از آیهٔ فوق بدست می‌آید، با اینکه مهمسه و نجوا گری غالباً رفتاری مذموم تلقی می‌شود و در همین کتاب به این موضوع هم خواهیم پرداخت، لکن استثناتی دارد که آیهٔ پیش گفته نمونه‌ای از آن است.

شرط دهم: سلب وجوب از دیگران، زمانی که کسی بدان مبادرت ورزد. به عبارت بهتر، زمانی که دیگری مشغول امر به معروف یا نهی از منکر است، این تکلیف از سایرین ساقط می گردد. (واجب کفایی)

وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ... ﴿۱۰۴﴾[۳]

ترجمه: و باید از میان شما گروهی مردم را به نیکی دعوت کنند.

اکثر متکلمان «مِن» را تبعیضیه دانسته و آن را از اقسام واجبات کفایی بر شمرده‌اند.[۴]

قرآن کریم و روایات

در قرآن کریم در این باره چنین آمده است:

۱ـ استاد مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱۸، داستان راستان، صفحه ۴۱۶

۲ـ النساء، ۱۱۴

۳ـ آل عمران، ۱۰۴

۴ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۳۵۸

وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾ [۱]

ترجمه: و باید از میان شما گروهی مردم را به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند.

امر به معروف و نهی منکر حتی در تعالیم عیسی مسیحعليه السلام نیز مطرح بوده و جایگاه رفیعی دارد.

حضرت مسیحعليه السلام در این باره فرموده است:

به حق برایتان می‌گویم، کسی که ماری را ببیند که قصد نیش زدن برادرش را دارد و او را هوشیار نسازد تا مار وی را از پای درآورد، از شرکت در خون او پاک و بری نباشد، همینطور هرکس ببیند برادرش قصد انجام گناهی دارد و او را از سرانجام آن آگاه و بر حذر ندارد تا گناهش او را فرا گیرد، در این صورت نیز از شرکت در گناه او پاک و بری نباشد و کسی که قادر باشد که ستمگری را تغییر دهد و از عملش منصرف سازد و چنین نکند، همانند خود اوست؛ و چگونه فرد ستمگر به وحشت می‌افتد وقتی که آسوده خاطر در میان شماست؛ نه نهی می‌شود و نه منصرفش می‌کنند و نه جلوی دستش را می‌گیرند، پس با این رفتار چرا ظالمان کوتاه آیند؟ و چرا مغرور نشوند؟![۲]

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، بوستان:

گرت نهی منکر برآید زدست — نشاید چو بی دست و پایان نشست
وگر دست قدرت نداری بگوی — که پاکیزه گردد به اندرز خوی

امیر خسرو دهلوی، هشت بهشت:

یا درآرم سرش به چنبر خویش — یا ز چنبر فدا کنم سر خویش

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

قدوسیان به امر خداوند امر و نهی — پیش تو سر گذاشته بر آستان همه

۱ـ آل عمران، ۱۰۴

۲ـ تحف العقول، جلد۲، ص ۴۳۷

امید مجد، ترجمه شعری:

ز بـین شـما مـردم اهـل دیـن — کـسانی کـه هـستند دانـاترین
سـزد مردمـان را همـی‌بـر صـلاح — نماینـد دعـوت بـه خیـر و فـلاح
کننـد امـر بـر کـار نیـک و دگـر — بدارنـد از کـار بـد بـر حـذر

امثال و حکم، حکایات و کنایات

حکایت

می‌گویند در زمان ریاست مرحوم آقای نجفی اصفهانی یک روز عده‌ای که نام طلبه روی خود گذاشته بودند، ولی طلبهٔ واقعی نبودند، در حالیکه نفس می‌زدند و یک دایرهٔ شکسته و یک دمبک شکسته در دست داشتند، آمدند به منزل مرحوم آقای نجفی. ایشان پرسیدند چه خبر است؟ از کجا می‌آیید؟ اینها چیست در دست شما؟

گفتند در مدرسه بودیم که به ما اطلاع دادند در چندین خانه آن طرف مدرسه، مجلس عروسی است و در آنجا دایره و دمبک می‌زنند. از پشت بام مدرسه از روی بام خانه‌ها، از این پشت بام به آن پشت بام رفتیم تا به آن خانه رسیدیم. داخل آن خانه شدیم و مردم را زدیم و دایره و دمبک آنها را شکستیم. یکی از آنها جلو آمد و گفت: من خودم رفتم جلو و سیلی محکمی به گوش عروس زدم! مرحوم آقای نجفی گفت: حقیقتاً نهی از منکر هم همین است که شما کردید! چندین منکر به نام نهی از منکر مرتکب شدید: اولاً مجلس عروسی بوده، ثانیاً شما حق تجسس نداشته‌اید، ثالثاً شما چه حق داشته‌اید از پشت بامهای مردم بروید؟، رابعاً چه کسی به شما اجازه داد که بروید و زد و خورد کنید؟![1]

نظایر این داستان در گذشته زیاد بوده است، خوشبختانه اکنون نیست، ولی حالا هم باید بدانیم بسیاری از نهی از منکرها روی قانون امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه خود آنها منکراتی است که باید جلوی آنها گرفته شود.[2]

بدون شک اگر این دستور حکیمانهٔ خداوند، با رعایت آداب و بر اساس مراد شارع

۱ـ استاد مطهری، مجموعه آثار، جلد۲۰، ص ۱۹۰

۲ـ همان، جلد۲۰، ص ۱۹۰

مقدس صورت پذیرد، هم شاهد خروج آن از مهجوریت خواهیم بود و هم این واجب شرعی به صورت فرهنگ و اصلی همگانی درآمده و مطابق خواست خدا، آحاد مردم خود را ملزم به انجام آن خواهند دانست.

❀ جعلته نصب عینی.[۱]

(مثل عربی، یعنی خواسته یا امر کسی را روی چشم نهادن، اطاعت و انقیاد داشتن از کسی)

تعابیر: «کُن مکُن، وا داشتن، باز داشتن» کنایه از فرمان دادن و امر به معروف و نهی از منکر است.

تعابیر: «سرباز پیچیدن، سر از چنبر کسی تابیدن، سر از پیمان کسی بیرون نهادن، سر از خط فرمان برون پیچاندن، سرکشی کردن، عنان تابیدن، گردن پیچاندن» کنایه از نافرمانی از دستور و عصیان کردن است.

تعابیر: «سمعاً و طاعه، سمعِ قبول داشتن، طوق در گردن آوردن، سمعِ رضا، طاعتگزاری، فرمان به گوش گرفتن» کنایه از پذیرفتن با میل و رغبت، شنوایی داشتن و مطیع و گوش به فرمان بودن است.[۲]

۸-۱۲ زبان تشکر، سپاس و قدرشناسی

مادهٔ «شکر» و «حمد» به همراه مشتقاتشان به ترتیب ۷۵ و۶۷ مرتبه در قرآن ذکر گردیده‌اند. عالمان اخلاق ماهیت اصلی شکر را «اظهار نعمت» دانسته و آن را در مقابل «کفر» که در معنای «پوشاندن و اخفاء نعمات» می‌باشد، بیان نموده‌اند.[۳] مادهٔ «کفر» نیز ۵۰۰ مرتبه در کتاب خدا تکرار شده است.

شکرخدای متعال و نیز سپاسگزاری از کسی که حقی بر گردن انسان دارد و یا خدمتی به وی کرده است، اولاً امریست ضروری و ثانیاً دارای آداب.

سنت قدر شناسی و سپاسگزاری در میان ما ایرانیان پیشینه و جایگاه رفیعی دارد. نمونهٔ فراگیر و مشهور این رفتار را می‌توان بر سر سفره‌های طعام و پس از صرف غذا،

۱ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۲۰۵

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد۲، صفحات ۱۳۸۵، ۱۴۷۳، ۱۶۹۹ و جلد۳، صفحات ۱۸۲۲، ۲۰۸۳، ۲۱۴۱

۳ـ احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، اخلاق اسلامی، صفحه ۹۲

ابتدا از خیر الرازقین ـ خدای متعال ـ و بعد از میزبان و طباخان و خصوصاً مادر خانواده مشاهده نمود.

تشکر کردن، گذشته از زیبایی‌هایش، حکمت‌های زیادی را نیز در خود نهفته دارد و کسی که از دیگران تشکر می‌کند، چند پیام را نیز به مخاطبش القاء می‌نماید در اینجا به بخشی از پیام‌ها و حکمت‌های مستتر در شکر گزاری اشاره‌ای می‌کنیم:

پیام‌های مستتر در شکر گزاری

الف. انجام تکلیف و عمل به وظیفه‌ای انسانی و الهی

ب. مراعات ادب و نزاکت فردی

ج. تشویق و ایجاد دلگرمی در منعم

د. ابراز محبت و تحریک عواطف

ه. بدر نمودن خستگی از تن و جان منعم به عنوان اینکه وی احساس کند قدر زحماتش دانسته شده است

و. ایجاد نشاط و وجد در خود، دیگران و منعم

ز. آموزش عملی این رفتار به دیگران خصوصاً کودکان که به دنبال سرمشق گرفتن از الگوهای رفتاری هستند

بنابر آنچه گذشت، سپاسگزاری از خداوند و نیز قدردانی از مردم، وظیفهٔ هر انسان خدا باور و آداب گرا است. علمای اخلاق، شکر را دارای سه مرتبهٔ زبانی، قلبی و عملی می‌دانند.

از جمله آداب و مهارت‌های تشکر و سپاسگزاری می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

آداب و مهارت‌های سپاسگزاری

الف. لزوم تشکر زبانی و اکتفا ننمودن به رضایت قلبی (هم در شکر خدا و هم در سپاسگزاری از بندگان)

ب. همسویی شکر لسانی با قلب آدمی، به گونه‌ای که عبارات، وجنات، حرکات و سکنات شاکر، از سرور و رضایت قلب و روان وی خبر دهد. چه بسا شکرهای لسانی

که در معنا کفر و ناسپاسی هستند! (آه و افسوسهایی که با الفاظ شکر انجام می‌شوند)

ج. بیان نعمت و اعلام دلیل شکر بعد از ذکر واژه‌های تشکر.[۱]

د. علم به اینکه بجا آوردن شکر حقیقی خداوند متعال از عهدهٔ انسان خارج است. انسان شکر می‌کند که کفر نکرده باشد، نه آنکه حق مطلب را ادا نماید. (دقت کنید)

هـ شکر نباید لزوماً در ازای نعمت انجام شود؛ بلکه انسان خدا محور همواره و در هر حالتی خود را ملزم به شکر خدا می‌داند، حتی در میان مصائب، سختی‌ها و نوائب؛ نظر خوانندگان عزیز را به یادآوری داستان زیبا و آموزندهٔ حضرت ایوب(ع) و ابتلائات صعب و سخت حضرت و سربلند بیرون آمدن ایشان از این مصائب و شیوه‌های حمد و سپاس ایشان جلب می‌نماییم.

قرآن کریم و روایات

سرآغاز کتاب خدا را آیهٔ کریمه «الحمد لله رب العالمین»[۲] زینت و فروغ داده است و رب شکور در آیات متعددی بندگان را به بجای آوردن شکر و ادای حمد و سپاس، دستور داده است.[۳]

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ ... ﴿۱۱۴﴾[۴]

ترجمه: پس از آنچه خدا شما را روزی کرده است، حلال و پاکیزه بخورید؛ و نعمت خدا را شکر گزارید.

...وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿۱۵۲﴾[۵]

ترجمه: و شکرانه‌ام را بجا آرید و با من ناسپاسی نکنید.

۱ـ این مورد شواهد فراوانی در آیات قرآن دارد، ازجمله میتوان به این آیات نظری افکند: الأنعام ۱، الأعراف ۴۳، ابراهیم ۳۹، الإسراء ۱۱۱، الکهف ۱، المؤمنون ۲۸، النمل ۱۵ و ۱۹، فاطر ۱ و ۳۴، الزمر ۷۴.

۲ـ الحمد، ۲

۳ـ از جمله این آیات میتوان به موارد زیر اشاره نمود: البقره ۱۵۲، ۱۷۲ و النحل، ۱۱۴ و المؤمنون، ۲۸ و الإسراء، ۱۱۱ و العنکبوت ۱۷، ۶۳ و یس۳۵، ۷۳ والنمل ۵۹، ۹۳ و لقمان ۲۵، ۱۲،۱۴ و سبأ، ۱۵

۴ ـ النحل، ۱۱۴

۵ـ البقره، ۱۵۲

همانطور که در آیات فوق بدان تصریح شده است، خداوند متعال بندگان را به ابراز شکر و سپاس از حضرت دوست فرمان می‌دهد.

در سورهٔ مبارکهٔ ابراهیم نیز شکر نعمت را مایهٔ افزایش و فزونی نعمات می‌داند:

... لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ... ﴿۷﴾ [1]

ترجمه: اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، نعمت شما را افزون خواهم کرد.

باز در سورهٔ مبارکهٔ ابراهیم، خدای متعال ضمن بیان لا یتناهی بودن نعماتش، انسان را موجودی ناسپاس می‌داند و از این ویژگی او انتقاد می‌کند:

وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿۳۴﴾ [2]

ترجمه: و هرچه از او خواستید، به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآورید. قطعاً انسان ستم پیشهٔ ناسپاس است.

خداوند در سورهٔ مبارکهٔ «ضحی»، نیز پیامبر اکرمﷺ را مأمور به بیان و ذکر نعمات می‌نماید:

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾ [3]

ترجمه: و از نعمت پروردگار خویش با مردم سخن گوی.

قرآن و منابع اسلامی سپاسگزاری از بندگان را نیز امری واجب و ضروری دانسته‌اند: روایت مشهور «مَن لَم یَشکر المخلوق لَم یشکر الخالق» به روشنی لزوم تشکر و قدردانی از بندگان را بیان می‌دارد و حتی آن را شرط جاری شدن و پذیرش حمد و سپاس خدای تعالی برشمرده است.

امام سجادعليه‌السلام در بارهٔ ارزش شکرگزاری می‌فرماید: حقیقتاً خداوند هر قلب محزون و هر بندهٔ سپاسگزار و قدردان را دوست دارد. [4]

۱ـ ابراهیم، ۷

۲ـ ابراهیم، ۳۴

۳ـ الضحی، ۱۱

۴ـ احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، اخلاق اسلامی، صفحه ۹۳

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، گلستان:

منت خدای را عزّ و جلّ که طاعتش موجب قرب است و به شکر اندرش، مزید نعمت؛ هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون برآید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکری واجب.

از دست و زبان که برآید — کاز عهدهٔ شکرش به در آید

سعدی شیرازی، گلستان:

اجل کائنات، از روی ظاهر آدمیست و اذل موجودات، سگ؛ و به اتفاق خردمندان، سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس؛

سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش — نگردد ور زنی صد نوبتش سنگ
وگر عمری نوازی سفله‌ای را — به کمتر تندی آید با تو در جنگ

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

زبان شکر تو چون سبزه در ته سنگ است
ولی به وقت شکایت، دوصد زبان داری

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در شکرحق بکوش که معمورگشته است
دنیا و دینت از مدد آفریدگار

مولوی، مثنوی معنوی:

شُکر نعمت خوشتر از نعمت بود — شُکر باره کی سوی نعمت رود؟

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

خدایا دلی ده حقیقت شناس — زبانی سزاوار حمد و سپاس
مرا جز تو کس یاور و یار نیست — چه گویم که یارای گفتار نیست

شفایی، دیوان اشعار:

حمد خدا چسان کند خامه که بی نیازیش
مُهر ادب به لب نهد نطق سخنسرای را

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* شکر نعمت نعمتت افزون کند.[۱]

(در مقام ترغیب دیگران به شکر و سپاس خدای رزاق، این مثل استعمال می‌شود؛ ضمن آنکه این مثل برآمده از یکی از آیات کریمهٔ قرآن است که پیش تر بیان نمودیم)

* اگر خواهی که قدر تو به جای باشد، قدر مردمان نیکو بشناس.[۲]

* زچاهی که خوردی از او آب پاک
نشاید فکندن در او سنگ و خاک[۳]

«اسدی»

* شکر بنده بگو که شکر خدا گفته باشی.[۴]

* هرکس که نمک خورد، نمکدان شکند در محفل رندان جهان، سگ به از اوست[۵]

(این بیت برگرفته از مثل مشهور نمک خوردن و نمکدان شکستن بوده وکنایه از ناسپاسی و بی مهری نسبت به منعم است.)

* حق نان و نمک را بجا می‌آورد.[۶]

* حمداً إذا استغنیت کان أکرم.[۷]

(مثل عربی، یعنی هنگامی که کسی از دیگری چیزی را طلب می‌کند و او خواسته‌اش را برآورده می‌سازد، برای بیان بزرگی و حرمت خود، از او باید تشکر و سپاس گزاری نمود؛ به بیان دیگر مراد این مثل اینست که بعد از برخورداری از نعمت اگر تشکر به عمل آید، بسیار زیبا بوده وگویای ارزش وکرامت شخص شکرگزار است)

تعابیر: «سپاس گزاردن، شُکر اندوزی، شُکر اندیشی، کمان شُکر تا گوش کشیدن، سپاس داشتن، شُکر باره، شُکر سرایی» کنایه از امتنان داشتن و شاکر بودن است.

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۳۲

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۸۴

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۹۲

۴ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۳۶۲

۵ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۲۲

۶ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۸۱

۷ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۲۵۱

تعابیر: «کافر نمک، گربه روی» کنایه از ناسپاسی و قدر نشناسی است.[۱]

❋ Bite the hand that feeds one.[2]

(معادل: نمک را خوردن و نمکدان را شکستن. نمک نشناسی کردن)

❋ thank one's luky stars.[3]

(در مفهوم روزی صد مرتبه خدا را شکر کردن. کلاه خود را بالا انداختن)

۸-۱۳ زبان مشورت و رایزنی

هم اندیشی و رایزنی از رفتارهایی است که همواره مطمح اندیشه ورزان و دانایان بوده و در متون قدسی و ادبی به دفعات مورد تأکید قرار گرفته است.

مشورت و شوری مسألهٔ مهمی است که اصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بدان اختصاص داده شده است و ضمن آن به معرفی و شرح وظایف نهادهای حساس و مهمی مانند: مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان رهبری، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شوراهای شهر و روستا و سایر مجامع مشورتی پرداخته شده است. همینطور در تمام ادارات و ارگانهای کشور موضوعات مهم در جلسات و شوراهای خاصی مطرح شده و اتخاذ تصمیم بر مشورت و هم اندیشی استوار است.

انسان در دوران زندگی خود، با مسائل و موضوعات متعددی روبرو می‌شود که برخی از میزان اهمیت بالاتری برخوردارند و در این موارد مشورت و رایزنی، بسان چراغی، راهگشا و مفید واقع می‌شود. فرد به تنهایی صرفاً قادر خواهد بود از یک یا چند زاویهٔ محدود، به مسأله بنگرد؛ لکن با استشاره، عقول و تجارب دیگران را هم به یاری می‌طلبد تا از قِبَل آن، هم زوایای جدیدی برای بررسی موضوع در مقابل انسان گشوده شود و هم در یافتن اشراف نسبت به موضوع، توفیق بیشتری بدست آورد.

مسائلی همچون شبهات اعتقادی، انتخاب همسر و ازدواج و طلاق، انتخاب یا تغییر

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۳۳۹، ۱۵۸۳، ۱۵۸۸ و جلد ۳، صفحات ۲۰۱۰، ۲۱۳۱

۲ـ حق شناس، فرهنگ هزاره، جلد ۱، صفحه ۱۲۴

۳ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۴۸۶

رشته تحصیلی، انتخاب یا تغییر شغل، انتخاب یا تغییر محل زندگی، مسائل خانوادگی، مشکلات و بیماریهای روانی و جسمی و...

صاحبنظران، مشاوره را به راهنمایی و مشاورهٔ فردی، گروهی، خانوادگی، تحصیلی، شغلی، توانبخشی، پیش دبستانی، دبستانی، دورهٔ راهنمایی، دبیرستانی و دانشگاهی تقسیم می‌کنند.[1]

طبیعتاً سگالش و رایزنی نیز آداب و شرایط ویژه‌ای دارد که برخی از آنها معطوف به درخواست کنندهٔ مشورت و برخی دیگر مربوط به مستشار (شخصی که با او مشورت می‌کنند) می‌باشد؛ از جمله این آداب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

آداب و مهارت‌های مشورت (ده مورد)

الف. اهلیت مستشار

ب. صلاحیت مستشار

ج. محرز شدن خیرخواهی مستشار

د. دانایی و تجربهٔ مستشار

ه. صداقت در بیان، دلسوزی، اندیشه و تعقل

و.قطع نظر از منافع و گرایش‌های شخصی

ز. رازداری مستشار

ح. تقوی، خلوص و خدامحوری او

ط. ارائه اطلاعات کامل به مستشار

ی. تلاش و مجاهدت جدی مستشار و نیز اهلیت و صلاحیت طرف مورد مشورت.

همچنین در کلمات گهربار مولی الموحدین علی‌ﷺ از مشاوره با دشمنان، افراد دروغگو، حریص، بخیل و نادان پرهیز داده شده است.[2]

۱ـ سید احمد احمدی، مبانی و اصول راهنمایی و مشاوره، صفحات ۳۲ الی ۹۹

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۹۰ و ۵۹۱

قرآن کریم و روایات

در فصل مربوط به «ویژگی‌های سخن»، ذیل عنوان: «گفتگو و کشف حقیقت و استشاره»، آیاتی در خصوص مشورت ذکر گردیده است.

مشاورهٔ مشهور پیامبر اکرمﷺ این اسوهٔ ممتاز تاریخ بشریت پیش از جنگ احد که با سرداران و جنگاوران خود انجام داد و ضمن آن نظر اکثریت را پذیرفت، نمونهٔ فاخریست از ارزش و جایگاه مشورت در دین اسلام.

علی‌علیه‌السلام: **شاوِروا فَانجَح فِی المُشاوَرَةِ.**[۱]

ترجمه: [درکارها] مشورت کنید، که رستگاری و پیروزی در مشاوره است.

علی‌علیه‌السلام: **و لا تَدخلنّ فی مَشورتِک بَخیلاً یعدل عَن الفَضلِ، و یَعدُکَ الفَقر، و لاجباناً یضعفک عَن الأمورِ، و لا حَریصاً یُزیِّنُ لَک الشَره بِالجورِ.**[۲]

ترجمه: بخیل را در مشورت کردن دخالت نده، که تو را از نیکوکاری باز می‌دارد و از تنگدستی می‌ترساند، ترسو را در مشورت کردن دخالت نده، که در انجام کارها روحیهٔ تو را سست می‌کند، حریص را در مشورت کردن دخالت نده، که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می‌دهد.

علی‌علیه‌السلام: **أفضَلُ مَن شاوَرتَ ذُو التَّجارِبِ.**[۳]

ترجمه: برترین کسی که با اومشورت کنی، کسی است که دارای تجربه‌های زیادی باشد.

علی‌علیه‌السلام ضمن حدیثی دیگر، شرایطی را برای مشورت شونده بر می‌شمارد:

خَیرُ مَن شاوَرتَ ذَوُوا النهی و العِلمِ و اولوا التَّجارِبِ و الحَزمِ.[۴]

ترجمه: بهترین کسی که با آنها مشورت کنی، خردمندان و دانشمندان و تجربه

۱ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۶۸

۲ـ نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳، صفحه ۵۷۰

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۸۵

۴ـ همان، جلد ۱، صفحه ۵۸۷

دارندگان و دور اندیشان هستند.

علی (ع): مُشاوَرَةُ الجاهلِ المُشفِقِ خَطَرٌ.[۱]

ترجمه: مشورت کردن با نادان دلسوز، خطرآفرین است.

اشعار و متون ادبی

مولوی، مثنوی معنوی:

عقل را با عقل یاری یار کن — امرهم شوری بخوان و کار کن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

عقل سختی دیدگان شمشیر صیقل داده ایست
مشورت زنهار با مردان کار افتاده کن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پیران صاف طینت رأی صواب دارند
صائب مگرد غافل از استشارهٔ صبح

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

با خردمند ساز داد و ستد — که قویتر شود خرد ز خرد

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

از مشورت نیافت کس مقصود — از دو بی اصل، سست رای و حسود

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

با بِهان رای زن زبهر بِهی — کز دو عقل از عقیله باز رهی

نظیری نیشابوری، دیوان اشعار:

قضای چرخ بر آن جاهلی زند خنده — که در مشاوره حرف مزور آورده

شیخ بهایی، نان و پنیر:

چون که کردی دشمنی پرهیز کن — مشورت با یار مهر انگیز کن

۱ـ همان، جلد ۱، صفحه ۵۸۷

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

مشورت هرکس که با ابله کند　　　　دیو ملعونش، سگ گمره کند

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

«واز مشورت کردن با پیران عار مدار و با عاقلان و دوستان مشفق مشورت کن که با حکمت و با نبوت و تایید محمد مصطفی(ص) از پس آنکه آموزگار وی و سازنده کار وی خدای عز و جل بود، هم بدان رضا نداد و گفت سبحانه و تعالی: «و شاورهم فی الأمر» یا محمد، با ایشان، پسندیدگان و یاران خویش، مشورت کن، تدبیر بر شما و نصرت بر من که خدایم. و بدان که رأی دو کس نه چون رأی یک کس باشد چه یک چشم، آن نتواند دید که دو چشم بیند و یک دست آن نتواند برداشت که دو دست بردارد؛ نبینی که چون طبیبی بیمار بود و بیماری بر وی دشوار بود اعتماد بر معالجت خود نکند، طبیبی دیگر آرد و باستطلاع رأی او مداوای خویش کند و اگر چه سخت دانا طبیبی باشد؛ پس شرط سخن گفتن بدانکه چون است و چیست».

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* در همه کار مشورت باید　　　　مشورت رهبر صواب آید[۱]
* همه چیز را همگان دانند.[۲]

(یعنی انسان از مشورت با دیگران بی نیاز نمی‌شود)

* عقل‌ها را سرِ هم گره زده‌اند.[۳]

(مشابه مضمون پیشین)

* هرکه با دانا مشورت کند از رسوائی ایمن شود.[۴]

تعابیر: «رای زدن، سگالش گرفتن» کنایه از مشورت کردن و همفکری نمودن است.[۵]

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۷۵

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۷۳۶

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۱۵

۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۷۱۷

۵ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۱۳۱، ۱۴۶۱

❋ Corporations have neither bodies to be punished nor souls to be damned.[1]

(معادل: ایمنی در مشورت است)

۸-۱۴ زبان طلب و درخواست ودعا

یکی از امور مهم در روابط انسان با خدا، دعا و درخواست از خداست. دعا از مسائل برآمده از فطرت انسانهاست و از جمله اموری است که در تعالیم تمام انبیاء الهی از آدم تا خاتم (علیهم السلام) وجود داشته است و اختصاص به دین یا مذهب معینی ندارد. دعا مغز و هستهٔ مرکزی عبادت و تجلی و ظهور بندگی انسان در برابر خالق اعلی است و به تعبیر مولی الموحدین علی﷣، دعا سپر بلاست.

صرفنظر از ارزش و جایگاه دعا و درخواست از خداوند، نکتهٔ مهمی که در اینجا قابل بررسی است، آداب و شیوه‌های دعا کردن و طلب حاجت از مقام ربوبیت است. نگارنده معتقد است اگر انسان با رعایت ادب دعا، خواستهٔ خویش را طرح و مطالبه نماید، طبعاً در تحقق استجابت آن و یا تسریع اجابت مفید و مؤثر بوده و چه بسا دعا کردن بدون مراعات آداب، امری لغو و بی نتیجه باشد، چرا که دعا نوعی ارتباط قلبی با خدای مهربان است و بدون مراعات اخلاق و آداب دعا، اساساً ارتباطی برقرار نمی‌شود تا در باره‌اش حرفی بزنیم.

با عنایت به مدنی بودن ذاتی انسان و نیاز اجتناب ناپذیر او به همنوعان، درخواست ومطالبه او از دیگران امری رایج و طبیعی است. و درخواست از مردم نیز همانند دعا اصول و آدابی دارد که رعایت آن ضروری است.

قرآن کریم و روایات

قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ... ﴿۷۷﴾[2]

ترجمه: بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند.

علی﷣: **الدعاءُ سِلاحُ الأولياءِ.**[3]

۱ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۲۸

۲ـ الفرقان، ۷۷

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۳۶۰

ترجمه: دعا اسلحهٔ اولیاء الهی است.

علی(ع) **أعجَزُ الناسِ مَن عَجزَ عَن الدُّعاءِ.**[۱]

ترجمه: ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد.

تعابیر: «دست برآوردن، دست برکشیدن، عزایم خواندن، مدد طلبیدن، دست دعا بر آسمان داشتن، طال بقا زدن، عرض حاجت، مراد طلبیدن» کنایه از تمنا و دعا و درخواست کردن است.[۲]

آداب دعا:

در این نوشتار بیست مورد از مهمترین آداب وشروط استجابت دعا بسان سایر بخشها بر مبنای قرآن کریم، روایات و متون ادبی گردآوری شده که از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد:

مولوی، مثنوی معنوی:

گفت شیخا خوب ورد آورده‌ای	لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هر که راه گفتگو در پردهٔ اسرار یافت
چون کلیم از لن ترانی لذت گفتار یافت

الف. بیان و درخواست مستقیم از خداوند با زبان

برخی به اشتباه گمان کرده اند که چون خداوند از دلهای آنان آگاه است، پس حاجتی به طرح و بیان لسانی دعا نبوده و لازم نیست موارد درخواستی و حاجات بر زبان جاری شود.

اینکه خدا از ما فی الصدور و محتوای دلهای آدمیان آگاه است، مطلب درستی است، لکن این عقیده که حاجتی به ذکر لسانی نیست، نظریست کاملاً نادرست و بی اساس. چه اگر چنین نظری صحیح باشد آنگاه باب ارتباط گفتاری انسان با خدا، در

۱ـ همان، صفحه ۳۶۰

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۹۶۳، ۹۷۲، ۱۷۰۵ و جلد ۳، صفحه ۱۷۷۷

تمام حوزه‌ها إلی الأبد بسته خواهد شد؛ آنگاه تکلیف شکر لسانی، اعتراف زبانی به معاصی، اقرار به زبان در تشرف به دین، نماز، مناجات‌ها و اذکار وارده در دین و تعالیم انبیاء و ائمه، ادعیه و... معلوم شده و دیگر کسی خود را ملزم به انجام این امور نخواهد دانست؛ با این توجیه که خدا از دلها و ما فی الضمیر انسانها با خبر است!

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِيٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ ... ﴿٦٠﴾[1]

ترجمه: و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

علی علیه‌السلام: **مَن دَعا الله أجابَهُ.**[2]

ترجمه: کسی که خدا را بخواند، پاسخش دهد.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هرکس دعا یا قرآن بخواند و صدایش بلند و واضح نباشد، گویی چیزی نخوانده است.[3]

سیف فرغانی، دیوان اشعار:

سیف فرغانی برین در عذر گو حاجت بخواه
نزد او هم عذر مقبولست و هم حاجت روا

خواجوی کرمانی، دیوان اشعار:

حاجت از حق جوی خواجو زانک ملک هر دو کون
با وجود جود او حاجت روایی بیش نیست

تعبیر: «جرس در گلو بستن» کنایه از دعا به آواز سر دادن است.[4]

ب: خلوص و صفای قلب

دعا فی ذاته و در درجهٔ اول، نوعی ارتباط متافیزیکی با خالق هستی است و در مرتبهٔ بعد از برقراری ارتباط، طرح دعا و درخواست، موضوعیت یافته و تعیّن پیدا

۱ـ الغافر، ۶۰

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۳۶۰

۳ـ محمد هادی معرفت، علوم قرآنی، صفحه ۳۳۳

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۵۵۳

می‌کند. دعای مستجاب به گونه‌ایست که از اعماق دل و جان آدمی نشأت گیرد و خالصانه و پاکدلانه قوام یابد. دعاهایی که فاقد این ویژگی باشند، از احتمال اجابت کمتری برخوردار خواهند بود، چرا که پیش از پرداختن به موضوع درخواست و حاجت ذکر شده، وصل شدن به عالم ماوراء مطرح است که بدون خلوص نیست، این ارتباط میسر نخواهد شد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾ [1]

ترجمه: پس خدا را پاکدلانه فرا خوانید، هرچند ناباوران را ناخوش افتد.

در آیهٔ فوق خداوند مجیب، یکی از آداب دعای صحیح و شاید مهمترین آن را ندای خالصانه و دعایی برآمده از سویدای وجود آدمی می‌داند.

وَٱذۡكُرِ ٱسۡمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلۡ إِلَيۡهِ تَبۡتِيلٗا ﴿٨﴾ [2]

ترجمه: و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز.

به باور «ابن عباس» منظور از «تبتّل» بیان این مطلب است که: نیایش و عبادت خود را آن گونه که باید برای او خالص ساز.

امّا به نظر «عطاء» یعنی: از هر آنچه و هر آن که جز ذات بی همتای خداست بگسل و تنها به او دل بند و دل و جان را برای عبادت و پرستش او و از منیت‌ها و هر چیز دیگر آزاد ساز، که این اساس و ریشه عبادت و بندگی است. [3]

علی(ع) **عَلیکَ بِإخلاصِ الدُعاء فَإنّه أخلَقُ بِالإجابَة.** [4]

ترجمه: بر تو باد به اخلاص و پاکی دل در دعا که چنین دعایی به اجابت شایسته‌تر است.

امام صادق(ع) می‌فرمایند: خداوند به حضرت موسی فرمود:

یا موسی أدعُنی بِالقلبِ النقیِّ و اللسانِ الصادقِ. [5]

۱ـ الغافر، ۱۴

۲ـ المزمل، ۸

۳ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۴

۴ـ غررالحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۳۶۱

۵ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۶۷

ترجمه: ای موسی مرا با قلبی پاک و زبانی صادق بخوان.

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

دل تهی ناشده از خویش به جایی نرسد
تا بود پر زشکر، نی به نوایی نرسد

سعدی شیرازی، بوستان:

عبادت به اخلاص نیت نکوست   وگر نه چه آید ز بی مغز پوست

سعدی شیرازی، مواعظ:

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی
صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

گر به پا درد سر آن آستان کم می‌دهیم
از ره اخلاص دستی در دعا داریم ما

محمد اسیری لاهیجی، دیوان اشعار:

گوید دعا به صدق دل و از سر نیاز
دارد امید فاتحه هر شام و هر سحر

نشاط اصفهانی، دیوان اشعار:

گر زبان با جان و لب با دل یکیست
از دعا تا مدعا حاصل یکیست

ای پسر چون حاجتی افتد تورا
همت از صاحب دلی کن التماس[1]

«سلمان ساوجی»

❋ سخن چون از دل برآید، لاجرم بردل نشیند.[2]

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۹۸

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۰۲

ج. ایمان به خدا و گردن نهادن به اوامر و زواجر الهی و شتاب در خیرات و عمل‌گرایی

روشن و هویداست که خدای متعال دعای کسانی را برآورده می‌سازد که به او ایمان آورده و خود را مقید به دستورات شرع و اطاعت از اوامر الهی و ترک نواهی بدانند، افراد خیّر یا دستکم خیر اندیشی باشند و در اندیشهٔ بندگی خدا و خدمت به خلق بوده و برای استجابتِ درخواستشان خویشتن را ملزم به کوشش و جهد نمایند. به بیان دیگر بایستی سعی کنند تا بستر استجابت دعا را خودشان فراهم و آن را هموار نمایند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾ [۱]

ترجمه: و هرگاه بندگان من، از تو دربارهٔ من بپرسند، بگو من نزدیکم و دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس آنان باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

و نیز می‌فرماید:

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ... ﴿۲۶﴾ [۲]

ترجمه: و درخواست کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند اجابت می‌کند و از فضل خویش به آنان زیاده می‌دهد.

در این آیهٔ کریمه نیز یکی از شروط استجابت دعا، گردن نهادن به اوامر الهی و ایمان به او ذکر شده است:

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ... ﴿۹۰﴾ [۳]

ترجمه: پس دعای او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته و آمادهٔ حمل کردیم، زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند.

۱ـ البقره، ۱۸۶

۲ـ الشوری، ۲۶

۳ـ الأنبیاء، ۹۰

پیامبر اکرمﷺ: **الدّاعی بِلا عَمَل کالرّامِی بِلا وَتَر.**[۱]

ترجمه: دعا کنندهٔ بدون عمل بسان تیر اندازی است که تیری در کمان نداشته باشد. (به مقصود نمی‌رسد)

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

تیر را شهپر پرواز بود پاکی شست — آه با دامن آلوده به جایی نرسد

د: خواندن خدا در نهانی

در این آشفته بازار جلوات دنیوی، خداوند نداهای نهانی و مناجات‌های نیمه شب که در دل تاریکی و در خلوتی روحانی شکل گیرد را دوست می‌دارد، چرا که در این خلوت، حالاتی بر انسان وارد می‌شود که وجود آدمی را مملو از معنویت و سرشار از وجد می‌کند. آنجا دیگر مجالی برای ریا و نفاق نیست. عارفان و سالکان طریقت، گم شده‌های خود را در سایه سار همین خلوات یافته‌اند .

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

ٱدْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ... ۞[۲]

ترجمه: پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید.

پیامبر اکرمﷺ: **طُوبی لِصُورَةٍ نَظَرَ اللهُ إلیها تَبکی عَلی ذَنب مِن خَشیةِ الله لَم یَطّلع علی ذلک الذّنب غَیره.**[۳]

ترجمه: خوشا به حال چهره‌ای که به سبب گناهانش از خشیت خداوند گریه کند و احدی جز خداوند از آن گناه مطلع نشود.

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

۱ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۶۷

۲ ـ الأعراف، ۵۵

۳ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۱۷۷

ه: رعایت تعادل در بلندی صدا

یکی از آداب دعا اینست که دعا کننده در هنگامهٔ راز و نیاز و طرح لسانی درخواستش، تعادل صوتی و بیانی خویش را حفظ نماید؛ نه خیلی بلند و نخراشیده و نه آنقدر آهسته و ضعیف.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

... وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾[1]

ترجمه: و در دعایت خداوند را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش [نیز] مکن و میان این و آن راهی میانه جوی.

بسیاری از مفسران مقصود از «صلوه» را دعا می‌دانند، برخی نیز آنرا در معنای نمازهای یومیه دانسته‌اند.[2]

نکتهٔ دیگری که از این آیه استفاده می‌شود (همانطور که در بخش الف بیان شد) اینست که دعا بایستی با صدا و بهره گیری از واژگان و به صورت لسانی مطرح شود، نه اینکه به درخواست قلبی با این توجیه که خدا به دل انسانها آگاهی دارد اکتفا نمود.

و: خواندن خدا در دعا به نامهای نیکو (اسماء حُسنی)

از دیگر آداب دعا اینست که در هنگام دعا کردن، خداوند را با اسامی و اوصاف نیک بخوانیم. در دعای شریف جوشن کبیر، هزار اسم و صفت از اوصاف پروردگار گرد آوری شده است و الگوی زیبایی است برای استفاده در ادعیه و اذکار.

در قرآن کریم بارها از زبان انبیاء دعاهایی مطرح شده است، که در انتهای همین بخش، نمونه‌هایی از آنها خواهد آمد. در تمام این دعاها پیامبران بزرگ الهی در هنگام دعا از اسماء حسنی و خصوصاً واژهٔ «ربّ» استفاده کرده‌اند. زیرا مقام ربوبیت گویای دو مفهوم از صفات خداوند است؛ اول اینکه مالکیت آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست از آن اوست و دیگر اینکه خداوند مدبّر هستی و پرورش دهندهٔ انسان و همهٔ

۱ـ الإسراء، ۱۱۰

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۳۰۴

کائنات است (هدایت تکوینی). پس هم مقتدر است و هم حکیم و عالم به احوال خلایق.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ... ﴿١٨٠﴾ [1]

ترجمه: و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید.

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ... ﴿٨﴾ [2]

ترجمه: و نام پروردگار خود را یاد کن.

عطار نیشابوری، جوهر الذات:

تـن وجـان هـردو یکـی گـشت در ذات
فقـــالوا ربنـــا ربّ الـــسماوات

ز: توسل و توجه به بندگان خاص و معصومین «علیهم السلام» در هنگامهٔ دعا

یکی دیگر از آداب دعا که در استجابت آن بسیار سودمند است، توجه به اولیاء الهی و توسل به معصومان علیهم السلام است. به این معنا که دعا کننده به سبب وجاهت و جایگاه رفیع و متعالی این گوهرهای گران سنگ و بندگان خاص خداوند، ایشان را واسطه و وسیلهٔ استجابت قرار داده و بدین سبب به خدای بزرگ تقرب می‌جوید و از خدا می‌خواهد دعایش را به احترام جایگاه مقدس معصومان علیهم السلام و به سبب علاقه و محبت خود به آنان، برآورده نماید.

نمونهٔ بارز توسل را می‌توان از آیهٔ شریفهٔ زیر برداشت نمود:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا ﴿٩٧﴾ [3]

ترجمه: گفتند ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه.

در آیهٔ فوق که از زبان فرزندان یعقوب علیه السلام بیان شده است، ایشان پدرشان را واسطهٔ درخواست و استجابت دعایشان دانسته و به او توسل می‌جویند و از او می‌خواهند که

۱ـ الأعراف، ۱۸۰
۲ـ المزمل، ۸
۳ـ یوسف، ۹۷

برایشان طلب مغفرت نماید.

در میان ادعیهٔ رایج بین مسلمانان، دعای شریف «توسل»، حاوی زیباترین تعابیر در این زمینه است.

میر داماد، دیوان اشعار:

ما را به آل خیر نبیین توسل است
بر ذات پاک خالق عالم توکل است

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

هر که در دعا وسیله نه ز اوست   باشد از زاریش خدا بیزار

عرفی، دیوان اشعار:

شب تا سحر کنم عجز تا بوسم آستان را
آخر سفارشی کن بی درد پاسبان را

ح: خواندن خدا با حالت خوف و رجا(بیم و امید)

خوف و رجا پیش تر، به عنوان حالتی از حالات استغفار و آداب توبه مطرح گردید، لکن این حالت معنوی ناب در زمرهٔ آداب دعا نیز قرار گرفته است؛ اصولاً در هر ارتباطی که انسان با خدا برقرار می‌کند (نماز، ذکر خدا، توبه، دعا و...) وجود این حالت، شایسته و بایسته است؛ از شرایطی که دعا را قریب به استجابت می‌کند، ایجاد و حفظ حالت بیم و امید، آن هم به صورت همزمان و توأم با هم در هنگامهٔ دعاست (امید به استجابت و بیم از عدم آن).

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَٱذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ ٱلْقَوْلِ بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ ... ﴿٢٠٥﴾[1]

ترجمه: دردل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی صدای بلند، یاد کن.

و باز در جای دیگری فرموده است:

۱ـ الأعراف، ۲۰۵

...وَٱدۡعُوهُ خَوۡفٗا وَطَمَعًا ... ﴿٥٦﴾ [۱]

ترجمه: و با بیم و امید او را بخوانید.

و یا خداوند در توصیف شیوهٔ دعای زکریا و علت استجابت دعایش چنین می‌فرماید:

فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓ إِنَّهُمۡ ... وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗا ... ﴿٩٠﴾ [۲]

ترجمه: پس دعای او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته و آمادهٔ حمل کردیم، زیرا آنان... و از روی رغبت و بیم ما را می‌خواندند.

یکی از مبانی حالت خوف و رجا، برقراری تعادل بین این دو حالت است به گونه‌ای که افراط در هیچکدام توصیه نشده است. چرا که افراط در خوف از خدا، فرد را دچار قنوط و یأس از رحمت الهی و افراط در رجا نیز فرد را دچار احساس ایمنی کامل از مکر و عذاب الهی می‌کند و این دو حالت در شمار رذایل اخلاقی است.

امام صادق(ع): **لیسَ مِن عَبدٍ مُؤمنٍ إلا وفی قَلبِهِ نوران، نورٌ خیفةٌ و نورٌ رَجاءٌ. لو وزن هذا لم یَزِد عَلی هذا و لَو وزن هذا لم یَزِد عَلی هذا.** [۳]

ترجمه: بندهٔ مؤمنی نیست مگر آنکه در قلبش دو نور باشد. یکی نور خوف و آن دیگر نور رجا و امید؛ اگر یکی را وزن کنی بیشتر از آن یکی نمی‌شود و بالعکس.

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

میان خوف و رجا حالتی است عارف را
که خنده در دهن و گریه در گلو دارد

امیر معزی، دیوان اشعار:

خوف ما از عدل یزدان و رجا از فضل اوست
زانکه عدل او بلا و فضل او دفع بلاست

۱ـ الأعراف، ۵۶

۲ـ الأنبیاء، ۹۰

۳ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۹۰، صفحات ۱۸۵ الی ۳۱۵

در دل مؤمن همی خـوف و رجـا بایـد بـه هـم
مؤمن پاکست هر کاندر دلش خوف و رجاسـت

امیر معزی، دیوان اشعار:

تا امید و بیم حاصـل گـردد از وعـد و وعیـد
وین دو معنی را به فرقـان در بـشیرست و نـذیر
خشم وعفوت دروعید و وعـد در بـیم وامیـد
بـــاد حاســـد را نـــذیر و بـــاد ناصـــح را بـــشیر

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هر که را خوف و رجا نیست زمین گیر بود
به کجا می‌رسد آن مرغ که یک پر باشـد؟

نور الدین عبد الرحمن جامی، فاتحه الشباب:

ره را میـان خـوف و رجـا رو کـه در خبـر
«خیر الأمـور أوسـطها» قـول مـصطفاست

ط: فروتنی و خشوع در برابر خداوند

خدای مهربان، بندگان خاشع و فروتن را دوست می‌دارد و برخورداری از این سجیه در استجابت دعاها نقش مؤثری دارد. افراد مغرور و اهل کبر و نخوت، از رحمت خدا بدورند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَوَهَبْنَا لَهُۥ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُۥ زَوْجَهُۥٓ ۚ إِنَّهُمْ ... وَكَانُوا۟ لَنَا خَٰشِعِينَ ﴿٩٠﴾[1]

ترجمه: پس دعای او را اجابت نمودیم و یحیـی را بـدو بخـشیدیم و همـسرش را برای او شایسته و آمادهٔ حمل کردیم، زیرا آنان... و در برابر ما فروتن بودند.

۱ـ الأنبیاء، ۹۰

ی: تهلیل، تحمید و تسبیح[1]

یکی دیگر از اخلاق و مهارت‌های دعا، یاد خدا و ثنا و ستایش و مدح پروردگار است با استفاده از همین اذکار و اوراد مشهور؛ کسی که شکر گزار و ثناگوی پروردگارش باشد، درخواست‌هایش بسیار به اجابت نزدیک خواهد بود.

تا جائیکه بر اساس برخی آیات ذکر و یاد خداوند متعال عامل استجابت دعا به شمار رفته است.

مثلاً در قرآن کریم از زبان حضرت یونس علیه السلام در آیهٔ مشهور به «ذکر یونسیه» چنین آمده:

..فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٨٨﴾[2]

ترجمه: و در دل تاریکیها ندا در داد که «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم. پس دعای او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم ومؤمنان را نیز چنین نجات می‌دهیم.

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

ز فیض مدحتِ آن شه، چو ابر و باد و مهر و مَه
رسیده صیت گفتارم به شرق و غرب و بحر و بر
دعا سرکن که وصف و نعت و تعریف و ثنای او
نگنجد در زبان و در بیان و نسخه و دفتر
نگیرد پیش عزّ و شأن و قدر و مجدش از حیرت
زبانم حرف و کلکم شَق، مدادم مَد، ورق مَسطر

کمال اسماعیل، دیوان اشعار:

تیر دعام بر هدف استجابت است
زیرا که تا به گوش کشیدم کمان شکر

۱ـ پیرامون این بخش، در بحث زبان مناجات توضیحات مفصلی ارائه شده است.

۲ـ الأنبیاء، ۸۷ و ۸۸

ک: استغاثه، تضرع، اشک و آه (شکسته دلی)

صفای قلب و جلای نیت و ندای خالصانه از آداب مهم و بنیادین دعاست. دعا مقوله‌ای است از جنس احساس؛ و اشک بسان لبخند، ثمرهٔ شجرهٔ احساس آدمی است. و کسانی که از این دو موهبت الهی بی بهره یا کم بهره‌اند، عنصر عاطفه و احساس در درونشان، درختی بی ثمر را مانندهاست و نیکبختانی که با خنده و خصوصاً اشک، قرابتی دیرین و ژرف دارند، بهرهٔ والایی از نیروی احساسات و عواطف دارند و همین موهبت، صائبترین و قوی ترین حلقهٔ ارتباط با پروردگار مستعان بوده و برای نیل به مقاصد و استجابت دعاها طریقی امن و امین است. چه بسا علت اینکه می‌گویند دعای مادر در حق فرزند شایسته، مستجاب است همین نیروی قوی احساسات و عواطف در زنان و خصوصاً مادر باشد. اشک و آه و تضرع، ندای خالصانهٔ داعی را تطهیر و تطییب کرده ودر استجابت دعا نقش مؤثری را ایفا می‌نماید.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ ... ﴿٥٥﴾ [1]

ترجمه: پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید.

همینطور خداوند در قرآن کریم در بیان یاری خود به اصحاب بدر در این جنگ نابرابر چنین می‌فرماید:

إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلۡفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُرۡدِفِينَ ﴿٩﴾ [2]

ترجمه: به یاد آورید زمانی را که پروردگار خود را به فریاد و استغاثه می‌طلبیدید، پس دعای شما را اجابت کرد که «من شما را با هزار فرشتهٔ پیاپی یاری خواهم کرد».

امام صادق عليه السلام: **أَنَّ اللهَ لا يَستَجيبُ دُعاء بِظَهرِ قَلبٍ قاسٍ.** [3]

ترجمه: براستی که خداوند دعای افراد بی تفاوت، سخت دل و بی عاطفه را به استجابت نمی‌رساند.

۱ـ الأعراف، ۵۵

۲ـ الأنفال، ۹

۳ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۹۰، صفحات ۱۸۵ الی ۳۰۵

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نیست درسینهٔ هرکس که زغفلت آهی
همچو کوریست که دستش به عصایی نرسد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

می‌پرد گوش اجابت در هوای ناله‌ات
هایهایی سرکن ای بی درد، هی هی زود باش

سعدی شیرازی، مواعظ:

برآر دست تضرع ببار اشک ندم   زبی نیاز بخواه آنچه بایدت به نیاز

سعدی شیرازی، بوستان:

فروماندگان را به رحمت قریب   تضرع کنان را به دعوت مجیب

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا   یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن

مولوی، مثنوی معنوی:

دست اشکسته برآور در دعا   سوی اشکسته پرد فضل خدا

مولوی، مثنوی معنوی:

جز نیاز و جز تضرع راه نیست   زین تقلب هر قلم آگاه نیست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

کمند گوهر مقصود رشتهٔ اشک است
چو برگ گُل دل صدپاره را به آب دهید

صفا اصفهانی، دیوان اشعار:

رحم با اشکسته کن فیض به محتاج ده
دعوت اشکستگان زود شود مستجاب

* طفل بی گریه دمی شیر زپستان نخورد.[۱] «صائب»

* گریه بر هر درد بی درمان دواست
چشم گریان چشمهٔ فیض خداست[۲]
«مولوی»

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۲۰۱

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۲۶

❀ گریه افزون می‌کند سوز دل صدپاره را.[۱] «ابوا الحسن فراهانی»

❀ گریه کـن تـا بـی دهـان خنـدان شـوی
بــا تــضرع بــاش تــا شــادان شــوی[۲]
«مولوی»

❀ در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد.[۳]

❀ درد نداشته باشه درمون نمی‌گیره.[۴]

❀ ایزد دعای سوختگان را بود مجیب.[۵]

❀ آبگیری می‌کند شمشیر را صـاحب هنـر
در دل شبها دعا بـی گریـه تیـغ آهنـست[۶]
«واعظ»

حکایتی واقعی و عجیب

امین الإسلام فضل بن حسن الطبرسی، مؤلف تفسیر ماندگار وکم نظیر «مجمع البیان فی علوم القرآن»، حکایت عجیبی دارد و از آنجا که بی تناسب با موضوع مـورد بحـث نیست، از نظر می‌گذرد:

شیخ طبرسی که از علماء برجسته دوران خویش بود، سکته نموده و مردم نیز وی را غسل و کفن نموده و دفن می‌نمایند، سپس گورستان را ترک و به مسجد می‌روند؛ شیخ طبرسی در قبر و زیر سنگ لحد، به یکباره زنده می‌شود؛[۷] بعـد از لحظـاتی کـه متوجـه حال خود می‌شود، با نهایت اخلاص و متضرعانه برای نجات خویش از آن مهلکه دعـا می‌کند (اوج خلوص و اشک و آه برآمده از صفای قلب را از سوی عالمی وارسته کـه در آن لحظه به احدی جز خدای متعال، کمترین امیدی ندارد، می‌توان تصور نمود). وی

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۲۵۷

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۲۶

۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۰۴

۴ـ همان، صفحه ۳۰۵

۵ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۹۹

۶ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۱، صفحه ۵۱۴

۷ـ توضیح اینکه به گواهی پزشکان و به استناد تجربه، در میان کسانی که دچار سکته می‌شوند، احتمال بازگشت منتفی نیست.

در میانهٔ این دعای ناب نذری می‌کند که اگر از آن مهلکه نجات یابد، تفسیر بزرگی بر قرآن کریم بنگارد. سر انجام دعای شیخ طبرسی به استجابت رسیده و نجات می‌یابد.

(کفن دزدی که از اعمال شنیع است در آن دوران وجود داشت، اینان کسانی بودند که شبانه به گورستانها رفته و قبر افراد تازه دفن شده را شکافته و کفن آنان را که در آن زمان ارزش زیادی داشت و نیز برخی اشیاء و وسایل شخصی که بعضاً به همراه جنازه دفن می‌شد، می‌ربودند.)

در تاریکی شب شخص کفن دزد، پس از نبش گوشه‌ای از قبر دست خود را به داخل گور برده و در همین لحظه شیخ طبرسی مچ دست وی را محکم می‌گیرد. نباش به شدت می‌ترسد، سپس شیخ شروع به صحبت نموده و ترس و وحشت نباش بیشتر می‌شود، شیخ او را دلداری داده و به او می‌گوید که نترسد و ماجرا را برایش تعریف می‌کند. آن شخص، وی را بر دوش گرفته و به مسجد می‌برد، تصور این صحنه و وحشت مردم که نقل شده است، نیز در نوع خود جالب است. به هر حال شیخ طبرسی سالها بعد از آن حادثه زندگی می‌کند و در این سالها کتاب گرانسنگ مجمع البیان را به رشتهٔ تحریر در آورده و به نذر خود به احسن وجه، وفا می‌نماید.[1]

تعابیر: «تیر دعا افکندن، چشم پُر پَروین، چشم جگر افشان، چشم خونبار، چشم دُر فشان، چشم ستاره بار، چشم قطره زای، دعای آتش آلود، خوناب مژگان، چشم گهر فشان، خونابهٔ حسرت، فقاع از دیده گشودن، قیفال از مژه گشادن» کنایه از استغاثه، تمنا، اشک و زاری، شکسته دلی و خون گریستن است.[2]

ل: استغفار و توبه[3]

دستور دیگری که برای تقرب به خدا و نهایتاً استجابت دعا مطرح شده است، توبه و استغفار از گناهان و زدودن زنگارهایی است که در اثر گناهان صفای دل دعا کننده را خدشه دار کرده است. زیرا با این عمل انسان به خدایش نزدیکتر شده و محبوب او

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، مقدمهٔ کتاب، جلد ۱، صفحه ۱۴

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد۱، صفحات۸۴۹، ۶۵۰، ۵۰۱ و جلد۲، صفحه۹۹۱ و جلد۳، صفحه۱۹۱۹

۳ـ در بحث زبان استغفار توضیحات مفصلی ارائه شده است.

واقع می‌شود.

خداوند از زبان حضرت صالح(ع) خطاب به قوم ثمود چنین می‌فرماید:

... فَٱسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ﴿٦١﴾ [1]

ترجمه: پس از او آمرزش بخواهید و به درگاه او توبه کنید، که پروردگارم نزدیک و اجابت کننده است.

علی(ع) **لاتَستَبطِئُ إجابَةَ دُعائِکَ و قَد سَدَّدتَ طَریقَهُ بِالذُّنوبِ.** [2]

ترجمه: دیر مشمار زمان اجابت دعایت را، در حالیکه راه استجابت آن را با گناهانت بسته‌ای.

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

با دعا یار کن انابت حق　　　تا قبولت کند اجابت حق

نورالدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

زآب استغفار چون شستی دهان　　　گو دعا و مدحت شاه جهان

م: اعتقاد قلبی به استجابت و تداوم و جدیت در دعا

مع الأسف بسیاری از دعاها که به استجابت نمی‌رسند، از سوی کسانی مطرح می‌شود که به برآورده شدن حاجات خود توسط خداوند، یا عقیده‌ای ندارند و یا با تردید و تشکیک بدان می‌نگرند؛ و این در حالیست که از نگاه دین، اعتقاد راسخ و باور قلبی به قدرت و رحمت الهی شرط استجابت دانسته شده است. بار دیگر به ایس آیهٔ شریفه را از نظر گذرانده و در عبارت «ولیؤمنوا بی» تأمل بیشتری می‌کنیم:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِى عَنِّى فَإِنِّى قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِى وَلْيُؤْمِنُواْ بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾ [3]

ترجمه: و هرگاه بندگان من، از تو دربارهٔ من بپرسند، بگو من نزدیکم و دعای دعا

۱ـ هود، ۶۱

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۳۶۲

۳ـ البقره، ۱۸۶

کننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس آنان باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

پیامبر اکرمﷺ: **يقولُ اللهُ عزَّ و جلَّ: مَن سَألَنی وَ هُوَ يَعلَمُ أنّی أضرُّ و أنفعُ، أستجِيبَ لَه.**[1]

ترجمه: خدای متعال فرموده است: کسی که از من چیزی بخواهد و باور داشته باشد که نفع و ضرر حقیقتاً به دست من است، دعایش مستجاب است.

پیامبر اکرمﷺ: **أُدعُوا اللهَ و أَنتُم مُوقِنونَ بِالإجابَةِ.**[2]

ترجمه: خدا را بخوانید (دعا کنید) در حالیکه به اجابت درخواست خود یقین دارید.

علی‌عليه‌السلام: **مَن قَرَعَ بابَ اللهِ فُتِحَ لَهُ.**[3]

ترجمه: کسی که در خانه خدا را بکوبد، (بالأخره) به رویش گشوده شود.

علی‌عليه‌السلام: **لا يُقَنِّطَنَّکَ تَأخيرُ إجابَةِ الدُعاءِ.**[4]

مبادا هیچگاه تاخیر در اجابت دعا، تو را نا امید گرداند.

امام باقرعليه‌السلام: **واللهِ لا يُلِحُّ عبدٌ مُؤمِنٌ عَلی اللهِ عَزّ و جَلّ فِی حاجَةٍ إلا قَضاها لَه.**[5]

ترجمه: به خدا قسم هیچ بندهٔ مؤمنی در طلب حاجاتش اصرار و الحاح نمی‌ورزد، مگر آنکه خدای تعالی دعایش را مستجاب و برآورده می‌نماید.

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا تن رسد به جانان یا جان ز تن درآید

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در طلب سستی مکن صائب که از صدق طلب
دست من در آستین دامان منزل را گرفت

۱ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۷۸

۲ـ همان، جلد ۳، صفحه ۱۱۷۶

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۳۶۱

۴ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۶۱

۵ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۷۸

❀ گرم برانی از این در، درآیم از در دگر.[۱]

(این مثل نیز بیانگر اصرار و مداومت بر ذکر دعاست)

❀ میطلب دائم، چو میدانی که هست.[۲]

(چون ایمان و اعتقاد به قدرت مطلق پروردگار داری و به استجابت امیدواری، پس از تکرار درخواست، خسته مشو)

ظریفی نیز چنین گفته:

❀ از میان کسانی که برای دعای باران به تپه‌ها می‌روند، تنها کسی به کار خود ایمان دارد که با خود چتری همراه آورد!

ن. ذکرصلوات بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) پیش و پس از طرح دعا و درخواست

یکی از آداب دعا، ذکر شریف صلوات است. سلام، درود منفصل لفظی و صلوات درود متصل قلبی است. صلوات که خود دعایی است مشهور و شاید تنها دعایی باشد که استجابت آن قطعی است، در پذیرش و استجابت دعای بندگان نقش مهمی‌دارد. در روایات آمده است، پیش از دعا و بعد از آن، ذکر صلوات بر پیامبر خاتم و آل طاهرین آن حضرت جاری گردد زیرا، از آنجا که ذکر صلوات، دعایی است مقبول و مستجاب، لذا خداوند به سبب رحمانیت و کرمش ابا دارد از اینکه آغاز و پایان دعایی را مستجاب داشته و میانهٔ آن را به اجابت نرساند.

إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ ۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ صَلُّوا۟ عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا۟ تَسْلِيمًا ۝٥٦[۳]

ترجمه: خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمانش گردن نهید.

امام صادق علیه السلام فرمودند: درود خداوند به معنای رحمت، درود ملائکه به معنای به

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۱۹

۲ـ همان، صفحه ۶۴۶

۳ـ الأحزاب، ۵۶

پاکی یاد کردن و درود مردم به معنای دعاست.[1]

شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار:

صلوات اگر بگویی یابی هر آنچه جویی
گر تو ز خیل اویی، صلوات بر محمد

شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار:

ز آتش گر امان خواهی و عمر جاودان خواهی
بهشت و حوریان خواهی بگو صلوات پیغمبر

عطار نیشابوری، جوهر الذات:

خوشی صلوات دادی مر دعایت
قبول آمد بَرَم این دم دعایت

س: تقاضای پذیرش دعا، بعد یا قبل از آن

شخص دعا کننده لازم است، ضمن طرح دعای خود، پذیرش و استجابت درخواستش را نیز از خداوند سبحان مطالبه نماید. واژهٔ مشهور «آمین» که معمولاً پس از ذکر دعا آن را به زبان جاری می‌کنیم، همین معنا را در تقدیر دارد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

... رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ ﴿٤٠﴾[2]

ترجمه: پروردگارا دعای مرا بپذیر.

در آیهٔ فوق که از زبان حضرت ابراهیم‌(علیه السلام) بیان شده است، وی یکی از دعاهای خود را که در میانهٔ درخواست‌هایش مطرح می‌کند، پذیرش و قبول دعا از سوی خداست.

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا
یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن

۱ـ محسن قرائتی، تفسیر نور، جلد ۹، صفحه ۳۹۶

۲ـ ابراهیم، ۴۰

عطار نیشابوری، مظهر العجایب:

یا الهی کن دعایم مستجاب　　در چنین امید بخشم فتح باب

فخر الدین عراقی، عشاقنامه:

عجز من بین، دعای من بپذیر　　می‌توانی، به لطف دستم گیر

سعدی شیرازی،مواعظ:

مسلمانان ز صدق آمین بگویید　　که آمین تقویت باشد دعا را

نور الدین عبد الرحمن جامی، واسطه العقد:

آمین بگوی جامی و فانی شو اندر آن

گر خواهی این دعا به اجابت شود قرین

ع. نذر و وفای به آن

واژهٔ «نذر» یعنی اینکه کسی چیزی (از عموم حسنات) را که واجب نیست بر خود واجب گرداند به امید حدوث امری و برای نزدیک کردن دعا به استجابت.[1] که نظائری نیز در قرآن کریم دارد. نذر معامله‌ای پاک و خالصانه با خدای یکتاست و نقش آن در استجابت به قدری وسیع است که تجربهٔ شخصی بسیاری از مردم در این باب گواه روشنی است بر تأثیر آن در استجابت حوائج.

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ۝٧[2]

ترجمه: همان بندگانی که به نذر خود وفا می‌کردند و از روزی که گزند آن فراگیرنده است، می‌ترسیدند.

مفسران، شأن نزول این آیه را چنین ذکر کرده‌اند: روزی امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) بیمار شدند. علی(ع) به امر پیامبر اکرم(ص) نذر نمود که اگر فرزندانش شفا یابند، سه روز پی در پی روزه بگیرد. حضرت فاطمه، حسنین (علیهم السلام) و فضّه نیز همانگونه نذر کردند. شب اول فقیری، شب دوم یتیمی و شب سوم اسیری بر در خانه امیر المؤمنین سؤال کردند، علی(ع) نان جوینی که برای افطار از شخصی به

۱ـ الراغب الإصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، صفحه ۴۸۹

۲ـ الإنسان، ۷

قرض گرفته بود، هر سه شب به سائلان داد، بقیه نیز به حضرت اقتدا کـرده و افطـاری خود را به آنها دادند و هر سه شب با آب روزهٔ خود را افطـار نمودنـد. در روز چهـارم علی و حسنین (علیهم السلام) نزد رسول خداﷺ رسیدند. پیـامبر دیـد کـه حـسنین بـه شدت ضعیف و بی تاب شده‌اند، پیامبر اعظم با دیدن این منظره گریـه کردنـد و مائـدهٔ بهشتی به همراه این آیات نازل گردید.[1]

همینطورخوانندگان گرامی میتوانند ماجرای عجیب شیخ طبرسی و نذر ایشان که در صفحات پیش (بخش «ل» از همین عناوین) ذکر گردید را مجدداً مطالعه نمایند.

ف: پرهیز از حالت محدودیت انگارانه برای خداوند در میانهٔ دعا و نیـز تناسـب مطلب درخواستی با نیاز و اقتضائات دعا کننده

منظور اینست که دعا کننده نباید به گونه‌ای در خواست خود را مطرح کند که گویی خداوند برای استجابت آن محدودیت‌هایی دارد و به سبب همین محدویت‌ها، قـادر بـه استجابت دعا نخواهد بود(نعوذ بالله).

بایسته است دعا کننده به این مطلب واقف باشد که درخواسـت از خداونـد سـوای درخواست از مخلوقـات اسـت. (مـثلاً نگویـد کـه: خـدایا مـن همـین یـک مطلـب را می‌خواهم، این که مطلب زیادی برای تو نیست!) هنگامی که در دنیـا کـسی از دیگـری چیزی را مطالبه می‌کنـد، بخـشی از تـلاش خـود را مـصروف ایـن نکتـه مـی‌کنـد کـه درخواستش را کوچک و انجام آن را آسان جلوه دهد. لکن خداونـد محـدودیتی بـرای استجابت ندارد و قادر به استجابت هر دعایی است؛ و ایـن گونـه نیـست کـه بـرآورده کردن حاجات کسی، خدا را از استجابت دعای دیگری باز دارد. پس شایسته است دعـا کننده از طرح دعاهای بزرگ و درخواست‌های شگفت انگیز ابا نکند. البته مراد نگارنده در خواست‌های غیر عقلایی که مثلاً متضمن تناقض یا امور محال باشـد، نیـست. زیـرا قدرت خداوند به امور متناقض تعلـق نـدارد؛ بلکـه مـی‌خـواهیم بگـوییم میـزان مـورد درخواستی هر قدر بزرگ و عظیم باشد، مانعی برای طرح آن وجـود نداشـته و بزرگـی دعا در عدم استجابت آن نقشی ندارد. البته نکتهٔ ظریفی که نباید با مطلـب فـوق مـشتبه

۱ـ علامه طباطبایی، المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۳۳۹

شود اینست که دعا (خصوصاً درخواست‌های دنیوی) لازم است متناظر و متناسب با آرزوهای معقول و نیازهای شخص دعا کننده باشد؛ چرا که افراد در موقعیت‌های مختلف و شرایط گوناگون، نیازها و درخواست‌های متفاوت و غیر همسانی دارند. این سخن ناقض بحث پیشین نیست، به این دلیل که در آنجا سخن بر سر نامحدود بودن قدرت خداوند در استجابت بود و اگر کسی نیازهای بزرگ و شگفت انگیز خود را به عنوان دعا مطرح نماید مانعی برای برآورده شدن حاجاتش وجود ندارد به شرطی که این درخواست‌ها با اقتضائات و نیازها و آرزوهای معقول چنین شخصی در تعارض نباشد.

حکایت قرآنی زیر بسیار رهگشا و گویاست:

... إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾ [1]

ترجمه: قطعاً خدا به هر کس بخواهد، بی حساب و شمار روزی می‌دهد.

این آیه یکی از زیباترین بیان‌های قرآنی در باب دعا و استجابت آنست.

حکایت قرآنی

روزی زکریا عليه السلام که سرپرستی مریم (س) را برعهده داشت، به کلبهٔ محقر وی می‌رود و مانند دفعات پیش، نزد او خوراکی‌ها و میوه‌هایی تازه و عجیب که مربوط به فصل دیگری بود، می‌بیبند! و متعجبانه از مریم سؤال می‌کند که ماجرای این میوه‌ها چیست؟ مریم (س) در پاسخ وی می‌فرماید:

...قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾ [2]

یعنی: اینها از جانب خداست، قطعاً خدا به هر کس بخواهد، بی حساب و شمار روزی می‌دهد.

زکریا عليه السلام که غرق این سخنان شده بود و در حالیکه مبهوت معنای عبارت «بغیر حساب» گشته بود، آنجا را ترک و از خداوند درخواست نمود تا او را فرزندی عنایت فرماید؛ این در حالی بود که وی مردی کهنسال حدود هشتاد و هفت ساله[3] و همسرش

۱ـ آل عمران، ۳۷

۲ـ همان

۳ـ احمد بانپور، قصه های دلنشین قرآن، صفحه ۲۸۱

نیز زنی نازا بود و مدتها گرفتار شماتت و تمسخر مردم گشته بود (با ایم مضمون که تو دنباله و ورثه‌ای نداری)

اما این باور در زکریا قوت گرفته بود که: خداوند بی حساب می‌بخشد، پس می‌شود حساب پیری من و نازایی همسرم را نکند و مرا فرزندی عطا نماید.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِى مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴿٣٨﴾[1]

ترجمه: آنجا بود که زکریا پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده مرا عطا کن که تو شنوندهٔ دعایی.

و چنین شد؛ دعای زکریا مستجاب و خداوند تولد یحیی‌ﷺ را به وی بشارت داد.[2]

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

ص: رعایت اصل اولویت در طرح دعاها

از دیگر آداب دعا رعایت تقدم و تأخر در موارد درخواستی است، یعنی لازم است ابتدا به موارد مهم و اساسی پرداخته شود. در سورهٔ مبارکهٔ حمد، اولین دعایی که مطرح می‌شود در خواست هدایت است و قرار گرفتن در یگانه صراط مستقیم الهی. در صفحات بعد، به نمونه‌هایی از ادعیهٔ ذکر شده توسط پیامبران بزرگ الهی اشاره خواهد شد، در آنجا خواهیم دید که محتوای درخواست‌های برترین بندگان خداوند چیست و این بزرگان چه در خواست‌هایی را در صدر دعاهای خود مطرح نموده‌اند.

۱ـ آل عمران، ۳۸

۲ـ برای مطالعه بیشتر به آیات ۳۷ الی ۴۱ سورهٔ مبارکهٔ آل عمران مراجعه شود.

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

ز خواهش‌های بیجا گر نه یی شرمنده و نادم
چه داری دست پیش روی خود وقت دعا کردن

ق: زمان و مکان مناسب برای دعا

با توجه به حالات متفاوت انسان در زمانهای مختلف، طبیعتاً در بعضی لحظات، انسانها به مدد تغییرات روانی خود، در برقراری ارتباطِ قوی تر با خدای مهربان توفیقات بهتری می‌یابند. نیمه‌های شب و سحرگاهان (همانگونه که در بحث مربوط به توبه و استغفار با تفصیل بیشتری بیان شد) و از همه مهمتر لیالی بی مانند قدر، از بهترین لحظات و زمانها برای دعا شناخته شده‌اند.

همینطور مکانهای مقدس و مطهر از قبیل مساجد و در رأس آنها مسجد الحرام و مضاجع شریف معصومان (علیهم السلام) و مهمتر از همه مسجد النبی ﷺ، بهترین مکانها و قرار گرفتن در جهت قبله بهترین حالت برای برقراری ارتباطی ناب با پروردگار عالم و طرح دعا است.

در آیه زیر به مکان دعای حضرت زکریا علیه السلام که محراب عادت وی بود اشاره شده است:

فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّى فِى ٱلْمِحْرَابِ... ﴿٣٩﴾ [1]

ترجمه: پس در حالیکه وی ایستاده و در محراب خود دعا می‌کرد فرشتگان او را ندا در دادند...

همینطور خداوند به برخی مکانهای مقدس دیگر اشاره نموده است:

... صَوَٰمِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَٰتٌ وَمَسَٰجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيرًا ... ﴿٤٠﴾ [2]

ترجمه: صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود.

... وَأَقِيمُوا۟ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ... ﴿٢٩﴾ [3]

۱ـ آل عمران، ۳۹

۲ ـ الحج، ۴۰

۳ـ الأعراف، ۲۹

ترجمه: در هر مسجدی روی خود را مستقیم به سوی قبله کنید و در حالیکه دین خود را برای او خالص گردانیده‌اید، وی را بخوانید.

در آیهٔ شریفهٔ فوق نیز همانطور که ملاحظه می‌کنید، خدای متعال مردم را به دعا و خواندن پروردگارشان در مساجد و در جهت کعبه فرا خوانده است.

سیدای نسفی، شهر آشوب:

وقت خفتن ساختم شوخ مؤذّن را دعا
قامت خود راست کرد و گفت در مسجد درآ

مولوی، دیوان شمس:

به درگاه خدای حی و قیوم　　دعا کردن نکو باشد سحرگاه

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
بدین راه و روش می رو که با دلدار پیوندی

مولوی، دیوان شمس:

سحرگاهان دعا کردم که این جان باد خاک او
شنیدم نعرهٔ آمین زجان اندر دعای من

عبید زاکانی، دیوان اشعار:

خاص و عامش در سحرگاهان دعاها گفته‌اند
وان دعاهای سحرگاهی اثرها کرده‌اند

ابوسعید ابا الخیر، دیوان اشعار:

شاها ز دعای مرد آگاه بترس　　وز سوز دل و آه سحرگاه بترس

امیر خسرو دهلوی، دیوان اشعار:

پرده برگیر ز رخ تا که دعایی بکنم　　که به هنگام سحر گاه دعا خوش باشد

خیام نیشابوری، رباعیات:

وقت سحر است خیز ای طرفه پسر　　پر باده لعل کن بلورین ساغر
کاین یک دم عاریت در این کنج فنا　　بسیار بجویی و نیابی دیگر

زمزمهٔ بخشی از غزل مشهور حضرت حافظ که در آن به صراحت، توفیقات و تبحر

ادبی خود را مرهون و مدیون دعا و تضرع سحرگاهان و عنایت حضرت حق می‌داند خالی از لطف نیست:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد
اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود
که ز بند غم ایام نجاتم دادند

ر: دعا برای دیگران پیش از خود

بیستمین و آخرین مورد از مهارت‌های دعا و درخواست از پروردگار مستعان، دعا کردن برای دیگران است. نکتهٔ درخور توجه اینکه فراموش نکنیم که در آیین اسلام و اخلاق معاشرت تا چه اندازه به روابط اجتماعی و خیرخواهی و خیر اندیشی تأکید شده است. «الجار ثم الدار»

این عبارت مشهور توسط حضرت فاطمه زهرا (س) بیان شده است. نقل شده که روزی ایشان در حال مناجات با خدا بود و بعد از اینکه ایشان برای سایرین و همسایگان دعا نمودند و دعا برای خود و فرزندانش را به تأخیر انداختند، امام حسن علیه‌السلام که شاهد این قضیه بود، علت آن را از مادر جویا شده و بانوی بزرگ اسلام در پاسخ آن کودک عزیز، به آن عبارت اکتفا نموده و فرمودند: «یا بنیّ، الجار ثم الدار»؛[1] اکنون این جمله در میان عرب زبانان وحتی ما ایرانیان به صورت یک حکمت و آموزه درآمده و در محافل رایج گشته است.

۱ـ استاد مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱۸، داستان راستان، صفحه ۲۴۴

همینطور یکی از مستحبات نافلهٔ شب، دعا کردن برای چهل مؤمن آنهم با ذکر نام می‌باشد که بسیار قابل تأمل است.[۱]

پیامبر اکرمﷺ: **مَن قدّمَ أربَعینَ رَجُلاً مِن إخوانِهِ قَبلَ أن یَدعُو لِنَفسِهِ استجیب لَه فِیهم و فِي نَفسِهِ.**[۲]

ترجمه: آنکه دعا برای چهل نفر از برادرانش را بر خود مقدم بدارد، دعایش دربارهٔ ایشان و خود، مستجاب است.

سایر آداب دعا

گذشته از آداب بیست گانه‌ای که در باب دعا مطرح شد، در آثار و نگاشته‌های مرتبط، موارد دیگری نیز به چشم می‌خورد. در کتاب شریف بحار الأنوار، مواردی چند به عنوان آداب دعا ذکر شده است از قبیل:

طهارت، بوی خوش، روی کردن به قبله، حسن ظن به خداوند در تعجیل اجابت، اخلاص و توجه قلبی، طلب نکردن محرمات، وپاکی درون از محرمات بوسیلهٔ روزه، تجدید توبه، مطالبهٔ پنهانی، نام بردن حاجات، فروتنی و خشوع، گریه و ناله، اعتراف به گناهان، بلند کردن دستان، همراه نمودن دعا با خواندن اسماء حسنی و اسم أعظم، مدح و ستایش خداوند، تلاوت قرآن خصوصاً سورهٔ توحید، تکرار دعا، ختم دعا با درود فرستادن به پیامبرﷺ واهل بیتعليهم‌السلام و دعا کردن در زمان‌های خاص از قبیل سحرگاهان، هنگام تلاوت کلام خدا، زمان غروب آفتاب، هنگام طلوع فجر و زمان بارش باران.[۳]

همینطور کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، در باب آداب درخواست انسانها از یکدیگر، موارد جالبی را متذکر شده که با هم مرور می‌کنیم:

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

و اگر تو را به کسی حاجت بود، بنگر که آن مرد کریم است یا لئیم، اگر مرد کریم باشد حاجت بخواه اما فرصت نگاه دار، به وقتی که دلتنگ باشد حاجت مخواه و در حاجت خواستن سخن نیکو بیندیش وز پیش قاعده نیکو فرو نِه و آنگاه مخلص سخن

۱ـ حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، صفحه ۲۴۷

۲ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۱۷۵

۳ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۶

بدان جای رسان که حاجت تو بیرون آید و اندر سخن گفتن تلطف بسیار نمای که تلطف در حاجت خواستن دوم شفیعی است که اگر حاجت بدانی خواستن، بی قضای حاجت باز نگردی و حاجت تو روا شود.

سعدی شیرازی، گلستان:

به حاجتی که رَوی، تازه روی و خندان باش
فرو نبندد کار، گشاده پیشانی

به علاقمندان پیشنهاد می‌نماییم برای مطالعهٔ بیشتر در این حوزه، به کتاب‌های شریف صحیفهٔ سجادیه و مفاتیح الجنان که مملو از ادعیه و عبارات رسیده از معصومین (علیهم السلام) است نیز رجوع نمایند.[1]

دعا، مایهٔ آرامش

در پایان آداب و شرایط مربوط به دعا، نکتهٔ مهم دیگری ذکر می‌شود که نباید از آن غفلت شود و آن توجه به آرامش و سکینه‌ایست که در هنگامهٔ دعا و پس از آن بر قلب انسان وارد می‌شود؛ این ویژگی دعا، هم از آثار نیکوی دعاست و هم از شروط استجابت است به این معنا که آرامش قلبی، ندای دعا کننده را تصفیه کرده و بدان جلا می‌بخشد، چرا که دعا همانطور که گذشت، ندایی است برآمده از اعماق دل و سویدای وجود آدمی و قلب‌های آرام بستر شایسته‌ای برای دعاهای خالصانه‌اند.

... وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ ... ﴿۱۰۳﴾[2]

ترجمه: (ای پیامبر) برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است.

شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار:

مرض قلب را شفا ذکر است
مونس جان اولیاء ذکر است

۱ـ همینطور می‌توانید برای مطالعهٔ بیشتر به آثار زیر که رویکرد دعایی ـ مناجاتی دارند، مراجعه فرمایید: الدعاء اثر سلیمان بن احمد طبرانی، الدعوات المستجابه و مفاتیح الفرج اثر ابو حامد غزالی، ادعیه السرّ اثر علی راوندی، کنوز النجاح اثر فضل بن حسن طبرسی، سلاح المؤمن فی الدعاء والذکر اثر محمد بن همام، لطائف المعارف اثر حافظ بن رجب الحنبلی، عمل الیوم واللیله اثر سیوطی، سهام الإصابه فی الدعوات المستجابه اثر سیوطی، حلیه الأبرار و شعار الأخیار اثر شرف نووی و المراقبات اثر میرزا جواد ملکی تبریزی.

۲ـ التوبه، ۱۰۳

ادعیهٔ مشهور قرآنی از زبان انبیاء الهی:

در اینجا خوب است نمونه‌هایی از ادعیه انبیاء عظام الهی که در قرآن از زبان ایشان صادر شده است مرور کنیم تا با نوع و متد دعا و درخواست آشنا شویم و نیز در دعاهای روز مره و خصوصاً در اذکار قنوت بتوانیم از این عبارات کارگشا بهره بیشتری ببریم. دعاهایی که از زبان پیامبرانی همچون حضرت محمدﷺ، حضرت آدم، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی(علیهم السلام) و دیگر بزرگان در قرآن کریم به چشم می‌خورد. البته با توجه به رسالت این نوشتار صرفاً به مضمون بیست مورد از ادعیه ای که از اشتهار بیشتری نزد ما مسلمانان برخوردارند اشاره می‌کنیم:

رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ... ﴿١٩٤﴾ [آل‌عمران/۱۹۴]

وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَٰجِنَا وَذُرِّيَّـٰتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾ [الفرقان/۷۴]

... رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى ٱلْـَٔاخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿٢٠١﴾

[البقره/۲۰۱]

...رَبَّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّـَٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾

[آل عمران/ ۱۹۳]

... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ إِن نَّسِينَآ أَوْ أَخْطَأْنَا ... ﴿٢٨٦﴾ [البقره/ ۲۸۶]

.. رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَآ إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِنَا ... ﴿٢٨٦﴾

[البقره/ ۲۸۶]

... رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦ وَٱعْفُ عَنَّا وَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَآ ... ﴿٢٨٦﴾

[البقره/ ۲۸۶]

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً ... ﴿٨﴾

[آل عمران/ ۸]

... رَبَّنَآ أَفۡرِغۡ عَلَيۡنَا صَبۡرٗا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿۲۵۰﴾
[البقره/۲۵۰]

... رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةٗ وَهَيِّئۡ لَنَا مِنۡ أَمۡرِنَا رَشَدٗا ﴿۱۰﴾ [الکهف/۱۰]

رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ﴿۴۱﴾ [ابراهیم، ۴۱]

... رَبَّنَآ أَنزِلۡ عَلَيۡنَا مَآئِدَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدٗا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةٗ مِّنكَۖ
وَٱرۡزُقۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿۱۱۴﴾ [المائده/ ۱۱۴]

... رَبَّنَا ٱصۡرِفۡ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿۶۵﴾ [الفرقان/۶۵]

... رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَٱغۡفِرۡ لَنَآۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿۸﴾ [التحریم/ ۸]

رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ
وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۚ ... ﴿۸﴾ [الغافر/۸]

قَالَ رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي ﴿۲۵﴾ وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي ﴿۲۶﴾ وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي ﴿۲۷﴾
يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي ﴿۲۸﴾ [طه/۲۵]

.. رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا
نَّصِيرٗا ﴿۸۰﴾ [الإسرا/۸۰]

رَبِّ ٱجۡعَلۡنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِيۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ ﴿۴۰﴾ [ابراهیم/۴۰]

رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۸۳﴾ [الشعرا/۸۳]

... رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنٗا وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ﴿۳۵﴾ [ابراهیم/۳۵]

۸ـ ۱۵ زبان پوزش و اعتذار

از جمله ویژگی‌های یک انسان متمدن و فهیم اینست که در زمان ارتکاب اشتباهات، خود را مقید و ملزم به عذرخواهی و اقرار به اشتباه دانسته و این امر را برای خود امری صعب و دشوار تلقی ننماید. این توصیه در متون قدسی و روایات بسیار

مورد تأکید قرار گرفته است که نمونه‌هایی از آن را ذکر خواهیم کرد.

اما باید دانست که اکتفا کردن به بیان عذر خواهی بدون رعایت آداب آن، موجب ادا نشدن مطلب و گاهی موجب دلسردی و پریشانی شخص مقابل می‌شود. اگر مراد از عذر خواهی دلجویی از کسی است که مورد اسائه‌ای قرار گرفته، طبعاً بایستی وجنات، واژه‌ها و لحن عذر خواه، حامل پیامی باشد که مخاطب را مجاب به اغماض وی نماید و شرمساری و ندامت معتذر، عینیت یابد، نه اینکه فقط برای رفع یک مسؤولیت اخلاقی بوده و یا اینکه به شیوه‌ای انجام شود که مخاطب اصلاً آنرا عذرخواهی به حساب نیاورد و بالاتر از آن، این عمل را به عنوان عذر بدتر از گناه تلقی نماید.

چه نیکوست که انسان کاری نکند که مستلزم عذر خواهی باشد لکن باید دانست که عذرخواهی کردن علامت بزرگواری و کرامت انسان است. در یک عذرخواهی مؤدبانه، چند پیام و مفهوم مستتر است (ده مورد). که بیشتر این مفاهیم گویای کیاستِ شخص معتذر بوده و شأن و منزلت فرد خطا کار را در زمان عذرخواهی نه تنها نکاسته بلکه علو و رفعت می‌بخشد. (دقت کنید)

پیام‌های مستتر در اعتذار

پیام اول: من تفاوت خوب و بد را می‌دانم.(قدرت تشخیص)

پیام دوم: من می‌دانم که اشتباه کرده‌ام.(شجاعت اقرار و اعتراف)

پیام سوم: من از اشتباه خود پشیمان و نادم هستم.(خیر خواهی و نیک سیرتی)

پیام چهارم: من نمی‌خواستم که تو را مورد آزار و رنجش قرار دهم.(نداشتن سوء نیت و رفع بدبینی)

پیام پنجم: من می‌خواهم که مورد بخشایش تو قرار گیرم.(صلح طلبی وعلاقه به روابط مسالمت آمیز)

پیام ششم: من به یاد محبت سابق تو هستم و آنرا دوست دارم و نمی‌خواهم از من دریغ شود. (داشتن فهم و درک در خصوص خوبیهای دیگران)

پیام هفتم: من در قبال تو کارهای دیگری کرده‌ام که آنها بد نبوده‌اند، اگر اینک به سبب خطایی عذر خواهی می‌کنم، بدان و آگاه باش که در سایر مواقع ـ که بسیار بیشتر

است ـ در قبالت اعمال شایسته و نیکی انجام داده‌ام.(اثبات نقاط قوت خود)

پیام هشتم: من انسان آگاه، فهمیده و متواضعی هستم. (گرایش به تعقل وتواضع)

پیام نهم: من می‌خواهم با سریع ترین و مؤثرترین روش، قضیه را فیصله داده و تـو را به صلح و دوستی برگردانم. (تیز هوشی و مدیریت روابط)

پیام دهم: من نمی‌خواهم با من مقابله به مثل نمایی.(زیرکی در گریز از خطر احتمالی)

البته تحقق موارد فوق در بطن آن قسم از پوزش طلبی‌ها واقع می‌شود که با رعایـت آداب و به صورت صحیح انجام شود.

نکتهٔ بسیار مهم دیگری که نباید از آن غفلت شود مسألهٔ قبول و پذیرش عذرخواهی توسط مخاطب است. مع الأسف در بعضی از فرهنگها جایگاه پـذیرش عـذرخواهی در حد مطلوبی نهادینه نشده است و در برخی فرهنگ‌ها نیز اساساً پـوزش طلبـی مرسـوم نیست. و بدتر از همه اینکه گاهی نه عذرخواهی کردن در زمان بروز اشتباهات فراگیـر است و نه پذیرش آن؛ به این معنا که اگر کسی خطایی مرتکب شود، خـود را ملـزم بـه عذرخواهی و طلب پوزش نمـی‌دانـد و در آن سـوی مـاجرا، فـرد در قبـال کـسی کـه عذرخواهی می‌نماید، این عمل را وظیفهٔ وی دانسته و بعضاً به جـای پـذیرش اعتـذار، خود را بیشتر محق دانسته و در زیر سؤال بردن چنین شخصی موضع محکم تری اتخاذ می‌کند.[1]

بنابراین از آداب مهم این موضوع اینست که در هنگام بروز خطاها و اشتباهات خود را به اظهار تأسف و اعتذار آنهم با رعایت آداب، مقید و ملزم بدانیم و اگر کـسی از مـا طلب پوزش نمود، از وی بپذیریم و با عباراتی رضـایتمندی خـود را اعـلام و وی را از پذیرفته شدن عذرخواهی اش آگاه نماییم.

در فرهنگ واژگان ما ایرانیان برای پوزش طلبی، معادل‌های فراوانی وجـود دارد کـه می‌توان بر اساس موقعیت و موضوع مورد اعتذار، بهترین آنها را برای بیان برگزید.

علاوه بر واژه‌های معمول ومرسوم اعتذار، از قبیل (معـذرت مـی‌خـواهم، ببخـشید، شرمنده‌ام، حلال کنید و...)

۱ـ در بیشتر کشورهای غربی، این موضوع در فرهنگ مردمان آن دیار فراگیر شده است؛ آنها همواره در زمان بروز خطاها و اشتباهات به گفتن تک واژهٔ مشهور sorry (متأسفم) خود را ملزم دانسته و شنونده نیز به همین مقدار اندک برای پذیرش، بسنده نموده و از اشتباه طرف مقابل چشم پوشی می کند.

می‌توان از عبارات غیر مستقیم زیر نیز برای عذرخواهی بهره گرفت:

من اشتباه کردم، منظوری نداشتم، نمی‌خواستم شما را ناراحت کنم، خیلی بد شد، کاش این اتفاق نمی‌افتاد، کاش من این رفتار را نمی‌کردم، متأسفم، امیدوارم فراموش کنید، باید این اشتباهم را جبران کنم و...)

قرآن کریم و روایات

... وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ... ﴿٢٢﴾ [۱]

ترجمه: و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟

... فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۚ ... ﴿٤٠﴾ [۲]

ترجمه: پس هرکه درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر عهدهٔ خداست.

علی علیه‌السلام: **مَن أحسَنَ الإعتِذار إستَحقَ الإغتِفار.** [۳]

ترجمه: کسی که نیکو عذر خواهی کند، شایستهٔ آمرزش است.

علی علیه‌السلام: **شافِعُ المُجرِمِ خُضوعُه بِالمعذرَةِ.** [۴]

ترجمه: شفیع و واسطهٔ گنهکار، فروتنی و التماس او به عذرخواهی است.

علی علیه‌السلام: **الإقرارُ إعتِذار.** [۵]

ترجمه: اقرار و اعتراف به گناه، عذرخواهی است.

علی علیه‌السلام: **ما أذنَب مَن إعتَذَر.** [۶]

ترجمه: کسی که عذرخواهی کند چنان است که گناهی نکرده.

علی علیه‌السلام: **مَن إعتَذَرَ مِن غَیر ذَنبٍ فَقَد أوجَبَ عَلی نَفسِهِ الذَنبَ.** [۷]

۱ـ النور، ۲۲

۲ـ الشوری، ۴۰

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۳

۴ـ همان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۲

۵ـ همان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۱

۶ـ همان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۳

۷ـ همان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۳

ترجمه: کسی که بدون داشتن گناهی عذرخواهی کند به حقیقت گناهی را بر خود ثابت کرده است.

علی علیه‌السلام، از طریق جملهٔ بسیار کوتاه و پر مغزی ضرورت پوزش پذیری را چنین بیان فرموده‌اند:

الإعذارُ یوجِبُ الإعتذارَ.[۱]

ترجمه: عذرخواهی واجب سازد، عذر پذیری را.

علی علیه‌السلام: **ما أقبَحَ العُقوبَةَ مَعَ الإعتِذارِ.**[۲]

ترجمه: چه زشت است کیفر دادن، با وجود عذرخواهی.

علی علیه‌السلام: **أقبل عُذرَ أخیک و أن لم یکن له عذرٌ فالتمِس له عذراً.**[۳]

ترجمه: پوزش برادرت را بپذیر و اگر او را عذری نیست، برایش عذری بساز.

اشعار و متون ادبی

فخر الدین اسعد گرگانی، ویس و رامین:

گناه آید به نادانی ز مستان		چو عذر آرند از ایشان داد مستان
خرد را می‌ببندد، چشم را خواب		گنه را عذر شوید، جامه را آب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

زبان عذر ندارم ز روسیاهی‌ها		مگر شود عرق شرم عذرخواه مرا

امیر معزی، دیوان اشعار:

عذرهای دگرش هست و نگوید زین بیش
ناپذیرفته بود عذر چو بسیار بود

امیر معزی، دیوان اشعار:

عذرمن بپذیر اگر چه هستم از تقصیر خویش
هم سزاوار ملامت هم سزاوار عتاب

۱ـ همان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۱

۲ـ همان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۳

۳ـ همان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۲

ملک الشعراء بهار، دیوان اشعار:

خود سخنی ناستوده بود و بگذشت
زان سخن رفته عذر خواهم بپذیر

قاسم انوار، دیوان اشعار:

قاسم اگر مست نه ای کژ مرو — از تو کسی نشنود این عذرِ لنگ

محمد اسیری لاهیجی، اسرار الشهود:

من نبودم واقف از گفت شما — عذر من بپذیر از بهر خدا

ایرانشاه ابی الخیر، بهمن نامه:

بزرگان نهادند بر خاک سر — به پوزش به پیش شه دادگر

مولوی، مثنوی معنوی:

سر فرو انداختند آن مهتران
عذر جویان گشته زان نسیان به جان

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

سعدیا در پای جانان گر به خدمت سر نهی
همچنان عذرت بباید خواستن تقصیر را

سعدی شیرازی، بوستان:

به عذرآوری خواهش امروز کن — که فردا نماند مجال سخُن

کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

اما تو گناهی مکن که تو را عذر باید خواستن، پس اگر اتفاق افتد که تو را از کسی عذر باید خواستن، از عذرخواستن ننگ مدار تا ستیزه منقطع شود؛ و چون مجرمی عفو خواهد، اجابت کن و هیچ گناهی مدان که آن به عذر نیارزد.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* بخشش از بزرگان است.[1]
* اگر پوزش نکو باشد ز کهتر — نکوتر باشد آمرزش ز مهتر[2]

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۲۹

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۷۹

* در عفو لذتی است که در انتقام نیست.[۱]
* تقصیر، هرچه بزرگ باشد، اعتذار کوچکش می‌کند.[۲]
* آدم باید گذشت داشته باشد.[۳]
* از بزرگان عفو بودست از فرو دستان گناه.[۴]
* عذرهای بدتر از گناه.[۵]

تعابیر: «خاک در دهان انداختن، عذر آوردن، عذر تقصیر خواستن» کنایه از ندامت و پشیمانی و پوزش خواستن است.

تعابیر: «چشم دوختن از چیزی، چشم نگاه داشتن از کسی، جرم بخش، عذر نیوش، جرم پوش، عفومند، عفولان، غبار از آستان کسی روبیدن، ماجری در نوشتن» کنایه از اغماض، بخشایندگی گناه و پذیرش اعتذار است.[۶]

۸-۱۶ زبان قصه گویی و روایتگری

قصه گویی، فنی است قدیمی، وسیع و تخصصی که به قصه گویی نقالانه، قومی، مذهبی، تماشاخانه‌ای، کتابخانه‌ای و مؤسسه‌ای و قصه گویی در اردو، زمین بازی و پارک می‌تواند تقسیم شود.

همینطور انواع قصه از جمله، قصص قرآن، قصه‌های ماجرایی، داستان‌های تاریخی، قصه‌های عرفانی و فلسفی، حکایت‌های اخلاقی، قصه‌های حیوانات، قصه‌های فکاهی و طنزآمیز، داستانهای عاشقانه، قصه‌های دینی و مذهبی، اقسام رمان، افسانه‌ها و... نیز سیاق و متد مخصوص به خود را دارد. برای قصه گویی و نقالی سبک‌ها و شیوه‌های متنوعی وجود دارد و برای زیباتر کردن و مانایی اثر قصه، فنون و مهارت‌هایی وجود

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۷۴

۲ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۲، صفحه ۱۴۱۷

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۲۱

۴ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۵۶

۵ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۵۸

۶ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۵۵۵،۶۴۶، ۶۵۵، ۷۳۹ و جلد ۳، صفحات ۱۷۷۳، ۱۸۰۱، ۱۸۴۸، ۲۲۸۸

دارد که به مواردی از آن اشاره می‌شود:

مهارت‌های قصه گویی و ویژگی‌های قصهٔ خوب

لحن و آهنگ صدا، پیوستگی عبارات، شتاب و آهستگی کلام، اوج، شدت و ضعف صدا، مکث‌ها، حالتهای چهره، حرکات دست و صورت، استفاده از زبان اشاره، شبیه سازی و تصویر سازی، تقلید صدا (حتی صدای جنس مخالف یا جانوران) و...؛[1] که لازم است، گوینده برای زیبایی و تأثیر قصه، در مجال و موقعیت‌های مختلف ترکیبی از این روش‌ها و فنون را برگزیند.

ویژگی‌ها و ابزار یک قصه گوی خوب نیز عبارتند از: انتخاب درست نوع قصه، هماهنگی قصه گو با داستان، تناسب نوع قصه با گروه سنی شنوندگان، توجه به تناسب دارازای قصه با حوصلهٔ مستمع، استفاده از وضعیت چهره به چهره، صدای پرطنین و روشن، تناسب نوسان با حالات مورد تأکید در داستان، استفاده از روشهایی همچون قصه گفتن با نجوا، خواهش، فریاد و ناله، گاه با تأمل و درنگ و زمانی با شتاب، بیانی زنده و خیال انگیز و هیجان آور.[2]

نکتهٔ مهمی‌که نباید از آن غفلت شود اینست که قصه گو با اتکاء به تجارب و در نظر داشتن شرایط، بایستی تشخیص دهد، از کدام فنون، چگونه و چه زمانی بهره گیرد.

قرآن کریم و روایات

خداوند متعال در ابتدای سورهٔ مبارکهٔ یوسف(ع) و پیش از آغاز این داستان زیبا و در آیهٔ شریفهٔ سوم از این سوره، چنین می‌فرماید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَـٰذَا الْقُرْآنَ ... ﴿۳﴾ [3]

ترجمه: ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم.

۱ـ بنفشه حجازی، ادبیات کودکان و نوجوانان، صفحه ۲۰۳

۲ـ همان، صفحه ۲۰۴

۳ـ یوسف، ۳

صرفنظر از اینکه داستان یوسف زیباترین و جذابترین قصه در میان تمام روایتها و نقالیهای تاریخ ادبیات جهان به شمار می‌رود و این موضوع نیز بر همگان و خصوصاً اهل فن روشن است؛ و ضمن ابراز نهایت احترام به مترجم گرانقدر قرآن کریم، استاد محمد مهدی فولادوند، به عقیدهٔ نگارنده، در ترجمهٔ ذکر شده، از نکتهٔ مهمی غفلت شده که با استفاده از تفسیر شریف و گرانقدر مجمع البیان به نقد آن می‌پردازیم.

مرحوم شیخ طبرسی از زجّاج اینگونه نقل می‌کند که وی گفته:

«**نحن نقصّ علیك أحسن القَصص**»، یعنی ما بیان خواهیم کرد برای تو با بهترین شیوه‌های بیان و روایتگری و در اینجا قَصص جمع قصه نیست که به صورت بهترین قصه‌ها ترجمه شود؛ بلکه جمع مکسر قصه، قِصص (با کسر قاف بر وزن فِعَل) است و قَصص (به فتح قاف) وزن مصدری است (قائم مقام مصدر)،[1] به معنای «قصه گویی»؛ پس در این صورت ترجمه صحیح آیه اینگونه خواهد بود:

ما به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، با بهترین شیوه‌های قصّه گویی و روایت پردازی بر تو حکایت می‌کنیم (داستان یوسف).

از آنچه که گذشت روشن می‌شود که قرآن کریم برای قصه گویی و روایت گری نیز آداب و روشهایی قائل است که خداوند در این آیات استفاده از بهترین شیوه‌ها را در پردازش داستان یوسف اتخاذ نموده است. اگر به شیوهٔ بیان این داستان در قرآن و مراحل آن و چگونگی پردازش ماجراها دقت کنید، متوجه نوعی تصویر سازی هنرمندانه در ذهن مخاطب خواهید شد. خواننده به طرز عجیبی با شخصیت‌های داستان، خصوصاً قهرمان آن، همزاد پنداری می‌کند. آرزویی که تمام نویسندگان و حتی فیلمسازان، آن را در سر می‌پرورانند و تمام تلاش خود را می‌کنند تا به گونه‌ای خواننده را غریق پندارها و مغلوب قالب شخصیت‌های داستان خود نمایند.

یکی از وجوه ممیزه و به پندار نگارنده، وجه غالب داستان یوسف(ع)، تنوع و تلون مطالب است؛ در این داستان، موضوعات جذابی از قبیل:

«توحید، نبوت، وحی، ادب ارتباط با والدین، خواب و اقسام آن (صادقه، پریشان و تعبیری)، علم و حکمت، دانش تعبیر خواب، حسادت و غیرت، توطئه برای قتل، توبه و

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۵، صفحهٔ ۳۵۶

استغفار، تفریح و تفرج، ورزش و مسابقه، دروغ، حزن و اندوه، تضرع و ناله، دلهره و نگرانی، اشک دروغین، حلم و صبر، بشارت و اخبار خوشایند، خرید و فروش، فرزند خواندگی، عشق، هوس، روابط جنسی، خیانت و حفظ امانت، کید و مکر، جمال و زیبایی، شیطان و وسوسه، تهمت، شایعه پراکنی، شرارت، خیر خواهی، ملامت و شماتت، جهاد با نفس اماره، شرک و یکتا پرستی، وفور نعمت و قحطی، مقامات و مناصب حکومتی، سوگند، توکل، دزدی، تقوی و پرهیز از عصیان الهی، تعقیب وگریز، شرم و حیا، زندان، قضاوت، کشف حقایق، امید، ندامت و پشیمانی، دعا، شفا، عبرت و...» به چشم می‌خورد؛ همانطور که ملاحظه می‌کنید، در این داستان به بیش از پنجاه موضوع پرداخته شده که هریک به تنهایی سرفصلی مجزا و به قول اهل فن، «ژانر» متفاوتی هستند برای هنرنمایی اصحاب هنر، نقاشان، موسیقی دانان، نویسندگان، کارگردانان و بازیگران.

از دیگر لوازم و آیین های این بخش اینست که بایستی قصه گویی را از آفات و نواقصی که ممکن است بر آن عارض شود، مصون داشت. مثلاً یکی از آفات روایتگری و نقالی، کم نمودن قطعات، یا اضافه کردن بخش‌هایی به اصل ماجراهاست.

قصه‌ها، متل‌ها و داستانهای ملل، سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر و گاه از طریق داستان گویان دوره گرد یا ساربانان، از شرق به غرب و از مکانی به مکان دیگر رفته و چنان در هم آمیخته شده و در هر بار بازگو شدن، چیزی بر آن افزوده یا کم شده که باز شناختن یکی از دیگری، کاری بس دشوار است.[۱]

مطابق روایات از بدترین آفات نقل، دروغ گویی و افزودن شاخ و برگ به آن است، علاوه بر آنچه از نظر گذشت، داستان‌ها و روایات در طول تاریخ از سوی جاعلان که با هدف‌های گوناگون و متعددی صورت می‌پذیرد از این آفت در امان نبوده‌اند، البته بخش عمده‌ای از این اضافات از نگاه باریک اندیشمندان اهل فن، پنهان نمانده و فاش گردیده‌اند.

حتی در بیان فضائل و مراثی معصومین (علیهم السلام) از دروغ پردازی به شدت نهی شده است.

۱ـ بنفشه حجازی، ادبیات کودکان و نوجوانان، صفحه ۲۱

استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب «حماسهٔ حسینی» به تحریفات عاشورا اشاره و با لحنی قاطع و بیانی محکم این قبیل تحریفات راه یافته به حادثهٔ عاشورا را محکوم و ذکر آن را در مجالس روایتگری و مداحی، به شدت مذمت نموده است.[۱]

علی (ع): **شَرُّ الرواياتِ أكثرُها إفكاً.**[۲]

ترجمه: بدترین روایتها آن است که دروغش بیشتر باشد.

علی (ع): **آفةُ النَقلِ كِذبُ الروايةِ.**[۳]

ترجمه: آفت نقل کردن روایت، «دروغ» است.

فردوسی، شاهنامه:

کنون داستان گوی در داستان　　　از آن یک دل و یک زبان راستان

نظامی گنجوی، هفت پیکر:

چون که سرهنگ این حکایت گفت　　　شه سر انگشت خود به دندان سُفت

تعابیر: «داستان زن، قصه پرداختن، سخن طراز، لطیف افسانه، خوش سَمَر، فسانه پرداز، گنجینه دار سخن، فسانه سرای، فسانه سگال، فسانه گوی، قصه دراز کردن، قند فسانه» کنایه از قصه گو وکسی است که افسانه‌های شیرین گوید.[۴]

۸-۱۷ زبان تشویق، تنبیه، تذکر و هشدار

سخن پیرامون ارزش و جایگاه مقولاتی از قبیل تشویق، تنبیه و تذکر، به درازا خواهد انجامید، لکن اجمالاً باید بگوییم، روانشناسان و صاحبنظران علوم تربیتی را عقیده بر اینست که این مقولات کارکرد عمیقی در مسائل تربیتی خصوصاً و نیز سایر حوزه‌ها از قبیل: تحصیل، صنعت، تجارت، هنر، ورزش و... دارند. مع الوصف شناختن اقسام و شیوه‌های تشویق و تنبیه و آداب آن برای شخص مشوق یا تنبیه گر لازم است.

۱ـ استاد مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱۷، صفحه ۶۷

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۶۹

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۶۹

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۸۴۳ و جلد ۲، صفحه ۱۳۷۳ و جلد ۳، صفحات ۱۹۱۵، ۱۹۶۱، ۲۲۱۰، ۲۲۶۳

البته مقصود ما در این بحث تشویق‌ها، تنبیه‌ها و تذکرات لسانی است؛ نه سایر شیوه‌ها که آنها هم به تناسب شرایط، آداب خود را دارد.

رعایت اصل اعتدال و عدم انحراف به وادی تاریک افراط و تفریط را می‌توان به عنوان اصلی ترین آداب تشویق و تنبیه ذکر کرد. آگاهی از روحیات و سن مخاطب، توجه به علنی بودن یا نهانی بودن تشویق و تنبیه و آثار متفاوت هر یک، انتخاب عبارات متناسب و تشخیص زمان مناسب تشویق و تنبیه(موقعیت شناسی)، از دیگر آداب نامبردار این حوزه به شمار می‌رود.

قرآن کریم و روایات

قرآن کریم دربرگیرندهٔ مجموعهٔ وسیعی از انواع تذکرات، تشویق‌ها و هشدارهاست. در اینجا به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می شود:

أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾[1]

ترجمه: اُف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید، مگر نمی‌اندیشید؟

این جمله از سوی ابراهیم(ع) خطاب به قوم بت پرست خود و سرزنش ایشان مبنی بر پرستش کورکورانه سنگ‌ها ابراز گردیده است. در این آیهٔ کوتاه سه گونه سرزنش و عتاب را می‌توان برشمرد:

یکی استعمال واژهٔ «اُف» که نوعی ابراز ناخرسندی است، دیگری تحقیر خدایان دروغین، و سوم ذکر بی عقلی و سفاهت بت پرستان و به عبارت بهتر، غیر عقلایی بودن این عمل.

علی(ع): **لا تكثِرنَّ العِتابَ فَإنَّه يورثُ الضَّغينَةَ و يَدعو إلى البَغضاءِ.**[2]

ترجمه: عتاب و سرزنش را بسیار مکن که کینه به بار آورد و به دشمنی بیانجامد.

علی(ع): **أكبرُ الحمقِ الإغراقُ فی المدحِ و الذّمِ.**[3]

ترجمه: بزرگترین حماقت، اغراق و زیاده روی در مدح و ذم افراد است.

۱ـ الأنبياء، ۶۷

۲ـ غررالحکم و درر الکلم، جلد ۲ صفحهٔ۷۷

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، مواعظ:

من آنچه شرط بلاغست با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

سعدی شیرازی، گلستان:

استاد و معلم چو بود بی آزار   خرسک بازند کودکان در بازار

محتشم کاشانی، دیوان اشعار:

کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی
شوی زکرده پشیمان، به هم توانی بست

ادیب صابر، دیوان اشعار:

چرخ بترسد چو سیاست کند   دست بلرزد چو به میدان شود

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* تأدیب معلم به کسی ننگ ندارد.[۱]

(مقصود اینست که تنبیه و ملامت پدر، مادر، معلم و امثالهم، مایهٔ شرافت است نه ننگ و ذلت)

* تنبیه در هنگام خشم، اصلاح نیست؛ بلکه انتقام است.[۲] مونت نین
* تعجیل العقاب سفهٌ.[۳]

(مثل عربی، یعنی عجله کردن در عقوبت نشانهٔ بی خردی است.)

تعابیر: «سبال کسی برکندن، سیاست راندن، گوشزد کردن، ضرب الرقاب دادن، گوش پیچاندن، گوش کسی مالیدن» کنایه از تنبیه و عقوبت کردن است.[۴]

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۱۳۱
۲ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۲، صفحه ۱۲۰۳
۳ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۱۵۸
۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۳۲۵، ۱۵۰۲، ۱۶۹۰ و جلد ۳، صفحه ۲۲۲۰

❀ Spare the rod and spoil the child.[1]

معادل این شعر سعدی:

استاد و معلم چو بود بی آزار   خرسک بازند کودکان در بازار

۸-۱۸ زبان شِکوه و دادخواهی

شکوه گری و گلایه مندی نیز زبان و آداب ویژه‌ای دارد. وحشی بافقی در این خصوص چنین سروده است:

شکرت به خون رقم شود ار سر بری به جور
عشاق را زبان شکایت بریده‌اند

کسی که به هر دلیل زبان به شکوه و گلایه می‌گشاید دستکم یک هدف را دنبال می‌کند و آن عبارت است از انتقال حس مظلومیت و حزن و اندوه و ستمی که در حقش روا رفته و ایجاد نوعی همزاد گرایی و انگیزش حس همدردی در مخاطب یا مخاطبین، به گونه‌ای که کلام و عبارات وی بر شنوندگان تأثیر نماید؛ حال هر قدر گوینده در پیروی از ادبیات شکوه گری تبحر داشته باشد و تفاوت این شیوهٔ گفتار و سایر حالات را در یابد و در گزینش و چینش واژگان دقت کند و لحن متناسبی را هم اتخاذ نماید، قهراً در نشاندن این حس در اعماق جان دیگران موفق تر وطبعاً به هدفش نیز نزدیک تر خواهد بود.

یکی از نمونه‌های بارز سخن گفتن در مقام دادخواهی و شکوه و افشاگری ظالمان، سخنرانی مشهور حضرت زینب (س) وبعد از آن خطابهٔ دندان شکن امام زین العابدین(ع)[2] پس از فاجعهٔ کربلا و شهادت سالار شهیدان و یاران وفادارش در مجلس یزید بن معاویه است که تأثیر شگرف این دو خطابه روی مخاطبان و نیز ارزش آن در تاریخ اسلام و نقش آن در انتقال پیام قیام خونین امام حسین(ع)، به دوره های بعد، بر کسی پوشیده نیست. عبارات تکان دهنده و روشنگر کلام حضرت زینب (س) و امام

۱ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۴۴۵

۲ـ بخشی از عبارات آغازین این خطابه اینگونه است: أیها الناس أناابن مکة و منی أنا ابن زمزم والصفا (ای مردم!منم فرزند مکه و منی، منم فرزند زمزم و صفا و ...)

سجاد(ع) و بهره جستن از فصاحتی که منحصر به خاندان معصومین (علیهم السلام) است، حاضران را آنچنان تحت تأثیر قرار داد که یزید ملعون به سختی توانست از اغتشاش آن مجلس جلوگیری نماید. و تا کنون که صدها سال از آن می‌گذرد، اثر شگرف و مانای آن در تاریخ و تمدن بشر، مشهود است.[1]

علی(ع) **أَبلَغُ الشَکوی ما نَطَقَ بِهِ ظاهِرُ البَلوَی.**[2]

ترجمه: رساترین شکوه‌ها، آن است که گویا باشد بدان، ظاهر بلا و گرفتاری.

سعدی شیرازی، بوستان:

تظلم برآورد و فریاد خواند   که شفقت برافتاد و رحمت نماند

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

شکایتنامهٔ من سنگ را در گریه می‌آرد
مهیای گرستن شو سپس مکتوب ما بگشا

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

ناله انگشت به لب می‌زندم هر ساعت
شکوه‌ای سرکنم ار تاب شنیدن داری

فروغی بسطامی، دیوان اشعار:

چنان زبانه کشید آتش تظلم من
که آب چشمهٔ رحمت نکرد خاموشم

شیخ کمال خجندی، دیوان اشعار:

جور سگ کوی تو نگویم به رقیبان
از دوست به دشمن نتوان برد شکایت

تعابیر: «شکوه پردازی، شکوه سر کردن، پیراهن از کاغذ پوشیدن، دل پر از کسی داشتن، داد خواستن، زبان شکوه گشودن، داد ستاندن، عرض حال کردن، مُستی کردن،

۱ـ حاج شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، صفحه ۵۹۳

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۸۴

تظلم برآوردن، عدل توختن» کنایه از شکوهِ و دادخواهی کردن است.[1]

۸ـ۱۹ زبان إخبار و گزارشگری

در قرن ارتباطات که «خبر» از جایگاه مهمی برخوردار است و رسانه‌های متعدد شنیداری و دیداری از قبیل روزنامه‌ها و جراید، اطلاعیه‌ها، رادیو و تلویزیون، پایگاه‌های خبری اینترنتی، پیام برهای الکترونیکی و مخابراتی، بخش مهمی از زندگی روزمرهٔ مردم را به خود اختصاص داده‌اند، شناسایی آداب خبر و اطلاع رسانی امری اجتناب ناپذیر است.

خبر ویژگی‌هایی دارد و کسی را که در مقام و موقعیت إخبار قرار میگیرد شناخت این ویژگی‌ها لازم و وی را از رعایت آداب آن، گریزی نیست. از جمله آداب مهم گزارش و ویژگی‌های خبر می‌توانیم به موارد زیر اشاره نماییم:

آداب مهم گزارش گری اخبار و ویژگی‌های آن

تازگی خبر، صحت خبر، اهمیت خبر، دقت، رعایت امانت در إخبار، تناسب شیوهٔ إخبار با نوع خبر و... .

یکی دیگر از آداب إخبار اینست که خبر دهنده در رساندن خبرهای بد و ناخوشایند شتاب نکند و در چنین حالتی اصل تدریج و آرامش را وجههٔ کار خود قرار دهد، مقدمه چینی نموده و خبر را زمانی به مخاطب ابلاغ نماید که آمادگی مواجهه با آن پیام ناخوشایند در وی ایجاد شده باشد.

اما در بارهٔ خبرهای خوب و بشارت‌ها، حال و هوای دیگری حاکم است. مثلاً سنتی است دیرین در این آب و خاک که از آن به مژدگانی تعبیر می‌کنند (که شاید در بیشتر فرهنگ‌های شرقی نظائر آن وجود داشته باشد) و آن زمانی است که کسی حامل خبر مسرت بخشی باشد و عمدتاً قبل و گاهی بعد از ابلاغ خبر، هدیه‌ای به عنوان مژدگانی مطالبه می‌کند؛ و چه بسا زمانی که خبر قابل حدس نباشد و یا برای مخاطب ارزش

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۴۲۵، ۴۷۱ و جلد ۲، صفحات ۸۷۲، ۱۰۰۸، ۱۲۴۰، ۱۵۹۶و جلد ۳، صفحات ۱۷۶۹، ۲۳۵۳

خاصی داشته باشد، شخص، رسانیدن خبر را منوط به بعد از گرفتن مژدگانی (مشدلخ)[1] می‌نماید و جالب اینکه گیرندهٔ چنین پیام‌هایی از دادن مژدگانی ابداً دلگیر نشده و آنرا با همهٔ رضایت و خرسندی هدیه می‌کند.

در خصوص ابلاغ خبرهای خوش که آن نیز آداب خاصی دارد، به عکس حالت پیشین رعایت احتیاط و مقدمه چینی لازم نیست و گفته‌اند تعجیل در آن منعی ندارد. اصطلاح «سورپرایز»[2] که معادل فارسی آن را «غافلگیری» برگزیده‌اند، نیز گویای روش جالب و هیجان انگیزی است برای ابلاغ خبرهای خوب و غیر منتظره.

قرآن کریم و روایات

قرآن کریم از زبان هدهد به سلیمان می‌گوید:

... وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾[3]

ترجمه: هدهد به سلیمان گفت برای تو از سبأ خبری درست و یقینی آورده‌ام.

منظورخبر صادق است و علم به تمام جهات و ابعاد آن خبر؛ یعنی فهم تمامی وجوه موضوع که امکان فهم و دستیابی به اوصاف آن وجود داشته باشد.[4]

علی علیه‌السلام: **مَن أسرَعَ إلی الناسِ بِما یَکرَهونَ قالوا فیه ما لا یَعلَمونَ.**[5]

ترجمه: کسی که شتاب کند در رساندن خبرهای ناخوش به مردم در باره‌اش خواهند گفت آنچه را نمی‌دانند.

علی علیه‌السلام : **لاتُخبِرَنَّ إلا عَن ثِقَةٍ فَتکون کذّاباً.**[6]

ترجمه: جز از روی اطمینان و وثوق، خبری را نقل مکن؛ که دروغگو خواهی شد.

۱ـ این اصطلاح ترکی است که در زبان فارسی نیز استفاده می‌شود.

۲ـ surprise

۳ـ النمل، ۲۲

۴ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۳۷۶

۵ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۱۱۸

۶ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۱۷

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، گلستان:

خبری که دانی دلی بیازارد　　تو خاموش باش تا دیگری بیارد
بلبلا مژدهٔ بهار بیار　　خبر بد به بوم بازگذار

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

بیدل نوید قاصد بد لهجه ماتم است
مکتوب نو بهار نبندی به بال زاغ

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

قاصد بی رحم اگر از خود نسازد حرف را
می‌برد چون بوسه دل، شیرینی پیغام‌ها

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

قاصد سنگدل از کوی تو در برگشتن
بس که آمد به تأنی، خبر از یادش رفت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

مکن آشفته ز اخبار پریشان دل جمع
پنبه در گوشِ نه آنجا که خبر بسیارست

اسدی، گرشاسبنامه:

روانها شد از مژده شادی سرشت
به هر دل دری برگشاد از بهشت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

ای قاصد اگر نامه ز دلدار نیاری
از بهر تسلی ز زبانش سخنی ساز

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

رحم کن بر دل بی طاقت ما ای قاصد
نا امیدی خبری نیست که یکبار آری

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

رسد پیغام تا سوی خبر گیر   خبر گردد کهن، قاصد شود پیر

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

گر زآمدنت خبر بیارند   من جان بدهم به مژدگانی

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ از خبر بر عیان قیاس کنند   که عیان را بود دلیل خبر[۱]

«عنصری»

❀ آنجا که عیان است چه جای خبر است

خبر از دوست بر آن بر که ندارد خبری[۲]

«مغرب»

❀ نمی‌دانی از شنیدن این خبر چه قشقرقی راه انداخت.[۳]

(یعنی در اثر غافلگیری، هیجان زیادی بر گیرندهٔ خبر غلبه کرد)

تعابیر: «خبر آور، خبر انداختن، دوال بر دهل زدن، جار زدن، خبر بردن، منادی کردن» کنایه از آگاهی بخشی، اطلاع دادن و باخبرکردن است.

تعابیر: «فرخنده پیام، مبارک خبر، مژده» کنایه از خوش خبری و بشارت دادن است.[۴]

۸ـ۲۰ زبان میهمان نوازی و خوش آمد گویی

مسلمانان با تأسی به توصیه‌های دینی، میهمان را عزیز و محترم شمرده و او را مایهٔ برکت و رحمت الهی می‌دانند. ما ایرانیان علاوه بر اقتداء به توصیه‌ها و توصیفات وارده در قرآن و روایات، مبنی بر حفظ احترام میهمان و گرامی‌داشتن وی، با اتکاء به پیشینهٔ بلند و افتخار آمیز خود سابقهٔ درخشانی در این باب داریم و یکی از برجسته ترین خصائص مردمان این دیار، میهمان داری و میهمان نوازی و رعایت اخلاق ضیافت است.

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۶۰

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۲

۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۷۳

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۷۵۹ و جلد ۲، صفحه ۱۰۵۲ و جلد ۳، صفحات ۱۸۹۶، ۲۳۴۹

لذا برای بزرگداشت و تعظیم میهمان وخوشامدگویی به وی، اصطلاحات، اشعار، ضرب المثل‌ها و عبارات متعدد و مشهوری نیز در میان مردم ایران زمین رایج بوده و در زندگی روزمره کاربرد فراوان دارد.

قرآن کریم و روایات

هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾ إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَالُواْ سَلَٰمًا ۖ قَالَ سَلَٰمٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٢٥﴾ فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾ فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيْهِمْ ... ﴿٢٧﴾[1]

ترجمه: آیا خبر میهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟ چون بر او درآمدند، پس سلام گفتند، گفت: سلام، شما مردمی ناشناسید! پس آهسته به سوی زنش رفت و گوساله‌ای بریان آورد و به نزدشان برد.

در این آیات خداوند متعال میهمانان ابراهیم(ع)، را ارجمند شمرده و از ایشان با توصیف «مکرمین» یاد کرده است.

رویارویی آنها با ابراهیم(ع) با تبادل واژهٔ «سلام» که سمبل مهربانی و ادب است، صورت می‌پذیرد. و نکتهٔ دیگر اینکه ابراهیم علیرغم ناشناس بودنشان (قوم منکرون)، بلا فاصله خود را ملزم به میهمان نوازی دانسته و برای پذیرایی از آنها با بهترین خوراکی‌ها اقدام می‌کند.

این بیان مشهور پیامبر اکرم(ص)، که فرمود: میهمان را عزیز و گرامی بدارید، حتی اگر کافر باشد؛ خود گویای عظمت و ارزش میهمان نوازی است.

علی(ع) **فَمَن ءاتاهُ اللهُ مالاً فَليَصِل بِهِ القَرابَةَ وليُحسِن مِنه الضِّيافَةَ.**[2]

ترجمه: آن کس که خدا او را مالی بخشید، پس باید به خویشاوندان خود بخشش نماید و سفرهٔ مهمانی خوب بگستراند.

۱ـ الذاریات، ۲۴ إلی ۲۷

۲ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۴۲، صفحهٔ ۲۶۰

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

رزق ما آید به پای میهمان از خوان غیب
میزبان ماست هرکس می‌شود مهمان ما

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

خنده رویی میهمان را گل به جیب افشاندن است
تنگ خلقی کفش پیش پای مهمان ماندن است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

میزبانی که زجان سیر کند مهمان را
چه ضرورست که آراسته دارد خوان را

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نه همین مهمان خورد روزی ز خوان میزبان
میزبان هم رزق خود از خوان مهمان می‌خورد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هرکس به خوان قسمت خود رزق می‌خورد
از کم بضاعتی، خجل از میهمان مباش

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* مهمان حبیب خداست.[1]

(ضرب المثلی شهره و قدیمی، یعنی میهمان بسیار عزیز و گرامی است و نوازش و اکرام مهمان سبب جلب رضای خداست)

* میهمانت کی توان خواندن، که صاحبخانه‌ای.[2]

(برای اکرام و بزرگداشت مقام مهمان ابراز می‌شود)

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۳۹

۲ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۳۰۲

❃ چه فرقی می‌کنه؟ اینجا هم خونهٔ شماست.[۱]

(این هم نوعی تعارف محاوره‌ای برای اکرام مهمان است؛ مشابه مضمون پیشین)

❃ مهمان ناخوانده، هدیهٔ خداست.[۲]

❃ تیمار غریبان، سبب ذکر جمیل است.[۳]

(مهمان نوازی و اکرام مسافر و نوازش افراد غریبه، موجب می‌شود تا وی نام نکویی از فرد در دیار خود منتشر نماید)

❃ مادر زنت دوستت دارد.[۴]

(هنگامی که عده‌ای مشغول خوردن چیزی باشند و در همان زمان میهمانی وارد شود، این مثل استعمال می‌شود و با بکار بردن این جمله از میهمان برای مشارکت در خوردن طعام دعوت می‌شود.)

❃ میْوان، دلّی زوْر ناسکه.[۵]

(مثل کردی: یعنی دل مهمان بسیار نازک است؛ با مهمان باید با مهربانی و روی خوش رفتار کرد زیرا دلش زود می‌رنجد.)

نور الدین عبدالرحمن جامی، بهارستان:

حکایت

درویشی قوی همت با پادشاهی صاحب شوکت، طریقهٔ اختلاط و سابقهٔ انبساطی داشت. روزی از وی نسبت به خود گرانی تفرس کرد، هرچند تجسس نمود، جز کثرت تردد و بسیاری آمد و شد، آن را سببی نیافت. دامن از اختلاط او درچید و بساط انبساط او درنوردید. روزی آن پادشاه را با وی در مَمَری اتفاق ملاقات افتاد؛ پادشاه زبان به مقالات بگشاد که: ای درویش موجب چیست که از ما ببریدی و قدم از آمد و شد ما درکشیدی؟

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۶۷

۲ـ همان، صفحه ۶۴۲

۳ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۱۶۰

۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۳۰

۵ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی، صفحه ۲۵۴

درویش گفت: موجب آنکه دانستم که از سبب نا آمدن سؤال، به که از جهت آمدن اظهار ملال!

به درویش گفت آن توانگر چرا — به پیشم پس از دیرها آمدی؟
بگفتا: چرا نامدی پیش من — بسی خوشتراست از چرا آمدی!

تعابیر: «چرب دیگ، خوان نهادن، سماط افکندن، لقمه دهی، سفره داری، مهمان پذیری، مهمان پرستی» کنایه از مهمان نوازی و اکرام است.

تعبیر: «صف نشین» کنایه از مهمان است.[1]

همینطور برخی جملات محاوره‌ای از جمله: خوش آمدید، صفا آوردید، خونهٔ ما رو روشن کردید، چه افتخار بزرگی، قدمتان روی چشم، بر ما منت نهادید، بزرگواری فرمودید، منزل متعلق به شماست و... که برای اکرام مهمان به کثرت در میان ما رایج است.

❃ Roll up the red carped.[2]

(در مفهوم: مهمان نوازی و به گرمی از کسی پذیرایی کردن است.)

سایر موارد

گفتنی است در هر مقام، موقعیت و شرایطی، کلام و گفتار آداب و اقتضائات مربوط به خود را می‌طلبد لکن دسته بندی فوق مهم ترین و تفکیک پذیرترین این زبانها را شامل می‌شد؛ به هر روی، می‌توان حالات و شرایط دیگری را نیز به این دسته بندی اضافه نمود. در اینجا موارد دیگری از موضوعات گفتار ذکر می‌گردد (ده مورد) که با توجه به رسالت این نوشتار، با شرح وبسط کمتری بیان می‌شوند:

الف. زبان نقد و بررسی (رفتار، کتب، مقالات، فیلم و سایر آثار هنری)

نقد و بررسی هر موضوعی، مستلزم رعایت آداب و شرایط خاصی است و رعایت دقیق این توصیه‌ها بر ناقد یا منتقد لازم است. در اینجا به پاره‌ای از مهمترین آنها (ده مورد) اشاره می‌شود:

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد۱، صفحات ۶۱۸، ۸۲۵ و جلد۲، صفحات ۱۴۵۵، ۱۴۷۲، ۱۶۷۵ و جلد۳، صفحه ۲۴۲۳

۲ـ آدام ماکای، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی .

۱. اهلیت (داشتن صلاحیت و علم و تجربهٔ کافی در موضوع مورد بحث)
۲. شناخت روشهای نقد
۳. کنار گذاشتن اغراض و منافع شخصی
۴. بیان نقاط قوت و ضعف
۵. پرهیز از بزرگ نمایی نواقص
۶. پرهیز از سبک شمردن و تحقیر نقاط قوت
۷. علاقه به تحقیق و تجسس و مطالعهٔ مقالات انتقادی سایر منتقدین
۸. داشتن ذهنی منضبط
۹. سختگیری در خود داوری و پرهیز از پیش داوری
۱۰. عفت کلام

یکی دیگر از آداب این بخش که ناظر به انتقاد شونده است، انتقاد پذیری و قبول کردن نقاط ضعفی است که منتقدان مطرح می‌کنند (انتقادهای صحیح و به شرط مراعات آداب). به این معنا که وی بایستی روحیهٔ انتقاد پذیری را در خود تقویت نموده و پرورش دهد و با بیان عباراتی متواضعانه، منتقدان را از پذیرش ایرادات توسط خویش واقف ساخته و سپاسگزاری نماید، زیرا اگر نظرات دلسوزانهٔ منتقدان را برنتابد و به کار خود غرّه و مطمئن باشد، دچار خسران بزرگی شده و از مسیر کمال و ترقی، منحرف می‌گردد. چه اساساً فلسفهٔ نقد، رفع مشکلات و سعی در برطرف نمودن نقاط ضعف می‌باشد.

علی‌(ع) به نقل از حضرت مسیح‌(ع): کونوا نقّادَ الکلامِ.

ترجمه: اهل نقد و کالبد شکافی کلام باشید.

سعدی شیرازی، گلستان:

متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد.

❃ عیب من جمله بگفتی، هنرم نیز بگوی.[1]

ارنست اوبر گوید:

❃ وقتی که ما را تمجید می‌کنند، گاهی شکسته نفسی می‌کنیم، اما وقتی انتقاد

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۶۶

می‌کنند، هرگز حاضر به شکست نفسی نیستیم![1]

بزرگی نیز چنین گفته:

❀ کسانی که بسیار انتقاد می‌کنند، همان کسانی هستند که عاجزند نظیر آن اعمال را بجا آورند![2]

ب. زبان وصیت و وداع

یکی از سنت‌های نیک بجا مانده از روزگاران قدیم، نگارش «وصیتنامه» و یا وداع با نزدیکان به صورت شفاهی و بیان نکات مهم و توصیه‌های لازم به ایشان است. البته اولیاء الهی و رهبران بزرگ معمولاً وصایایی (نوشتاری یا گفتاری) برای امت‌ها و مردمان از خود بر جای می‌گذارند، لکن موضوع بحث ما در اینجا، حوزه‌های رفتار شخصی و خانوادگی است.

وصیت نمودن اعم از مکتوب و توصیه‌های شفاهی نیز آیین ویژه‌ای دارد. از جمله آداب مهم وصیت و وداع می‌توان موارد ده گانهٔ زیر را بر شمرد:

۱. اظهار بندگی خدا و شهادت به یگانگی حضرت حق و ایمان به حقانیت روز جزا و رسالت انبیاء و امامت امامان «علیهم السلام»

۲. طلب حلالیت و بخشایش از بازماندگان و ذوی الحقوق بالأخص والدین

۳. پرهیز از ذکر جزئیات و پرداختن به مسائل مهم از قبیل مسائل مربوط به جبران حقوق مردم و حقوق پروردگار

۴. ذکر مسائل حقوقی و مالی

۵. رعایت عدالت و انصاف در وصیت

۶. رفع کدورت‌ها و سعی در زدودن کینه‌ها و حلال کردن افرادی که حقی از وصیت کننده ضایع کرده‌اند

۷. توصیه به رفع اختلافات احتمالی و ضرورت آشتی و مصالحه بازماندگان با یکدیگر

۸ انفاق چیزی از اموال برای امور خیریه به عنوان ذخیرهٔ قیامت.(هرچند کم ارزش باشد)

۱ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۱، صفحه ۴۸۵

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۴۸۵

۹. توصیه برای اتمام کارهای خیری که ناتمام مانده‌اند
۱۰. استغفار و طلب بخشایش از پروردگار مهربان

ج. زبان قضاوت و دادرسی

کسی که در مقام قضاوت سخن می‌گوید، از آنجا که پای قوانین و تفسیر آن به نفع، یا له شخص یا اشخاص پیش می‌آید، لذا سخنور قضایی اعم از قاضی، وکیل و... برای تصرف در نظرات هیأت منصفه و عامه‌ای که در دادرسی حضور دارند، بایستی بر آیین سخنوری و شیوهٔ خاص آن (اخلاق حرفه‌ای) تسلط داشته باشد. بر علوم قضایی و دانش حقوق مسلط باشد و در زمینهٔ دانش‌های ادبیات، منطق، فلسفه، فقه، تاریخ، اقتصاد، علوم اجتماعی، جامعه شناسی و روان شناسی اطلاعات کافی داشته باشد. و از طرفی نیز بایستی فردی وجدان گرا بوده و بیاناتش را مبتنی بر قوانین جاریه و منطبق بر اخلاق ساماندهی نماید، منافع شخصی را فراموش نموده، از آفات قضاوت از قبیل ساده لوحی، مغلوب احساسات شدن، خشم وغضب، مزاح و مطایبه، خوش باوری، ارتشاء، اطاله و اطناب بی مورد دادرسی و سایر آفات، مصون و محفوظ بماند و از هوش و زکاوت خود بهره گرفته و حکیمانه و عدالت خواهانه سخن براند.

... وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ... ﴿۱۵۲﴾[۱]

ترجمه: و چون به داوری سخن گویید، دادگری کنید (عادلانه سخن بگویید) هرچند دربارهٔ خویشاوند شما باشد.

روایات متعددی نیز پیرامون آداب و مهارت‌های سخنوری در مقام قضاوت، وجود دارد که بسیار سودمند و قابل استفاده می‌باشد. لکن به اقتضاء این نوشتار از ذکر آنها صرفنظر می‌کنیم.

قضاوت‌های حیرت انگیز مولی الموحدین علی علیه‌السلام و باریک بینی و درایت آن حضرت شهرهٔ آفاق است. برای مطالعه پیرامون این قضاوتها می‌توانید به کتب مرتبط

۱ـ الأنعام، ۱۵۲

مراجعه فرمائید.[۱]

* گنـه کـرد در بلـخ آهنگـری   به شوشـتر زدنـد گـردن مـسگری[۲]

(این مثل در جایی بکار می رود که کسی به جرم شخصی دیگر محکوم شود)

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

باید در مجلس حکم به هیبت نشینی و ترش روی و بی خنده و با جـاه و حـشمت باشی، گران سایه و اندک گوی و بسیار نیوش و از شنیدن سـخن و حکـم کـردن البتـه ملول نشوی و از خویشتن ضجرت ننمایی و صابر باشـی و مـسأله‌ای کـه بیفتـد، همـه اعتماد بر رأی خویش مکن و از مفتیان نیز مشورت خواه...

و باید که حیل قضات تو را معلوم باشد تا اگر وقتی مظلومی به حکم آیـد و وی را گواهی نباشد و بر وی ظلم رود و حقی از آنِ وی بخواهد رفتن، از کـار آن مظلـوم بـر رِسی و به حیله و تدبیر آن مستحق را به حق خویش رسانی. پس همـهٔ حکمهـا از کتـاب نکنند و از خویشتن نیز باید که استخراجها کنند و تدبیرها سازند.

حکایت (گزیده)

چنانکه به طبرستان قاضی القضاه ابوا العباس رویانی بود و وی مردی مستور بـود و اعلم و اورع و پیش بین و صاحب تدبیر؛ مردی پیش او به حکم آمد و بر مـردی، صـد دینار دعوی کرد؛ قاضی از آن خصم پرسید، آن مرد انکار کرد. قاضی این مرد را گفـت: گواه داری؟ گفت: ندارم. قاضی گفت: پس وی را سوگند دهم؛ مدعی بگریست زار زار و گفت: ای قاضی زینهار وی را سوگند مده که وی بر سوگند خوردن دلیر شده و بـاک ندارد. قاضی گفت: من از شریعت بیرون نتوانم شد، یا تو را گواه باید یا وی را سـوگند رسد. مرد در پیش قاضی در خاک همی گردید و همی گفـت: زینهـارا! ای قاضـی، مـرا گواه نیست و وی سوگند بخورد و من مظلوم و مغبونم.

قاضی چون زاری مرد بدید، بدانست که راست همی گوید، گفـت: ای خواجـه وام دادن تو او را چگونه بوده است؟ از اصل کار مرا باز گوی تا بدانم کـه ایـن کـار چـون

۱ـ برای مثال می‌توان به کتاب های: قضاوت های علی(ع) اثر محمد محمدی اشتهاردی، بوستان معرفت اثر سید هاشم حسینی تهرانی و قضاوت های امیر المؤمنین علی(ع) اثر محمد تقی شوشتری مراجعه فرمائید.

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۴۷۵

رفته است؟

مظلوم گفت: زندگانی قاضی دراز باد، این مرد مردی بود چند ساله دوست من، اتفاق افتاد که بر پرستاری عاشق شد قیمت وی صدو پنجاه دینار و مایهٔ این مرد، کم از صدو پنجاه دینار بود و هیچ وجهی نمی‌دانست، شب و روز چون شیفتگان همی گشتی و همی گریستی و زاری همی کردی. روزی به تماشا رفته بودیم من و وی در دشت تنها همی گردیدیم، زمانی جایی بنشستیم این مرد با من سخن این کنیزک همی گفت و زار همی گریست و دل من بر وی بسوخت که بیست ساله دوست من بود. وی را گفتم ای فلان مرا در همه جهان صد دینار است به سالهای دراز جمع کرده‌ام، این صد دینار تو را دهم و تو باقی بر سر نهی و این کنیزک را بخری و پس از ماهی بفروشی و زر من باز دهی. این مرد پیش من بخاک بگردید و سوگندان خورد که: یک ماه بدارم و پس از آن اگر به زیان خرند بفروشم و زر تو باز دهم؛ من آن زر از میان بگشادم و بدو دادم، من بودم و او و خدای عز و جل. اکنون چهار ماه برآمد، نه زر من باز همی دهد و نه کنیزک همی فروشد. قاضی گفت: کجا نشسته بودی بدین وقت که زر بدو دادی؟ گفت: به زیر درختی. قاضی گفت: پس به زیر درخت بودی، چرا می‌گویی که گواه ندارم؟! خصم را گفت: همین جا بنشین پیش من و مدعی را گفت: دل مشغول مدار برو و زیر آن درخت دو رکعت نماز کن و صد بار بر پیغامبرﷺ درود ده و این مُهر را ببر و آن درخت را بگوی که: قاضی تو را همی خوانَد، بیا و گواهی من بده.

خصم تبسم کرد، قاضی بدید و پوشیده کرد؛ مرد برفت و مرد دیگر پیش قاضی بنشست و قاضی به حکم‌های دیگر مشغول شد، خود بدین مرد نگاه نکرد تا یکبار در میانهٔ حکمی که همی کرد، رو سوی این مرد کرد و گفت: فلان، آن جای رسیده باشد یا نه؟ این مرد گفت: نه هنوز. قاضی به حکم مشغول شد؛ آن مرد چون زمانی بنشست از درخت جواب نیامد، غمناک شد و بازگشت و پیش قاضی آمد و گفت: ای قاضی رفتم و مهر نمودم و نیامد!

قاضی گفت: درخت آمد و گواهی داد و روی به خصم کرد و گفت: حق این مرد بده، یا کنیزک بفروشم و زر به وی دهم. خصم گفت: ای قاضی تا من اینجا نشسته‌ام هیچ درخت نیامد. قاضی گفت راست گویی اما اگر تو این زر از وی نگرفته‌ای زیر آن

درخت که من از تو پرسیدم که مرد رسیده باشد بدان درخت یا نه، تو چرا نگفتی: «کدام درخت؟ من ندانم که وی کجا رفته است؟» و مرد را الزام کرد و زر بستد و به خداوند حق داد.

د. زبان سیاست و حکومت

مقصود ما از زبان سیاست و حکومت، سخنانی است که در محافل سیاسی مانند مجالس ملی و مجامع حزبی و تشکل‌های سیاسی پیرامون مصالح اسلامی و منافع ملت و ترقی و توسعه کشور و عدالت ورزی بیان می‌شود؛ گاهی این سخنان جنبهٔ وسیع تری دارند و شامل منافع ملت‌های مختلف دنیا می‌شود مانند گفتگوهایی که در سازمانهای سیاسی بین المللی مانند سازمان ملل متحد یا شبیه به آن مطرح می‌شود.

سخنرانی و خطابه‌های سیاسی از مؤثرترین ابزار اصحاب سیاست و حکومت است. خطابه‌های سیاسی حضرت امیر مؤمنان علی‌(علیه السلام) در نهج البلاغه سند ماندگار و الگوی بزرگ این شیوهٔ سخن است.

سخنرانی‌های آتشین و حساب شدهٔ انقلابیون در تاریخ انقلاب اسلامی کشورمان نقش مهمی در روشنگری مردم و در نتیجه پیروزی انقلاب ایفاء نمودند. در رأس این سخنرانی‌ها، خطابه‌های مشهور معمار کبیر انقلاب حضرت امام خمینی «رض» پیش از تبعید در افشاء موضوع ننگین کاپیتولاسیون و بعد از آن خصوصاً سخنرانی غرّاء ایشان در بهشت زهرا بود که طنین سخنان رهبر کبیر انقلاب هنوز در اذهان مردم موج می‌زند.

کسی که در کسوت سیاست سخن می‌گوید از آنجا که گفته‌هایش از چشم تیز بین مردم و رسانه‌ها پنهان نمی‌ماند و گاهی در عرصه‌های بین المللی نقد می‌شود لازم است خود را به آداب ده گانهٔ زیر مجهز و در سخنانش آنها را لحاظ نماید:[1]

۱. صبر و سعهٔ صدر

۱ـ علاقمندان به این موضوع می‌توانند برای تحقیق بیشتر به آثاری از قبیل: « آداب الملوک اثر جلال الدین السیوطی »، « سیر الملوک اثر ابن المقفع »، « ادب الوزراء اثر ابن شاذان »، « بستان الدول اثر ابن الخطیب »، «تهذیب الداعی فی اصلاح الرعیه و الراعی اثر شیث ابن ابراهیم»، « أساس السیاسه اثر قفطی »، «سلوک الملوک اثر فضل ابن روزبهان »، « بدائع السلک فی طبائع الملک اثر ابن الأزرق »، « الإشاره إال آداب الوزاره اثر ابن الخطیب » و « التدبیر فی سیاسه الملوک اثر الخطیب الإسکافی » مراجعه فرمایند.

۲. اشراف کافی به قوانین و روابط قوا و نهادها
۳. اشراف کافی به مسائل داخلی و بین المللی
۴. آشنایی با اصطلاحات سیاسی و بار معنایی آنها
۵. احتیاط در بیان دیدگاه‌ها؛ چراکه سیاسیون نمادی از اکثریت جامعه یا دستکم بخشی از مردم هستند
۶. تشخیص مصالح ملی و شناخت اولویت‌ها و عدالت محوری
۷. آگاهی دقیق از مسائل قومی و مذهبی
۸. پایبندی به مواضع حزبی
۹. حاضر جوابی و گزیده گویی، به گونه‌ای که احتمال قرائات دیگری نیز از سخنش داده شود. (در هنگامی که اضطرار یا مصلحتی ایجاب کند)
۱۰. حفظ ادب و وقار بیان و آراستن و تجهیز کلام خود به آداب سخنوری وآشنایی با فنون و تکنیک‌های مجادله و سخن پردازی

علی(ع): **آلَةُ الرِیاسَةِ سِعةُ الصَدرِ.**[۱]

ترجمه: ابزار ریاست، فراخی سینه و پرحوصلگی است.

ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار:

اگر بخواهی رسم و ره سیاست ملک بخوان وصیت آن شه به مالک اشتر

کمال اسماعیل، دیوان اشعار:

در پی یک حدیث دامن گیر صد جواب اندر آستین دارد

۵. زبان معارفه و آشنایی

انسان از آنجا که موجودی طبعاً و به قول برخی علماء، ذاتاً مدنی و اجتماعی است، لاجرم به دفعات با افراد و چهره‌های جدید آشنا شده و خود یا دیگران را به ایشان می‌شناساند؛ نحوه معرفی کردن خود یا دیگران به چنین افرادی از آئین‌هایی است که سبب ایجاد محبت و حسن سلوک و معاشرت بین این دسته افراد می‌گردد.

معرفی کردن خود یا اطرافیان به سایرین، آداب و مهارت‌هایی دارد که در اینجا به

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۴۵۲

پانزده مورد از این مهارت‌ها اشاراتی می‌نماییم:[۱]

۱. ابتدا باید شخص کوچکتر، خود را معرفی نماید و پس از آن فردی که مسن تر است به معرفی خود می‌پردازد.

۲. معمولاً آقایان قبلاً به خانم یا خانمها معرفی می‌شوند. مگر آنکه دختر جوان یا خانمی را بخواهند به شخص مسن و یا مقام برجسته‌ای معرفی کنند، که در این صورت خانمها را پیش تر معرفی می‌کنند.

۳. در معرفی دو خانم به یکدیگر ابتدا خانمی که مجرد است به خانم شوهر دار معرفی می‌شود.

۴. در معرفی افراد خانوادهٔ خود به میهمانان، آوردن الفاظی نظیر آقا و خانم در ابتدای نام افراد خانواده صحیح نیست؛ و ایشان را با عباراتی نظیر: دخترم پروین، پسرم رضا، امیر خواهر زاده‌ام و... معرفی می‌نمایند.

۵. در معرفی دو نفر به همدیگر که توسط شما انجام می‌شود، استفاده از جملاتی نظیر: یگانه دوستم فلانی را به شما معرفی می‌کنم، صحیح نیست؛ زیرا به شکل غیر مستقیم به شخص ثالث اهانت شده و او را از مرحلهٔ دوستی پائین آورده‌اید.

۶. در معرفی اشخاص مسن و میانسال به یکدیگر، ذکر نام خانوادگی به همراه کلمات احترام آمیز مانند جناب و آقا لازم است، اما افراد کم سن و سال و نوجوانان را معمولاً با اسم کوچک معرفی می‌کنند.

۷. زمانی که در جمعی که نا آشنا هستند حاضر می‌شویم، ابتدا صبر می‌کنیم تا صاحب مجلس یا یکی از حاضرین ما را معرفی نمایند و اگر نشد، خودمان را با عباراتی متواضعانه از قبیل: بنده رسولی، معرفی می‌کنیم و منتظر معرفی تک تک حضار نمی‌شویم.

۸. وقتی که فردی به شخصیت والا مقامی معرفی می‌شود، نباید منتظر معرفی آن مقام بشود و اگر آن مقام برای دست دادن و مصافحه، دست دراز کرد باید دست بدهد و گرنه خود نباید در این کار پیشقدم شود. همینطور در احوالپرسی از آن طرف هم

۱ـ حسن انزلی، آداب معاشرت و راه زندگی، صفحه ۳۷۶

نباید پیشدستی نماید.

۹. زمانی که در حال معرفی شخص یا اشخاصی هستیم، زیر لب زمزمه کردن اسامی ایشان صحیح نیست و بایستی نام این افراد را به شکل واضح و صریح تلفظ نمائیم تا همه به شکل واضح بشنوند و لازم نباشد تا کسی از نام وی مجدداً سؤال کند.

۱۰. هنگامی که فردی به دیگری معرفی می‌شود، نباید زیاد خم شود، بلکه خوب است کمی سر را پائین آورده و با گفتن عبارت مرسوم و معروف «خوشوقتم»، با یک لبخند موضوع را خاتمه دهد.

۱۱. سعی شود پس از معرفی، اسامی افراد در خاطر بماند و اگر فراموش شد، زیبنده نیست که گفته شود: ببخشید اسم جنابعالی را فراموش کردم یا درست نشنیدم، بلکه بایستی صبر کرد تا در خلال ارتباطات از دیگران شنید.

۱۲. هنگامی که شخص تازه وارد به حضار معرفی می‌شود خصوصاً زمانی که در جمع افراد خاص یا مسنی هستند نباید بلافاصله شروع به صحبت نماید، بلکه شایسته است کمی منتظر بماند تا در مجال مناسب او نیز به میانهٔ گفتار وارد شود.

۱۳. در معرفی خود هیچگاه نباید شخص اسم خود را با عنوان مطرح کند. مثلاً گفتن: بنده دکتر... یا مدیر کل... که ابداً زیبنده نیست.

۱۴. معرفی اشخاص در مجالسی که به افتخار شخصی خاص یا مهمانی‌هایی که برای عروس و داماد ترتیب داده می‌شوند، بایستی به گونه‌ای باشد که همهٔ مهمانها به آن شخص یا عروس و داماد معرفی شوند و نیازی به معرفی خودشان نیست.

۱۵. در میهمانی‌های شلوغ، لازم نیست فرد تازه وارد را به تک تک حضار معرفی کرد، برای اینکه تنها نباشد وی را به جمعی سه چهار نفری معرفی می‌کنیم تا با آنها مشغول صحبت شود.

علی عليه السلام: لِكُلِّ قَادمٍ حَيرَةٌ فَابسُطوه بِالكَلامِ.[۱]

ترجمه: هر واردی را که به محفلی درآید سرگشتگی و سر درگمی است، با سخن گفتن او را گشاده رو کنید.

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۷

و. زبان تبلیغ و ترویج (دین و فرهنگ، آداب و رسوم و...)

متکلمان پیامبران را به دو دستهٔ مهم تشریعی و تبلیغی تقسیم نموده‌اند. بخش عمدهٔ انبیاء الهی در زمرهٔ پیامبران تبلیغی هستند، که تبلیغ شریعت انبیاء دیگر را بر عهده داشتند. انبیاء الهی، به عنوان الگوهای شایسته‌ای برای مبلغان ادیان مطرح‌اند . همینطور سیرهٔ عملی پیامبر اکرمﷺ و امامان معصومعليهم‌السلام و روایات رسیده از ایشان، شیوه‌های بیانی از جمله دستورات، اندرزها و موضع گیری‌های آنان، روش‌ها و راهکارهای زیبا و مؤثری در تبلیغ صحیح آموزه‌های دینی بوده و تأسی به این گوهرهای بی بدیل، برای مبلغان دین امری اجتناب ناپذیر است.

ارتباط اقوام و تمدنها نیز سبب تبلیغ و شناسایی آداب و رسوم و مبادلات فرهنگی می‌گردد، امروزه با توسعهٔ صنعت توریسم (گردشگری) ملت‌ها قادر هستند تا به بهترین شکل از نوع زندگی و آداب و فرهنگ ملل دیگر مطلع شوند. برای استفاده از این فرصت‌های مغتنم لازم است میزبانان شیوه‌های ارتباطی با گردشگران را نیک بیاموزند و در هنگام صحبت کردن با چنین افرادی، اصول و آداب ارتباط با مردمان بیگانه و غریبه را مراعات نمایند.

ز. زبان طبابت و پرستاری

تیمار داری و صحبت کردن با بیماران و آزردگان جسمی نیز از اخلاق حرفه‌ای[1] و مهارت‌های ویژه‌ای برخوردار است. طبیعتاً هنگامی که شخصی دچار بیماری و آسیب جسمی می‌شود، روح و روان وی نیز تحت تأثیر این عارضه، دچار آسیب می‌گردد. یعنی یکی از عوارض هر نوع بیماری و جراحتی اینست که شخص تحت مداوا، دچار نوعی اضطراب، ترس و تنیدگی می‌گردد. البته این حالات می‌توانند بسته به نوع و شرایط فرد، شدت و ضعف داشته باشند؛ لذا بر اطباء و پرستاران لازم است در هنگام رویارویی و صحبت کردن با بیماران، برخی اصول و آداب گفتار و مهارت‌های ارتباطی از قبیل: حسن خلق و نرمی و لطافت در گفتار، تبسم و استفاده از الفاظ محبت آمیز، تفقد و دلجویی کردن از بیمار، دلداری دادن به وی و تقویت روحیهٔ بیمار، پرهیز از

۱ـ Medical ethics

بیان شدت بیماری به صورت مستقیم و در بالین بیمار، توجه به سخنان بیمار (هرچند پزشک استماع آن توضیحات را لازم نداند)، رازداری، رفق و شفقت، صبر و سعهٔ صدر و تحمل آه و ناله بیمار و نیز زاری و بیتابی اطرافیان، بهره گیری از بیانی رسا و شمرده در هنگام توصیه و تجویز و در صورت لزوم تکرار توضیحات، پرهیز از بیتابی و رفتارهای عجولانه، دعا برای شفای او، حفظ احترام همکاران در گفتار و عدم ورود به تخصص دیگران، را مراعات نمایند.[۱]

همینطور پزشک و پرستار بایستی رفتار و گفتار خود را با سنجیدن شرایط بیمار تطبیق دهند. متد ارتباط گفتاری با بیماران در شرایط گوناگون متفاوت است؛ مثلا بیماران سالخورده، زنان، کودکان و همینطور افراد محتضر (بیماران در حال مرگ) که هر یک آداب خاص خود را طالب است.

برخی از این آداب در سوگند نامهٔ پزشکان یا مناجات نامهٔ طبی که به «قسم نامهٔ بقراط» نامبردار است دیده می‌شود.[۲]

شیخ کمال خجندی، دیوان اشعار:

به عیادت سخنی گوی که رنجوران را
از شفا خانه آن لب، شکری می‌باید

ح. زبان بازرگانی و بازاریابی (معاملات تجاری)

بازاریابی و تجارت، ادبیات و زبان ویژه‌ای دارد و سخن گفتن بر اساس همین آداب، بازرگان را در رونق بازار و کسب سود و منفعت بیشتر یاری می‌نماید.

صداقت و درست کرداری، پرهیز از دروغ پردازی و سوگند، پرهیز از بزرگ نمایی و تمجید باطل و غیر واقعی از اجناس، جلب اعتماد مشتری با سخنان و وعده‌های مناسب مبنی بر مرغوبیت کالا، چرب زبانی و توانمندی در تبلیغ محصولات با استفاده

۱ـ امیر دیبایی، چکیده اخلاق و قوانین پزشکی

۲ـ بقراط حکیم، که وی را پدر علم طب می‌دانند . این سوگند نامه به حدود ۲۵۰۰ سال پیش باز می‌گردد . پزشکان موظف هستند پس از اتمام تحصیلات و پیش از آغاز رسمی طبابت، سوگند یاد نمایند .

از سخنان و شعارهای تبلیغاتی مناسب و صادقانه[1]، آشنایی با اصطلاحات و مهارت‌های گفتاری تجارت، صبر و حوصله و شرح صدر در سخن گفتن با مشتریان، استفاده از شاهدان و گواهان در معاملات، خصوصاً معامله‌های بزرگ، وفای به پیمانه و دوری از ربا و غش در معاملات و... از جمله مهارت‌های بازرگانی و شیوه‌های رفع رکود و کسادی بازار و ایجاد رونق در تجارت است.

شاید مهمترین ابزار رونق کسب و کار دوره گردها و دست فروش‌ها، همین مهارتمندی دربهره گیری از زبان بازاریابی و حرکات غیر گفتاری کسبه و تجارت پیشگان باشد.

همینطور تاجر باید زبان «مماکسه»[2] را نیز نیک شناخته و در معاملات (خریدهای کلان) از آن بهره گیرد و با اشراف بر آن در هنگام فروش نیز مغلوب خریدار نگردد.

بزرگترین آیهٔ قرآن کریم، یعنی آیهٔ ۲۸۲ از سورهٔ مبارکهٔ بقره، یکسره به مسألهٔ تجارت و بازرگانی و آداب و اوامر مبتنی بر قواعد و اصول تجارت پرداخته است.

پیامبر اکرمﷺ **أربَع مَن کنَّ فیه طاب مَکسبه: إذا اشتَرى لَم یَعِب، و إذا باعَ لم یحمَد، و لا یدلِّس، و فِیما بَین ذلکَ لا یَحلِف.**[3]

ترجمه: چهار خصلت را هر تجارت پیشه‌ای داشته باشد، کسب و کارش پاک و طاهر می‌شود: هنگامی که چیزی را می‌خرد، بر آن عیب نگذارد، هنگامی که می‌فروشد، تعریف و تمجید باطل نکند، در معامله مکر وحیله نکند و در این میانه، سوگند نخورد.

مسعود سعد سلمان، دیوان اشعار:

کار بی وزر و وبال کنم　　　　کسب خویش از ره حلال کنم

۱ـ امروزه مهمترین ابزار کسب سود و تجارت پر رونق، شعارهای تبلیغاتی متنوعی است که به کرات در رسانه ها شاهد آن هستیم .

۲ـ چانه زنی و سعی در تخفیف و تقلیل بهای کالا

۳ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۴۳۰

ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار:

بـــرای رونـــق بـــازار خـــویش بازرگـــان
همی خورد ز پی یک دروغ صـد سـوگند

ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار:

هـــزار فتـــوی دادی بـــر خـــلاف شـــرع
بـرای آنکـه تجـارت کنـی در ایـن بـازار

❋ بازار گرمی می‌کنه.[۱]

❋ حساب حساب، کاکا برادر.[۲]

❋ برادری بجا، بزغاله یکی هفتصد دینار.[۳]

❋ تعاشروا کالإخوان و تعاملوا کالأجانب.[۴]

(مثل عربی، یعنی مانند برادر با یکدیگر معاشرت و رفاقت کنیـد و ماننـد غریبـه‌هـا معامله و تجارت نمایید. مشابه مضمون پیشین)

تعابیر: «دکان آرایی، سوداگری، دکان داری، دکان گشادن، کهن بازار، مشتری فریبی» کنایه است از آرایش محل کسب، چرب زبانی و بازاریابی و کسی که در معاملـه کهنـه کار باشد.[۵]

❋ The customer is always right.[۶]

(معادل: همیشه حق با مشتری است)

ط. زبان قهر و غضب و اتمام حجت و زبان مصالحه و آشتی

زمانی که به هر دلیلی لازم شود با حالت خشم و غضب و اتمام حجت سخنی گفته شود، در شرایطی این سخن، گوینده را به مقصود می‌رساند که نوع بیـان وی، متناسـب با همان حالت باشد. جدیت در بیان و استحکام در گفتار و همسو نمودن حالت چهـره

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۴۲

۲ـ همان، صفحه ۲۷۹

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۳۸

۴ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۱۸۸

۵ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۹۹۵، ۱۴۹۳ و جلد ۳، صفحه ۲۱۰۱

۶ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۳۰

و انتخاب الفاظ مناسب، از آداب گفتارهای قهریهٔ و غضبیه است.

پس از آنکه حضرت موسی علیه السلام نتوانست شرایط استادش حضرت خضر علیه السلام را بجا آورد، خضر با این عبارت با وی اتمام حجت نمود:

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۲﴾ [۱]

ترجمه: [خضر] گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟

و پس از سه مرتبه تکرار این عمل، و متنبه نشدن موسی علیه السلام، حضرت خضر با این جملهٔ قهریّه، موسی را خطاب قرار داد:

قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ... ﴿۷۸﴾ [۲]

ترجمه: گفت این بار دیگر وقت جدایی میان من و توست.

علی علیه السلام: **الإنذارُ إعذارٌ.** [۳]

ترجمه: بیم دادن و هشدار دهی، موجب عذر هشدار دهنده می‌شود (تا بعداً مورد مؤاخذه قرار نگیرد.)

❀ گربه را دم حجله باید کشت. [۴]

(منظور آنکه لازم است از ابتدا از برخی افراد زهر چشم گرفت تا او هم از همان آغاز حساب کار خود را بداند.)

❀ جنگ اول به از صلح آخر. [۵]

(پیش از هر معامله و قراردادی، بر سر آن بحث و گفتگو کردن و شفاف و بی پرده سخن راندن، بسیار بهتر از پرده دری و جر و بحثی است که ممکن است بعداً بروز نماید، چه بسا اگر پیش از آن، جهات مختلف موضوع بررسی می‌شد، کار به این نزاع منجر نمی‌شد)

۱ـ الکهف، ۷۲

۲ـ الکهف، ۷۸

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۴۶۲

۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۱۶

۵ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۱۶۸

❀ آب که از سر گذشت، چه یک وجب چه صد وجب.[۱]

(غالباً در مقام تهدید و بیان قهر و غضب گفته می‌شود)

❀ بگرد، تا بگردیم.[۲]

(نوعی اتمام حجت که در مقام تهدید به حریف مخاصم گفته می‌شود)

آشتی و مصالحه نیز از رفتارهای خوب و شایستهٔ رایج در میان انسانهاست. بهترین بیان و شرحِ سخن گفتن در مقام مصالحه، اصطلاح «کدخدا منشی» است.

این مضمون که قهر و دوری مؤمن نباید از سه روز تجاوز نماید، بارها در روایات اسلامی تکرار شده است، لذا یکی از اخلاق مصالحه پیشگیری از اطالهٔ قهر و تسریع در آشتی است.

مولوی، مثنوی معنوی:

بشنواز نی چون حکایت می‌کند — از جدائی‌ها شکایت می‌کند

کاز نیستان تا مرا ببریده‌اند — از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق — تابگویم شرح درد اشتیاق

مولوی، دیوان شمس:

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم — که تا ناگه زیکدیگر نمانیم

کریمان جان فدای دوست کردند — سگی بگذار ما هم مردمانیم

غرض‌ها تیره دارد دوستی را — غرض‌ها را چرا از دل نرانیم

تعابیر: «قدم به میان گذاشتن، پا در میان نهادن» کنایه از میانجی گری و واسطه شدن برای مصالحه است.[۳]

❀ One might as well ne hanged for a sheep as a lamp.[۴]

(معادل: آب که از سر گذشت، چه یک وجب، چه صد وجب)

۱ـ همان، صفحه ۴

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۱۰۲

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری جلد ۱، صفحه ۳۳۸ و جلد ۳، صفحه ۱۹۵۱

۴ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۵۹

ی. زبان گفتارگردانی (دوبله) و مترجمی

اصطلاح دوبله به معنای برگرداندن دیالوگ‌ها، منولوگ‌ها و جملات بازیگران فیلم‌ها و مجموعه‌های تلوزیونی به زبان دیگر است؛ که فرهنگستان زبان و ادب فارسی، واژهٔ «گفتارگردانی» را به عنوان جایگزین این واژهٔ بیگانه برگزیده است. هنر گفتارگردانی، موضوعی تخصصی بوده و از پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های خاصی برخوردار است. لکن اجمالاً می‌توان آدابی را برای آن برشمرد. گزینش بهترین واژه‌ها در برگرداندن عبارات، هماهنگی لحن و پردهٔ صوتی، زمان سنجی و سعی در ایجاد انطباق زمانی جملات با حرکات بدن و دستگاه تکلم بازیگر خصوصاً لب‌ها، انتقال حس بازیگر به بیننده با بهره گیری از فنون گفتارگردانی و...

همینطور کسانی که به عنوان مترجم کسی را همراهی می‌کنند، شایسته است برخی آداب این عمل و از همه مهمتر صداقت، امانت و تسلط به فن سرعت انتقال را مراعات نمایند.

علاوه بر بخشهای سی گانهٔ پیشین، می‌توان به زبانهای دیگر از جمله:

زبان اختبار و سنجش علمی، زبان عیادت از بیمار، زبان خواستگاری و طرح ازدواج، زبان مکالمه تلفنی، زبان گفتار درمانی و سخن گفتن با ناشنوایان، زبان دکلمه، زبان مداحی و مرثیه سرایی، زبان گویندگی در تلویزیون و رادیو، زبان مجری گری در مراسم، بازیهای زبانی و... اشاره نمود.

طبیعتاً این بخش از تقسیم بندی‌های مربوط به شیوه‌های گفتار نیز از آداب و فنون خاص خود برخوردار هستند و از آنجا که این موارد از اهمیت و گستردگی کمتری نسبت به بخشهای پیشین برخوردارند از پرداختن به آنها در این مجال صرفنظر می‌کنیم.

۹. گفتار باید صادقانه و راست باشد (صداقت گرایی)

صداقت پیشگی و گفتار راست، ادب دیگری از آداب گفتار و از مهمترین آنهاست. راستگویی در تمام ادوار تاریخ و همهٔ فرهنگ‌های بشری، همواره به عنوان اصل مهمی در گفتار مطرح بوده است. فردی که صداقت و راستی را پیشهٔ خود نماید، از بسیاری

بلایا و مصائب در امان خواهد بود، زیرا چنین شخصی تاویل و سرانجام امور را می‌نگرد و همگان نیک می‌دانند که عاقبت کارها به روشن شدن حقایق و انهزام کژیها خواهد انجامید. لذا هیچگاه نباید نفع احتمالی و البته گذرا بر سربلندی پایدار ترجیح یابد.

قرآن کریم و روایات

قَالَ ٱللَّهُ هَـٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ ٱلصَّـٰدِقِينَ صِدْقُهُمْ ۚ لَهُمْ جَنَّـٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ... ﴿١١٩﴾[۱]

ترجمه: خدا فرمود؛ این روزی است که راستگویان را راستیشان سود بخشد، برای آنان باغ‌هایی است که از زیر درختان آن، نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند.

وَٱلَّذِى جَآءَ بِٱلصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ ۙ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾[۲]

ترجمه: و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود آنانند که خود پرهیزکارانند.

علی عليه‌السلام: **الصادقُ عَلى شَفا مَنجاةٍ و كَرامَةٍ و الكاذِبُ عَلى شرفِ مَهواةٍ و مَهانَةٍ.**[۳]

ترجمه: راستگو در راه نجات و بزرگواریست، امّا دروغگو بر لب پرتگاه هلاکت و خواری است.

علی عليه‌السلام: **أصوبُ الرَمي القَولُ المُصيبُ.**[۴]

ترجمه: درست ترین تیرهایی که به هدف می‌خورد سخن درست است.

علی عليه‌السلام: **أصدَقُ المَقالِ مَا نَطق بِهِ لِسانُ الحالِ.**[۵]

ترجمه: راست ترین گفتارها، گفتاری است که زبان حال بگوید.

۱ـ المائده، ۱۱۹

۲ـ الزمر، ۳۳

۳ـ نهج البلاغه، خطبه ۸۶، صفحه ۱۴۴

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۸

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۸

اشعار و متون ادبی

فردوسی، شاهنامه:

بزرگ آن کسی کو بگفتار راست زبان را بیاراست و کژی نخواست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

گفتگوی راست روشن می‌کند آفاق را
از دهان صبح صادق نور می‌آید برون

امید مجد، ترجمه منظوم:

چنین گفت بر خلق، پروردگار که روزیست روز جزا و شمار
که از صدق خود مردم راستگو نصیبی بیابند خوب و نکو

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ به حق گویا شو از باطل خمش باش
چو عیسای نبی دجال کُش باش[۱]

«پوریای ولی»

حکایت

گویند، چهار دانشجو در سفر بودند و سفر نیز به مذاقشان ساخته بود و به آنها خوش می‌گذشت؛ از آنجا که خود را افرادی اهل درس می‌دانستند و نزد استادشان نیز از وجهه‌ای برخوردار بودند، تصمیم گرفتند در جلسهٔ امتحان درس ریاضی که قرار بود فردای آن روز برگزارشود، غیبت کرده و بعد از اتمام سفر به استادشان مراجعه و برای او بهانه‌ای بتراشند و او را مجاب نمایند تا از آنان مجدداً امتحان به عمل آورد. بعد از مراجعت از سفر نزد استاد رفته و به وی گفتند: که در سفری بوده‌اند و اتومبیل آنها پنچر شده و همین عامل سبب شده که نتوانند به موقع خود را به جلسهٔ آزمون برسانند و تقاضا نمودند تا از آنها آزمون دیگری به عمل آورد. استاد که فردی مدبّر و اهل کیاست بود، پذیرفت و آنها را در چهار کلاس مجزا نشانید و برگهٔ سؤالات را به آنها

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۲۷

ارائه نمود. در سؤال اول، یک معادلهٔ ساده مطرح شده بود به ارزش دو نمره و در زیر برگه نوشته شده بود: لطفاً به سؤال ۱۸ نمره‌ای پشت برگه پاسخ دهید.

سؤال ۱۸ نمره‌ای پشت برگه، چنین بود: «کدام لاستیک پنچر شده بود؟!»

❀ یک خشت هم بگذار بر درش.

(به شرح حکایت زیر:)

حکایت

عروسی خودپسند را مادر شوهر، پختن کوفته می‌آموخت و می‌گفت: سبزی و گوشت را کوبی، گفت دانم، گفت: آن را جوشانی، گفت دانم، گفت: مایه را ورز دهی و گلوله کنی، گفت دانم، گفت: یک یک در دیگ افکنی، گفت دانم، مادر شوهر برآشفت و به طنز گفت: خشتی خام هم بر در دیگ نهی، گفت دانم و راستی گمان برد که خشت خام هم از بایسته‌های پختن این طعام باشد؛ باری کوفته در دیگ کرد و خشتی خام بر آن نهاد، خشت با بخار آب گل شد و در دیگ فرو ریخت!

تعابیر: «صدق لهجه، راست اندیش، راست خانه شدن با کسی، صادق القول، راست طبع، راست گرا» کنایه از صداقت و راست گفتاری است.[۱]

❀ Tell the truth and shame the devil (saying)[۲]

(در مفهوم حقیقت را گفتن و خود را خلاص کردن است.)

❀ Honesty is the best policy.[۳]

(صداقت بهترین سیاست است.)

❀ Cheats never prosper.[۴]

(معادل: مار تا راست نشود توی سوراخ نمی‌رود. و راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار)

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۱۱۸، ۱۶۵۱، ۱۶۶۸

۲ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۴۸۵

۳ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۳۰

۴ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۲۴

۱۰. گفتار باید سنجیده و همراه اندیشه بوده و زبان کنترل شود (پردازش گرایی)

از بنیادی ترین دستورات پیرامون اخلاق سخنوری، لزوم کنترل زبان این اختاپوس هولناک و همراه نمودن کلام با اندیشه و فکر است. بینشوری در هنگامهٔ گفتار و استفاده از حجت باطنی (عقل) که ودیعهٔ بزرگ خدای مهربان در نهاد بشر است، برای داشتن گفتاری صواب و بی عیب، ضروری است. گویشور بایستی بر ابعاد و زوایای گفتارش مسلط باشد، زبانش را لجام گسیخته رها ننماید و براصول مهندسی سخن و معماری کلام اشراف داشته باشد.

شاید بتوان این مورد از آداب ایجابی گفتار را به نوعی اعم از بقیهٔ آداب و توصیه‌ها دانست چرا که غالب توصیه‌ها با واسطهٔ اندیشه و خرد ورزی و تأمل امکان تحقق می‌یابد و این مسأله، شاخص اصلی برای تضمین سلامت و زیور گفتار است.

چه بسیار سخنان نابجا و ناشایستی که مولود بی فکری و عدم پردازش گوینده بوده است! و چه برازنده است بیان عبارات حساب شده و پرداخته‌ای که منشأ آن اندیشه و خرد آدمی است.

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم در این مورد می‌فرماید:

... حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ... ﴿۴۳﴾ [۱]

ترجمه:... تا آنکه بدانید [که] چه می‌گویید.

پیامبر اکرم ﷺ: **إذا رَأَیتُم الرَّجُلَ لا یُبالی ما قالَ و لا ما قِیل لَهُ فَهو شرک الشَیطان.**[۲]

هنگامی که دیدید فردی نسبت به گفته‌های خویش و آنچه به وی می‌گویند، بی توجه و بی مبالات است، پس [بدانید که] او همدست (هم شأن) شیطان است.

حضرت علی ﷺ در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه چنین می‌فرماید:

انسان باید زبانش را حفظ کند زیرا همانا این زبان سرکش، صاحب خود را به

۱ـ النساء، ۴۳

۲ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۲۹

هلاکت می‌اندازد. به خدا سوگند پرهیزگاری را ندیده‌ام که تقوی برای او سودمند باشد مگر آنکه زبان خویش را حفظ کرده باشد و همانا زبان مؤمن در پس قلب او و قلب منافق از پس زبان اوست؛ زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی گوید، نخست می‌اندیشد، اگر نیک بود اظهار می‌دارد و چنانچه ناپسند، پنهانش می‌کند در حالیکه منافق آنچه بر زبانش آمد می‌گوید و نمی‌داند چه حرفی به سود او و چه حرفی به زیان اوست.[۱]

در جای دیگری می‌فرماید:

علی علیه‌السلام: اللِسانُ سَبُعٌ إن خُلِّیَ عَنهُ عَقَرَ.[۲]

ترجمه: زبان تربیت نشده، درنده‌ایست که اگر رهایش کنی، می‌گزد.

علی علیه‌السلام: **اللِسانُ جَموحٌ بِصاحِبِه.**[۳]

ترجمه: زبان نسبت به صاحب خود سرکشی کند.

علی علیه‌السلام: **أنا عَلي رَدِّ ما لم أقُل أقدَرُ مِنّی عَلی رَدِّ ما قُلتُه.**[۴]

ترجمه: من برای بازگرداندن آنچه را نگفته و به زبان نیاورده‌ام، تواناتر هستم، تا بازگرداندن آنچه را که گفته‌ام.

علی علیه‌السلام: **لِسانُکَ إن أمسَکتَهُ أنجاکَ، و إن أطلَقتَهُ أردَاکَ.**[۵]

ترجمه: زبانت را اگر نگهداری، نجاتت دهد و اگر رها کنی تو را به هلاکت اندازد.

علی علیه‌السلام: **قَدِّر ثُمَّ اقطَع، و فَکِّر ثُمَّ انطِق، و تَبَیَّن ثُمَّ اعمَل.**[۶]

ترجمه: (همچون خیاط ماهر) اندازه بگیر سپس ببر و فکر کن، سپس سخن بگوی و آشکار کن (شناخت احکام شرع را برای خویش)، بعد از آن عمل کن.

۱ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، صفحه ۳۳۴

۲ـ همان، حکمت ۶۰، صفحه ۶۳۶

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۳

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۹

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۸

۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۹۶

علی علیه‌السلام: **مَن تَفَقَّدَ مَقالَه قَلَّ غَلَطُه.**[۱]

ترجمه: کسی که بررسی کند گفتار خود را غلط و اشتباه او کم شود.

علی علیه‌السلام: **أُخزُن لِسانَکَ کَما تَخزُنُ ذَهَبَکَ و وَرِقَکَ.**[۲]

ترجمه: نگهبانی کن از زبان خود همانگونه که مراقب پول و طلای خود هستی.

اشعار و متون ادبی

مولوی، مثنوی معنوی:

آدمی مخفی است در زیر زبان — این زبان پرده است بر درگاه جان

سعدی شیرازی، گلستان:

سخندان پرورده پیر کهن — بیاندیشد آنگه بگوید سخن
مزن بی تأمل به گفتار دم — نکو گوی گر دیر گویی چه غم
بیندیش و آنگه برآور نفس — وزان پیش بس کن که گویند بس
بنطق آدمی بهتر است از دواب — دواب از تو به، گر نگویی صواب

سعدی شیرازی، گلستان:

اول اندیشه و آنگهی گفتار — پایبست آمدست و پس دیوار

ابو شکور بلخی، دیوان اشعار:

سخن کز دهان ناهمایون جهد — چو ماریست کز لانه بیرون جهد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن سنجیده گفتن بی نیازی بار می‌آرد
گهر در دامن غواص از پاس نفس باشد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از تأمل می‌شود شایستهٔ تحسین، سخن
پیچ و تاب فکر سازد غنچه را رنگین سخن

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۸

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۶

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

معنی از لفظ سبک روح فلک پرواز است
لفظ پرداخته بال و پر این شهباز است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخنی کز سر اندیشه نباشد پوچ است
شعر پر مغز نگردد ز دهن پُرکردن

سعدی شیرازی، بوستان:

نباید سخن گفت ناساخته نشاید بریدن نینداخته
تامل کنان در خطا و صواب به از ژاژ خایان حاضر جواب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن سنجیده گفتن نیست کار هر تنک ظرفی
نمی‌گردد ز هر آب تنک، در ثمین پیدا

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

بی تامل هر که در محفل سخن پرداز شد
چون زبان آتشین شمع، خرج گاز شد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

گر سخن به دل از گوش پیش تر نرسد
یقین شناس که از نارسایی سخن است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن هرکه ندارد ز تأمل مغزی
سست باشد، اگر از خامهٔ فولاد آید

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

بی تأمل سخن خود مده از دل به زبان
غنچه تا گل نشود دست به چیدن مگذار

سعدی شیرازی، مواعظ:

سخن گفته دگربار نیاید به دهن
اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد

تـا زمـانی دگـر اندیـشه نبایـد کـردن
کـه چـرا گفـتم واندیـشهٔ باطـل باشـد

عطار نیشابوری، مظهر العجایب:

تـو زگفـت خـود شـدی در دام و بنـد
از سـخن گفـتن فتـادی در کمنـد
از زبـان خـود فتـادی در رسـن
خـود زبـان تـو بـود سـردار تـن
هـر زبـان بینـی تـو هـست او از زبـان
باشـد انـدر پـیش مـن ایـن سِـر عیـان

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

بربساط نکته دانان خودفروشی شـرط نیـست
یا سخن دانسته گو ای مرد عاقـل یـا خمـوش

اوحدی مراغه‌ای، منطق العشاق:

چه خوش باشـد سـخن در پـرده گفـتن
بیندیـشیدن و پـرورده گفـتن
سـخن بایـد کـه بـر بنیـاد باشـد
کـه چـون بـی اصـل رانـی، بـاد باشـد
سـخن گـر نیـک دانـی گفـت مـردی
چـو در گفـتن بمـانی زخـم خـوردی

ملا محسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

هرکه می‌خواهد سخن گستر بود در انجمـن
اولش باید تأمـل در سـخن، آنگـه سـخن

سعدی شیرازی، مواعظ:

آن گوی کـه طاقـت جـوابش داری — گندم نبری به خانه چون جو کـاری

سعدی شیرازی، بوستان:

مگـوی آن کـه گـر بـر مـلا اوفتـد — وجـودی از آن در بـلا اوفتـد
به دهقان نادان چه خوش گفت زن — به دانش سـخن گـوی یـا دم مـزن

مگوی آنکـه طاقـت نـداری شـنود — که جو کـشته گنـدم نخواهـد درود

سعدی شیرازی، گلستان:

تا نـدانی کـه سـخن عـین صوابـست مگـوی
و آنچه دانی که نه نیکوش جوابست مگـوی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

برون آمد زلب چون حرف، دیگر بر نمـی‌گـردد
به زندان صدف از گوش گـوهر برنمـی‌گـردد

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

نـــداری زبـــان ســـخن گـــستری — چــرا مــستمع را جگــر مــی‌خــوری

ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار:

رو بکـــام انـــدرون زبـــان درکـــش — که تو چـون پنبـه‌ای و نطـق آتـش
آتـــش تیـــز چـــون بـــه پنبـــه فتـــاد — ســوخت آن پنبـه بـرد خـاکش بـاد
همچـــو پـــشه مـــشو بلنـــد آواز — کــه بــه ناگــه درافتــی از پــرواز
ای بـــسا کـــس کـــه ابلهانـــه بـــداد — ســر ســبزش زبــان ســرخ ببــاد
گفـــت احمـــد ســـلامت انـــسان — به یقین بسته شـد بـه حفـظ لـسان

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سربه سرگفتار صائب پختـه و سـنجیده اسـت
میوهٔ خـام از نهـال سـدره و طـوبی مجـو

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

بحر معنی چـو شـود مـوج سـگال — چـشمهٔ حـرف بـود تنـگ مجـال
کـوزه از بحـر چـو دریـوزه کنـد — بحـر پیداسـت چـه در کـوزه کنـد

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

ســخن کــان از ســر اندیــشه نایــد — نوشـــتن را و گفـــتن را نـــشاید

نظامی گنجوی، شرفنامه:

زبان چـون ز گرمـی برآشـفته شـد — ســـخنهای نـــاگفتنی گفتـــه شـــد
کــه را در خــرد رای باشــد بلنــد — نگویــد ســخن‌هــای نــا ســودمند
چه خوش گفت فرزانـهٔ پـیش بـین — زبان گوشـتین اسـت و تیـغ آهنـین

نباشد به خود بر کسی مرزبان | که گوید هر آنچ آیدش بر زبان

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

سخن چون از سر دانش برآید | از آن دل نور آسایش برآید
سخن گر گویی و آهسته گویی | ترا هرگز نیارد زردرویی
حکیمی خوش زبان پاکیزه گفتست | که در زیر زبان مردم نهفتست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هرکه می‌خواهد که از سنجیده گفتاران شود
بر زبان، بندِ گرانی از تأمل بایدش

قطران تبریزی، دیوان اشعار:

سخن گزاف روانست و عقل میزانست
گزاف راست نیاید مگر که با میزان
که هر سخن به زبان در توان گرفت و لیک
درست کردن بر عقل هر سخن نتوان

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

مرد باید که سخندان بود و نکته شناس
تا چو میگوید از آن گفته پشیمان نشود

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

دستگاه معنی نازک سخن را زیور است
جوهر این تیغ جز پیچ و خم اندیشه نیست

فردوسی، شاهنامه:

بدو گفت موبد که اندیشه کن | کز اندیشه با زیب گردد سخُن

نظامی، خسرو و شیرین:

سخن تا چند گویی از سر دست | همانا هم تو مستی هم سخن مست
سخن کان از دماغ هوشمند است | گر از تحت الثری آید، بلند است
سخنگو چون سخن بیخود نگوید | اگر جز بد نگوید، بد نگوید
سخن باید که با معیار باشد | که پر گفتن خران را بار باشد

نظامی گنجوی، مخزن الأسرار:

آنکه ترازوی سخن سخته کرد | بختوران را به سخن بخته کرد

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* ز اندیشه پر مغز گردد سخن.[۱] «فردوسی»
* زبانی که اندر سرش مغز نیست | اگر دُر ببارد دهان نغز نیست[۲]

«فردوسی»

* حرف رو اول مزه کن، بعد بگو.[۳]

(تکلیف به سنجیده سخن گفتن، چنانچه آشپز، پیش از عرضهٔ غذا، آن را با مزه کردن می‌سنجد)

* حرف دهنتو بفهم.[۴]

(مشابه مثل پیشین؛ که هنگام بیان سخنی خارج از ضابطه و ادب و معمولاً از بزرگترها به کوچکترها گفته می‌شود)

* دست برسوراخها داری ز مار اندیشه کن

پای بر گل می‌نهی از زخم خار اندیشه کن

راز خود با یار هرچند بتوانی مگو

یار را یاری بود از یارِ یار اندیشه کن[۵]

* بیندیش و آنگه برآور نفس.[۶]
* گز نکرده پاره مکن (مبر).[۷]
* سخن سنج، دینار و درهم مسنج.[۸] «فردوسی»

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۲۸

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۸

۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۶۱

۴ـ همان، صفحه ۲۶۱

۵ـ همان، صفحه ۳۳۵

۶ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۶

۷ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۷

۸ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۹

❀ حرف را باید هفت دفعه قورت داد و یک دفعه بیرون انداخت.[۱]

(مقصود آنست که سخن را باید با تأمل بسیار و پرداخته ادا کرد)

❀ حرف اونو باد هوا یکیه.[۲]

❀ پیش از لب به سخن گشادن، حرفت را بسنج، چنانکه پیش از کاشتن، شخم می‌زنی.[۳] «ژان ژاک روسو»

تعابیر: «سخن از سر دست گفتن، تیغ زبان به فرمان نبودن، سخن با باد یکسان بودن، حرف سرسری، خام گفتار» کنایه از سخن نسنجیده و نارسا و سبک گفتن است.

تعابیر: «سنجیده گفتاری، حرف سبز، صفدرِ سخن، خروس کنگرهٔ عقل، سخته گفتن، لفظ پرداخته» کنایه از سخن پخته و پرداخته است.[۴]

❀ Ther is luck in leisure.[5]

(معادل: بیاندیش و آنگه برآور نفس)

❀ Think first and speak afterwards.[6]

(ابتدا بیندیش بعد سخن بگوی. معادل: ضرب المثل پیشین)

❀ Speak fity, or be silent wisely.[7]

(یا شایسته سخن بگو یا عاقلانه خاموش باش)

۱۱. گفتار باید قابل عمل و باور پذیر باشد.(واقعیت گرایی)

یکی دیگر از آداب سخن گفتن آنست که گفتار باید به گونه‌ای صورت پذیرد که قابلیت عمل داشته و میسور باشد نه آنکه به شیوه‌ای بیان شود که شنونده را سرخورده و نا امید گرداند. و این از سه وجه قابل پردازش است؛

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۹

۲ـ همان، صفحه ۲۷۷

۳ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۲، صفحه ۸۸۸

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۵۱۲، ۶۹۱ و جلد ۲، صفحات ۱۳۶۵، ۱۳۶۷، ۱۴۷۸ و جلد ۳، صفحه ۲۲۷۳

۵ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۷۹

۶ـ همان، صفحه ۱۲۲

۷ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۵۴

وجه نخست اینکه از مخاطب چیزی بخواهیم که ممکن نباشد یا جداً بعید باشد.

وجه دوم اینکه به مخاطب وعدهٔ چیزی را بدهیم که دور از دسترس و یا غیر ممکن باشد.

و **وجه سوم** اینکه پیرامون موضوعی، آن هم در مقام واقعیات نه در عالم تخیلات و احساسات اصطلاحاً فانتزی ـ که در مجال خود منعی ندارد ـ به گونه‌ای سخن بگوییم که باور آن برای شنونده دشوار گردد و چه بسا مخاطب، وی را سفیه و یا دروغگو پندارد!

قرآن کریم و روایات

خداوند متعال در قرآن کریم آنجا که در باب تکریم مراجعان سخن می‌گوید، در بخشی از آیهٔ شریفه می‌فرماید:

... فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿۲۸﴾ [۱]

ترجمه: و با ایشان سخنی نرم و میسور (انجام شدنی) بگو.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ ... ﴿۷۷﴾ [۲]

ترجمه: بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گزافه گویی نکنید.

علی علیه‌السلام: إيّاكُم والغُلُوَّ فِينا. [۳]

ترجمه: بپرهیزید از غلو و گذشتن از حد، دربارهٔ ما.

اشعار و متون ادبی

نظامی گنجوی، شرفنامه:

بسی در شگفتی نمودن طواف عنان سخن را کشد در گزاف
وگر بی شگفتی گزاری سخن ندارد نوی نامه‌های کهن
سخن را به اندازه‌ای دار پساس که باور توان کردنش در قیاس
سخن گر چو گوهر برآرد فروغ چو نا باور افتد، نماید دروغ
دروغی که ماننده باشد به راست به از راستی کز درستی جداست

۱ـ الإسراء، ۲۸

۲ـ المائده، ۷۷

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۲۵۸

ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار:

در مـذهب مـن سـاده دروغـی بـه سـزاوار
زآن راست که باور نشود جز به قسم، بـه

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

چگونـه کـی ز مـن دارنـد بـاور — کـه مـی‌آیـد بـرون از آب اخگـر

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❋ من میگم نره، تو میگی بدوشش؟![1]

(منظور تخطئهٔ سخنانی است که قابل عمل نباشند)

❋ سنگ بزرگ نشان نزدن است.[2]

(تهدید بزرگ که نشانهٔ عمل نکردن باشد)

❋ به حق چیزای ندیده و نشنیده.[3]

❋ اغراق اصل را هم از بین می‌برد.[4]

(در نکوهش کسانی به کار می‌رود که در بیان و تعریف مـاجرا یـا موضـوعی، آنقـدر بزرگ نمایی می‌کنند تا جائیکه شنونده در پذیرش اصل مطلب نیز به تردید می‌افتد)

❋ راستی که به دروغ ماند، مگوی.[5]

(مقصود اینست که اگر سخنی هرچند راست باور پذیر نبود، نگفتنش از گفـتن بهتـر است)

❋ باورکردن دروغی که انسان صد بار شنیده، آسان تر است از حقیقتی که انسان حتی یک بار هم آن را نشنیده باشد.[6]

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۳۵

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۸۰

۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۶۳

۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۷۵

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۸۵

۶ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۲، صفحه ۱۴۱۹

* قسه‌ی بکه جێی بگرێ، رێیکی پێوه سه‌ر بگرێ.[1]

(مثل کردی یعنی: نه سخنی بگو که انجام آن مقدور نباشد، و نه دنبال کار غیر عملی و محال برو)

* **أحادیث طسمٍ و أحلامها.**[2]

(مثل عربی، در جایی بکار می‌رود که کسی سخن بی پایه و اساس و کلام ناباورانه‌ای به زبان آورد)

* بِلَه دیگ، بِلَه چغندرا!

(مثل ترکی، یعنی چنین دیگی، خاص چنین چغندریست؛ به شرح حکایت زیر:)

حکایت

شخصی گفت: پدرم کشاورز بود و سالی یک چغندر عمل می‌آورد، که در بیرون آوردنش چهارصد بیل دار بیل می‌زدند و هیچیک، بیل دار پهلویی خود را نمی‌دیدند!

آن دیگری گفت: پدر من مسگر بود و سالی یک دیگ از کار در می‌آورد که در ساختنش صدای چکش این چکش کار را چکش کارِ دیگر نمی‌توانست بشنود! چون دروغگوی اول بپرسید: چنین دیگی به چه کار می‌آمد، جواب داد: برای پختن چغندر پدر تو![3]

حکایت

آورده‌اند که مردی کذّاب، ادعای خدایی نمود؛ وی را نزد سلطان برای محاکمه بردند؛ سلطان گفت چه می‌شنوم؟! آیا تو خدایی؟ مرد با لحنی غلیظ وعجیب گفت: «آری ما خدائیم». سلطان گفت: چگونه جرأت میکنی چنین ادعایی نمایی؟! چندی پیش مرد دیگری ادعای پیامبری می‌کرد که او را به دار مجازات آویختیم. آن مرد با آرامش و با همان لحن گفت: «خوب کاری کردید، چون ما او را نفرستاده بودیم»!

تعابیر: «سپهر به گل اندودن، سر بالا طلب، گلیم بافتن از سبلت شیطان، شیر مرغ

۱ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی،، صفحه ۱۸۳

۲ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۲۵۴

۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۱۵۶

جستن، قفل بسته به نفس واکردن» کنایه از عمل و سخن ناباورانه و غیر ممکن است.[۱]

❋ The sharper the storm, the sooner it's over.[۲]

(طوفان هرچه شدیدتر باشد، زودتر تمام می‌شود. معادل: آتش تند زود خاکستر می‌شود. و سنگ بزرگ نشان نزدن است)

۱۲. گفتار باید هوشمندانه بوده و به بهترین شیوه صورت پذیرد (کیاست‌گرایی)

زیرکی و فطانت گویشور از دیگر آئین‌های گفتار نیکوست. چه یک معنا را می‌توان به چند گونه بیان کرد و از هر کدام تأثیر جداگانه‌ای حاصل نمود. و این مهم به میزان مهارتمندی، مهارت شناسی و تسلط سخنور در شناخت مقولات و اوضاع حاکم بر آن فضا بستگی دارد.

سعدی در این خصوص ضمن تمثیل زیبایی چنین سروده:

سعدی شیرازی، گلستان:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

از باغ لاله روید و از شوره بوم خس

لذا کلام گوینده‌ای را می‌توان ستود که جوانب و پیرامون سخنش را باز شناسد و با لحاظ نمودن ویژگیهای مخاطب (که پیش تر نیز بیان شد)، آنرا به بهترین شیوه صادر نماید.

قرآن کریم و روایات

در قرآن کریم نیز خداوند سخن گفتن به شیوهٔ احسن را به بندگان دستور داده و عدم شایستگی گفتار را دست آویز فتنه گری و دو به هم زنی شیطان می‌داند. به آیات زیر توجه نمایید:

ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ ۖ وَجَٰدِلْهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ ... ﴿۱۲۵﴾ [۳]

ترجمه: با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ای

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۳۴۵، ۱۶۳۴ و جلد ۳، صفحات ۱۹۶۸، ۲۱۹۳

۲ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۱۱۱

۳ـ النحل، ۱۲۵

که نیکوتر است مجادله نمای.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیهٔ شریفه چنین فرموده است:

از آیه استفاده می شود که این سه قید، یعنی حکمت، موعظه و مجادله، همه مربوط به طرز سخن گفتن است؛ رسول گرامی مأمور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخصش دعوت به شمار نمی‌رود.

و اما معنی «حکمت» بطوری که در مفردات آمده به معنای اصابه حق و رسیدن به آن بوسیله علم و عقل است، و «موعظه» بطوری که از خلیل بن احمد حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کرده و در نتیجه تسلیم گردد؛ و اما «جدال» بطوری که درمفردات آمده عبارت است از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جوئی.[1]

وَقُل لِّعِبَادِى يَقُولُوا۟ ٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ كَانَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾[2]

ترجمه: و به بندگانم بگو: «آنچه را که بهتر است بگویند»، که شیطان میانشان را به هم می‌زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است.

و معنای جمله «**التی هی أحسن**»، کلماتی است که احسن و از نظر مشتمل بودن بر ادب و خالی بودن از خشونت وناسزا وتوالی فاسدهٔ دیگر، نیکوتر باشد. مضمون این آیه دستور به نیکوسخن گفتن و رعایت کردن ادب در کلام و از وسوسه‌های شیطان احتراز جستن است.[3]

همچنین خداوند متعال فرموده است:

... وَقُولُوا۟ لِلنَّاسِ حُسْنًا ... ﴿٨٣﴾[4]

ترجمه: و بامردم به زبان خوش و نیکو سخن بگویید.

۱ـ طباطبایی، المیزان، جلد ۱۲، صفحه ۵۳۴

۲ ـ الإسراء، ۵۳

۳ـ طباطبایی، المیزان، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۳

۴ ـ البقره،۸۳

علی عليه‌السلام: خَيرُ الكَلامِ ما لا يُمِلُّ و لا يَقِلُّ.[۱]

ترجمه: بهترین گفتارها آن است که نه خسته و آزرده کند و نه بسیار کم باشد.

اشعار و متون ادبی

فردوسی، شاهنامه:

سخن گفتن نغز و کردار نیک — نگردد کهن تا جهانست ریک

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

سخن گوهر شد و گوینده غواص — به سختی در کف آید گوهر خاص
ز گوهر سفتن استادان هراسند — که قیمت مندی گوهر شناسند

سعدی شیرازی، بوستان:

صدف وار گوهر شناسان راز — دهان جز به لؤلؤ نکردند باز

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

بهر معنی‌های رنگین لفظ را پرداز کن — بادهٔ شیراز را در شیشهٔ شیراز کن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

برنیایی خوش به اهل فکر، ناخوش هم مباش
گر سخن کِش نیستی باری سخن کُش هم مباش

سعد الدین وراوینی، مرزبان نامه:

وإن لم تصب فی القول فاسکت فإنما — سکوتک عن غیر الصواب صواب[۲]
در سخن در بایدت سفتن — ورنه گنگی به از سخن گفتن
کرد عقلت نصیحتی محکم — که نکو گوی باش یا ابکم

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

همچون صدف به سینه هرنکته را بپرور
گوهر نگشته حیف است، حرف از دهن برآید

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۱

۲ـ ترجمه: اگر در سخنت خیر و صوابی نیست، حقیقتاً سکوت و خاموشی تو در چنین حالتی(عدم صواب)، خود صواب و نیکوست.

عمر بن محمود بلخی، مقامات حمیدی:

ای شیخ سودایی سخن را منقح و سنجیده و پرداخته و ساخته گوی تا در بوار نادان وار گرفتار نگردی که عثرت سخن را اقالت نیست و زلت مقالت را استمالت نی، که هر که از بالای سخن درافتاد و از مرکب گفتار به زمین آمد، هرگز پایش به رکاب سواری و دستش به عنان کامکاری نرسد.

سعدی شیرازی، گلستان:

هرآنچه دانی که هر آئینه معلوم تو خواهد شد، به پرسیدن آن تعجیل مکن که هیبت سلطنت را زیان دارد؛

چولقمان دید کاندر دست داود — همی آهن بمعجز موم گردد
نپرسیدش چه می‌سازی که دانست — که بی پرسیدنش، معلوم گردد

سعدی شیرازی، مواعظ:

از بهر دل کسی بدست آوردن — مطبوع نباشد، دگری آزردن

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

غازهٔ حسن ادا آسان نمی‌آید به دست
فکر خونها میخورد تا رنگ می‌گیرد سخن

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ نماز را قضاست لکن صحبت را قضا نیست.[۱]

(یعنی قضای نماز را می‌توان بجا آورد لکن، سخنی که گفته شود، اثر خود را می‌گذارد حتی اگر بعداً بخواهیم آن را جبران کنیم، تمام و کمال ممکن نیست)

❀ اگر گویی نکو گوی ای برادر — که نیکو گوی با نفعست و بی ضر[۲]
«ناصر خسرو»

❀ بفرما و بنشین و بتمرگ، هر سه یک معنی دارد.[۳]

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۷۰
۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۸۹
۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۷۷

(مقصود اینست که می‌توان مفهومی را به چند گونه بیان کرد، لکن الفاظ و عبارات دارای بار معنایی متفاوتی هستند، لذا بسیار پسندیده است که گویشور در واژه گزینی دقت نموده و بر انتخاب عبارات مراقبت داشته باشد.)

❋ بلای آدمی آمد زبانش   که در وی بسته شد سود و زیانش[۱]

«ناصر خسرو»

❋ تا نپرسندت مگو از هیچ باب.[۲]

❋ به هر زبونی بود، راضیش کردم.[۳]

(به مدد اتخاذ شیوهٔ مناسب در سخن راندن، می توان به اهداف رسید)

❋ نه هر جایگه راست گفتن سزاست   فراوان دروغ است کان به ز راست[۴]

«اسدی»

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

وسخن بود که بگویند به عبارتی که از شنیدن آن روح تازه گردد و همان سخن به عبارتی دیگر توان گفتن که روح تیره گردد. بسان حکایت زیر:

حکایت

چنان شنودم که هارون الرشید خوابی دید برآن جمله که پنداشتی که همه دندان‌های او از دهان بیرون افتادی به یکبار؛ بامداد معبری را بیاورد و پرسید که تعبیر این خواب چیست؟

معبر گفت: زندگانی امیرالمؤمنین دراز باد، همه اقربای تو پیش از تو بمیرند چنانکه کس از تو باز نماند. هارون گفت: این مرد را صد چوب بزنید که بدین دردناکی سخنی در روی من بگفت، چون همه قرابات من پیش از من جمله بمیرند، پس آنگه من که باشم؟

خواب گزاری دیگر بیاوردند و همین خواب با وی بگفت. خواب گزار گفت: بدین خواب که امیرالمؤمنین دید، دلیل کند که خداوند دراز زندگانی تر بود از همه قرابات خویش.

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۳۰

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۴۴

۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۸۶

۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۱۸

هارون گفت: «طریق العقل واحد» تعبیر از آن بیرون نشد اما از عبارت تا عبارت بسیار فرق است؛ این مرد را صد دینار بدهید!

❀ ظریفی گفته: هوش بی عقل، ما را بلند می‌کند، اما به زمین می‌زند؛ عقل بی هوش، ما را تا بام خانه بیشتر بالا نمی‌برد؛ اما عقل و هوش اگر همراه هم شدند، ما را به اوج آسمانها می‌رسانند.[1]

❀ زن و اژدها، هردو پیغمبرند.

(به شرح حکایت زیر:)

حکایت

معروف است که فردوسی طوسی را زنی سلیطه و بد زبان بود، که هم او را دشمن داشتی و هم از او ترسیدی؛ روزی در غیاب زن خود، در صحن سرای قدم می‌زد و این شعر را تکرار می‌کرد:

زن و اژدها هر دو در خاک به   جهان پاک از این هر دو ناپاک به

نا گاه در موقعی که مصرع اول را تا کلمهٔ «هر دو» خوانده بود، چشمش به زنش افتاد که یکباره وارد منزل شده بود؛ از ترس، آخر مصراع را بداهتاً تغییر داده، اینطور تمامش کرد: زن و اژدها هر دو پیغمبرند!

❀ **میون پیغمبرها، جرجیس؟!**[2]

(به شرح حکایت زیر:)

حکایت

پرنده‌ای صید روبهی شد و پس از خواهش و التماس فراوان چون امکان خلاص ندید، گفت اکنون که مرا طعمه میکنی، در این دم آخر، نام یکی از پیغمبران به زبان گذران تا راحت تر جان دهم و در آن عالم به او متوسل شوم، به این خیال که با باز شدن دهان روباه فرار کند؛ روباه همچنان که دندان بر او فشرده داشت گفت: «جرجیس» که مستلزم باز کردن دهان نبود، که پرنده گفت: میون پیغمبرها جرجیس را پیدا کردی؟!

۱ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۱، صفحه ۶۸۵

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۵۶۸

حکایت

یکی از منتقدین «برنارد شاو»، پیش او آمد و گفت: تو بزرگترین مرد دورانی، فقط یک عیب بزرگ داری؛ شاو با سادگی پرسید: چه عیبی دارم؟ وی با لحنی مغرضانه گفت: زیاد دنبال مال دنیا می‌روی. شاو لحظه‌ای سکوت کرد و پرسید: تو دنبال چه چیز می‌روی؟ منتقد گفت: من در پی فضیلت و شرف می‌روم.

شاو تبسمی کرد و گفت: قضیه حل شد؛ زیرا هرکسی دنبال چیزی می‌رود که فاقد آنست![1]

در اینجا حکایت جالبی که آن را به عنوان داستان یکی از مشهورترین ضرب المثل‌های فارسی می‌شناسیم ذکر می‌نماییم:

حکایت

آورده‌اند که در روزگاران دور، مرد بیچاره‌ای از یک یهودی رباخوار، مبلغی قرض کرد. با این شرط که اگر در موعد معین نپردازد، یهودی حق داشته باشد یک کیلوگرم از گوشت بدن او را جدا کند. مهلت سرآمد و یهودی مطالبهٔ مبلغ و یا اجرای شرط را نمود. مرد خود را از چنگال یهودی خلاص نموده و هراسان از دیوار بلند مسجدی بالا رفته و خود را از لب بام به داخل مسجد انداخت. از قضا به شکم پیرمردی که در سایهٔ دیوار آرمیده بود افتاد و پیر مرد در دم بمرد. پسر مقتول گریبان آن مرد را بگرفت که باید نزد قاضی برویم تا خون پدر مرا از تو بگیرد. در این میان یهودی نیز به آنها ملحق شده، رو به خانهٔ قاضی روان شدند؛ در اثنای راه به مرد روستایی برخوردند که الاغش زیر بار مانده به گل خوابیده بود. مرد روستایی آنان را به استمداد طلبید. مرد بخت برگشته پیش رفت و برای کمک، دم الاغ را بگرفت و روستایی سر او را و بنای کشیدن گذاردند تا حیوان را بلند کنند. قضا را! دم الاغ کنده شد. و روستایی مدعی شد غرامت دم الاغ را بستاند. آن مرد نگون بخت از شدت اوقات تلخی، دم را که تا آن وقت در دست داشت به سمتی پرتاب نمود، اتفاقاً به شکم زنی حامله که همراه شوهرش که از آنجا می‌گذشتند خورد و جنین سقط شد. شوهر زن با عصبانیت به مرد درآویخت که

۱ـ حسن انزلی، آداب معاشرت و راه زندگی، صفحه ۴۵۰

خونبهای طفل مرا باید بدهی. باری همگی به اتفاق به در سرای قاضی رسیدند. مرد برای اینکه قاضی را به تنهایی ببیند، خود را زودتر از ایشان به اتاق قاضی انداخت. و قاضی را دید که مشغول عمل شنیع است. قاضی از ورود بی موقع آن مرد هم خجل و هم خشمناک شد. و با عصبانیت گفت برای چه سرزده وارد اتاق من شدی؟ مرد شرح حال خود را بیان کرد. قاضی گفت اگر متعهد می‌شوی آنچه را که دیدی مکتوم داری، تو را از هر چهار مدعی خلاص می‌کنم. مرد متعهد شد و سوگند یاد کرد. قاضی بیرون آمده و پس از استماع تظلمات مدعیان گفت: فردا بیایید تا رسیدگی کرده، حکم بدهم.

فردا که همه گرد آمدند، قاضی به یهودی گفت: از هرکجای بدن مدیون می‌خواهی، یک کیلو گوشت ببر. اما اگر بیشتر یا کمتر ببری، معادل آن گوشت را از بدن خودت خواهم برید. یهودی حیران مانده ناچار از دعوای خود صرفنظر کرد، اما قاضی دست بردار نبود و به وی گفت تا زمانی که یک کیلو گوشت را جدا نکنی از دادگاه خلاص نخواهی شد. یهودی به ناچار علاوه بر گذشتن از دین خود و رد سند، مبلغی هم به عنوانِ رشوه به قاضی داد تا از محکمه خلاصی یافت.

آنگاه قاضی به پسر مقتول گفت: حکم قضیهٔ تو اینست که این مرد در همان جایی که پدر تو خوابیده بود باید بخوابد و تو خود را از پشت بام روی شکم او بیاندازی تا قصاص به عمل آید. پسر از قبول این تکلیف پر خطر امتناع نموده و گفت از خون پدرم گذشتم. قاضی گفت اگر تو بگذری، شرع و قانون نمی‌گذرد. پسر بنای التماس گذارده و بالأخره به مبلغی رشوه، خود را معاف ساخت.

نوبت به شوهر آن زن رسید که بچه‌اش سقط شده بود. قاضی گفت: حکم تو اینست که زنت را به این مرد بدهی تا آبستنش کند، شوهر از این معنی استنکاف نمود اما وقتی قاضی از او بگذشت که وی نیز مبلغی رشوه بداد. صاحب الاغ که این احکام و قضایا را مشاهده نمود، رو به فرار نهاد؛ قاضی گفت کجا می‌روی؟ صبر کن تا حکم تو را نیز بیان کنم. آن مرد گفت می‌روم چند نفر شاهد بیاورم که **«خر من از کُرگی دم نداشت»**!

❃ بیلش را پارو کرده.

(به شرح حکایت زیر:)

حکایت

مرد بیچاره و فقیری، شنیده بود که اگر چهل روز در خانه‌اش را آب و جارو کند، به زیارت حضرت خضر نائل شده و آرزوهایش برآورده می‌شود و از آن فقر و تنگدستی می‌رهد. تا اینکه روز چهلم فرا رسید. هنوز هوا تاریک و روشن بود که مشغول جارو کردن شد، کمی بعد متوجه شد مقداری خار و خاشاک آن طرف تر ریخته است. با خودش گفت: با اینکه آشغال‌ها جلو در خانهٔ من نیست، اما بهتر است آنها را هم تمیز کنم، آخر امروز، روز ملاقات من با حضرت خضر است و نباید جاهای دیگر هم کثیف باشد؛ داخل خانه شد تا بیلی بیاورد، وقتی بیل به دست از خانه خارج شد، صدای پایی شنید. دید پیرمردی به او نزدیک می‌شود، پیرمرد جلو آمد و سلام کرد، مرد جواب سلام را داد. پیرمرد با تعجب پرسید: صبح به این زودی، اینجا چکار می‌کنی؟

مرد جواب داد: دارم جلو خانه‌ام را آب و جارو می‌کنم، آخر شنیده‌ام اگر کسی تا چهل روز این کار را بکند به زیارت حضرت خضر نائل می‌شود.

پیرمرد گفت: حالا برای چه می‌خواهی خضر را ببینی؟

مرد گفت: آرزویی دارم که می‌خواهم به او بگویم.

پیرمرد گفت: چه آرزویی داری؟ فکر کن من خضر هستم، آرزویت را به من بگو. او نگاهی به پیر مرد انداخت و گفت: برو پدر جان! برو مزاحم کارم نشو...

پیر مرد اصرار کرد که حالا فکر کن من خضر باشم هر آرزویی داری بگو.

مرد گفت تو که خضر نیستی. او می‌تواند هر کاری انجام دهد. پیر مرد گفت: گفتم که... فکر کن من خضر باشم، کارت را بگو شاید بتوانم انجام دهم.

مرد که حوصله جر و بحث نداشت، گفت: اگر راست می‌گویی، این بیلم را پارو کن ببینم!

پیرمرد رو به آسمان کرد و چیزی زیر لب زمزمه کرد، سپس اشاره‌ای به بیل مرد کرد و در یک لحظه بیل مرد بیچاره پارو شد. مرد که محو تماشای بیل پارو شده‌اش بود سرش را بلند کرد تا با آن مرد احوالپرسی کرده و آرزوی اصلی اش را بگوید، اما از او خبری نبود، مرد بیچاره فهمید که زحماتش به هدر رفته، به پارو نگاه کرد و دید جز در فصل زمستان به درد نمی‌خورد، در حالیکه بیلش در تمام فصول قابل استفاده بود!

تعابیر: «هوشیاری، هوشمندی، هوش داشتن، سخن پیرای، سخن سبز، حق سخن ادا کردن، شیرین ادایی، سخن کوشی، سخن برکشیدن» کنایه از زکاوت و فطانت و نیز به خوبی و فصاحت و به احسن وجه سخنی را بیان کردن است.

تعبیر: «سخن پست کردن» کنایه از پائین آوردن شأن والای سخن و ساده و عادی سخن راندن است.[۱]

❃ Not waste words.[۲]

(سخن را ضایع نکن. در مفهوم هوشمندانه و با دقت سخن گفتن است)

۱۳. گفتار باید در شأن گوینده باشد (شخصیت گرایی)

همواره انتظارات مخاطب، متناسب با منزلت و شأن گوینده است؛ مقصود ما در اینجا اینست که گفتار از جهت اولاً مفهوم و ثانیاً شیوهٔ بیان، با گویشور تناسب و همخوانی داشته باشد، شأن وی را تنزل ندهد و از سوی دیگر فراتر از شأن علمی و سطح دانایی فرد هم نباشد. بیان برخی سخن‌ها از سوی انسانهای فاضل و اصحاب خرد موجب تخریب جایگاه و منزلت آنان می‌شود، همینطور اگر کسی مبادرت به بیان سخنانی برتر از جایگاه خود نماید و یا به تقلید از دانایان، سخنان ایشان را بدون فهم و اشراف بر مفاهیم عبارات بگوید (آنهم بدون ذکر انتساب سخن به ایشان)، اسباب انتقاد و خرده گیری دیگران را نسبت به خود فراهم نموده است.

کسی که در جایگاه سخن قرار می‌گیرد، لازم است توجه داشته باشد که در چه سنی است و اقتضائات ایام عمر را بشناسد، آدمی در کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و کهنسالی مقتضیات خاص خود را دارد. یعنی اگر کودک یا نوجوانی سخن بزرگان و مواعظ و نصایح ایشان که برآیند سالهای متمادی تجربه و نشیب و فرازهای حیات ایشان است را بر زبان جاری سازد، چنین گفتاری در شأن وی نبوده و خارج از آداب گفتگو است. و یا اگر شخص کهنسال و دنیا دیده‌ای سخن کودکانه‌ای بگوید، مقام و

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۷۰۳ و جلد ۲، صفحات ۱۳۶۸، ۱۳۷۴، ۱۶۳۶ و جلد ۳، صفحه ۲۶۷۳

۲ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۵۲۱

جایگاه خود را تخطئه نموده است. و یا اگر مردی بدون توجه به جنس خود، ادبیات ویژهٔ بانوان و سخنان خاص آنان را پیشهٔ گفتار خویش نماید، قهراً شخصیت و شأن خود را خدشه دار می‌نماید؛ همینطور اگر زنی، لطافت‌ها و ظرافت‌های جسمی و روانی خود را نادیده گرفته و بسان مردان سخن بگوید، یا سخنها و عبارات رایج در میان ذکور را بر زبان جاری سازد، برازنده و شایستهٔ شأن وی نخواهد بود.

همینطور لازم است گوینده، سطح دانایی و میزان اشراف خویش را به مسألهٔ مورد بحث در نظر داشته باشد.

و نیز به مخاطب خویش توجه نماید. مثلاً جایگاه یک معلم از منظر شاگردان، نباید با کلام نسنجیده‌ای تخریب شود، زیرا شاگرد از معلمش انتظار خاص خود را دارد و این انتظارات نباید از نگاه باریک یک معلم پنهان بماند.

قرآن کریم و روایات

شخصی در حضور علی‌علیه السلام سخنی بزرگتر از شأن خود گفت، آنگاه حضرت که دید وی پای از گلیم خود فراتر نهاده، در مقام سرزنش وی چنین فرمود:

علی‌علیه السلام: **لَقَد طِرتَ شَکیراً و هَدَرتَ سَقباً.** [۱]

ترجمه: هنوز پر در نیاورده، پرواز کردی! و در خردسالی آواز بزرگان سردادی!

علی‌علیه السلام: **إنَّ کَلامَ الحُکَماءِ إذا کانَ صَواباً کانَ دَواءً، و إذا کانَ خَطَئاً کانَ داءً.** [۲]

ترجمه: گفتار حکیمان اگر درست باشد، درمان؛ و اگر نادرست، درد جان است.

اشعار و متون ادبی

نظامی گنجوی، هفت پیکر:

هر گرانمایه‌ای ز مایهٔ خویش　　گفت حرفی به قدر پایهٔ خویش

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۴۰۲، صفحه ۷۲۶

۲ـ همان، حکمت ۲۶۵، صفحه ۶۹۲

فخر الدین اسعد گرگانی، ویس و رامین:

سخن آن گو چه با دشمن چه با دوست
که هر کو بشنود گوید که نیکوست

سعدی شیرازی، گلستان:

توبر سر قدر خویش باش و وقار بازی و ظرافت به جوانان بگذار

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هر کس کند زپایهٔ خود بیشتر بنا فال نزول می‌زند از بهر خانه‌اش

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

کار هرموری نباشد با سلیمان گفتگو
یار هر سگ بان نباشد راز دار پادشا

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست
عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

شمس مغربی، دیوان اشعار:

ای کلیم دل ز طور خویش پا بیرون منه
از گلیم خویش پا بیرون نمی‌باید نهاد

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

به جای بزرگان دلیری مکن چو سر پنجه‌ات نیست شیری مکن

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ غوره نشده مویز شدی.[۱]

(این مثل در جایی به کار می‌رود که شخصی، رفتاری انجام دهد یا سخنی بگوید که از شأن و جایگاه وی بسیار بالاتر بوده و احیاناً بی ادبانه باشد)

❀ فلانی حرفا می‌زنه از دهنش گنده تر.[۲]

۱ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل های ایرانی، صفحه ۱۲۴

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۵۹

(مشابه مضمون پیشین)

❋ اندازه نگه‌دار که اندازه نکوست.[۱]

(مشابه مضمون پیشین)

❋ پاشو از گلیمش درازتر کرده.[۲]

(مشابه مضمون پیشین)

❋ جامه به اندازهٔ قامت خوش است.[۳]

❋ کار هر بز نیست خرمن کوفتن.[۴]

❋ آدم گدا، این همه ادا![۵]

❋ هرچه بگندد نمکش می‌زنند، وای به روزی که بگندد نمک.[۶]

که ناصر خسرو این مثل را چنین به نظم در آورده است:

گوشت اگر گنده شود او را نمک درمان بود

چون نمک گنده شود او را به چه درمان کنند؟

(این مثل خطاب به شخصی گفته می‌شود که سخن ناشایستی بگوید، به گونه‌ای که آن سخن یا رفتار در شأن و منزلت وی نبوده و از او بعید به نظر آید)

❋ قسان له قه‌ده‌ر ده‌م و له‌وست بکه.[۷]

مثل کردی: (یعنی به قدر لب و لوچه‌ات حرف بزن. در شأن و منزلت خودت سخن بگو و نه بالاتر از آن)

تعبیر: «قدم در خورِ خویش نهادن» کنایه از حد و اندازهٔ خود نگاه داشتن است.[۸]

❋ Too big for britches.[9]

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۴۹

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۰۰

۳ـ همان، صفحه ۲۴۰

۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۱۸

۵ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۱۰

۶ـ همان، صفحه ۵۴۵

۷ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی، صفحه ۱۸۱

۸ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۳، صفحه ۱۹۵۱

۹ـ آدام ماکای، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی .

(معادل: پا را به قدر گلیم خود دراز کن)

❃ If the cap fits, wear it.[1]

(معادل: لقمه را به اندازهٔ دهانت بردار)

❃ Beggars can't be choosers.[2]

(معادل: آدم گدا، این همه ادا؟!)

❃ Let the cobbler stick to his last.[3]

(معادل: کار هر بز نیست خرمن کوفتن، گاو نر می‌خواهد و مرد کهن)

۱۴. گفتار باید در مخاطب تأثیر نماید (تحول گرایی)

در حقیقت سخنی که در مخاطب تأثیر گذار نباشد، عقیم و ابتر بوده وگوینده را به مقصود نمی‌رساند. پس گفتار بایستی به گونه‌ای انجام شود که شنونده را مسحورخود نماید و تأثیر آن سخن از تغییر وجنات و چهرهٔ مخاطب آشکار گردد؛ شایسته است متکلم در انتخاب مضمون سخن وسواس داشته باشد، واژگانش با ظرافت و دقت گزینش شده و تقدم و تأخر گفته‌ها حکیمانه باشد. چنین گفتاری شایستهٔ تجلیل است.

نکته دیگر اینکه اگر گوینده بداند که گفتارش (به هر دلیلی) هیچ تأثیری در شنونده نخواهد داشت، سکوت و خاموشی برچنین گفتاری ترجیح دارد.

قرآن کریم و روایات

قرآن کریم که بی شک تأثیرگذارترین کلام تاریخ خلقت است در بیانی شیوا، این ویژگی خود یعنی تأثیرگذاری در مخاطب را به این شکل بیان کرده و می‌ستاید:

ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ كِتَٰبًا مُّتَشَٰبِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ

۱ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۲۲

۲ـ همان، صفحه ۱۲

۳ـ همان، صفحه ۲۶

رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ... ﴿۲۳﴾ [1]

ترجمه: خدا زیباترین سخن را بصورت کتابی متشابه، متضمن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد.

حضرت مسیح علیه السلام فرموده است:

بحقِ أقولُ لكم: إنّ نَقلَ الحِجارَةِ مِن رؤوسِ الجبالِ أفضلُ مِن أن تحدث مَن لا يَعقَل عنكَ حَديثک كَمثل الذی يَنقع الحِجارَةَ لِتلين و كَمَثل الذی يَصنَعُ الطَعامَ لأهلِ القبورِ.

ترجمه: به حق برایتان می‌گویم: براستی حمل سنگ از قلهٔ کوه‌ها بهتر است از اینکه گفتارت را به کسی گویی که حق آنرا ادا نمی‌کند (بر او اثری ندارد)، همانند کسی که سنگ را در آب نهاده تا نرم شود و نیز همچون کسی که برای مردگان خوراک بپزد.[2]

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، گلستان:

بسیج سخن گفتن آنگاه کن　　　که دانی که در کار گیرد سخن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن آنست که چون پرده ز رخسار کشد
رنگ از چهرهٔ یاقوت تواند بردن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نیست ممکن نکند صحبت نیکان تأثیر
گل به خورشید رساند سر شبنم را

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

شمع بیهوده دان تودر بر کور　　　لحن داود و مستمع چو ستور

۱ـ الزمر، ۲۳

۲ـ تحف العقول، جلد ۲، ۴۵۶

سیف فرغانی، دیوان اشعار:

کسی کز دل سخن گوید دمش چون جان اثر دارد
بپرس از وی که صاحبدل زعلم جان خبردارد

نظامی گنجوی، شرفنامه:

هزار آفرین بر سخن پروری که بر سازد از هر جوی جوهری

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

با سبک مغزان تن پرور، سخن بی فایده است
از قبول نقش، کاغذ راست مانع، روی چرب

ملا محسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

گوش و هوشِ مستمع چون باز شد بگشای لب
ور ببینی بسته‌اش زنهار نگشایی دهن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن که نیست در او درد، تیغ بی آب است
زبان خشک شود صائب از نصیحت خشک

قاآنی، دیوان اشعار:

سخن چه گویی چون از دهانت نیست اثر
کمر چه بندی چون از میانت نیست نشان

بابافغانی، دیوان اشعار:

با هرکه دم زدی سخنت زود درگرفت
آه ای شکر لب از سخن آتشین تو

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* ابر باید که به صحرا بارد زآن چه حاصل که به دریا بارد[1]

«جامی»

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۵۱

❀ آب خوش بی تشنگی ناخوش بود.[۱]

❀ چه بود زین شنیع تر بیداد — لحن داود و کرِ مادر زاد[۲]

❀ از بس گفتم، زبانم مو درآوردا![۳]

❀ گر بود در ماتمی صد نوحه گر — آه صاحب درد را باشد اثر[۴]

«عطار»

❀ حرفی که به جایی نرسد چند توان گفت؟[۵]

❀ باران را از سنگ دریغ نیست و صحبت از ناپذیر دریغ است.[۶]

«خواجه عبدالله»

تعابیر: «سخن در گرفتن با کسی، تیز فعل، دم گیرا شدن در کسی، عمل کردن، گیرا نفس بودن» کنایه است از سخن یا عملی که زود اثر بخشد.

تعابیر: «زبانِ خشک، لبِ سرد» کنایه از گفتار بی سود و بلا اثر است.[۷]

۱۵. گفتار باید شجاعانه باشد (صراحت گرایی)

شجاعت درگفتار و بی پروایی در سخن گفتن در مواقعی که ایجاب نماید یکی از اوصاف نیکِ گفتار محسوب می‌شود. گاهی بر انسان فرض و تکلیف است که بی هیچ بیم و دلهره‌ای سخن حق و صواب خود را بر زبان جاری سازد.

مثلاً اظهار تظلم در جایی که ظلم وستمی بر کسی تحمیل شود و یا گفتن حقیقتی که به زیان گوینده و یا نزدیکانش باشد نیز مستلزم شجاعت بیان است.

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۲

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۰۹۰

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۰

۴ـ همان، جلد ۱، صفحه ۵۰

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۶۰

۶ ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۱۰

۷ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۵۰۷ و جلد ۲، صفحات ۱۰۴۲، ۱۴۲۱ و جلد ۳، صفحات ۱۸۱۹، ۲۲۳۷

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

یَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ... [۱]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هرچند به زیان خودتان یا به زیان پدر، مادر و خویشاوندان شما باشد.

... وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ... [۲]

ترجمه: و چون سخن گویید، دادگری کنید، هرچند دربارهٔ نزدیکان و خویشان شما باشد.

ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ... [۳]

ترجمه: همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند.

علی علیه‌السلام: مَن آثر رِضی رَبٍّ قادِرٍ فَليَتَكَلَّم بِكَلِمَةِ عَدلٍ عِندَ سُلطانٍ جائرٍ.[۴]

ترجمه: کسی که رضا و خوشنودی پروردگار قدرتمند را بر خوشنودی دیگران برگزیده، باید سخن عدل را در نزد پادشاه ستمگر بر زبان آرد و بگوید (از سخن گفتن عادلانه در برابر پادشاه ظالم نهراسد).

علی علیه‌السلام: أخسَرُ الناسِ مَن قَدَر عَلی أن يَقولَ الحَقَّ و لَم يَقُل.[۵]

ترجمه: زیانکارترین مردم آن کسی است که توان و قدرت گفتن حق را داشته باشد، ولی نگوید.

۱ـ النساء، ۱۳۵

۲ـ الأنعام، ۱۵۲

۳ـ الأحزاب، ۳۹

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۵۱

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۸

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

ز چهرهٔ سخنِ حق نقاب بردارد ز دار هر که چو منصور کرد منبر را

سعدی شیرازی، گلستان:

نصیحت پادشاهان کردن، کسی را مسلم باشد که بیم سر ندارد و امید زر؛

موحد چه در پای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس بر اینست بنیاد توحید و بس

سعدی شیرازی، مواعظ:

سعدیا چندانکه می‌دانی بگوی حق نباید گفتن الا آشکار

سعدی شیرازی، بوستان:

دلیر آمدی سعدیا در سخُن چو تیغت بدست است فتحی بکُن

بگوی آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده

پروین اعتصامی، دیوان اشعار:

وقت سخن مترس و بگو آنچه گفتنی است

شمشیر روز معرکه زشت است در نیام

خواجوی کرمانی، دیوان اشعار:

در عشق چو قربان شوی از کیش برون آی

ور لاف انا الحق زنی از دار میندیش

اوحدی مراغه‌ای، جام جم:

شیخ را علم شرع باید و دین حکمتی کان بود درست و متین

خاطری مطمئن و چشمی سیر در مضای سخن جسور و دلیر

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ تا به آب نزنی، شناگر نمی‌شوی.[۱]

(منظور اینست که ترس و بزدلی، انسان را از نیل به اهداف، باز می‌دارد)

۱ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل ها، صفحه ۳۵

تعابیر: «جگر داشتن، جگر شیر داشتن، دل به دریا افکندن، دلیری کردن اندر سخن، فاش گفتن، تیغ زبان کشیدن، گفتار بی حجاب، سنگ بر دندان کسی زدن» کنایه است از بی پروایی و تهور در سخن راندن.[1]

۱۶. گفتار باید منسجم بوده و با قصد و نیت گوینده منطبق باشد (ساختارگرایی)

مقصود ما از این بحث، تملق در گفتار و نفاق و دوچهرگی نیست و به این موضوع در بخش آسیب‌های سخن خواهیم پرداخت. بلکه منظور اینست که گویشور به گونه‌ای سخن بگوید که مفهوم مورد نظر خود را به جان شنونده بنشاند. بسیار پیش می‌آید که، سخنان کسی هدف معینی را تعقیب نمی‌کند و به اصطلاح از این در و آن در و بدون انسجام معنایی سخن می‌راند و یا اینکه سخنان فردی در معنایی غیر از مراد گوینده برداشت می‌شود و این مسأله عامل اصلی بروز سوء تفاهمات و در نتیجه پیدایش تبعات بعدی آن می‌شود؛ لذا بسی شایسته است که فرد سخن خود را پخته، منقح، منسجم و مطابق مقاصد درونی خویش بیان نماید.

نکتهٔ مهم دیگری که نباید از آن غفلت شود، لحن گفتار و چگونگی تأکید و تکیه بر کلمات است. بسیاری از مردم از تأکیدی که ناخود آگاه بر کلمات می‌کنند، آگاهی ندارند و چه بسیار سوء تفاهماتی که از همین جا ریشه و نشأت گرفته است.[2] برای پی بردن به اهمیت این موضوع به جملهٔ زیر دقت کنید:

«من هرگز نگفتم که او به کسی دروغ نگفته است»

در عبارت فوق ده کلمه وجود دارد. لطفاً ده بار این جمله را بخوانید و هر بار روی یکی از کلمات تکیه کنید؛ متوجه خواهید شد که تکیه روی هر کلمه‌ای، معنای ضمنی ویژه‌ای به همراه خواهد داشت. و چه بسا معنایی که شنونده از کلام شما برداشت

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۵۱۲، ۵۶۶ و جلد ۲، صفحات ۱۰۰۵، ۱۰۳۳ و جلد ۳، صفحه ۱۸۸۳

۲ـ کریس کول، کلید طلایی ارتباطات، صفحه ۲۰

می‌کند، چیزی غیر از مقصود اصلی شما باشد.

شایسته است برای اینکه لحن بیان با قصد درونی گویشور منطبق گشته و با نظم آهنگی بدیع، تأثیر بیشتری داشته باشد، شیوهٔ کلام خود را با تکرار و تمرین، مورد توجه قرار داده و بکوشد تا با گزینش مناسب زیر و بم، تکیهٔ کلام، سرعت گویش و آهنگ و طنین صدا، گفتار خود را گیرا و جذاب و منطبق با مقاصد درونی اش نماید.

قرآن کریم و روایات

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ ٱلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝[1]

ترجمه: و براستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم، امید که آنان پند پذیرند.

خداوند متعال در قرآن کریم آنجا که در مذمت اعراب بادیه نشین سخن می‌گوید در بخشی از آن می‌فرماید:

... يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ... ۝[2]

ترجمه: [آنان] چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند.

علی عليه السلام **إذا طابَقَ الكَلامُ نِيَّةَ المُتكَلِّمِ قَبِلَه السامِعُ، و إذا خالَفَ نِيَّتَهُ لَم يَحسُن مَوقِعُهُ مِن قَلبِه.**[3]

ترجمه: هنگامی که گفتار با قصد و نیت گوینده مطابقت داشته باشد، شنونده آنرا بپذیرد، ولی وقتی با نیت او مخالفت داشته باشد جایگاه خوبی در دل مستمع نخواهد داشت.

و چه زیبا و شایسته گفته‌اند که: سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

حضرت علی عليه السلام در پاسخ به شخصی که از مسألهٔ پیچیده‌ای سؤال کرد، فرمود:

سَل تَفَقُّهاً، وَلاتَسئَل تَعَنُّتاً، فَإِنَّ الجاهلَ المُتَعَلِّمَ شَبيهٌ بِالعَالِمِ، وإِنَّ العالِمَ المُتَعَسِّفَ شَبيهٌ

۱ـ القصص، ۵۱

۲ـ الفتح، ۱۱

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۰

بالجاهلِ المُتَعَنِّت.[۱]

ترجمه: برای فهمیدن بپرس، نه برای آزار دادن؛ که نادان آموزش گیرنده، همانند داناست و همانا دانای بی انصاف چون نادان بهانه جوست.

اشعار و متون ادبی

مولوی، دیوان شمس:

از دوست هرچه گفتم بیرون پوست گفتم
زان سر چه دارد آنجا گفتار دم بریده

اقبال لاهوری، جاوید نامه:

این سخن آراستن بی حاصل است / بر نیاید آنچه در قعر دل است

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

آن زبانی که نباشد سخنش همره دل
نشمرد جان خردمند بجز محتضرش

عرفی، دیوان اشعار:

دوست دشمن را به خون غلطان کنم عرفی ولی
دوست دارم دشمنی کان را زبان و دل یکیست

امیر خسرو دهلوی، دیوان اشعار:

سخن را قلبه زد لختی چپ و راست
پس از پیشش خجالت خورده برخاست

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* حرفِ درست و زبانِ سست.[۲]

* سخن همچو مرغی است کاید زکام
نشیند به هر جا چو بجهد ز دام[۳]

«اسدی»

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰، صفحه ۷۰۶

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۸

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۸

* یا رومی روم باش، یا زنگی زنگ.[۱]

* پـژوهش نمـای و بتـرس از کمـین
سـخن هرچـه باشـد بـه ژرفـی ببـین[۲]

* سخن چون از دل برآید لاجرم بردل نشیند.[۳]

* حرفی به دل می‌شینه که از دل دربیاد.[۴]

* حرفاش پا در هواست.[۵]

(یعنی اعتمادی به سخنان او نیست و یا اینکه سخنانش غیـر منـسجم بـوده و قـادر نیست مرادش را بنمایاند)

تعابیر: «زبان با دل یکی بودن، سر باز گفتن» کنایه است از یکرو و یکرنگ بـودن و سخن آشکار و روشن گفتن.

تعابیر: «سخن سرسری، سخن را قلبه زدن، گفتـار دم بریـده» کنایـه از سـخن غیـر منسجم و از این در و آن در گفتن است.[۶]

۱۷. گفتار باید فروتنانه بوده و با روی خوش همراه باشـد (گـشاده رویـی و تواضع گرایی)

فروتنی و تواضع در هنگام گفتار، رفتاری پسندیده و نیکوست و از آنجا که فروتنـی یا تکبرِ افراد در زمان مواجهه و رویارویی آنان بـا دیگـران و در میانـۀ ارتباطـات نمـود می‌یابد، بسیار خوب است که گویشور، به این نکته نیز توجه و عنایت داشـته باشـد؛ و بسیار شنیده‌ایم که می‌گویند: هر چهره‌ای با لبخند، زیباتر است. هنگـامی کـه کـسی بـا دیگران صحبت می‌کند، لازم است از تبختر و تفرعن در گفتـار مـصون بـوده و چهـرۀ عبوس و اخم آلود به خود نگیرد و اگر گفتارش را با آمیزگاری و چهره‌ای مهربان تـوأم

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۱۵۲
۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۸۴
۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۰۲
۴ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۶۳
۵ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۷
۶ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۲۳۳، ۱۳۷۱ و جلد ۳، صفحه ۲۱۷۳

نماید، دستکم نتایج زیر عایدش خواهد شد:

الف. ازدیاد جلب توجه مخاطب

ب. بالا بردن تأثیر کلام بر مخاطب

ج. ایجاد حس دوستی و محبت

د. ایجاد حسن ظن در مخاطب

ه. مراقبت از افتادن در دام غرور و سخنان تکبرآمیز

و. ایجاد نشاط و امید در مخاطب

ز. خسته نشدن شنونده از صحبتهای گویشور

ح. اشتهار به خوشرویی و حسن معاشرت

برای درک بهتر موارد فوق، خوب است فردی را تصور نمود که با تندی و چهره‌ای عبوس و درهم کشیده سخن می‌گوید، آنگاه می‌توان کیفیت آثار فوق را در سخنان چنین شخصی نیز ملاحظه نمود.

قرآن کریم و روایات

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ... ﴿۱۸﴾[۱]

ترجمه: و از مردم به نخوت رخ بر متاب.

«صعر خد یا تصعیر» نوعی بیماریست که شتر بدان گرفتار می‌شود و گردنش کج می‌شود.[۲]

در ادبیات و فرهنگ عرب هنگامی که شتری بیمار گردیده و گردنش برای همیشه کج شده است، می گویند: «اصاب البعیر صعر» به این شتر مرضی رسیده است که به گردنش آسیب وارد آورده و آن را کج کرده است.

با این بیان گویی «لقمان» در اندرز خود به فرزندش می گوید: پسرم! چهره‌ات را با تکبر و ناز از مردم بر متاب، چرا که هیچ بیماری اخلاقی برای انسان زیانبارتر از خودبزرگ بینی و غرور نیست.

«مجاهد» در این مورد آورده است که: اگر میان انسان با دیگری کشمکشی پدید آید

۱ـ لقمان، ۱۸

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۸۷

و آنگاه آزردگی و رنجش ناشی از آن درگیری باعث شود که انسان به هنگام دیدار فرد مورد نظر از او روی برتابد، این روی برتافتن را «صعر» می‌گویند.

و «عکرمه» می‌گوید: منظور این است که فردی به دیگری سلام کند، امّا او از روی کبر و غرور چهره برتابد و گردنکشی کند.

علی علیه‌السلام: **عَلیکَ بِالبَشاشَةِ فَإنَّها حِبالَةُ المَوَدَّةِ.**[۱]

ترجمه: بر توباد به گشاده رویی که آن کمند محبت است.

علی علیه‌السلام: **إذا حَسُنَ الخُلقُ، لَطُفَ النُطقُ.**[۲]

ترجمه: هنگامی که خلق انسان نیکو شد، سخن گفتنش نیکو شود.

علی علیه‌السلام: **قُلوبُ الرِجالِ وَحشِیَّةٌ، فمَن تألَّفَها أقبَلَت عَلیه.**[۳]

ترجمه: دلهای مردم گریزان است، به کسی روی آورند که خوشرویی کند.

امام باقر علیه‌السلام: **البِشرُ الحَسَنِ و طلاقَةُ الوجهِ مکسبه للمَحَبَّةِ و قربة مِن الله.**[۴]

ترجمه: روی خوش و گشادگی چهره، جلب محبت نموده و نزدیکی به خداوند را در پی دارد.

امام صادق علیه‌السلام: **إنَّ اللهَ عزَّ و جلَّ إرتَضی لَکُم الإسلامَ دِیناً فَأحسِنوا صُحبَته و حسن الخُلق.**[۵]

ترجمه: براستی که خدای عزیز و والا مرتبه، دین اسلام را برایتان برگزید پس سخنانتان را نیکو ساخته و خوش رو باشید.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

به روی سخت نتوان گفتگو را دلنشین کردن
به همواری تلاش نام باید چون نگین کردن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۱۵۹

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۳۶

۳ـ نهج البلاغه، حکمت ۵۰، صفحه ۶۳۴

۴ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۶۵۵

۵ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحهٔ ۱۵۵

ناگوار از صحبت نیکان گوارا می‌شود
عیب تلخی را ز خلق خوش هنر سازد گلاب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چون وا نمی‌کنی گرهی خود گره مشو
ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست

مولوی، مثنوی معنوی:

تلخ از شیرین لبان خوش می‌شود خار از گلزار دلکش می‌شود
حنظل از معشوق خرما می‌شود خانه از همخانه صحرا می‌شود

قاآنی، دیوان اشعار:

رخش مهری فروزنده، لبش یاقوتی ارزنده
از آن جان خرد زنده از این نطق سخن گویا

سعدی شیرازی، گلستان:

به حاجتی که رَوی، تازه روی و خندان باش
فرو نبندد کار، گشاده پیشانی

اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار:

مِهر محکم شود ز خوشخویی دوستی کم کند ترشرویی

وحشی بافقی، فرهاد و شیرین:

جمال ناز را پیرایه نو کرد عبارت را تبسم پیشرو کرد

ابو سعید ابوا الخیر، دیوان اشعار:

مغرور سخن مشو که توحید خدا واحد دیدن بود نه واحد گفتن

فردوسی، شاهنامه:

جوانی هنوز این بلندی مجوی سخن را بسنج و به اندازه گوی

قاآنی، دیوان اشعار:

خیره گستاخانه هر جا دم نمی‌شاید زدن
ای بسا نخل جسارت کو خسارت داد بار

با حیاتر گـو سـخن بـا نـاز پـروردان خلـد
با ادب تـر زن قـدم در جنـت پروردگـار

محمد اسیری لاهیجی، اسرار الشهود:

هـر کـه را اخـلاق نیکـو داد حـق / مـی‌بـرد از خلـق عـالم او سـبق
من ندیـدم بـه ز خلـق نیـک هـیچ / خـوی بـد مـر آدمـی را کـرد گـیج
دوسـتی بـا مـرد نیکـو خلـق کـن / وآنکه خویَش بد بود مشنو سخُن
خلق نیکو شـد بهـشت وحـورعین / خوی بـد را دوزخ و سـوزان ببـین
روضهٔ رضوان همه خلـق نکوسـت / خلق نیکـت را جـزا دیـدار اوسـت

کمال اسماعیل، دیوان اشعار:

مپیچ در خود و چون غنچه تنگـدل منـشین
چو گل ز پوست برون آی خرم و خنـدان

همام، دیوان اشعار:

تلخگویـان تـرش پیـشانی / در مجـالس کننـد ویرانـی

خواجوی کرمانی، همای و همایون:

سر افکنـدگی کـن کـه زلـف نگـار / سر افرازیش در سرافکندگی اسـت

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❋ سخن تلخ دریغ از دهن شیرین است.[1] «یزدانی شیرازی»

❋ از ابروش سرکه می‌ریزه.[2]

(کنایه از فرد اخمو و ترش رو و تلخ برخورد و عبوس)

❋ اگر حنظل خوری از دسـت خوشـخوی
بـه از شـیرینی از دسـت تـرُش روی[3]

«سعدی گلستان»

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۱۷۳

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۴۸

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۸۲

❀ جر بزنی جر نزنی برده‌ای، خوب رخی هرچه کنی کرده‌ای.[۱]

❀ آنرا که دهن بود چو حنظل تلخ شـیرین نـشود بـه گفـتن شِـکر[۲]

«کمالی»

❀ یار خندان لب نباشی، سرو سندان دل مباش.[۳] «سنایی»

❀ خوشخوی همیشه خوش زبان است.[۴]

❀ افتادگی آموز اگر طالـب فیـضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند اسـت[۵]

«پوریای ولی»

❀ با هرکه صحبت می‌کنی، فکر نکن که او از تو کمتر می‌فهمد.[۶]

(این هم گویای احترام به مخاطب و رعایت فروتنی و ادب نسبت به اوست)

تعابیر: «چمن چهر، گشاده پیشانی، رخ آبدار، چین از جبین گـشادن، سـرخ رویـی، گره از ابرو گشادن» کنایه از روی خوش و چهرهٔ باطراوت و گشاده است.

تعابیر: «ترش پیشانی، تنگدل، ترشرویی، ترش ابرویی، ترش کردن، دُژم روی، چین به چهره افکندن، چین بر جبین زدن، شکنج به ابرو زدن، ترنجیدن، تنگ خویی، سـرکه از چین جبین آوردن، عبوس گین، سرکهٔ ده ساله بر اَبرو» کنایه از بـد خلقـی، عبوسـی، اخم کردن و تند خویی است.

تعابیر: «جبهه سایی، سر به پای کسی نهادن، سر بر آستان داشتن، قدم از خود برون زدن» کنایه از تواضع و فروتنی است.[۷]

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۸۳

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۴۲

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۱۱

۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳۱۳

۵ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۷۵

۶ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۴۹

۷ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۸۷، ۵۵۲، ۶۶۳، ۶۷۹ و جلد ۲، صفحات ۹۴۵، ۱۴۱۲ و جلد ۳، صفحات ۱۷۶۷، ۱۹۵۰، ۲۱۵۸، ۲۱۷۱

۱۸. گفتار باید با ندیمی شایسته و کسی صورت پذیرد که هم شأن گوینده باشد (مخاطب گزینی)

همانطور که در گزینش دوست و انتخاب همسر دستورات و آداب مهمی وجود دارد و ازجملهٔ آنها، هم کفو بودن و تناسب شأن آنها با یکدیگر است، در انتخاب مصاحب نیز بایستی به این نکته توجه نمود؛ چرا که اگر ندیم انسان هم شأن و متناسب با وی نباشد و از هر فضیلتی بی بهره باشد، در این مصاحبت هیچ نتیجهٔ شایسته و ارزشمندی حاصل نگشته و چه بسا تبعات منفی و آثار نامیمونی از این همسخنی به بار آید.

قرآن کریم و روایات

وَيَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَٰلَيْتَنِي ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَّقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَآءَنِي ﴿٢٩﴾[1]

ترجمه: و روزی که ستمکار دستهای خود را می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر راهی بر می‌گرفتم. ای وای! کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم. او بود که مرا به گمراهی کشانید، پس از آنکه قرآن به من رسیده بود.

حکایت قرآنی

آورده‌اند که این روایت در مورد «عقبه بن أبی معیط» و «أبی بن خلف»، دو تن از سرکردگان شرک و استبداد فرود آمد، چرا که آن دو که با یکدیگر دوستی دیرین داشتند هماره در تصمیم بر کاری بزرگ، با هم به همفکری و تبادل نظر می پرداختند و خشنودی و رضایت خاطر یکدیگر را بر حق و عدالت ترجیح می دادند که یکبار جریانی این گونه اتفاق افتاد:

«عقبه» هرگاه از سفری طولانی باز می گشت، سرکردگان قوم را به میهمانی فرا می خواند، از این رو در بازگشت از یک سفر طولانی آنان را فرا خواند و آن بار پیشوای گرانقدر توحید پیامبر گرامی را نیز دعوت کرد. آن حضرت با این اندیشه که فرصت

۱ـ الفرقان، ۲۷ الی ۲۹

خوبی برای دعوت و پیام رسانی خواهد داشت، به آن میهمانی رفت و زمانی که غذا آماده شد، فرمود: «عقبه»! او پاسخ داد: بفرمایید ای محمد صلی الله علیه وآله!

حضرت فرمود: تا هنگامی که به یکتایی خدا و رسالت پیامبر و آسمانی بودن پیام او گواهی ندهی، من از غذای تو نخواهم خورد. او که با وجود شرک گرایی و بیدادگری اش گاه و بیگاه نزد پیامبر می آمد و به همین دلیل هم آن حضرت را دعوت کرده بود، گفت: گواهی خواهم داد.

فرمود: پس گواهی بده؛ و او بر یکتایی خدا و رسالت پیامبر گواهی داد.

این خبر داغ به سرعت به گوش دوست و هم پیمان وی «ابی بن خلف» که آن روز حضور نداشت رسید. او پس از رساندن خویش به دوست خود، گفت: آیا به راستی تو هم شیفته پیامبر و راه و رسم توحیدی و آسمانی او شده‌ای؟ «عقبه» پاسخ داد: نه، پرسید: پس چرا چنین کردی؟

گفت: او به خانه من آمده بود و می خواست غذا نخورد و من شرم کردم کسی را که دعوت کرده‌ام، بدون پذیرایی از خانه‌ام برود، به همین جهت هم ایمان آوردم تا غذا بخورد، امّا اینک گواهی خویش را پس می گیرم شما نیز آن را نادیده بگیر.

امّا «اُبی» گفت: من، هرگز از کار تو خشنود نخواهم گردید جز با یک شرط.

گفت کدامین شرط؟

پاسخ داد، بروی و با افکندن خدو (آب دهان) به سوی محمد «صلی الله علیه وآله» نشان دهی که از دل به او ایمان نیاورده‌ای! آن عنصر بیداد پیشه پذیرفت و افزون بر چنین جنایت بزرگی، شکمبه حیوانی را نیز بر دوش پیامبر که گویند در حال نماز بود و یا با فروتنی از کوچه عبور می کرد افکند.

پیامبر گرامی به او هشدار داد که به کیفر ارتداد و این شرارت‌های گستاخانه، تو را در خارج از «مکه» و حرم خدا نخواهم دید، جز اینکه سرت را با شمشیر بر خواهم گرفت و همانگونه هم شد، چرا که در جنگ «بدر» دست و پایش را بستند و سرش را بریدند و دوست شرارت پیشه‌اش «اُبی» نیز در جنگ «احد» به دست توانای پیامبرﷺ کشته شد.[1]

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۲۹۰

«ضحاک» از مفسران پیشین می گوید: هنگامی که آن عنصر پلید آب دهان به سوی پیامبر افکند، آب دهانش بر چهره پلید خودش بازگشت و گونه‌هایش را سوزانید و این اثر سوزش شدید تا هنگام مرگ بر چهره‌اش بود.[1]

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

ٱلْخَبِيثَٰتُ لِلْخَبِيثِينَ وَٱلْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَٰتِ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِ ... (۲۶)[2]

ترجمه: زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید؛ و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاک.

آیهٔ فوق الإشاره هم به این نکته اشاره دارد که در گزینش همدم و دوست و خصوصاً همسر (که هم صحبتی همیشگی است) بایستی به گوهر وجودی آنها توجه نمود. و زنان و مردان مؤمن مراقب باشند که افراد ناشایست را به همسری نگیرند.[3] همینطور در انتخاب این یار همیشگی به هم شأن بودن و وجود تفاهم در مسائل مهم توجه نمایند.

علی علیه السلام: **واحذَر صَحابةَ مَن يَفيلَ رأيُه و يُنكَر عَملُه، فَإنَّ الصَاحِبَ مُعتَبَرٌ بِصاحِبِه.**[4]

ترجمه: از دوستی با بی خردان و خلافکاران بپرهیز، زیرا هرکس را از آن که دوست اوست می‌شناسند.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

آب در روغن برآرد از دل آتش فغان
وای بر آن کس که با ناجنس در بندش کنند

نور الدین عبد الرحمن جامی، بهارستان:

با کسی منشین که نبود با تو در گوهر یکی
رشتهٔ پیوند صحبت اتحاد گوهر است

۱ـ همان، جلد ۷، صفحه ۲۹۰
۲ـ النور، ۲۶
۳ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۲۳۷
۴ـ نهج البلاغه، نامه ۶۹، صفحه ۶۱۰

جنس را با جنس و با ناجنس اگر گیری قیاس
این بسان آب وروغن وان چو شیروشکر است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

من میخواره و همراهی زاهد هیهات
صحبت سنگ و سبو ساز نگردد هرگز
با سیه دل چه کند صحبت روشن گهران
زنگ از آیینه سخنساز نگردد هرگز

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

همنشین خوب صائب کیمیای آدمی است
جلوهٔ یاقوت دارد بر سر صهبا حباب

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار
خود پسندی جان من برهان نادانی بود

محمد اسیری لاهیجی، اسرار الشهود:

صحبت نیکان طلب کن در جهان / با بدان منشین که گردی بد بدان
هرکه کرد او صحبت نیک اختیار / در میان خلق گردد نامدار
مرد را بشناس تو از هم صحبتش / از مصاحب دان تو خفض و رفعتش

سعدی شیرازی، مواعظ:

سخن را روی در صاحبدلان است / نگویند از حرم الا به محرم

مولوی، مثنوی معنوی:

همنشین نیک جوئید ای مهان / ای فغان از یار ناجنس ای فغان

سعدی شیرازی، گلستان:

زاهدی در سماع رندان بود / زان میان گفت شاهدی بلخی
گر ملولی زما، تُرُش منشین / که تو هم در میان ما تلخی

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

نیکنام از صحبت نیکان شوی / همچو از پیغمبر تازی، بلال

سعدی شیرازی، گلستان:

با بدان یار گشت همسر لوط — خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت و مردم شد

سعدی شیرازی، گلستان:

گلی خوشبوی در حمام روزی — رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری — که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم — و لیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد — وگر نه من همان خاکم که هستم

نظامی گنجوی، لیلی و مجنون:

کند با جنس خود هر جنس پرواز — کبوتر با کبوتر باز با باز

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پیش ارباب غرض مهر به لب زن صائب
گوش این بدگهران درخور گفتار تو نیست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

اهل دل را صحبت بی نسبتان مهر لب است
غنچه هیهات است در دامان گلچین وا شود

سعدی شیرازی، گلستان:

به یک ناتراشیده در مجلسی — برنجد دل هوشمندان بسی
اگر برکه‌ای پرکنند از گلاب — سگی در وی افتد شود منجلاب

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

همدمی مرده دهد، مردگی — صحبت افسرده، دل افسردگی

بابا افضل کاشانی، دیوان اشعار:

در خدمت آن کسی که صاحب نظر است — گر زهر خورند، آن همه نیشکرست
اما نفسی صحبت نا اهل شدن — نه خلد برین بود که نار سقرست

شیخ بهایی، نان و حلوا:

صحبت نیکانت ار نبود نصیب — باری از هم صحبتان بد شکیب

قاآنی، دیوان اشعار:

منظـر زیبـا نـداری یـار زیبـا رو مخـواه
منطق شیرین نداری شوخ شیرین لب مخوان

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ کبوتر با کبوتر باز با باز.[۱]

❀ آب می‌گردد گودال را پیدا می‌کند.[۲]

(هر کسی به همجنس خود می‌پیوندد و به او گرایش دارد)

❀ ای پخته ز همصحبتی خام حذر کن.[۳] «مظفر کرمانی»

❀ گنجشک بین که صحبت شاهینش آرزوست.[۴]

(در جایی استعمال می‌شود که کسی پا از گلیم خود فراتر نهاده و خـود را بـه خطـر اندازد؛ به سان گنجشکی که آرزوی رقابت با باز داشته باشد)

❀ یار بد بدتر بود از مار بد.[۵]

❀ پسر نوح با بدان بنشست، خاندان نبوتش گم شد.[۶]

❀ یک بز گر، گله‌ای را گر کند.[۷]

❀ نباشم زین سپس من با تو همـراز
نباشد آب و آتش را بـه هـم سـاز[۸]
«اسعد گرگانی»

❀ صحبت سنگ و سبو راست نیاید هرگز.[۹]

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۴۵۶

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۴

۳ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۴۲

۴ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۴۷۵

۵ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۷۵۴

۶ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۹

۷ـ همان، جلد ۱، صفحه ۲۹

۸ـ همان، جلد ۱، صفحه ۴۴

۹ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۶

✽ با بدان کم نشین که در مانی　　خوپذیر است نفس انسانی[۱]

«سنایی»

✽ مکن با بد آموز هرگز درنگ　　که انگور گیرد ز انگور رنگ[۲]

✽ خوشبوی بود کلبهٔ همسایهٔ عطّار.[۳]

✽ با بدان صحبت مدار و به صحبت نیکان نیز قناعت مکن.[۴]

✽ صحبت نیکانت از نیکان کند.[۵]

✽ الثکلی تحب الثکلی.[۶]

(مثل عربی، یعنی داغدیده دوست دارد داغدیده را. زیرا آنها همدیگر را بهتر درک کرده و در گریه و جزع به هم تأسی و با یکدیگر همزادگرایی می‌کنند)

سعدی شیرازی، گلستان:

حکایت

طوطیی را با زاغی در قفس کردند، طوطی از قبح مشاهدهٔ او مجاهده می‌برد و می‌گفت: این چه طلعت مکروه است و هیأت ممقوت و منظر ملعون و شمایل ناموزون؟ یا غراب البین یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین (ای زاغ کاش میان من و تو فاصلهٔ زیادی می‌افتاد).

عجب آنکه غراب هم از مجاورت طوطی به جان آمده بود و ملول شده لا حول کنان از گردش گیتی همی نالید و دست‌های تغابن بر یکدیگر همی مالید که این چه بخت نگونست و طالع دون و ایام بوقلمون؟ لایق قدر من آنستی که با زاغی به دیوار باغی به خرامان همی رفتمی...

تعابیر: «جفت بودن با کسی، دامن اندر دامن کسی بستن، زانو بر زانوی کسی نهادن» کنایه از قرین و دمساز و همنشین بودن است.[۷]

۱ـ همان، جلد ۱، صفحه ۲۹

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۲۹

۳ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۴۲

۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۳۶

۵ـ همان، صفحه ۴۴۲

۶ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۱۹۲

۷ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۵۶۰ و جلد ۲، صفحات ۸۸۷، ۱۲۲۸

❃ Birds of a feather flock together.[1]

(یعنی: پرندگان همنوع گرد یکدیگر جمع می‌شوند. معادل: کبوتر با کبوتر، باز با باز، کند همجنس با همجنس پرواز)

❃ Like master, like man.[2]

(یعنی: از آن استاد چنین شاگردی هم به عمل می‌آید. معادل ضرب المثل پیشین)

❃ A man is known by the company he keeps.[3]

(معادل: بگو دوستت کیست، تا بگویم کیستی)

۱۹. گفتار باید مختصر و مفید باشد. (گزیده گویی و اختصار گرایی)

گزیده گویی و اختصار بیان از دیگر آداب صحبت کردن است. هرقدر گفتار خلاصه و کوتاه و در عین حال رسا باشد، طبیعتاً آفات احتمالی و آسیب‌های آن کمتر شده و اثر مطلوب تری نیز برجای خواهد گذاشت. البته تا آنجا که کاستی و مفسده ایجاد ننماید. گویشور بایستی قادر باشد سخنانی را که در بیان مرادش نقشی ندارند و عبارات زائدی محسوب می‌شوند، از سخنش بپیراید و اصطلاحاً لبّ مطلب را در کوتاه ترین شکل ممکن بیان کند. البته مقصود ما، اختصار گرایی در غالب گفتگوها و روابط روز مره و معمولی مانند محاورات خانوادگی، اداری، اجتماعی و... است. بدیهی است که برخی آرایش‌های بیانی و اطناب‌های زیبا و غیر ممل در عبارات و سخنرانی‌های ادبی، عرفانی و موارد مشابه اجتناب ناپذیر بوده و بسیار دلپذیر نیز خواهد بود.

قرآن کریم و روایات

اختصار و گزیده گویی را می‌توان از آیات کریمهٔ قرآن آموخت. قرآن کریم خود نمونهٔ آشکار و الگوی نیکویی است که به اجمال و اختصار، اقیانوسی از مفاهیم را به عالم بشریت هدیه نموده است. حجم آیات قرآن در مقایسه با سایر کتابها (کتاب‌های آسمانی و نگاشته‌های بشر) با توجه به معانی و مفاهیم گسترده‌اش بسیار اندک است.

۱ـ حق شناس، فرهنگ هزاره، جلد ۱، صفحه ۱۲۲

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۹۳۴

۳ـ همان

بدیهی است که حساب کلام خدا از کلام بشر جداست، لیکن هر کس در خور ظرفیت و قابلیت‌های خود می‌تواند با تعمق درعبارات زرین کتاب خدا، شیوه‌های سخن گفتن و خاصه اجمال و اختصار را بیاموزد.

آب دریا را اگر نتوان کشید　　هم به قدر تشنگی باید چشید

علی علیه‌السلام: **خَیرُ الکَلامِ مَا قَلَّ و دَلَّ.**

ترجمه: بهترین سخن آنست که کوتاه وگویا باشد.

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، بوستان:

صد انداختی تیر و هر صد خطاست　　اگر هوشمندی یک انداز و راست

حذر کن ز نادان ده مرده گوی　　چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

فردوسی، شاهنامه:

بدو گفت روشن روان آن کسی　　که کوتاه گوید به معنی بسی

کسی را که مغزش بود پرشتاب　　فراوان سخن باشد و دیر یاب

چو گفتار، بیهوده بسیار گشت　　سخن گوی در مردمی خوار گشت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

دل چون کمال یافت سخن مختصر شود
لب وا نمی‌کند چو صدف پر گهر شود

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

مختصر تا نبود حرف، نگردد مقبول
برسخن، طول سخن چون خط بطلان باشد

بابا افضل کاشانی، دیوان اشعار:

با دل گفتم که ای دل عربده جوی
صرّاف سخن باش و سخن کمتر گوی

سعدی شیرازی، بوستان:

مگوی و منه تا توانی قدم　　از اندازه بیرون وز اندازه کم

محتشم کاشانی، دیوان اشعار:

بود بدیع کلام مفید مختصرش چو در بیان معانی کند نکات ایراد

شمس طبسی، دیوان اشعار:

از گفته من کمینه حرفی سرمایهٔ صد سخنور آمد

گمنام:

من نه آنم که دوصد مصرع رنگین گویم
من چو فرهاد یکی گویم و شیرین گویم

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ سخن هرچه کوته بود، خوشتر است.[۱]

❀ یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه بهتر[۲]

«نظامی»

❀ خوش میوه ترین درخت، کم بار تراست.[۳]

(یعنی کلام هر چه گزیده و کوتاه تر باشد، دلچسب تر خواهد بود)

❀ تب کرد و مرد.[۴]

(به شرح حکایت زیر:)

حکایت

پسری، پدرش مرد، پسر در مرگ پدر به سوگواری نشست، روزهای اول هر کس می‌رسید و از سبب مرگ پدرش می‌پرسید. پسر نیز از ابتدای بیماری پدر تا آخرش را با آب و تاب تعریف می‌کرد که ناچار، اگر صبح بود، دنبالهٔ تعریف به ظهر می‌رسید و مجبور می‌شد ناهار بدهد؛ و اگر بعد از ظهر بود که دنبالهٔ صحبت به شب می‌کشید و باز هم مجبور به تدارک شام می‌شد. رندان که این خبر را شنیدند، هر روز یک عده قبل از ظهر و یک عده بعد از ظهر برای تسلیت به خانهٔ پسر می‌رفتند و از او سبب مرگ

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۹

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۷

۳ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۴۲

۴ـ انجوی شیرازی، تمثیل و مثل، صفحه ۸۸

پدرش را می‌پرسیدند. پسر هم طبق معمول علت مرگ پدر را با آب و تاب تعریف می‌کرد و رندان را شام و ناهار می‌داد. بالأخره پسر متوجه شد که طول و تفصیل دادن مرگ پدر خرج بر می‌دارد و از آن به بعد، هر کس می‌رسید و می‌پرسید، پسر می‌گفت: خدابیامرز، تب کرد و مرد!

تعابیر: «سر جمع، سرجمله، کمینه حرف» کنایه از گزیده و خلاصه گفتن مطلبی است.[1]

❃ Least said, soonest mended.[2]

(یعنی کم حرف بزن تا زود فراموش نشود. معادل: کم گوی وگزیده گوی چون در تا زاندک تو جهان شود پر)

۲۰. گفتار باید با حالت چهره، نوع نگاه، حرکات بدن و سیمای گویشور متناظر باشد (ظاهر آرایی و تناسب گرایی)

توام نمودن کلام با ارتباط چشمی و استفاده از انواع نگاه، منطبق با حال و هوای کلام و استفادهٔ متعارف و متناسب از حرکات دست، صورت، چشم و ابرو، شفتین و... از جمله آداب گفتار و مهارت‌های سخنوری به حساب می‌آید.

همانگونه که گفتار انسان دارای اقسام مختلف، با تأثیرهای گوناگون است، نگاه نیز اقسامی دارد و از هر نگاهی، پیام و مفهومی به اذهان متبادر می‌شود. این موضوع یکی از روش‌های انتقال مفهوم به مخاطب است، بیان بسیاری از حالات و احساسات نیز از همین طریق انجام می‌شود و روانشناسان از آن به جلوه‌های هیجانی چهره تعبیر می‌نمایند.[3] و شخصی که قصد دارد بهترین شیوه را برای سخن گفتن اتخاذ نماید، می‌تواند در هنگامهٔ سخن، با گزینش نوع خاصی از نگاه، آن هم در مجال و لحظهٔ مناسب، بر زیبایی، فهم، گیرایی و تأثیر سخنش بیفزاید.

برای مثال اقسام نگاه را می توان به صورت زیر تفکیک نمود:[4] (چهل مورد)

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۴۰۸

۲ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۷۳

۳ ـ ریتا ال . اتکینسون، زمینه روانشناسی هیلگارد، جلد اول، صفحه ۷۳۲

۴ـ امیدوار، اخلاق تدریس، صفحهٔ ۱۴۹ (دوازده مورد)

اقسام نگاه:

نگاه معمولی و عادی، نگاه دقیق و باریک بینانه، نگاه تند وخشونت آمیز، نگاه تمسخرآمیز، نگاه تحقیرآمیز، نگاه محترمانه ومؤدبانه، نگاه تشویق گر و شوق انگیز، نگاه مأیوسانه، نگاه متعجبانه و بهت انگیز، نگاه بازدارنده و تهدیدآمیز، نگاه پرسشگر و کنجکاوانه، نگاه امیدوارانه، نگاه مهربانی و ملاطفت آمیز، نگاه قدرشناسی و امتنان آمیز، نگاه عاشقانه، نگاه پشیمانی و ندامت وار، نگاه عبرت آموز، نگاه متکبرانه و نخوت آمیز، نگاه حسرت آمیز، نگاه رعب انگیز و وحشت آمیز، نگاه شهوانی و هوس آمیز، نگاه فکاهی و طنزآمیز، نگاه شرمنده ساز، نگاه خردمندانه ومتفکرانه، نگاه توهین آمیز، نگاه اغواگرانه و شیطنت آمیز، نگاه ملتمسانه، نگاه شکاکانه و تردیدآمیز، نگاه هیجانی، نگاه پاک و عفیفانه، نگاه متنفرانه، نگاه کینه توزانه، نگاه تغافل وار، نگاه نگرانی و دلواپسی، نگاه دستپاچگی و شتابزدگی، نگاه دزدانه و زیر چشمی، نگاه سرد و بی اعتناگونه، نگاه مرموزانه، نگاه متضرعانه، نگاه منتظر و...

همینطور بسیاری از اداهای غیر گفتاری و یا حرکات ضمن گفتار وجود دارند که در تبیین مقصود گوینده و یا زیبا کردن طرز بیان نقش مهمی دارند. به این معنا که مردم برای منتقل کردن پیامشان از حرکات مختلف اندام خود نیز استفاده می‌کنند. مثلاً استفاده از حرکات دستها و بازوها برای مفهوم سلام و خداحافظی، دستور دادن و درخواست کردن از طریق حرکت دست‌ها، پاسخ دادن (بله، خیر و نمی‌دانم) با استفاده از حرکات سر، موفقیت و پیروزی با نشان دادن علامت «V» با انگشتان، توهین کردن در کودکان با بیرون آوردن زبان و در بزرگترها با بلند کردن انگشت میانی،[1] سرزنش با اخم کردن و ابرو درهم کشیدن و... .[2]

البته بسیاری از این علائم تقریباً جنبهٔ جهانی دارند، اما برخی نیز در فرهنگ‌های مختلف متفاوتند. در کنار حرکاتی که در یک فرهنگ عمومیت دارند، برخی از حرکت‌ها و اداهای محدود تر نیز ممکن است در بین اعضای یک گروه کوچک‌تر رواج

۱ـ نکته اینکه این عمل در میان غربی ها رایج بوده و حرکت بسیار بی ادبانه ای تلقی می شود.

۲ـ دنی استاینبرگ، درآمدی بر روانشناسی زبان، صفحه ۸۰

داشته باشد. چنین حرکاتی معمولاً در بین گروه‌های کاری تخصصی به چشم می‌خورد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:[1]

فروش سهام: در چنین مکانی اعلام نام سهام، تعیین قیمت‌ها و تمام شدن معامله با حرکات سریع دستها و انگشتان به انجام می‌رسد.

موسیقی: رهبر ارکستر اغلب با حرکت دادن دست‌هایش مفاهیمی را به نوازندگان منتقل می‌نماید؛ مثلاً، با حرکت دادن کف دست به سمت خودش، نوازندگان را به کم کردن صدای آلاتشان فرا می‌خواند.

ورزش: داوران با استفاده از حرکات دقیق دست و بازو، نقاط زمین، وضعیت بازی و جریمه‌ها را اعلام می‌کنند. بویژه رشته‌هایی مانند کشتی، ورزشهای رزمی، بسکتبال، فوتبال، والیبال، که حرکات بدنی این دسته از داوران بخش مهمی از فعالیت ایشان را تشکیل داده و تا حدود زیادی برای عامهٔ مردم نیز شناخته شده است.

تلویزیون: اگر شما گوینده اخبار یا مجری برنامه‌ای باشید و مسؤول شما انگشت سبابه‌اش را روی گلویش بگذارد، این بدان معناست که شما باید صحبت خود را تمام کنید. اما اگر در خیابان متروکهٔ تاریکی در یکی از محله‌های خطر ناک شهر، همین کار را دو آدم خشن انجام دهند، شما پا به فرار خواهید گذاشت.

بنابر آنچه گذشت، سخنگو از ابزار پیش گفته اعم از اقسام نگاه و اداهای حین گفتار می‌تواند با تعقیب سه هدف بهره گیرد؛ **اول** آسان سازی فهم برای مخاطب، **دوم** زیباتر کردن کلام و **سوم** ایجاد یا افزایش جلب توجه.

قرآن کریم و روایات

... وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾[2]

ترجمه: و از گفتار و آهنگ سخن به حال آنان پی خواهی برد و خداست که کارهای شما را می‌داند.

۱ـ همان، صفحه ۸۱

۲ـ محمد، ۳۰

﴿قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ ...﴾[۱]

ترجمه: بگو هرکس بر حسب ساختار روانی وبدنی خود عمل می‌کند.

علی عليه السلام: **نِعمَ الدلالَةُ حُسنُ السَّمتِ.**[۲]

ترجمه: نیکویی (تناسب) سیما، راهنمای خوبی است.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

میان اهل نظر امتیاز من صائب　　　همین بس است که فهمیده‌ام زبانِ نگاه

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

سخن عشق تو بی آنکه برآید به زبانم
رنگ رخساره خبر می‌دهد از حال نهانم

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

سخن در هر زبان بی زحمت تعلیم می‌گوید
اگر طوطی ببیند یک ره آن چشم سخنگو را

سعدی شیرازی، بوستان:

فقیهی کهن جامه‌ای تنگدست　　　در ایوان قاضی به صف بر نشست
نگه کرد قاضی در او تیز تیز　　　معرف گرفت آستینش که خیز

بابا فغانی، دیوان اشعار:

نبیند از حیا هرگز کسی دامان پاک او
گواه دامن پاک است چشم شرمناک او

طالب آملی، دیوان اشعار:

با چشم غزالانه ربودی دل طالب　　　طرز نگه حوصله پرداز تو نازم

۱ـ الإسراء، ۸۴

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۴۱

اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار:

همیشه حاجب ابرو چو سر در گوش او دارد
به گوش او رسد حالم، چو با ابرو سخن گویم

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست
رنگ رخسار خبر می‌دهد از سر ضمیر

عطار نیشابوری، خسرو نامه:

سخن در وقت خاموشی چنان داشت
که یک یک موی او گویی زبان داشت

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❁ نگاه، ترجمان دل است و گواه دوستی و دشمنی.[۱]

(منظور آنست که از نوع نگاه و چهرهٔ متکلم هم می‌توان به درونیات وی پی برد)

❁ زبان ناز خوبان را کسی چون من نمی‌فهمد
هزاران مدعا میفهمم از چشم سخنگویش [۲]

«میرزا ابوطالب اصفهانی»

❁ رُبَّ طَرفٍ أفصَحُ مِن لِسانٍ.[۳]

(مثل عربی، یعنی چه بسا گوشهٔ چشمی از زبان آوری و بیان، فصیح تر و گویا تر باشد)

حکایت

گویند فیثاغورث ریاضیدان معروف، مردی را دید که لباسی فاخر پوشیده و غلط سخن می‌راند، به وی گفت: یا مثل لباست سخن بگوی، یا لباسی شبیه سخنت بر تن کن.[۴]

تعابیر: «چشم غزالانه، چشمی به خشم کردن، چشم سخنگو، چشم شرمناک، تیز

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۶۹

۲ـ فضل‌الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۱، صفحه ۶۵۵

۳ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۳۷۷

۴ـ فضل‌الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۲

نگه کردن به کسی، چشم شوخ، چشم چار کردن، گرسنه چشمی، چشم چرانیدن، شیرین نظر، چشم در راه، زبان بی زبانی، سراپا چشم شدن، شوخ دیده» کنایه از اقسام نگاه، پیامهای دیدگان و طرز نگاه است.

تعابیر: «طرف ابرو بلند کردن، سر انگشت تحیر به دندان گزیدن، سخن گفتن با ابرو، سر انگشت حسرت به دندان گزیدن، ظاهر آرایی، سر به جیب تحیر فرو بردن، سر بر زانو نهادن، سر به گریبان بردن» کنایه از بیان مطالبی است به کمک حرکات بدن و ابلاغ پیامهایی که به تکلم نیایند.[1]

سایر آداب

دراین قسمت که ذیل عنوان سایر آداب بیان می‌شود، به آداب و شرایطی پرداخته شده که از اهمیت یا گسترهٔ پایین تری برخوردارند و شواهد کثیری از آیات، روایات و اشعار و امثال، مانند آداب فوق برای آنها در دست نیست.

در این بخش نیز به (ده مورد) اشارهٔ مختصری می‌نماییم.

الف. آراستگی ظاهر خصوصاً نظافت و خوشبویی بدن و مؤکّداً دهان و دندان و دستگاه تکلم که مجرای گفتار است.

مولوی، مثنوی معنوی:

بو دوای چشم باشد نور ساز — شد ز بویی دیدهٔ یعقوب باز
بوی بد مر دیده را تاری کند — بوی یوسف دیده را یاری کند

ب. رعایت اعتدال در تنظیم صدا و پرهیز از صدای بسیار بلند و صدای بسیار کوتاه.

ج. سعی در داشتن صدایی صاف، زلال و بی خش.

د. پرهیز از سرفه مکرر و تولید اصوات نامأنوس.

ه. رعایت سایر اصول پاکیزگی و بهداشتی برای جذب هرچه بیشتر مخاطب، از قبیل آراستگی موها و صورت، تمیزی و کوتاهی ناخن‌ها، پرهیز از ظاهر ژولیده و

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۶۳۳ الی ۶۵۳ و جلد ۲، صفحات ۱۲۳۵، ۱۳۷۵، ۱۳۸۹، ۱۳۹۲، ۱۶۳۹، ۱۷۲۱

لباسهای چرک و چروک و سعی در استفاده از پوشش مناسب و لباس برازنده، استعمال عطر و رایحه‌های خوشبو و ملایم.

و. ایجاد نوسانات صوتی و لحنی به شکل متناسب و پرهیز از یکنواختی صدا و لحن گفتار؛ چرا که باعث خستگی و در نتیجه کم توجهی به سخنان گوینده می‌شود.

ز. پرهیز از استعمال بیش از حد تکیه کلام خاص در میانهٔ سخنان که مع الأسف بسیاری بدان گرفتارند؛ عبارات و تکیه کلماتی از قبیل: علی أیّ حال، مثلاً، چیز، اصطلاحاً، به اصطلاح، اصولاً، اساساً، به هر حال، فرضاً، عرض شود که، عرض کنم، در واقع، والله، به قول معروف، بالأخره، احیاناً و... .

ح. پرهیز از سکون ملال آور و به عکس انجام حرکات بیش از حد اعضاء بدن خصوصاً دست‌ها که بایستی در حد متعارف و متناسب با الفاظ حرکت داده شوند؛ (نه دائم روی خط مستقیم حرکت کند و نه اینکه مانند مجسمه، ثابت و بی حرکت باشد).

ط. پرهیز از دست زدن به بدن و به بیان دیگر بازی کردن با سایر اعضاء بدن در هنگام گفتار خصوصاً صورت، بینی، گوش‌ها، دهان و موی سر.

ی. پرهیز از دست زدن به لباسها یا تنظیم و جا انداختن مکرر آنها که بعضی افراد عادت به این کار دارند؛ مانند یقهٔ پیراهن و کت، کمربند و...

بخش دوم: آسیب شناسی گفتار و اصول سلبی

در این بخش از کتاب به آفات و آسیب‌هایی که می‌توانند سلامت کلام و گفتار را در معرض مخاطره قرار داده و سبب نقصان و انحراف سخن و در نتیجه مخدوش شدن ارتباط شوند، خواهیم پرداخت. مراد از اصول سلبی، پرهیز و مراقبت بر آفات و آسیب‌هایی است که می‌تواند گفتار را از مسیر صحت و سلامت منحرف ساخته و سخن را دچار نقص و کاستی نماید و مخاطب را با ایذاء لسانی مواجه سازد؛ یعنی عکس مباحث پیشین که در آنجا «بایدها» محور توصیه‌ها بود، در این بخش، آداب سخن با نگاه سلبی «نبایدها» مطرح شده‌اند و منظور از طرح آن پرهیز و خودداری از آنهاست و در تمام عناوین این بخش واژهٔ «پرهیز» استعمال شده است. (برخلاف اصول ایجابی که در همهٔ عنوان‌ها، واژهٔ «باید» به چشم می‌خورد)

علی علیه‌السلام: **لِلکَلامِ آفَاتٌ.**[1]

ترجمه: سخن را آفت‌هایی است.

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

مزرع اهل سخن شایسته آفات نیست

رشحه معنی نه بندد ننگ خشکی بر زبان

۱. پرهیز از زیاده گویی و تطویل در گفتار ولزوم حفظ اعتدال

یکی از زشت ترین عادات در گفتار، که بعضی بدان مبتلا هستند، پرگویی و اطالهٔ بی مورد سخن است، که در میان همهٔ فرهنگ‌ها امری قبیح محسوب شده و همگان آنرا نکوهش و مذمت نموده‌اند. پرچانگی و گفتار نوردی نشان کم خردی و گویای نقاط

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۷

ضعف گویشور است و کسی که دچار این آفت باشد، در برقراری ارتباطات صحیح با سایرین و ساماندهی روابطش با موانع و مشکلات جدی روبرو خواهد بود.

پرحرفی، زیان‌ها و تبعاتی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود: (ده مورد)

زیان‌ها و تبعات زیاده گویی

الف. سرآمدن تحمل و طاقت شنونده

ب. بی توجهی به سخن گوینده

ج. از بین رفتن تعادل عصبی شنونده و در نتیجه صدور رفتارهای خشن و بروز قضاوت‌های عجولانه و احتمالا نادرست در خصوص شخص پر حرف، یا دیدگاه‌های وی

د. پراکنده شدن مردم از اطراف افراد زیاده گو و عدم رغبت دیگران از مواجه شدن با این دسته افراد

ه. اشتهار به پر حرفی و احتمالاً بیهوده گویی

و. بروز آفات بیشتر در سخن و افزایش خطاهای گفتاری در فرد زیاده گو

به عنوان مثال کسی که بیش از حد سخن میگوید، احتمال افزایش مواردی همچون دروغ، غیبت، تهمت، منت گزاری، تحقیر و تمسخر، سخنان متناقض و... وجود دارد. همینطور ممکن است خطاهای تکلمی (تپق زدن) نیز بر گفتارش، عارض گردد.

ز. سست شدن رشته‌های محبت و دوستی

ح. اتلاف بی مورد وقت طرفین

ط. از بین بردن تمرکز خود فردِ پر حرف و دیگران و نیز ایجاد دلمشغولی‌های غیر ضروری برای طرفین

ی. از میان رفتن ارزش سخنان حکمت آمیز و شایسته‌ای که ممکن است در بین سخنان چنین افرادی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، از آنجا که سخنان شخص پرگو با اقبال و توجه اندکی روبرو می‌شود، به مصداق مثل «تر و خشک با هم می‌سوزند» عبارات ارزشمند چنین فردی نیز در میان انبوه سخنان وی گم شده و اصطلاحاً به چشم نمی‌آیند.

قرآن کریم و روایات

علی ؑ: **إذا تَمَّ العَقلُ نَقَصَ الکَلامُ.**[۱]

ترجمه: چون عقل کامل گردد، سخن اندک شود .

علی ؑ: طُوبی لِمَن أمسَکَ الفَضلَ مِن لِسانه.[۲]

ترجمه: خوشا به حال کسی که زبانش را از زیاده گویی باز می‌دارد.

علی ؑ: **الکَلامُ بَینَ خَلَّتی سَوءٍ، هُما الإکثارُ و الإقلالُ، فَالإکثارُ هَذَرٌ والإقلالُ عَيٌّ وحَصَرٌ.**[۳]

ترجمه: سخن گفتن میانهٔ دو خصلت بد قرار دارد: پرگویی و کم گویی؛ پرگویی بیهوده گویی است و کم گویی، درماندگی و ناتوانی است.

علی ؑ: **الإکثارُ یُزِلُّ الحکیمَ و یُمِلُّ الحَلیمَ، فلا تُکثِر فَتُضجِر و لا تُفَرِّط فَتَهُن.**[۴]

ترجمه: پر گویی مرد حکیم را می‌لغزاند و انسان بردبار را خسته می‌سازد، پس در سخن، پرگویی نکن که دلگیر سازی و کم مگوی که خوار شوی.

علی ؑ: **لا تُکثِر فَتُضجِرَ ولا تَفرُط فَتَسقُطَ .**[۵]

ترجمه: زیاد سخن مگو که مردم را خسته و ملول گردانی و کم هم مگو که از نظرها بیفتی.

علی ؑ: **خَیرُ الکَلامِ مَا لا یُمِلُّ و لا یَقِلُّ.**[۶]

ترجمه: بهترین گفتارها آنست که نه خسته و آزرده کند و نه بسیار کم باشد.

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۷۱، صفحه ۶۳۸

۲ـ همان، حکمت ۱۲۳، صفحه ۶۵۲

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۵

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۵

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۴

۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۱

اشعار و متون ادبی

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

کم گو، که بود سخن چو دُر مکنون گردد زکمی قیمت این دُر افزون

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

کم گوی و گزیده گوی چون دُر تا زابنه تو جهان شود پُر

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از سخن بسیار گفتن، می‌شود کوته حیات
توسن عمر سبکرو را عنان باید گرفت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

عمر، کوتاه از سخن بسیار گفتن می‌شود
کز گهر خالی چوگردد می‌شود بی جان صدف

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از خجالت نتواند سر خود بالا کرد
عمر هرکس چو قلم صرف به گفتار شود

نظامی گنجوی، خسرو وشیرین:

سخن بسیار داری اندکی کن یکی را صد مکن، صد را یکی کن
چو آب از اعتدال افزون نهد گام زسیرابی به غرق آرد سرانجام

عطار نیشابوری، مظهرالعجایب:

هست خاموشی به از گفتن بسی سر این معنی نمی‌داند کسی

نظامی گنجوی، لیلی و مجنون:

با اینکه سخن به لطف آب است کم گفتن هر سخن صوابست
آب ارچه همه زلال خیزد از خوردن پر ملال خیزد
کم گوی و گزیده گوی چون در تا زاندک تو جهان شود پر

بابا افضل کاشانی، دیوان اشعار:

به دل گفتم که ای دل عربده جوی
صراف سخن باش و سخن کمتر گوی

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

به خنده گفت که سعدی سخن دراز مکن
میان تهی و فراوان سخن چو طنبوری

اقبال لاهوری، جاوید نامه:

کم خور و کم خواب و کم گفتار باش
گرد خود گردنده چون پرگار باش

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

ای سنایی سخن دراز مکش — کوتهی به ز قصهٔ ناخوش
جای تطویل نیست در گفتار — اختصار اندرین سخن پیش آر
بگذر از گفتگوی بیهوده — تا شوی سال و ماه آسوده

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

زبان از حرف پیمایی یکی یک چند کوته کن
چو از ظاهر خمش گردی همه باطن زبان بینی

فردوسی، شاهنامه:

زبان را نگهدار باید بدن — نباید زبان را به زهر آژدن
که بر انجمن مرد بسیار گوی — بکاهد به گفتار خود آبروی

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ سخن هرچه کوته بود خوشتر است.[۱]

❀ بس که حرف زدی، منو کاس کردی یا کچل کردی![۲]

❀ از آن پیش بس کن که گویند بس.[۳] «سعدی»

❀ از منبر پایین نیومدن.[۴]

(منظور، دست برنداشتن از پرگویی واطناب بی مورد سخن)

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۱۷۳

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۷۳ و صفحه ۶۳۶

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۵۴

۴ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۶۲

❁ از سیر تا پیاز قضایا را تعریف کردن.[۱]

❁ سخن به اندازه گفتن، نیمه دانش است.[۲]

شیخ بهایی، کشکول:

حکایت

حکیم سقراط، کم غذا می‌خورد و جامه درشت همی پوشید. یکی از فلاسفه هم عصر وی به او نوشت: تو می‌گویی که رحمت آوردن بر هر ذی روحی واجب است. و تو با آن که خود ذی روحی، به خود رحمت نمی‌آوری، اندک همی خوری و درشت همی پوشی.

سقراط در پاسخ وی نوشت: مرا به پوشیدن جامه درشت ملامت کردی در حالی که گاه شود که آدمی زشتی را دوست بدارد و و زیبایی را ناخوش داند. نیز مرا بر کم خواری ملامت کردی، در حالیکه من از آن رو غذا می‌خورم که زندگی کنم و تو می‌خواهی زندگی کنی که غذا خوری. والسلام.

همان فیلسوف دوباره برایش نوشت: سبب کم خوارگیت را دانستم، اما سبب کم گوئیت چیست؟ اگر در خوراک به خود سخت همی گیری، زچه رو در سخن گفتن با مردم بخل می‌ورزی؟

حکیم در پاسخ نوشت: چیزی را که ناگزیر از ترک آنی، پرداختن بدان بیهوده است.

حق سبحانه تورا دو گوش بخشیده است و زبانی تا آنکه دو برابر آنچه گویی، شنوی. نه آنکه بیش از آنچه شنوی، گویی. والسلام

پرگویی در میان بانوان شیوع بیشتری دارد؛ البته نگارنده معتقد است این کثرت نسبی بوده و شاید از باب مطایبه باشد، چه بسا مردانی که در اطالهٔ کلام گوی سبقت را از زنان ربوده‌اند. به هر تقدیر در اینجا حکایتی طنزآمیز ذکر می‌گردد:

حکایت

یکی از علمای انگلیس در مجلسی گفت: در آسمان زن یافت نمی‌شود؛ کسی گفتش: چگونه این سخن را می‌گویی؟ گفت انجیل در رؤیای یوحنای لاهوتی ثابت

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۷

۲ـ همان، صفحه ۴۱۹

می‌کند. گفت چگونه؟ پاسخ داد: مگر در وصف آسمان نمی‌گوید که نیم ساعت سکوت عظیمی حادث شد، گفت بلی؛ گفت: اگر زنی آنجا بود، این سکوت هرگز حاصل نمی‌شد![۱]

تعابیر: «زبان درازی کردن، حرف پیمایی، زبان سفید شدن، زبان کشیدن، سخن دراز کردن، سخن شاشی، حرف فشانی، دراز اندر کشیدن، زبان موی شدن، سخن خایی»، همگی کنایه از پرگویی و سخن بسیار گفتن است و نظائر متعددی از استعمال آن در اشعار به چشم می‌خورد.[۲]

❃ Length begets loathing.[3]

(پرچانگی و زیاد صحبت کردن، سبب بیزاری است)

۲. پرهیز از دروغ گویی

دروغ گفتن از جمله رفتارهای ناشایست بوده و در فقه اسلامی گناه کبیره محسوب می‌گردد.[۴] عملی که از منظر عرف نیز بسیار قبیح و ناپسند است.

به عقیده محققان، معلوم شده که در مغز یک مسیر عصبی پیچیده وجود دارد که دروغ گفتن را ممکن می‌سازد. در اصل، چیزی که اتفاق می‌افتد این است که فرد دروغگو واقعیت را می‌داند، تصمیم آگاهانه می‌گیرد که حقیقت را سرکوب نماید، یک دروغ ساخته و سرانجام آنقدر خوب آن را به خاطر می‌سپارد تا بتواند فردی را که به او دروغ می‌گوید، فریب دهد.(تسویل)

اصولاً دروغگویی حرکتی است بر خلاف رویه طبیعی و تعادل جسمانی و روحی انسان؛ زیرا آدمی پیش از آنکه دروغ بگوید، در حالت تعادل جسمی و روانی قرار دارد. از نظر تعداد ضربان قلب، دستگاه عصبی بدن، نبض، تعداد تنفس، تنگی و گشادی مردمک چشم و حالت پلک‌ها، رنگ رخساره، انقباض و انبساط بافت‌های بدن و خصوصاً پوست، میزان تعریق بدن، پاسخ گالوانیک پوست (GSR)، ترشحات برخی

۱ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۱، صفحه ۴۸۶

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۶۹۱ و جلد ۲، صفحات ۹۰۱، ۱۲۳۸، ۱۳۶۷، ۱۳۷۳

۳ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۷۴

۴ـ محسن قرائتی، گناه شناسی، صفحه ۲۳

غدد و... در حالت متعادل بوده و موارد فوق به شکلی با هم هماهنگی دارند. در هنگام دروغ گفتن، نظم و هماهنگی موارد فوق و هارمونی بدن دچار تغییرات ناگهانی می‌شود؛ اکنون دستگاه‌های دروغ سنج (پلی گراف)[1] که در برخی سازمانها در دنیا استعمال می‌شوند که صحت کارکرد آنها به قطعیت رسیده است. این دستگاه از طریق سنسورهایی که با بدن مرتبط می‌شوند، اضطراب و هیجانات جزئی که انسان قادر به تشخیص آن نیست را شناخته و به محض بروز تغییرات غیر طبیعی که در شخص دروغگو اتفاق می‌افتد، هشدار می‌دهد.[2]

بنابراین روشن است که بنیاد دروغ گویی ایجاد بی نظمی و اختلال است و این مسأله تبعات سوء و نامبارکی نیز دارد که هم روان فرد دروغگو را دچار اختلالات متعدد می‌کند و هم جامعه و روابط اجتماعی را از آثار منفی خود بی نصیب نمی‌گذارد.

بطور کلی علل و ریشه‌های اصلی دروغگویی را می‌توان در موارد ده گانهٔ زیر جستجو نمود (که جز مورد دهم، بقیهٔ موارد ناشایست و ناپسند است):[3]

علل و ریشه‌های اصلی دروغ

الف. حب دنیا

ب. کسب مال و ثروت

ج. کسب مقام و منزلت اجتماعی یا اداری

د. عداوت و دشمنی

ه. ترس و بزدلی

و. فخر فروشی

ز. مزاح و مطایبه

ح. تمسخر و تحقیر دیگران

ط. جلب توجه

ی. اصلاح ذات بین و خیرخواهی

۱ـ polygraph

۲ـ ریتا ال. اتکینسون و دیگران، زمینه روانشناسی هیلگارد، جلد اول، صفحه ۷۲۰

۳ـ اسماعیل صدیقی، آئین راستی، صفحه ۴۱

قرآن کریم و روایات

ریشهٔ «کذب» به انضمام سایر مشتقاتش در قرآن کریم ۲۸۰ مرتبه تکرار شده است. خداوند تبارک و تعالی دروغ را از مصادیق عصیان الهی و از اوصاف بارز منافقان و معاندان حقیقت می‌داند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۝٧[۱]

ترجمه: وای بر هر دروغ زن گناه پیشه.

علی عليه السلام: **الصَّادقُ عَلى شَفا مَنجاةٍ و كَرامَةٍ و الكاذبُ عَلى شَرَفِ مَهواةٍ و مَهانةٍ.**[۲]

ترجمه: راستگو در راه نجات و بزرگواریست، امّا دروغگو بر لب پرتگاه هلاکت و خواری است.

علی عليه السلام: **الخَـرَسُ خَيرٌ مِن الكِذبِ.**[۳]

ترجمه: گنگ بودن بهتر از دروغ گفتن است.

حضرت علی عليه السلام در یکی از نامه‌های نهج البلاغه جمله‌ای در این خصوص دارند که در آن به یکی از نشانه‌ها و علائم دروغگویی اشاره فرموده‌اند:

وَلا تُحَدِّثِ النّاسَ بِكُلِّ ما سَمِعتَ بِه، فَكَفى بِذلكَ كَذِباً.[۴]

ترجمه: وهرچه شنیدی بازگو مکن، که نشانهٔ دروغگویی است.

حضرت علی عليه السلام در کتاب شریف غرر الحکم و دررالکلم ۶۲ حدیث در باب زشتیِ دروغگویی دارند که علاقمندان می‌توانند بدان مراجعه نمایند.[۵]

۱ـ الجاثیه، ۷

۲ـ نهج البلاغه، خطبه ۸۶، صفحه ۱۴۴

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۳

۴ـ نهج البلاغه، نامه ۶۹، صفحه ۶۱۰

۵ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۶۷

اشعار و متون ادبی

فردوسی، شاهنامه:

اگـر جفـت گـردد زبـان بـا دروغ　　نگیـرد زبخـت سـپهری فـروغ
سـخن گفـتن کـژ ز بیچارگیـست　　بـه بیچارگـان بـر ببایـد گریـست

فردوسی، شاهنامه:

دروغـست گفتـار تـو سـر بـه سر　　سـخن گفـتن کـژ نباشـد هنـر

فردوسی، شاهنامه:

ندانی تـو گفـتن سـخن جـز دروغ　　دروغ آتـشی بـد بـود بـی فـروغ

فردوسی، شاهنامه:

هر آنکس کـه او پیـشه گیـرد دروغ　　سـتمکاره‌ای خـوانمش بـی فـروغ

فردوسی، شاهنامه:

زبـانی کـه باشـد بریـده زجـای　　از آن بـه کـه باشـد دروغ آزمـای

سعدی شیرازی، گلستان:

گر راسـت سـخن گـویی و در بنـد بمـانی
بـه زانکـه دروغـت دهـد از بنـد رهـایی

سعدی شیرازی، گلستان:

یکـی را کـه عـادت بـود راسـتی　　خطـائی رود، درگذارنـد ازو
وگـر نـامور شـد بـه قـول دروغ　　دگـر راسـت بـاور ندارنـد ازو

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

کـم شـود روزی زگفتـار دروغ　　در سـخن کـذاب را نبـود فـروغ

ابوشکور بلخی، دیوان اشعار:

دروغ آب و آزرم کمتـر کنـد　　وگر راست گـویی کـه بـاور کنـد؟

عطار نیشابوری، دیوان اشعار:

دیگر زبان خویش کـه جـای ثنـای اوسـت
از غیبـت و دروغ فروبنـد اسـتوار

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ دروغگو دشمن خداست.[۱]

(این مثل مشهور، حکایت از زشتی و سیه دلی شخص دروغگو دارد)

❀ حکایت چوپان دروغگو، که از باب شهرت حاجتی به ذکر آن نیست.

❀ حرف دروغ، فروغ نداره.[۲]

(سخن دروغ و انسان دروغگو، کار به جایی نخواهد برد)

❀ **حبل الکذب قصیر.**[۳]

(ضرب المثل عربی، یعنی ریسمان دروغگو کوتاه است؛ منظور اینست که با دروغ نمی‌توان کاری از پیش برد)

❀ سخن گرچه دارد ز اختر فروغ
پسندیده باشد چونبود دروغ[۴]

«فردوسی»

❀ صدتا چاقو بسازه، یکیش دسته نداره.[۵]

(کنایه از شخص بسیار دروغگو و زیرک و بدجنس)

❀ یه رودهٔ راست تو شکم این آدم پیدا نمی‌شه.[۶]

(مشابه مضمون پیشین)

❀ دروغ از همون دور که میاد، یه پاش لنگه.[۷]

(مراد، بیان تزلزل، تشتّت، نا استواری و کژی سخن دروغگو است، به گونه‌ای که

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳۳۱

۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۶۰

۳ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۲۷۶

۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۲۹۷

۵ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل های ایرانی، صفحه ۱۰۸

۶ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۷۶۵

۷ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۰۶

معمولاً با کمترین دقتی، کذب بودنش هویدا می‌گردد) [۱]

❋ دروغش از دروازه تو نمیادا![۲]

(کنایه از بزرگی و آشکاره بودن سخن دروغگوست)

❋ دروغگو کم حافظه است.[۳]

(از آنجا که دروغگو ساخته و بافتهٔ خویش را که واقعی نبوده تا ضبط حافظه‌اش شود می‌گوید، ناگزیر در هر نوبت خلاف دفعات پیش و به شکل دیگری تعریف می‌کند و مطلبی خلاف بافته‌هایش بیان می‌نماید.)

❋ **إذا سمعت بسری القین فاعلم أنه مصبّح.**[۴]

(مثل عربی، یعنی کسی که مشتهر به دروغگویی شد، اگر صادق هم باشد کسی از او نخواهد پذیرفت)

❋ دروٚزن راستیش بلّیٚ، پیّی باوەڕ ناکەن.[۵]

(مثل کردی: یعنی فرد دروغگو اگر راست هم بگوید، کسی باور نمی‌کند؛ مشابه مضمون پیشین)

حکایت

پیر مرد متمولی که همسر جوانی داشت، مدتی بستری بود و امیدی به بهبودی خود نداشت، یک شب که در رختخواب افتاده بود، همسرش را دید که مشغول نوشتن نامه است، پرسید: باز به که نامه می‌نویسی؟ زن: به پسر عمویم. پرسید با او چکار داری؟ زن گفت: می‌خواهم مژدهٔ سلامتی تو را به او بدهم، ماشاءالله حالت دارد خوب می‌شود! پیر مرد آهی کشید و دیگر چیزی نگفت. لحظه‌ای بعد زن قلم را از روی کاغذ برداشت

۱ـ همانگونه که پیش تر اشاره شد، این موضوع به اثبات دانشمندان هم رسیده است به این صورت که فردی که دروغ می‌گوید، نظم و رویه طبیعی بدن و دستگاه های حیاتی وی دچار تغییراتی می‌شود، و روش کار دستگاه های دروغ سنج که از ابداعات دهه های اخیر می‌باشد، همین تشخیص و گزارش هیجانات و تغییرات فیزیکی فرد است. دانشمندان میزان دقت این دستگاه ها را تا ۹۰ درصد گزارش کرده اند.

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۷۴

۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۶

۴ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۶۰

۵ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی، صفحه ۱۱۲

و از شوهرش پرسید: راستی قبر با «غین» است یا با «قاف»؟![1]

تعابیر: «دجال کیش، آهمند، دروغ آزمای، دروغزن، دروغساز، کج گفتن، کژسخنی، کوژ گفتن» کنایه از دروغگو و فریبکار است.[2]

❋ A liar ought to have a good memory.[3]

(معادل: دروغگو، کم حافظه است)

❋ A liar can go round the world but can not come back.[4]

(دروغگو می‌تواند دور دنیا بچرخد اما نمی‌تواند باز گردد.)

۳. پرهیز از غیبت

تمام معاصی زشت و ناپسند هستند اما اگر بخواهیم زشت ترین و قبیح ترین گناهان را نام ببریم، شاید بتوان غیبت را در صدر این لیست قرار داد. انجام یک غیبت می‌تواند ترکیبی از پلشتی‌های زیر را در درون خود داشته باشد. مفاهیم زشتی از قبیل: بد دلی و بدبینی، گرایش به شرور، بردن آبروی دیگران، عصیان و سرکشی، تجسس در امور خصوصی دیگران، حسادت، تکبر، حقد و کینه توزی، تهمت، انتقام و بیهوده گرایی.

غیبت در کشورهای جهان سوم و یا درحال توسعه نسبت به کشورهای پیشرفته دنیا شایعتر است. شاید بتوان احتمال وجود یک رابطهٔ مستقیم بین غیبت و بیکاری و خمودگی را منتفی ندانست.

قرآن کریم و روایات

مسألهٔ غیبت به صورت صریح و بی واسطه صرفاً در یک جای قرآن کریم ذکر و از ارتکاب به آن باز داشته شده است؛ لکن از تند ترین ودر عین حال عجیب ترین تعابیر و امثله برای بیان زشتی آن استفاده شده است، که این از اهمیت و حساسیت مسأله خبر می‌دهد:

۱ـ محمد حسین تسبیحی، گنجینه لطایف، صفحه۴۰۵

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد۱، صفحه ۹۰ و جلد۲، صفحات ۸۹۱، ۹۳۷ و جلد۳، صفحات ۲۰۲۴، ۲۰۳۹، ۲۰۹۲

۳ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۷۳

۴ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۳

... وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ ... ﴿۱۲﴾[۱]

ترجمه: و بعضی از شما غیبت بعضی را نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟! [روشن است که] از آن کراهت دارید.

این تعبیر، یعنی خوردن گوشت برادر مرده از تعابیر عجیب و حیرت انگیز قرآن کریم است. شاید این بیان، تندترین و در مقام بیان زشتی‌ها، سخت ترین تعابیر قرآنی باشد. نگارنده با غور در این تعبیر حکیمانه قرآن، پانزده نوع زشتی بدست آورد که توجه به این موارد در درک درجهٔ قباحت آن مؤثر است.

ظرافت‌هایی از این مثل قرآنی و بیان مراتب زشتی آن و حکمت‌های این توصیف دقیق:

۱. انسان بدواً گیاه خوار بوده و بعداً به گوشت خواری روی آورده است.

۲. در میان اقسام گوشت بدترین آن از نظر مضرات، گوشت قرمز است (حتی در نعمات بهشتی عمدتاً گوشت مرغان و پرندگان وعده داده شده نه گوشت‌های قرمز)

۳. زشتی و حرمت اکل گوشت حیوانات حرام گوشت.(حرام خواری)

۴. زشتی و پلشتی اکل حیوان مردار. (حرمت همراه با اشمئزاز)

۵. زشتی اکل نجاسات (مردار از اقسام نجاسات است)

۶. زشتی اکل گوشت حیوان همنوع که گویای حد نهایی قساوت قلب و سبُعیت است. (حتی در بین حیوانات هم رایج نیست، شاید فقط کفتار از آن مستثنی باشد)

۷. زشتی خوردن گوشت انسان که نهایت خوی وحشی گری است و تصور آن هم تهوع آور است.

۸. زشتی اکل گوشت برادر(که به سبب همخونی، محبت و حمایت گریشان از یکدیگر زبانزد هستند)

۹. زشتی خوردن از چیزی که لمس کردن آن مستلزم وجوب انجام غسل می‌شود

۱ـ الحجرات، ۱۲

(غسل مس میت)

۱۰. زشتی خوردن از گوشتی بد بو و تهوع زا (متعفنترین بوها و مشمئز کننده ترین آنها بوی جیفه یا مردار انسان معلوم شده است)

۱۱. عزیزترین دارایی یک انسان بدن اوست که توسط غیبت کننده پاره پاره می‌شود.

۱۲. جنازه انسانها در همهٔ ادیان حرمت و احترام دارد و هر فرهنگی به طریقی بدان ادای احترام می‌کنند؛ ما در اسلام جنازه را با احترام و رعایت امانتداری غسل می‌دهیم، به پارچه‌ای نظیف و خوشبو کفن می‌کنیم، تشییع می‌کنیم، برآن نماز می‌خوانیم، بر آن اشک می‌ریزیم و با احترام به خاک می‌سپاریم. در این تعبیر، بدن برادر مرده، خائنانه از هم دریده می‌شود.

۱۳. تعبیر خوردن گوشت باتوجه به اینکه گوشت مانند پوست قابلیت رویش مجدد ندارد، نشان اینست که این عصیان قابل جبران نیست.

۱۴. انسان موجودی است عاطفی و در مرگ برادر، اندوهگین و مغبون بر او می‌گرید و یا بدن بی جانش را در آغوش می‌گیرد و بر آن بوسه می‌زند؛ این تعبیر خوردن گوشت برادر با توجه به عواطف انسان نسبت به برادرش، نمایانگر زشتی مضاعف این عمل است.

۱۵. خطاب آغازین این آیه به «مؤمنان» است و قهراً ارتکاب به زشتی‌ها توسط مؤمنان، قباحت بیشتری داشته و حتی مستوجب عذاب بیشتری دانسته شده است.

پیامبر اعظمﷺ: **الغَيبَةُ أسرَعُ فِي جَسَدِ المُؤمنِ مِنَ الآكِلِه فِي لَحمِه.**[۱]

ترجمه: غیبت، سریع تر از بیماری خوره که گوشت بدن را از میان می‌برد، در بدن مؤمن اثر می‌گذارد.

علی‌ؑ: **إيّاكَ أن تجعلَ مَركَبَكَ لِسانَك في غَيبةِ إخوانِك، أو تقولَ ما يسيرُ عليك حجّةً وفي الإساءَةِ إليكَ عِلّةً.**[۲]

ترجمه: بپرهیز از اینکه قرار دهی مرکب خود را زبان خود در غیبت برادرانت (که غیبت آنها کنی) یا بگویی چیزی را که حجّتی و دلیلی بر زیان تو باشد یا وسیله و سببی

۱ ـ علی اسعدی، مثلهای آسمانی، صفحه ۳۰۷

۲ـ غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۳۳۸

برای بد کردن تو نزد دیگران باشد.

علی علیه السلام: الغَیبهُ جُهدُ العاجز.[1]

ترجمه: غیبت کردن، تلاش ناتوان است.

اشعار و متون ادبی

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

گفت روزی مرید خود را پیر / که ز غیبت مکن تو چهره چو قیر
کاجکی[2] معصیت بدادی گند / تا که مغتاب را شدی چون بند
هیچ جمعی به غیبه ننشستی / هر کسی مهر غیبه نشکستی
ور نشستی ز رایحات کریه / گنده گشتی میان جمع و سفیه
زان خجالت دگر به غیبت کس / نزدی نزد خلق دگر هیچ نفس
هست غیبت بسان لحم اخیه / نخورد لحم اخ مرد وجیه
به جز از ابله و ضریر و سفیه / ننماید شره به لحم اخیه
ای برادر حذر کن از غیبت / از یقین ساز توشه نز ریبت
نخورد لحم اخ گه گفتار / جز که مردار خوار چون کفتار

سعدی شیرازی، بوستان:

بد اندر حق مردم نیک و بد / مگوی ای جوانمرد صاحب خرد
که بد مرد را خصم خود میکنی / وگرنیک مردست بد می‌کنی
تو را هرکه گوید فلان کس بد است / چنان دان که در پوستین خود است
که فعل فلان را بباید بیان / وز این فعل بد می‌براید عیان
به بد گفتن خلق چون دم زدی / اگر راست گویی سخن هم بدی
زبان کرد شخصی به غیبت دراز / بدو گفت دانندهٔای سرفراز
که یاد کسان پیش من بد مکن / مرا بد گمان در حق خود مکن
گرفتم ز تمکین او کم ببود / نخواهد به جاه تو اندر فزود

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۴۶۱، صفحه ۷۳۸

۴ـ کاجکی: (کاشکی)

کسی گفت و پنداشتم طیبت است | که دزدی بسامان تر از غیبت است
بدو گفتم ای یار آشفته هوش | شگفت آمد این داستانم به گوش
به ناراستی در چه بینی بهی | که بر غیبتش مرتبت می‌نهی
بلی گفت دزدان تهور کنند | به بازوی مردی شکم پر کنند
ز غیبت چه می‌خواهد آن ساده مرد | که دیوان سیه کرد و چیزی نخورد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پاک کن از غیبت مردم دهان خویش را
ای که از مسواک هردم میکنی دندان سفید

شیخ بهایی، کشکول:

ار خواجه ز بهر ما بدی گفت | ما چهره زغم نمی‌خراشیم
ما غیر نکوئیش نگوییم | تا هر دو دروغ گفته باشیم

امیر خسرو دهلوی، دیوان اشعار:

من به غیبت بد نگویم آن غریب رفته را
زان که گر بد بود و گر نیکو، برای خویش بود

بابا افضل کاشانی، دیوان اشعار:

غیبت مکن و دل کسی را مازار | در عهدهٔ آن جهان منم، باده بیار

شیخ بهایی، کشکول:

بدان که غیبت چون صاعقه‌ای هلاکت بار است و حال آنکس که بدگویی مردمان کند، به حال کسی ماند که منجنیقی ساز کند که حسناتش را به شرق و غرب افکند. حسن را گفتند ای ابوا سعید، فلان غیبت تو گفت: وی طبقی رطب بهرش فرستاد و گفت: شنیدم که حسنات را به من هدیه کرده‌ای، خواستم تلافی کنم!

به نزد عبدالله بن مبارک سخن از غیبت رفت. گفت اگر غیبت کنم، غیبت مادر خویش کنم چه وی به حسنات من شایسته تر از دیگری است!

شیخ بهایی، دیوان اشعار:

آن کس که بدم گفت بدی سیرت اوست
وان کس که مرا گفت نکو خود نیکوست

حـــال مـــتکلم از کلامـــش پیداســـت
از کوزه همان برون تـراود کـه در اوسـت

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❃ گناه مردم را شستن.[۱]
(از این نظر که غیبت کننده سبب پاکی طرف غیبت و گناه خود می‌شود)
❃ مردم را در غیبت (غیاب) همان گوی که در روی توانی گفتن.[۲]
❃ حرف خودت را کجا شنیدی؟ آنجا که حرف مردم را می‌زنند.[۳]
❃ از پس مرده بد نباید گفت.[۴]
(غیبت اصولاً ناپسند است خاصه دربارهٔ مرده که دستش از دنیا کوتاه است و قـادر به دفاع از خود نیست)

تعابیر: «در پوست (پوستین) کسی افتادن، زبان دراز کردن، سیاه زبانی، گوشت کسی خوردن، غایبیِ کسی را چریدن» کنایه از بدگویی و غیبت کسی را کردن است.[۵]

❃ Blesses are the dead that the rain, rains on.[۶]
(معادل مثَل از پس مرده بد نباید گفت)

۴. پرهیز از تهمت و بهتان

تمامی عالمان اسلامی، این گناه را در شـمار گناهـان کبیـره و از زشـت تـرین آنهـا دانسته‌اند. در دین اسلام حفظ آبروی افراد از هرچیز دیگری مهمتر است و بردن آبروی افراد در ردیف مرگ باشرک و قتل نفس[۷] بوده و اساساً در میان تمام معاصی، ایـن سـه

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۴۹۶
۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۶۰۹
۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۶۰
۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۵
۵ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۹۰۶، ۱۵۰۴ و جلد ۳، صفحه ۱۸۴۷
۶ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۱۴
۷ـ مقصود از قتل نفس در اینجا، خودکشی و یا کشتن فرد دیگری است لکن به شکلی که قاتل کشف نشود و تا زمان مرگش بدون اعتراف، دیه یا قصاص به زندگی خود ادامه دهد.

گناه توبه ندارند (امکان توبه وجود ندارد!)[1]. لذا یکی از زشت ترین آفات سخن، تهمت و بهتان است و مع الأسف در همه ادوار تاریخ بازار گرمی داشته و افراد زیادی قربانی این مصیبت شده‌اند. دادن نسبت ناروا به افراد بی گناه از ناجوانمردانه ترین ابزار برای متزلزل ساختن شخصیت افراد و تخطئه آنان است که دین مبین اسلام در قالب قرآن و روایات به شدت این عمل را رفتاری شنیع به حساب آورده و از آن پرهیز داده است. در باب پنجم از بخش «حدود» قانون مجازات اسلامی نیز به همین موضوع و به طور خاص ضمن بیست و شش ماده و چهار تبصره به یکی از اقسام تهمت (قذف) و مجازات‌های مربوط به آن پرداخته شده است.[2] جالب است بدانید هرآنچه در بخش غیبت و زشتی‌های مربوط به آن مطرح شد، در تهمت و بهتان نیز وجود دارد، چرا که هر تهمتی مستلزم بردن آبروی فردی است و می‌تواند حکم غیبت را نیز داشته باشد. (دقت کنید)

قرآن کریم و روایات

آیات چهارم الی بیست و چهارم سورهٔ مبارکهٔ نور، مشخصاً به مسألهٔ بهتان و بیان مراتب زشتی و شدت عذاب الهی در باب این معصیت پرداخته است. که به علاقمندان مطالعهٔ دقیق این آیات مؤکداً توصیه می‌شود.

قرآن کریم در این باره چنین فرموده است:

وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ بِغَيْرِ مَا ٱكْتَسَبُوا۟ فَقَدِ ٱحْتَمَلُوا۟ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾[3]

ترجمه: و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب عمل زشتی شده باشند، آزار می‌رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند.

نکته مهم: در قرآن کریم برای ضررهای جسمی، قصاص و مقابله به مثل جایز دانسته شده است؛ اما درضربه‌های روحی و آسیبی که به آبروی کسی می‌رسد، مجاز به

۱ـ توجه خوانندگان عزیز را به حکایت ذکر شده در در بخش « پرهیز از شایعه پراکنی و سخن چینی » که در صفحات بعد آمده، جلب می‌نماییم .

۲ـ قانون مجازات اسلامی، صفحه ۳۲، مواد ۱۳۹ الی ۱۶۴

۳ـ الأحزاب، ۵۸

مقابله به مثل نیستیم؛ قرآن نمی‌فرماید اگر کسی به شما تهمت زد، شما هم به او تهمت بزنید، بلکه مجازات‌هایی برای چنین شخصی تعیین می‌نماید.[۱]

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْغَٰفِلَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ لُعِنُوا۟ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾[۲]

ترجمه: بی گمان کسانی که به زنان پاکدامنِ بی خبر از همه جا و با ایمان، نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای آنها عذاب سختی خواهد بود.

وَمَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِۦ بَرِيٓـًٔا فَقَدِ ٱحْتَمَلَ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿۱۱۲﴾[۳]

ترجمه: و هرکس خطا یا گناهی مرتکب شود؛ سپس آنرا به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً گناه آشکاری بر دوش کشیده است.

همینطور تهمت سبب ایجاد استرس و فشارهای روانی می‌گردد تا جائیکه فردی که به زهر تهمت آسیب دیده باشد آرزوی مرگ و نیستی می‌کند، این مطلب را در آیهٔ زیر که مربوط به ماجرای حضرت مریم (س) و تهمت ناروایی که ایشان نسبتِ داده شد، می‌توان مشاهده نمود.[۴]

قرآن کریم از زبان حضرت مریم (س) که از بیم بهتان مردم دچار فشار روانی زائد الوصفی گشته بود، می‌فرماید:

... يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا ﴿۲۳﴾[۵]

ترجمه: [مریم] گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم.

امام صادق علیه‌السلام: **إذا اتّهمَ المؤمِنُ أخاه، إنماث الإيمانُ مِن قَلبِه كَما ينماث المِلحُ فِی الماءِ.**[۶]

ترجمه: هرگاه مؤمن به برادر خود تهمت زند، ایمان در قلب او آب می‌شود؛

---

۱ ـ محسن قرائتی، تفسیر نور، جلد ۹، صفحه ۳۹۸

۲ـ النور، ۲۳

۳ـ النساء، ۱۱۲

۴ـ سید اسحاق حسینی، نگاهی قرآنی به فشار روانی، صفحه ۱۵۱

۵ـ مریم، ۲۳

۶ـ اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۶۱

همچنانکه نمک در آب حل می‌شود.

در قصص انبیاء آمده است که سلیمان(ع) در پاسخ به یکی از سؤالات جبرئیل که پرسید: سنگین تر از کوه قاف چیست؟ پاسخ داد: بهتان بر بی گناه.[1]

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

زبان تهمت یک شهر را سخن دادن　　گناه خموشی شعله‌های غیرت توست

صفا اصفهانی، دیوان اشعار:

ای که پنداری نهانست آفتاب معرفت

میزنی بهتان بترس از مورد بهتان شدن

مولوی، مثنوی معنوی:

اینچنین بهتان منه بر اهل حق　　کین خیال توست، برگردان ورق

نظامی گنجوی، مخزن الأسرار:

در ستم آباد زبانم نهاد　　مهر ستم بر در خانم نهاد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

زبان خار تهمت کوته است از پاکدامانان

به جرأت شمع را فانوس در آغوش می‌گیرد

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ گِل را که به دیوار بزنی، اگر بند نشود ردش می‌ماند.[2]

(این مثل از جمله امثال زیبایی است که مردمان را به دوری کردن از تهمت دعوت می‌نماید و در مقام بیان این نکته است که تهمت، امری پر مخاطره و غیر قابل جبران است؛ همانگونه که مشتی گِل را اگر به دیوار سفید بزنند، شاید بتوان بعداً آنرا از دیوار

۱ـ احمد بانپور، قصه های دلنشین قرآن، صفحه ۲۴۸

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۲۶

برطرف نمود، لکن اثر و رَد آن بر جای خواهد ماند)[1]

❀ آب ریخته، جمع نمی‌شود.[2]

(مشابه مضمون پیشین)

❀ پای مرغت را ببند، همسایه را دزد مکن.[3]

(یعنی به جای تشکیک به مردم و بدنبال آن تهمت به آنان، بهتر است مراقب خود و اموالت باشی)

❀ خدا می‌بیند و می‌پوشد، همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.[4]

(در مذمت کسانی گفته می‌شود که دیگران را بر اساس حدس و گمان، متهم و رسوا می‌کنند)

❀ مال یکجا می‌رود و ایمان هزار جا.[5]

(منظور پرهیز نمودن وحساسیت داشتن در ایراد تهمت نسبت به دیگران است که اگر به اشتباه تهمتی به کسی زده شود، جبران آن محال یا بسیار دشوار و در نتیجه ایمان انسان آسیب جدی می‌بیند)

تعابیر: «ستم آباد زبان، زبان نهادن در ستم آباد کسی را، دوده اندودن، سنگ کسی بردن، صاع در بارِ کسی نهادن» کنایه از تهمت زدن و بردن آبروی کسی است.[6]

❀ Give a dog a bad name and hang him.[7]

(اسم سگ را بدگذاری، بد شود؛ یعنی تهمت برای خراب کردن کافیست)

۵. پرهیز از استهزاء و تحقیر دیگران و دادن القاب سوء

انسان عزیزترین مخلوق خدا و اشرف آنهاست و شایسته نیست این موجود شریف

۱ـ پیشنهاد می‌شود به حکایت ذکر شده در بخش بعدی (پرهیز از شایعه پراکنی) همین کتاب مراجعه شود.(حکایت دوم)

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۳

۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۰۱

۴ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۲۱۷

۵ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۴۴

۶ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۰۶۲، ۱۲۴۳، ۱۴۸۶، ۱۶۵۲

۷ـ حق شناس، فرهنگ هزاره، جلد ۱، صفحه ۴۳۳

و صاحب کرامت، تمسخر شود.

از طرفی، سوای معصومان(علیهم السلام)، مگر انسان بی نقص و کامل وجود دارد؟ هر فردی مجموعه‌ایست از نقاط قوت و ضعف، دانایی‌ها و جهالت‌ها، حسنات و سیئات، سلامتی و عیوب جسمی و روحی و...

تمسخر و تحقیر دیگران رفتاری زشت و سخیف است؛ این عمل علاوه بر اینکه از گناهان به شمار می‌رود و در قرآن و روایات از آن پرهیز داده شده است، زیانهایی نیز دارد که به چند مورد اشاره می‌شود:

زیان‌های تحقیر و تمسخر

الف. وهن اشرف مخلوقات و طبعاً توهین به خالق آن، خدای عز و جل.

ب. وارد نمودن لطمات مزمن و جبران ناپذیر روحی و روانی به افراد و از میان بردن اعتماد به نفس آنان، (خصوصاً کودکان و نوجوانان)

ج. احتمال جبران عمل توسط مسخره شونده و طبعاً متحمل شدن هزینه‌های روانی و اجتماعی آن.

د. آموزش این گناه به اطرافیان، خصوصاً کودکان.

ه. بارور شدن رذیلهٔ حقد و کینه توزی در میان جامعه.

و. انگیزش حس انتقام جویی، زیرا کسی که مورد تحقیر و تمسخر یا لقب زشتی قرار گیرد، از آنجا که حس انتقام جویی در بشر بسیار قوی است چنین شخصی قهراً به دنبال انتقام گرفتن و ضربه زدن به عامل آن خواهد بود.

قرآن کریم و روایات

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ ... وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ ... ﴿١١﴾ [1]

ترجمه: ای مؤمنان نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از اینها بهتر

۱ـ الحجرت، ۱۱

باشند؛ و نباید زنانی زنان دیگر را ریشخند کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند... و به همدیگر لقبهای زشت مدهید.

همینطور خداوند در مقام دلداری و پشتیبانی از پیامبرﷺ و در مذمت مسخره کنندگان بی شرم، خطاب به نبی مکرم اسلام می‌فرماید:

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿٩٥﴾ [1]

ترجمه: ما شر ریشخند گران را از تو برطرف خواهیم کرد.

... وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾ [2]

ترجمه: و چون با شیطانهای خود خلوت کنند، می‌گویند: در حقیقت ما با شماییم، ما فقط آنان [مؤمنان] را ریشخند می‌کنیم.

در آیهٔ مذکور، خداوند یکی از اوصاف منافقان را تمسخر مؤمنان می‌داند.

همینطور در قرآن کریم آثار و زیانهای متعددی برای تمسخر و استهزاء بیان شده است؛ آثار و تبعاتی از قبیل:

خسران (الکهف ۱۰۳ و ۱۰۶)، **فسق** (التوبه ۷۹ و ۸۰)، **حبط عمل** (الکهف ۱۰۵ و ۱۰۶)، **محرومیت از آمرزش** (التوبه ۷۹ و ۸۰)، **ظلم** (الحجرات ۱۱)، **ردّ عذر** (التوبه ۶۵ و ۶۶)، **اندوه** (الحجر ۹۵ و ۹۷)، **غفلت** (المؤمنون ۱۱۰)، **محرومیت از هدایت** (التوبه ۷۹ و ۸۰)، **حسرت** (الزمر ۵۶)، **سرزنش‌های خدا** (الهمزه ۱ و المؤمنون ۱۰۴ ۱۱۰)

اشعار و متون ادبی

مولوی، دیوان شمس:

عبرت از ابلیس گیرد آنکه نسل آدم است
کو باستهزای آدم شد سیه روی قران

۱ـ الحجر، ۹۵

۲ـ البقره، ۱۴

مولوی، دیوان شمس:

از ملامت‌های حسّادان جگرها خون شود
درد استهزاء ایشان داغ‌ها آرد به جان

سنایی، حدیقه الحقیقه:

جاهلان جمله ناپسند کنند وز سر جهل ریشخند کنند

امید مجد، ترجمه شعری:

پس ای مؤمنان هیچگه ریشخند نبایست قومی به قومی کنند
که شاید همان‌ها که هردم شما تمسخر نمائیدشان بر هوی
بباشند از بهترین مؤمنان چه مردان مؤمن چه خیل زنان

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❃ باد باران آورد، بازیچه، جنگ.[۱]

(به این معنا که تمسخر و استهزاء، غالباً منجر به خصومت و منازعه می‌گردد.)

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

حکایت

چنان شنودم که پیری صد ساله، گوژپشت، سخت دو تا گشته و بر عکاظه‌ای تکیه کرده، در راهی همی رفت، جوانی به تمسخر وی را بگفت: ای شیخ این کمانک به چند خریده‌ای؟ تا من نیز یکی بخرم. پیر لبخندی بزد و گفت: اگر صبر کنی وعمر یابی، خود رایگان یکی به تو بخشند، هر چند بپرهیزی!

❃ Give a dog a bad name and hang him.[۲]

(یعنی اسم سگ را هم اگر بد بگذاری و لقب زشت به او بدهی، به قدر کشتنش زشتی کرده‌ای، مقصود آنست که لقب زشت و تمسخر آمیز برابر است با هلاک کردن کسی)

تعابیر: «فسوس، خنده بر سبلت کسی زدن، خوار داشت، سبال زدن بر کسی، سر

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۶۷

۲ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۵۸

جنبانیدن، صد افسوس فرو ریختن، ریشخند کردن، لقب راندن» کنایه از مسخره کردن و تحقیر کسی است.[۱]

۶. پرهیز از شایعه پراکنی و سخن چینی

از بلاهای بزرگی که دامنگیر جوامع مختلف و خانواده‌ها و اجتماعات می‌شود و روح اجتماعی و تفاهم و همکاری را در میان آنها می‌کشد، نمامی ومسألهٔ شایعه سازی و شایعه پراکنی است. به طوری که گاه یک نفر منافق، مطلب نادرستی جعل می‌کند یا بر اساس حدس و گمانه زنی، مطلبی را راجع به کسی یا گروهی بیان می‌کنند، سپس آنرا به چند نفر می‌گوید و افرادی بدون تحقیق در نشر آن می‌کوشند و شاید شاخ و برگهایی به آن بیافزایند و بر اثر آن، مقدار قابل توجهی از نیرو و فکر و وقت خود و مردم را مشغول ساخته و اضطراب و نگرانی در مردم ایجاد می‌کنند.

برخی از زیانهای شایعه و پیروی از سخنان مشکوک و بی اساس را می‌توان در موارد زیر یافت:

زیان‌های شایعه پراکنی

الف. بردن آبروی یک یا چند نفر و پایمال شدن حقوق افراد (که به هیچ وجه قابل جبران نخواهد بود.)

ب. ایجاد کینه و کدورت بین مردم.

ج. احتمال وقوع انتقام و تکرار داستان در جهت عکس.

د. گرم شدن بازار شایعات و شایعه سازان.

ه. از بین بردن روحیهٔ حق گرایی و استقلال فکری از انسان و ترویج فرهنگ زود باوری و ساده‌اندیشی.

و. ایجاد بدبینی افراد نسبت به یکدیگر و ترویج پنهان کاری از ترس وقوع شایعه.

ز. قضاوت‌های عجولانه و تصمیم‌های فوری در مورد همه کس و همه چیز که

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۸۱۵ و جلد ۲، صفحات ۱۲۲۰، ۱۶۶۵ و جلد ۳، صفحات ۱۹۱۶، ۲۲۷۴

قطعا نتیجه‌ای جز ندامت و حسرت نخواهد داشت.

قرآن کریم و روایات

خداوند در سورهٔ کهف، مردم را از پذیرفتن، پیروی کردن و گفتن سخنان بی دلیل و تحقیق نشده نهی می‌نماید و دستور بی اعتنایی به سخنان و شایعات بی اساس می‌دهد:

مَّا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَآئِهِمْ ۚ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْ ۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾ [1]

ترجمه: نه آنان و نه پدرانشان به این ادعا دانشی ندارند؛ بزرگ سخنی است که از دهانشان بر می‌آید، آنان جز دروغ نمی‌گویند.

همچنین در سورهٔ مبارکهٔ حجرات چنین می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌۢ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوْمًۢا بِجَهَٰلَةٍ فَتُصْبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَٰدِمِينَ ﴿٦﴾ [2]

ترجمه: ای مؤمنان اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و بعد از کردهٔ خود پشیمان شوید.

در این آیهٔ شریفه نیز مردم در قبال اخبار غیر موثق (از جمله خبر شخص فاسق) مأمور به تحقیق و عدم پذیرش چنین اخباری شده‌اند و همانطور که ملاحظه می‌کنید، پذیرش چنین اخباری را عامل آسیب رساندن‌های نابجا و نهایتاً ندامت و پشیمانی بر می‌شمرد.

باز در همین سوره مؤمنان را از بدگمانی نسبت به یکدیگر باز داشته و بعضی گمانها را گناه می‌داند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ ..... ﴿١٢﴾ [3]

ترجمه: ای مؤمنان، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها، گناه است.

۱ـ الکهف، ۵

۲ـ الحجرات، ۶

۳ـ الحجرات، ۱۲

خداوند در مذمت خبرچینان و زشتی شایعه پراکنی چنین می‌فرماید:

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾ هَمَّازٍ مَّشَّآءٍ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾ [1]

ترجمه: و از قسم خورندهٔ فرومایه‌ای فرمان مبر، که عیبجوست و برای خبر چینی گام بر می‌دارد.

و نیز در سورهٔ مبارکهٔ احزاب منافقان بیماردل و شایعه افکنان را از رحمتش به دور و مغضوب خود معرفی کرده و به آنها لعنت می‌فرستد:

لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْمُرْجِفُونَ فِى ٱلْمَدِينَةِ ﴿٦٠﴾ مَّلْعُونِينَ ۖ أَيْنَمَا ثُقِفُوٓا۟ أُخِذُوا۟ وَقُتِّلُوا۟ تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾ [2]

ترجمه: اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، از کارشان باز نایستند،تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز اندکی در همسایگی تو نپایند. و اینان از رحمت خدا دور گردیده و هرکجا یافته شوند، گرفته و سخت کشته خواهند شد.

ریشهٔ «رجف» به معنای اضطراب و دلهره است.[3]

«مرجفون» به کسانی گفته می‌شود که با شایعه سازی در جامعه دلهره و اضطراب ایجاد می‌کنند.[4]

در سورهٔ نور نیز جریان شایعه پراکنی علیه همسر پیامبرﷺ را مورد بحث قرار داده و از آن به عنوان بهتان نام برده و مرتکبین آنرا شایستهٔ عذابی دردناک می‌داند. (آیه إفک)[5] و به مؤمنان انتقاد می‌کند که چرا وقتی آن بهتان را شنیدید با حسن ظن بدان ننگریستید و چرا نگفتید که این سخن شایعه وبهتانی آشکار است؟[6] و در آیات بعد نیز

۱ـ القلم، ۱۰ و ۱۱

۲ـ الأحزاب، ۶۰ و ۶۱

۳ـ فارس بن زکریا، معجم مقائیس اللغه، صفحه ۴۲۳

۴ـ محسن قرائتی، تفسیر نور، جلد ۹، صفحه ۴۰۱

۵ـ النور، ۱۱

۶ـ النور، ۱۲

کسانی را که این شایعه را دهان به دهان نقل می‌کردند به شدت سرزنش می‌نماید.[۱]

حضرت علی عليه السلام: **أیُها الناسُ مَن عَرَفَ مِن أخیهِ وَثیقَةَ دینٍ و سَدادَ طَریقٍ فَلا یَسمَعَنّ فِیه أقاویلَ الرِجالِ (الناس).**[۲]

ترجمه: ای مردم آن کس که از برادرش، اطمینان و استقامت در دین و درستی راه و رسم را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن دربارهٔ او می‌گویند گوش فرا ندهد.

علی عليه السلام: **وتَغابَ عَن کُلِّ ما لا یَضِحُ لکَ، ولا تَعجَلَنَّ إلی تَصدیقِ ساعٍ، فإنَّ الساعیَ غاشٌ، و إن تَشَبَّهَ بالنّاصِحینَ.**[۳]

ترجمه: و از آنچه که در نظر روشن نیست کناره گیر، در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر می‌شود، اما خیانتکار است.

علی عليه السلام: **مَن بلَّغکَ شَتمَکَ فَقَد شَتَمَکَ.**[۴]

ترجمه: کسی که دشنامی را که دیگری به تو داده، به تو رساند، تورا دشنام داده است.

علی عليه السلام در مذمّت اثر پذیری و پیروی از گفته‌های سخن چین نیز فرموده‌اند:

مَن أطاعَ الواشیَ ضَیَّعَ الصّدیقَ.[۵]

ترجمه: و هرکه سخن چین را پیروی کند، دوستی را به نابودی کشاند.

علی عليه السلام: **رُبَّ حَربٍ جُنِیَت مِن لَفظَةٍ.**[۶]

ترجمه: بسا جنگی که چیده شدهٔ سخنی است.

علی عليه السلام: **إیّاکَ والنَّمِیمَةَ فإنَّها تَزرَعُ الضَغینَةَ و تُبَعِّدُ عنِ الله و الناسِ.**[۷]

ترجمه: زنهار بپرهیز از سخن چینی زیرا سخن چینی تخم کینه در دلها می‌کارد و از خدا و مردم آدمی را دور می‌کند.

۱ـ النور، ۱۵

۲ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۴۱، صفحه ۲۶۰

۳ـ همان، نامه ۵۲، صفحه ۵۷۰

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۵۲

۵ـ نهج البلاغه، حکمت ۲۳۹، صفحه ۶۸۰

۶ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۲

۷ـ همان، جلد ۲، صفحه ۵۲۱

و باز در نکوهش شایعه پراکنی چنین فرموده‌اند:

لا تحَدِّثِ الناسَ بِکلِّ ما تَسمعُ فَکفی بِذلک خُرقاً.[۱]

ترجمه: خبر مده به مردم هر آنچه را شنیده‌ای که همین برای حماقت و کم عقلی تو کافیست.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

دل از اندیشهٔ فردای قیامت خون است
صحبت خلق همان به که مثنی نشود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چشم بند عیبجویان چشم خود پوشیدن است
بی زبانی سرمه در کام سخن چین می‌کشد

سعدی شیرازی، بوستان:

بدی در قفا عیب من کرد و خفت
بتر زو قرینی که آورد و گفت

سعدی شیرازی، بوستان:

میان دوتن جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است

سعدی شیرازی، گلستان:

حق جل و علا، می‌بیند و می‌پوشد و همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد؛ نعوذ بالله اگر خلق غیب دان بودی، کس به حال خود از دست کس نیاسودی!

نظامی گنجوی، مخزن الأسرار:

لب مگشای ارچه درو نوشهاست
کز پس دیوار بسی گوشهاست

ابوسعید ابوالخیر، دیوان اشعار:

پل بر زبر محیط قلزم بستن
راه گردش به چرخ و انجم بستن
نیش و دم مار و کژدم بستن
بتوان، نتوان دهان مردم بستن

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۳

صیدی تهرانی:

ایمن از حرف بران باش که از شرم نیاز
صد بلا بیش به انداز سخن چیده رود

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ پردهٔ کس مدر تا پرده‌ات ماند به جای.[۱]

❀ بیهوده سخن به این درازی نبود.[۲]

❀ آنچه جاوید بماند نام است.[۳]

❀ دیوار موش داره، موش هم گوش داره.[۴]

(این مثل هشداریست خطاب به کسی که حرفی را بزند، مبنی بر اینکه باید منتظر اشاعهٔ آن باشد. و یا در جایی به کار برده می‌شود که گوینده بخواهد شنونده را نسبت به پخش نشدن موضوع، حساس کرده و به وی هشدار دهد)

❀ سخن کان گذشت از زبان دوتن پراکنده شد بر سر انجمن[۵]

«اسدی»

❀ حرف مردم تمومی نداره.[۶]

❀ دهان مردم را نمی‌توان دوخت.[۷]

(نمی‌توان مردم را از سخن گفتن منع نمود)

❀ حرف از حرف بر می‌خیزد.[۸]

❀ حرف، حرف میاره.[۹]

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۰۲

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۶

۳ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۴

۴ ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳۶۲

۵ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۹

۶ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۶۲

۷ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۸۲

۸ـ همان، جلد ۲، صفحه ۵۹

۹ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۷

❁ از حدیث، حدیث شکافد.[1]

❁ بر روی محیط پـل تـوان بـست نتـوان لـب خلـق را زبـان بـست[2]

«امیر خسرو دهلوی»

❁ در دروازه رو میشه بست، در دهن مردم رو نمی‌شه بست.[3]

❁ هه ر قسی چکوله یه و گه وره ده بی.[4]

(مثل کردی: یعنی هر آینه سخن کوچک و کم اهمیت است که بزرگ می‌شود و باید مراقب حرف‌های خود بود)

❁ یک کلاغ، چهل کلاغ![5]

به شرح حکایت زیر:

حکایت

مردی به قصد مزاح، همسرش را گفت: کلاغی از گوشم بیرون جسته است، زن آنرا دو تا نموده به همسایه گفت و او چهار نموده به دیگری رساند؛ تا شب که مرد از کار به خانه باز می‌گشت، شنید که می‌گویند، فلانی چهل کلاغ از گوشش بیرون جسته است! جلو آمد و گفت: چهل نبوده، یکی بوده، آن یکی هم دروغ بوده!

حکایت

زنی، شایعه‌ای را دربارهٔ همسایه‌اش مدام تکرار کرد. در عرض چند روز، همهٔ محل داستان را فهمیدند. شخصی که داستان دربارهٔ او بود، عمیقاً آزرده و دلخور شد... بعداً، زنی که آن شایعه را پخش کرده بود، متوجه شد که کاملاً اشتباه می‌کرده و شایعه‌ای که پراکنده، دروغی بیش نیست. او خیلی ناراحت شد وپس از استشاره و کنکاش برای یافتن راه جبران، نزد خردمندی پیر و دانا رفت و پرسید برای جبران اشتباهش چه می‌تواند بکند.

پیر خردمند گفت: «به فروشگاهی برو و مرغی بخر و آن را بکش. سر راه که به

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۵۹

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۴۳

۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۰۴

۴ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی، صفحه ۲۸۹

۵ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۹۲

خانه می‌آیی، پرهایش را بکن و یکی یکی در راه بریز»

آن زن اگرچه تعجب کرد، اما آنچه را که پیر خردمند به او گفته بود، انجام داد.

روز بعد مرد خردمند گفت: «اکنون برو و همهٔ پرهایی را که دیروز ریخته بودی، جمع کن و برای من بیاور» زن، در همان مسیر، به راه افتاد، اما با نا امیدی دریافت که باد همهٔ پرها را با خود برده، پس از ساعت‌ها جستجو، با تنها سه پر در دست، باز گشت.

خردمند پیر گفت: «می‌بینی؟ انداختن آنها آسان است اما بازگرداندنشان غیر ممکن است. شایعه نیز چنین است. پراکندنش کاری ندارد، اما به محض اینکه چنین کردی دیگر هرگز نمی‌توانی کاملاً آن را جبران کنی»[۱]

(توضیح: مقصود خردمند این بود که به وی عملاً بفهماند که عمل زشت او به هیچ طریقی قابل جبران نیست!)

حکایت

حضرت موسی(ع) از امتش خواست جهت قحطی و خشکسالی به صحرا رفته و دعا کنند تا مشکلاتشان رفع شود؛ پس از سه هفته آن کار را ادامه دادند اما هیچ عنایتی از جانب خداوند نشد. موسی شبانه به درگاه خداوند نالید که چرا دعای هیچ کس مستجاب نمی‌شود؟ ندا رسید که در بین شما یک نفر نمّام هست به همین دلیل دعاهایتان به استجابت نمی‌رسد، موسی گفت: آن نمام را به ما نشان بده؛ خداوند فرمود در این صورت من نیز همانند او نمّام خواهم بود![۲]

تعبیر: «چُک چُک» کنایه از شایعه و سخنی است که در افواه افتد.

تعابیر: «حرف بَری، گوش به گوش رساندن، سخن چینی، در زبان انداختن، در کلام انداختن کسی را، غمز کاره، سخن به گوش کسی انداختن» کنایه از خبر چینی و سخن پراکنی است.[۳]

۱ـ جک کانفیلد، غذای روح برای نوجوانان، صفحهٔ ۸

۲ ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۱، صفحه ۲۹۸

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۶۶۱، ۶۹۱ و جلد ۲، صفحات ۹۲۲، ۱۳۶۹ و جلد ۳، صفحات ۱۸۶۸، ۲۲۱۷

❋ What is told in the ear of a man is often heard a hundred miles away.[1]

(آنچه در گوش کسی گفته می‌شود، اغلب یکصد مایل دورتر شنیده می‌شود. معادل: در دروازه رو میشه بست، اما در دهن مردم و نمی‌شه بست)

❋ Wall has mouse.[2]

(معادل: دیوار موش داره، موش هم گوش داره)

۷. پرهیز از گفتار نابجا و سکوت بی موقع

در زندگی و در میانهٔ ارتباطات میان فردی و اجتماعی، گاهی سکوت پسندیده و نیک است و گاه سخن راندن. انسان خردمند، نیک می‌داند که کجا مجال سخن است و کی زمان سکوت؛ و خود را ملزم به رعایت آن می‌داند.

در بخش‌های پیشین از محاسن سکوت و خاموشی سخن بسیار رفت، لکن کاملاً بدیهی است که سکوت برای همیشه و در همهٔ شرایط جایز نیست. و گاهی شرایط به گونه‌ایست که سکوت و خاموشی بسیار قبیح و ناصواب خواهد بود.

قرآن کریم و روایات

سرگذشت موسی و خضر «علیهما السلام» که در قرآن کریم آمده است در این باره بسیار قابل استفاده است. در داستان مواجههٔ حضرت خضر و موسی (علیهما السلام)، نمونه‌ای از گفتارهای بی موقع که توسط حضرت موسی صورت گرفت، بیان شده است که سبب فراق و جدایی وی از استادش حضرت خضر گردید.[3]

پس از آنکه موسی علیه‌السلام با این شرط که نباید در حضور خضر علیه‌السلام سخن بی موقع بگوید، همراه وی شد، نتوانست تحمل کند و شرط را زیر پا گذاشت. آنگاه خضر به وی چنین فرمود:

۱ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۷۱

۲ـ آدام ماکای، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی.

۳ـ الکهف، ۶۰ الی ۸۲

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۷۲﴾ [۱]

ترجمه: [خضر به موسی] گفت: آیا نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ ... ﴿۱۰۱﴾ [۲]

ترجمه: ای مؤمنان، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می‌کند، مپرسید.

حضرت علی علیه‌السلام **الكَلامُ فِي وثاقِکَ مَا لَم تَتكلَّم بِه، فَإذا تَكَلَّمتَ بِه صِرتَ فِي وَثاقِه، فَاخزُن لِسانَک كَما تَخزُنُ ذَهبَک و وَرِقَک، فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَت نِعمةً و جَلَبَت نِقمَةً.** [۳]

ترجمه: سخن در بند توست تا آنرا نگفته باشی و چون گفتی، تو در بند آنی، پس زبانت را نگهدار چنانکه طلا و نقرهٔ خود را نگه میداری، زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را طرد یا نقمتی را جلب کرد.

و باز امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در باب شناخت جایگاه سخن و سکوت می‌فرماید:

لا خيرَ فِي الصَّمتِ عَن الحُكمِ؛ كما أنّه لا خَيرَ فی القَولِ بِالجَهلِ. [۴]

ترجمه: آنجا که باید سخن درست گفت، در خاموشی خیری نیست، چنانکه در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود.

علی علیه‌السلام **دَعِ الكلامَ فيما لا يعنيکَ و في غيرِ مَوضِعِهِ فَرُبَّ كلمةٍ سَلَبَت نعمةً و لفظةٍ اَتَت على مُهجَةٍ.** [۵]

ترجمه: سخنی را که به کارت نیاید و جای آن نباشد وا گذار، که بسا سخنی که نعمتی را برباید و گفته‌ای که سبب ریختن خونی گردد.

علی علیه‌السلام **لِكُلٍّ مَقامٍ مَقالٌ.** [۶]

۱ـ الكهف، ۷۲

۲ـ المائده، ۱۰۱

۳ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱، صفحه ۷۲۲

۴ـ همان، حکمت ۱۸۲، صفحه ۶۶۸

۵ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۲

۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۷

ترجمه: هر جایی را گفتاریست.

در قصص انبیاء آمده است که سلیمان(ع) در پاسخ به یکی از سؤالات جبرئیل که پرسید: بلند تر از آسمان چیست؟ پاسخ داد: سخن حق که در جای خود گفته شود.[1]

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، بوستان:

سخن تا نگویی بر او دست هست — چو گفته شود یابد او بر تو دست

سعدی شیرازی، گلستان:

هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد — مرد حق با سخنش خط کلامی دارد

سعدی شیرازی، گلستان:

خامشی به که ضمیر دل خویش — به کسی گویی و گویی که مگوی

سعدی شیرازی، گلستان:

مجال سخن تا نبینی زپیش — به بیهوده گفتن مبر قدر خویش

سعدی شیرازی، گلستان:

چوکاری بی فضول من براید — مرا در وی سخن گفتن نشاید
وگر بینم که نابینا و چاهست — اگر خاموش بنشینم گناهست

فردوسی، شاهنامه:

سخن بهتر از گوهر نامدار — چو بر جایگه بر برندش بکار

سلمان ساوجی، فراقنامه:

فرو بردن زهر به پیش من — که بردن فرو گاه گفتن سخن

فردوسی، شاهنامه:

سخن تا نگویی بود زیر پای — چو گفتی ورا بر سر تست جای

شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار:

سخن خوب در محل گفتن — به بود مرد را ز در سفتن

۱ـ احمد بانپور، قصه های دلنشین قرآن، صفحه ۲۴۸

شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار:

نیش باشد سخن چو بد گویی　　　نوش باشد به وقت دلجویی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

مشو غافل زپاس وقت هنگام سخن گفتن
که دست از سر به بانگی مرغ بی هنگام بردارد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

شکایتی که یکی هزار شود　　　هزار بار به از گفتن است ناگفتن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پناه گیر به دار الامان خاموشی　　　ترا که نیست میسر بجا سخن گفتن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

تا دولب تیغ دو دم می‌شود از خاموشی
دهن زخم ز گفتار نمی‌باید کرد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

گر به پا درد سر آن آستان کم می‌دهیم
از ره اخلاص دستی در دعا داریم ما
حرف بی جا از لب ما کم تراوش می‌کند
بی سؤال از گفتگو خامش چو کهساریم ما

عطار نیشابوری، خسرونامه:

سخن گفتن چو بر جایی توان گفت　　　بلا شک بایدت این داستان گفت

عطار نیشابوری، خسرونامه:

چو تو تیغ زبان داری گهر بار　　　بیا ای ابر روحانی گهر بار

عطار نیشابوری، تذکره الأولیاء:

گفت: اگر تو را چیزی عجب آید از سخن گفتن، خموش باش. و چون از خاموشی عجب آید سخن گوی.

عطار نیشابوری، مختار نامه:

چون گل به دل افروخته می‌باید بود
چون غنچه به لب دوخته می‌باید بود

چون هست وبال ما سخن گفتن ما
چون شمع زبان سوخته می‌باید بود

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

در این منزل به همت ساز بردار — در این پرده به وقت آواز بردار
کمین سازند اگر بی وقت رانی — سر اندازند اگر بی وقت خوانی

ابوا المعالی نصر الله منشی، کلیله و دمنه:

سخن گر نگویی، توانیش گفت — و مرگفته را باز نتوان نهفت

وهر سخن که از زندان دهان جست و هر تیر که از قبضه کمان پرید پوشانیدن آن سخن و باز آوردن آن تیر بیش دست ندهد و مهابت خاموشی، ملوک را پیرایه‌ای نفیس است.

ملا محسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

سخن چو سود ندارد نگفتنش اولی است
که بهتر است زبیداریِ عبث، خفتن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

دشمن خانگی از خصم برونی بترست
اختیار سر خود را به زبان نگذاری

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

مصلحت نیست ز شیرین سخنان خاموشی
زنگ آیینه بود طوطی اگر لال شود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پاک کن از سخن پوچ دهان را صائب
لقمهٔ کام صدف درّ ثمین می‌باید

نظامی گنجوی، شرفنامه:

به هنگام خود گفت باید سخن — که بی وقت بر ناورد نار بن
خروسی که بی گه نوا برکشید — سرش را بگه باز باید برید
زبان بند کن تا سر آری به سر — زبان خشک به تا گلوگاه تر
سر بی زبان کو به خون تر بود — به است از زبانی که بی سر بود
زبان را نگه دار در کام خویش — نفس بر مزن جز به هنگام خویش

زبـان بـه کـه اوکـام داری کنـد
چـو کـامش رسـد کامگـاری کنـد

زبـان تـرازو کـه شـد راسـت نـام
از آن شـد کـه بیـرون نیایـد زکـام

چو از کام خـود گـامی آیـد بـرون
به هر سو که جنبـد شـود سـرنگون

بـسا گفتنیهـا کـه باشـد نهفـت
بـه دیگـر زبـان بایـدش بـاز گفت

به گفتن کسی کو شـود سـختکوش
نیوشـنده را در نیایـد بـه گـوش

سخن به که با صاحب تاج وتخـت
بگوینـد سـخته نگوینـد سـخت

ملا محسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

هرکه می‌خواهد کـه باشـد در شـمار عـاقلان
لـب فـرو بنـدد مگـر وقتـی کـه بایـد دم زدن

گرڈری در دل نهان داری بـرون آر از صـدف
ور نداری حرف نیکـی، لـب فروبنـد ازسـخن

حـاجتی داری بگـو یـا سـائلی را ده جـواب
حکمتـی داری بیـان کـن، ور نـداری دم مـزن

مولوی، مثنوی معنوی:

ای زبـان تـو بـس زیـانی مـر مـرا
چون تویی گویا چـه گـویم مـن تـو را

ای زبان هـم آتـش و هـم خرمنـی
چند از این آتش در این خرمن زنی

در نهان جان از تـو افغـان مـی‌کنـد
گرچه هر چه گـوئیش آن مـی‌کنـد

ای زبان هم گـنج بـی پایـان تـویی
ای زبان هم رنج بـی درمـان تـویی

سعدی شیرازی، گلستان:

کنونـت کـه امکـان گفتـار هـست
بگوی ای برادر به لطـف و خوشـی

که فـردا چـو پیـک اجـل در رسـد
به حکـم ضـرورت زبـان در کـشی

سعدی شیرازی، گلستان:

زبان در دهان ای خردمنـد چیـست
کلیـد در گـنج صـاحب هنـر

چو در بسته باشد چـه دانـد کـسی
که گـوهر فـروش اسـت یـا پیلـور

سعدی شیرازی، گلستان:

اگرچـه پـیش خردمنـد خامـشی ادبـست
بوقت مصلحت آن به که درسخن.کوشـی

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن
بوقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

ملک الشعراء بهار، دیوان اشعار:

درست گوی و بهنگام گوی و نیکو گوی
که سخت مشکل کاریست کار گفت و شنود
اگر سلامت خواهی به هر مقام، زبان
مکن دراز که آن خنجریست خون آلود
خموش باش، بسیار دیده‌ام که داد
زبان سرخ، سر سبز را به تیغ کبود

نور علیشاه اصفهانی، دیوان اشعار:

زبان بستن بحقیقت بضرورت بحریست پر گوهر و سخن گفتن بمصلحت مهریست ذره پرور، این هر دو جوهرِ یک کانند و گوهرِ یک عمان، گاه آب انگیزد و گاه آتش، گاه تسلی نماید و گاه مشوش.

وحشی بافقی ابیات زیبایی در همین خصوص سروده که زمزمهٔ این ابیات در اینجا بسی بایسته و شایسته است.

وحشی بافقی، فرهاد و شیرین:

بیا وحشی خموشی تا کی و چند
خموشی گرچه به پیش خردمند
خموشی پرده پوش راز باشد
نه مانند سخن غماز باشد
چو دل را محرم اسرار کردند
خموشی را امانتدار کردند
برآن کس کز هنر یک سو نشسته
خموشی رخنهٔ صد عیب بسته
خموشی بر سخن گر در نبستی
ز آسیب زبان یک سر نرستی
بسا ناگفتنی کاز گفتنش مرد
کند هنگامهٔ جان بر بدن سرد
خموشی پاسبان اهل راز است
ازو کبک ایمن از آشوب باز است
نشد خاموش کبک کوهساری
از آن شد طعمهٔ باز شکاری
اگر طوطی زبان می‌بست در کام
نه خود را در قفس دیدی نه در دام
نه بلبل در قفس باشد ز صیاد
که از فریاد خود باشد به فریاد

اگر رنج قفس در خواب دیدی — چو بوتیمار سر در پر کشیدی
زبان آدمی با آدمیزاد — کند کاری که با خس می‌کند باد
زبان بسیار سر بر باد دادست — زبان سر را عدوی خانه زاد است
عدوی خانه خنجر تیز کرده — تو از خصم برون پرهیز کرده
ولی آنجا که باشد جای گفتار — خموشی آورد صد نقص در کار
اگر بایست دایم بود خاموش — زبان بودی عبث بی ماحصل گوش
زبان و گوش دادت کلک نقاش — که گاهی گوش شو گاهی زبان باش
ز گوشت نفع نبود وز زبان سود — که باشی گوش، چون باید زبان بود
نوا پرداز ای مرغ نوا ساز — که مرغان دگر را رفت آواز
تو اکنون بلبلی این بوستان را — صلای بوستان زن دوستان را
سرود طایران عشق سر کن — نوا تعلیم مرغان سحر کن

نظامی گنجوی، شرفنامه:

نظامی به خاموشکاری بسیچ — به گفتار ناگفتنی در مپیچ
چو هم رستهٔ خفتگانی خموش — فرو خسب یا پنبه در نِه به گوش

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.[۱]
* حرف نزده رو همیشه میشه زد.[۲]
* هرچه بهنگام نگوید کسی — خامشی از گفت نکوتر بسی[۳]

«امیر خسرو»

* خروس بی محل راست سر بریدن.[۴]

که آنرا نظامی گنجوی در شرفنامه چنین به نظم درآورده است:

خروسی که بی گه نوا برکشید — سرش را پگه باز باید برید

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۲۱
۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۶۲
۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۲۱
۴ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۸۵

(در گذشته، خروسی را که بی هنگام بانگ بر می‌آورد، شوم می‌دانستند و برای جلوگیری از بد یمنی و شئامتش او را سر می‌بریدند)

❀ طوطی از زبان خویش در دام افتاد.[۱]

❀ سخنِ گفته، دگر بار نیاید به دهان.[۲]

❀ لب چو بیجا باز شد، در دام افتد آدمی.[۳] «طایی شمیرانی»

❀ نمی‌دانم، راحت جانم (راحت جان است.)[۴]

(این مثل در جایی خطاب به خود یا دیگری گفته می‌شود که احتمال نادرست بودن سخن داده شود و یا در اثر گفتن آن سخن، بروز مسائل بعدی و مشکلات، محتمل باشد)

❀ مستمع چون نیست، خاموشی به است
نکته از نا اهل گر پوشی به است[۵]
«مولوی»

❀ دل آدم سفره نیست، که پیش هر کس پهن کند.[۶]

(نباید مافی الضمیر و اسرار خود را برای هر کسی مکشوف نمود)

❀ زبانش قفل و بند (چفت و بست)، ندارد.[۷]

❀ تا تنور گرم است نان را بچسبان.[۸]

(مقصود اینست که گویشور باید موقعیت گفتار را نیک بشناسد و در زمان مناسب سخن بگوید)

❀ زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد.[۹]

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۹
۲ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۱۷۳
۳ـ همان، صفحه ۲۶۳
۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۱۴۳
۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۱۳۶
۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۷۸
۷ـ همان، جلد ۲، صفحه ۸۹
۸ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل های ایرانی، صفحه ۳۵
۹ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۵

❃ تو بهتر می‌دانی یا طبیب؟[۱]

(این مثل در جایی به کار می‌رود که شخصی سخن نابجایی را بر زبان آورد به این صورت که در حضور فردی که در موضوع مورد بحث، صاحب نظر و خبره است، اظهار نظر نماید)

❃ پیش از ملا به منبر میرود.[۲]

(مشابه مضمون فوق)

❃ تیمم باطل است آنجا که آب است.[۳]

(مشابه مضمون فوق)

تعابیر: «زبان درازی کردن، طبل بی هنگام، لب بی جا واکردن» کنایه از گستاخی کردن و گفتار نابجا است.[۴]

❃ Curiosity killed the cat.[۵]

(کنجکاوی باعث کشته شدن گربه شد. معادل: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد. و نیز، فضول را بردند جهنم، گفت هیزمش تره.)

❃ There's a time (and place) for every thing (saying).[۶]

(معادل: هر سخن جایی و هر نکته مقامی‌دارد.)

❃ Good that he teeth guard the tongue.[۷]

(خوش به حال کسی که دندانهایش محافظ زبانش است.)

❃ If you keep your tongue prisoner, your body may go free.[۸]

(اگر زبانت را اسیر کنی، جسمت آزاد می‌شود. معادل: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.)

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۴۸

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۴۱

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۲۳۸، ۱۷۱۴ و جلد ۳، صفحه ۲۲۵۰

۵ـ حق شناس، فرهنگ هزاره، جلد ۱، صفحه ۳۴۶

۶ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۴۹۷

۷ـ جابر تعلیمی،گلهای اندیشه، صفحه ۲۲

۸ـ همان، صفحه ۳۲

✽ One hand for oneself and one for the ship.[1]

معادل:

اگـــر بیـنم کـــه نابینــا و چاهـــست   اگـــر خـــاموش بنـــشینم گناهـــست

۸. پرهیز از دو بهم زنی و فتنه‌انگیزی

به سادگی و با چند جمله می‌توان میان دو یا چند نفر، کدورت وکینه ایجاد کـرد یـا شکاف آنرا عمیق تر نمود. یکی از زشت ترین و خطرناکترین بیمـاری‌هـایی کـه کـلام آدمی را دچار خود می‌کند، سخنان فتنه‌انگیزانه و اختلاف افکنی بین دیگران است. با آن همه تأکیدی که در قرآن و سایر متون قدسی و ادبی، بر مصالحه و خیـر خـواهی شـده است، می‌توان میزان زشتی فتنه‌انگیزی را تصور و تصدیق نمود.

قرآن کریم و روایات

.. وَٱلْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلْقَتْلِ ... ﴿۱۹۱﴾[2]

ترجمه: فتنه از قتل بدتر و بزرگتر است.

حضرت علی علیه‌السلام در این باره فرموده‌اند: **رُبَّ فِتنَةٍ أثارَها قَول.**[3]

ترجمه: بسا فتنه و آشوبی که گفتاری آنرا برانگیزد.

علی علیه‌السلام: **کَم مِن دَمٍ سَفَکَه فَم.**[4]

ترجمه: بسا خونی که ریخته باشد آن را دهانی (زبان و گفتاری).

علی علیه‌السلام: **کَم مِن إنسانٍ أهلَکَه لِسانٌ.**[5]

ترجمه: بسا انسانی که هلاک کرده او را زبانی.

علی علیه‌السلام: **مَن شَبَّ نارَ الفِتنَةِ کان وَقُوداً لَها.**[6]

۱ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۵۸

۲ـ البقره، ۱۹۱

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۲

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۶

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۶

۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۶۷

ترجمه: کسی که آتش فتنه را برافروزد، هیزم آن خواهد شد.

اشعار و متون ادبی

مولوی، مثنوی معنوی:

ظالم آن قومی که چشمان دوختند — زان سخنها عالمی را سوختند
عالمی را یک سخن ویران کند — روبهانِ مرده را شیران کند

امیر خسرو دهلوی، دیوان اشعار:

درفتنه بستن، دهان بستن است — که گیتی به نیک و بد آبستن است

سعدی شیرازی، گلستان:

سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست گردند، شرم زده نباشی؛

میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل
وی اندر میان کوربخت و خجل
میان دو تن آتش افروختن
نه عقل است و خود در میان سوختن

پروین اعتصامی، دیوان اشعار:

ایمن مشو از فتنه، چو خود فتنه می‌کنی
گر چیره‌ای تو، چیره تر است از تو روزگار

ملک الشعرای بهار، دیوان اشعار:

بساسخن که از اوخاست بحث وجنگ وقتال
بسا عمل که از او زاد رشک و کین و نبرد

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ طرف آتیش بیار معرکه است.[1]

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۰

(منظور، شیطنت و دو بهم زنی و فتنه‌انگیزی است)

❀ دروغ مصلحت آمیز، به از راست فتنه‌انگیز.[۱]

❀ به آهو میگه بدو، به سگ می‌گه بگیرش.[۲]

(این مثل را در مذمت کسی می‌گویند که موجب تفتین و تحریک دو نفر برای مخالفت یکی با دیگری گردد)

❀ زبان بسته بهتر ز گویا به شر.[۳]

حکایت

پادشاهی شنیدم که به کشتن اسیری اشارت کرد، وی را برای قتل آماده کردند، بیچاره در آن حالت نومیدی، ملِک را دشنام گرفت که گفته‌اند هرکه دست از جان بشوید، هرچه در دل دارد بگوید؛ ملک پرسید: چه می‌گوید؟ یکی از وزرای نیک محضر گفت: ای خداوند، همی گوید «فرو خورندگان خشم و درگذرندگان از گناه مردم...».[۴]

ملک را رحمت آمد و از سر خون او درگذشت. وزیر دیگر که دشمن او بود گفت: ابنای جنس ما را نشاید که در محضر پادشاهان جز به راستی سخن گفتن، این اسیر شما را دشنام داد و ناسزا گفت. پادشاه روی از این سخن در هم آورد و گفت: آن دروغ وی، پسندیده تر آمد زین راست که تو گفتی، که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبثی! و خردمندان گفته‌اند دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه‌انگیز.[۵]

تعابیر: «آتش افروختن، آتش انگیز، تخم دویی کاشتن، فتنه‌انگیزی، فتنه جویی، سنگ افکندن، روغن در آتش کسی افشاندن، دبه در پای شتر افکندن، سر فتنهٔ غوغا، غُراب خویی» کنایه از فتنه‌انگیزی و ستیز بر پا کردن و نفاق و جدایی افکندن هستند.[۶]

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۰۸

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۷۶

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۷

۴ـ اشاره به آیات سوره مبارکه آل عمران: « والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس »

۵ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۲، صفحه ۸۵۵

۶ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۳۸، ۴۵۵ و جلد ۲، صفحات ۸۹۶، ۱۴۷۸ و جلد ۳، صفحات ۱۸۵۱، ۱۸۷۷

۹. پرهیز از گفتار زشت و ناموزون و صدای ناخوشایند

همانطور که انسان به آراستگی و پیرایش ظاهر و چهره و پوشش خود حساس و دقیق است، بسیار شایسته و بایسته است که نسبت به زیبایی و آراستگی صحبت‌ها و گفتارش نیز حساس بوده و کلامش را از آفت گفتارهای زشت و ناموزون در امان بدارد و با صدایی دلپذیر و گوش آشنا سخن گوید.

قرآن کریم و روایات

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ ٱلْحُجُرَٰتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ [1]

ترجمه: کسانی که تو را از پشت اتاق‌های مسکونی تو، به فریاد می‌خوانند، بیشترشان نمی‌فهمند.

«ندا» به معنای بانگ از دور است و از عبارت استفاده می‌شود که خداوند بانگ از دور و با صدای بلند و کنترل نشده خطاب به پیامبرﷺ را تقبیح نموده است. در آن زمان اشخاصی جفا کار و کم خردی بوده‌اند که آن جناب را از پشت دیوار حجره‌هایش بی ادبانه صدا می زدند و در حقش رعایت ادب و احترام را نمی‌کردند.[2]

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَرْفَعُوٓا۟ أَصْوَٰتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ ٱلنَّبِىِّ وَلَا تَجْهَرُوا۟ لَهُۥ بِٱلْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَٰلُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾ [3]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و آنچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویید، با او به صدای بلند سخن مگویید، مبادا بی آنکه بدانید، کرده‌هایتان تباه شود.

در آیات فوق، ایزد مستعان، مؤمنان را از سخن گفتن با نبی اکرمﷺ با صدای بلند و لحن توهین آمیز و آنگونه که همسالان و دوستان با الفاظ و عبارات عامیانه ـ که حساسیتی به گزینش واژگان گفتار خود و اتخاذ لحن مناسب و شیوهٔ ادای آن ندارند ـ

---

۱ ـ الحجرات، ۴

۲ـ علامه طباطبایی، المیزان، جلد ۱۸، صفحه ۴۶۴

۳ـ الحجرات، ۲

سخن میگویند، باز داشته است، تا جائیکه پروردگار این رفتار را مایهٔ حبط و از بین رفتن اعمال نیک مؤمنان می‌داند.

وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ ۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ ﴿١٩﴾ [1]

ترجمه: و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است.

اشعار و متون ادبی

منوچهری دامغانی، دیوان اشعار:

شعر ناگفتن به از شعری که گویی نادرست
بچه نازادن به از شش ماهه بفکندن جنین

سعدی شیرازی، گلستان:

سخنی در نهان نباید گفت — که در انجمن نشاید گفت

سعدی شیرازی، گلستان:

ناخوش آوازی به بانگ بلند، قرآن همی خواند، صاحبدلی برو بگذشت و گفت: تو را مشاهره[2]چند است؟ گفت: هیچ. گفت: پس زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت: از بهر خدا می‌خوانم. گفت: از بهر خدا مخوان؛

گر تو قرآن برین نمط خوانی — ببری رونق مسلمانی

سعدی شیرازی، گلستان:

به تیشه کس نخراشد ز روی خارا، گل
چنانکه بانگ درشت تو می‌خراشد دل

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

نظم را حسن صوت می‌باید — تا از آن حسن او بیفزاید
در سخن واجب است حسن بیان — حق از آن گفت رتل القرآن

۱ـ لقمان، ۱۹

۲ـ دستمزد، اجرت ماهیانه (شهریه)

فردوسی، شاهنامه:

سخن هرچه بر گفتنش روی نیست درختی بود کش بـرو بـوی نیسـت

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* از گوش من تا دهن تو چار وجبه.[۱]

(به کسی گفته می‌شود که با صدای بلند و غیر متعارف سخن گوید)

* حرفی را که نمی‌توانی بشنوی، مگوی.[۲]
* اگر نان گندمت نیست، زبان مردمی تو را چه شد؟[۳]
* بلبلان خاموش و خر عرعر کند.[۴]
* حیف از اونا که مردند و آواز تو را نشنیدند.[۵]

(این مثل در مذمت صدای ناخوشایند و ابراز ناخرسندی از آن گفته می‌شود)

حکایت «برگرفته از گلستان سعدی»

گویند مؤذنی بد صدا، در محله‌ای از شهر اذان می‌گفت واز بزرگـان محـل، ماهیانـه پنج دینار به عنوان دستمزد می‌گرفت؛ اهل محل که از صدای ناخوشـایند وی بـه تنـگ آمده بودند، فکری کردند و به او گفتند ما از این پس به تو ده دینار می‌دهیم به شـرطی که دیگر اذان نگویی. آن مرد پذیرفت. مدتی گذشـت، اهـالی دیدنـد از آن مـرد دیگـر خبری نیست، روزی اتفاقی در همان محلهٔ قدیمی او را دیـده و از او علـت غیبـتش را سؤال کردند: وی پاسخ داد: محلهٔ دیگری در شهر هست که آنها بیست دینار می‌پردازند تا در آنجا اذان ندهم!

تعابیر: «سرد بیان، سرد چانه، سرد دَم، حرف خنک زدن، عرعر کردن، قُـش و دُش، سختگویی، عربده جوی، فراخگوی، قیل و قال» کنایه از سخن سـرد، بـی مـزه، سـبُک،

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۶۱

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۶۰

۳ـ همان، جلد ۱، صفحه ۹۵

۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۸۱

۵ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل های ایرانی، صفحه ۵۵

صدای ناخوشایند و هیاهو است.[۱]

❀ Cry/ ask for the moon.[۲]

(معادل: بلبلان خاموش و خر عرعر کند.)

۱۰. پرهیز از فحش و ناسزا و سب و شتم

زشتی و قباحت سب و شتم و فحش و ناسزا بر احدی پوشیده نیست؛ حال که بنا داریم با فراگیری آداب گفتگو، به بهترین شکل ممکن سخن گفتن را بیاموزیم، به طریق اولی لازم است دهان را هیچ گاه آلوده به فحش و ناسزا نکنیم؛ چرا که این آفت به قدری نامطلوب و پلید است که در صورت عارض شدن آن بر گفتار، نه تنها تبعات فراوانی دامن کلام را می‌گیرد، بلکه نقاط مثبت و دیگر ارزشهای کلام و گفتارهای نیک چنین شخصی، تحت الشعاع آن سب و شتم قرارگرفته و دیگر مشهود نخواهد بود. لذا بر گویشور لازم است همواره متانت و آرامش خود را حفظ نموده و در صورت بروز عصبانیت، از به کار بردن کلمات رکیک و مستهجن، به ویژه در حضور بانوان و کودکان، خودداری نماید و به گونه‌ای سخن نگوید که بعد از رفع عصبانیت از گفته‌های خود احساس ندامت و شرمساری نماید.

یکی از آثار بدزبانی اینست که اطرافیان و خصوصاً کودکان این شیوهٔ گفتار را، ناخواسته می‌آموزند؛ هیچ کودکی ذاتاً بدزبان نیست، او این صفت زشت را از اطرافیانش و غالباً والدین، خواهر و برادر، دوستان و همسالان و همکلاسی‌ها یاد می‌گیرد.[۳]

همینطور از دیگر آثار نامبارک و در عین حال طبیعی هتک حرمت لسانی و بدزبانی، مقابله به مثل مخاطب و جبران فحاشی توسط شخص مقابل است و کسی که لب به دشنام می‌آلاید، خود را در معرض فحش و ناسزای مخاطبش قرار داده است.

در تعالیم اسلامی انسانها از هرگونه سب و شتمی اعم از دشنام به زندگان و مردگان، دوستان و دشمنان، مؤمنان و کفار، انسانها و حیوانات، جمادات و حتی روزگار

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۶۹۱ و جلد ۲، صفحه ۱۴۱۴ و جلد ۳، صفحات ۱۷۷۴، ۱۸۹۰، ۱۹۵۹.

۲ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۱۰۷

۳ـ ابراهیم امینی، آئین تربیت، صفحه ۲۸۹

نهی شده‌اند.[۱]

فصل پانزدهم از بخش تعزیرات قانون مجازات اسلامی تحت عنوان «هتک حرمت اشخاص» به همین موضوع پرداخته و مجازات‌های مربوط به آن را ذکر نموده است.[۲]

قرآن کریم و روایات

لَا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿۱۴۸﴾ [۳]

ترجمه: خداوند، بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد، مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد و خدا شنوای داناست.

همچنین در نکوهش دشنام می‌فرماید:

وَلَا تَسُبُّوا۟ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّوا۟ ٱللَّهَ عَدْوًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ ... ﴿۱۰۸﴾ [۴]

ترجمه: و آنهایی را که جز خدا می‌خوانند، دشنام مدهید؛ که آنان از روی دشمنی و به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد.

وَعِبَادُ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَٰهِلُونَ قَالُوا۟ سَلَٰمًا ﴿۶۳﴾ [۵]

ترجمه: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام بر می‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.

و باز در مقام دلداری خطاب به پیامبرﷺ می‌فرماید:

وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿۱۰﴾ [۶]

ترجمه: و برآنچه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش، فاصله بگیر.

۱ـ بنگرید به: محجه البیضاء جلد ۵، إحیاء العلوم جلد ۳ و آثار الصادقین جلد ۸

۲ـ قانون مجازات اسلامی، صفحه ۱۲۸، مواد ۶۰۸ و ۶۰۹

۳ـ النساء، ۱۴۸

۴ـ الأنعام، ۱۰۸

۵ـ الفرقان، ۶۳

۶ـ المزّمّل، ۱۰

پیامبر اکرمﷺ: **إنَّ اللهَ یَبغُضُ الفاحشَ البَذی، السّائِلِ المُلحِف.**[۱]

ترجمه: پروردگار از ناسزا گوی بد زبان و گدای اصرارگر بیزار است.

پیامبر اکرمﷺ: **إنَّ مِن شَرِّ عِبادِ الله مَن تکره مُجالَسَته لِفُحشِهِ.**[۲]

ترجمه: از شرورترین بندگان خدا کسی است که مردم به خاطر فحاشی و بد زبانیش، همنشینی با او را زشت بدارند و از معاشرت با وی دوری کنند.

علی‌ؑ: **إیّاکَ و مُستَهجَنَ الکَلامِ فَإنَّه یُوغِرُ القَلبَ.**[۳]

ترجمه: بپرهیز از سخن زشت که در دل کینه آورد.

علی‌ؑ: **مَن قالَ مَالا یَنبَغی سَمِعَ مَالا یَشتَهی.**[۴]

ترجمه: کسی که سخن ناشایستی بگوید، بشنود آنچه را نمی‌خواهد (و دوست نمی‌دارد)

علی‌ؑ: **مَن سَاءَ کَلامُهُ کَثُرَ مَلامُهُ.**[۵]

ترجمه: کسی که گفتارش بد باشد، سرزنشش بسیار باشد.

علی‌ؑ: **إنَّ الفُحشَ و التَّفَحُّشَ لَیسا مِن خَلائِقِ الإسلامِ.**[۶]

ترجمه: براستی که فحش و فحشکاری از خلق وخوی اسلام نیست.

امام صادقؑ: **سِلاحُ اللِئامِ قَبیحُ الکَلامِ.**[۷]

ترجمه: اسلحهٔ فرومایگان، سخن زشت برزبان راندن است.

حضرت علیؑ در جنگ صفین شنید که بعضی از یاران او شامیان را دشنام می‌دهند، در مقام سرزنش آنان فرمود:

من خوش ندارمُ که شما دشنام دهنده باشید اما اگر کردارشان را تعریف و حالات آنان را بازگو می‌کردید، به سخن راست نزدیکتر و عذر پذیرتر بود، خوب بود بجای

۱ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۲۷

۲ـ اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۱۸

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۷

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۰

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۵۰

۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۷۰

۷ـ علی اسعدی، مثلهای آسمانی، صفحه ۳۱۰

دشنام آنان می‌گفتید: خدایا خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن، تا آنان که جاهلند، حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند، پشیمان شده به حق باز گردند.[۱]

اشعار و متون ادبی

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوستتر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را
تو پنداری که بدگو رفت و جان برد
حسابش با کرام الکاتبین است

اوحدی مراغه‌ای، جام جم:

با پسر قول زشت و فحش مگوی — تا نگردد لئیم و فاحشه گوی
تو بدارش به گفته‌ها آزرم — تا بدارد ز کرده‌های تو شرم

سعدی شیرازی، بوستان:

چه نیکو زده ست این مثل برهمن — بود حرمت هرکس از خویشتن
چو دشنام گویی دعا نشنوی — بجز کشتهٔ خویشتن ندروی

سعدی شیرازی، گلستان:

یکی را زشتخوئی داد دشنام — تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام
بتر زانم که خواهی گفتن آنی — که دانم عیب من چون من ندانی

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

روز اول آفرینشها مقام خود شناخت
آفرین بر وصف و لعنت بر زبان سب نشست

۱ـ نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶، صفحه ۴۲۸

عطار نیشابوری، خسرونامه:

چرا کژگویی ای من خاک کویت / که کژ گفتن بریزد آبرویت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

شد مخزن گوهر صدف از پاک دهانی
یک چند در این بحر تو هم پاک دهان باش

خاقانی، دیوان اشعار:

از دو دیوانم به تازی و دری / یک هجا و فحش هرگز کس ندید

عماد الدین نسیمی، دیوان اشعار:

فتوت دار آن باشد که اندر غیبت مردم
نگرداند زبان خود به هجو و فحش و نازیبا

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

بیت غزل بر طلب فحش و لهو / بی هنران را بدل آیت است

ملک الشعرای بهار، دیوان اشعار:

هیچ میدانی چرا بیگانگان بر روی تو
خوب می‌خندند؟ زیرا بار بهتر می‌کشی
زانکه با لاقیدی و بی آبرویی، روز و شب
فحش و بهتان می‌پرانی جر و منجر می‌کشی

پروین اعتصامی، دیوان اشعار:

زانکس که نام خلق بگفتار زشت کشت
دوری گزین که از همه بدنامتر هموست

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* گل بگو، گل بشنو.[۱]
* جواب جاهلان باشد خموشی.[۲]

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۴۹۴
۲ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۹۸

(چه جواب جاهلان دادن، به دشنام و زشت گویی اش انجامد و این بر عاقلان گران است نه بر جاهل که او را بهره‌ای از منزلت نیست که از دست رود)

✽ نگو، نشنو.

(منظور آنست که اگرکسی ناسزا گوید، باید منتظر عواقب آن و از همه قریب الوقوع تر، شنیدن مانند آن باشد)

✽ آنچه عوض دارد، گله ندارد.[1]

(مشابه مضمون پیشین)

حکایت

آورده‌اند که عیسی(ع)، روزی بر جماعتی از جهودان بگذشت. آن جهودان در شأن وی سخن‌های شنیع گفتند و عیسی(ع) ایشان را جز ثنا و محمدت هیچ نفرمود. یکی از حواریان سؤال کرد که ای پیغمبر خدای، چرا این الفاظ شنیع را به ثنا و محمدت مقابله می‌فرمایی؟ مسیح(ع) بر لفظ مبارک راند که: «کل ینفق ما عنده»، یعنی: هرکس آن خرج کند که دارد؛ چون سرمایهٔ ایشان هم بدی بود، بد گفتند و چون در ضمیر من جز نیکویی نبود، از من جز نیکویی در وجود نیامد.[2]

تعبیر: «پاک دهان بودن» کنایه از سخن زشت بر دهان نیاوردن است.

تعابیر: «دریده دهانی، دشنام زدن، سقط گفتن» کنایه از فحاشی و بدزبانی است.[3]

۱۱. پرهیز از زبان پریشی و سخنان لغو، بیهوده، باطل و ناصواب

اصولاً سخنی که بر پایهٔ منطق و اندیشه استوار نباشد یا هدف مشخصی را دنبال نکند، نگفتنش بسی اولی از بیان آنست. کلامی که دانشی را به شنونده منتقل ننماید و فاقد حکمت و هرگونه ارزشی باشد، سخنی لغو و بیهوده خواهد بود و پرداختن به

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۴۹

۲ـ سدید الدین عوفی، جوامع الحکایات، قسم دوم

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۳۴۳ و جلد ۲، صفحات ۹۴۲،۹۹۰، ۱۴۵۷

چنین سخنانی علاوه بر کاهش منزلت گوینده، آثار و تبعات بسیار بدی بر مخاطبان و جامعه می‌گذارد. زبان پریشی و یاوه سرایی از آفات بزرگ سخن به شمار می‌رود و در متون و نصوص دینی و ادبی به شدت از آن پرهیز داده شده است.

قرآن کریم و روایات

... وَٱجْتَنِبُواْ قَوْلَ ٱلزُّورِ ﴿۳۰﴾ [۱]

ترجمه: و از گفتار باطل اجتناب ورزید.

و باز خدای سبحان در سورهٔ مؤمنون آنجا که از اوصاف مؤمنان و رستگاری ایشان سخن میگوید، می‌فرماید:

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾ [۲]

ترجمه: [مؤمنان رستگار] کسانی هستند که از لغو و بیهودگی رویگردانند.

در آیات آغازین سورهٔ مبارکهٔ مؤمنون، خداوند متعال هشت ویژگی مهم مؤمنان را ذکر نموده و بعد از خشوع در نماز، دومین ویژگی مؤمنان را اعراض از لغو و بیهودگی می‌داند و به عقیدهٔ مفسران یکی از مصادیق بزرگ لغو، سخنان باطل و اقوال بی مقدار است.[۳]

در سورهٔ مبارکهٔ «واقعه» نیز یکی از پاداشهای اهل بهشت را شنیدن سلام و درود دانسته و پیش از آن می‌فرماید:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿۲۵﴾ [۴]

ترجمه: در آنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه سخن گناه آلود.

همینطور در سورهٔ مبارکهٔ «غاشیه»، بهشت برین و جایگاه اهل جنت را ضمن شش آیه می‌نمایاند و در اولین توصیف چنین می‌فرماید:

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۱۰﴾ لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَٰغِيَةً ﴿۱۱﴾ [۵]

۱ـ الحج، ۳۰

۲ـ المؤمنون، ۳

۳ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۱۷۷

۴ـ الواقعه، ۲۵

۵ـ الغاشیه، ۱۰ و ۱۱

ترجمه: در بهشت برین‌اند . سخن بیهوده‌ای در آنجا نشنوند.

علی(ع) نیز در باب بی ارزش بودن سخنان بیهوده چنین فرموده‌اند:

عَجِبتُ لِمَن یَتکلَّمُ فِیما إن حُکیَ عَنه ضَرَّهُ، و إن لَم یُحکَ عَنه لَم یَنفَعُهُ.[۱]

ترجمه: در شگفتم از کسی که سخن گوید دربارهٔ چیزی که اگر از او نقل شود زیانش رساند و اگر از او نقل نشود، سودش ندهد.

علی(ع): **عَجبتُ لِمَن یَتکَلَّمُ بِما لا یَنفَعُهُ فِی دُنیاه؛ وَ لا یُکتَبُ لَه أجرُهُ فی اُخراهُ.**[۲]

ترجمه: در شگفتم از کسی که سخن گوید به چیزی که سودش ندهد در دنیا و نوشته نشود برای او پاداشی در آخرت.

علی(ع): **الهَذَرُ مُقَرِّبٌ مِنَ الغِیَرِ.** [۳]

ترجمه: سخن بی معنی و پوچ انسان را به دگرگونیها و حوادث زیانبار نزدیک کند.

همینطور علی(ع)، در مذمّت سخنان مضحکه وار و بیهوده فرموده‌اند:

إیّاکَ أن تَذکُرَ مِنَ الکَلامِ مُضحِکاً وإن حَکَیتَهُ عَن غَیرِکَ.[۴]

ترجمه: بر تو باد که پرهیز نمایی از ذکر سخن خنده آور، اگر چه آنرا از دیگری نقل کنی.

اشعار و متون ادبی

امام خمینی، دیوان اشعار:

دم در نیار و دفتر بیهوده پاره کن ‌ ‌ تا کی کلام بیهده گفتار ناصواب

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

در گفتار بیهده دربند ‌ ‌ به قضای خدای شو خرسند

چون نگویی سپید نامه شوی ‌ ‌ رستی از رنج و خویش کامه شوی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از گفتگوی پوچ ندارد حباب هیچ ‌ ‌ از خامشی صدف به گهر زود می‌رسد

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۴

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۴

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۴

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۷

سعدی شیرازی، بوستان:

تأمـل کنـان در خطـا و صـواب به از ژاژ خایـان حاضـر جـواب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پوچ گو را بر سـر گفتـار بـی حاصـل میـار
پنبـه زنهـار از سـر مینـای خـالی برمـدار

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

لب ببنـد از سـخن پـوچ کـه صـد پیـراهن
لاغـری خـوبتر از فربهـی آمـاس اسـت

سعدی شیرازی، گلستان:

زبـان بریـده بـه کنجـی نشسـته صـم بکـم
به از کسی که نباشـد زبـانش انـدر حکـم

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

بی کمالان راست لب بسـتن بـه از گفتـار پـوچ
پستهٔ بی مغـز خنـدان گـر نباشـد، گـو مبـاش

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

ز هر جا سـخن‌هـای بسیار گفـت ولی جملـه بیـرون ز هنجـار گفـت
نه لفظش فصیح و نه معنی صـحیح به هر لفظ و معنی خطـایی صـریح

سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه:

صحبت ابلهان چو دیگ تهی اسـت از درون خالی از برون سیهی اسـت

رودکی سمرقندی، دیوان اشعار:

تا کی کنی عذاب و کنی ریـش را خـضاب
تا کی فضول گویی و آری حـدیث غـاب

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

پـاک کـن از سـخن پـوچ دهـان را صـائب
لقمـه کـام صـدف، در ثمـین مـی‌بایـد

ملا محسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

سخن چو سود ندارد نگفتنش اولی است
که بهتر است ز بیداریِ عبث، خفتن
دچار چون شودت هرزه گو تغافل کن
علاج بیهده گو نیست غیر نشکفتن

سعدی شیرازی، بوستان:

بغرید بر من که عقلت کجاست؟ چو دانی و پرسی سؤالت خطاست

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❋ مگوی آن سخن کاندر آن سود نیست
کز آن آتشت بهره جز دود نیست[۱]
«فردوسی»

❋ از کرامات شیخ ما اینست که شیره را خورد و گفت شیرین است.[۲]

❋ سخن ماند از تو همی یادگار سخن را چنین خوار مایه مدار[۳]

❋ حرف اونو باد هوا یکیه.[۴]

❋ به گفتار بی سود و دیوانگی نجوید جهانجوی مردانگی[۵]
«فردوسی»

❋ چرند و پرند می‌گه.

❋ دنیات به جه‌فه‌نگ رابووارده‌وه.[۶]

(مثِل کردی: یعنی دنیا را با جفنگ، لودگی و لغو انگاری گذرانده‌ای)

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۸
۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۶۷
۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۹۷
۴ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۷
۵ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۸
۶ ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی، صفحه ۱۱۳

سعدی شیرازی، گلستان:

حکایت

ریشی درون جامه داشتم و شیخ رحمه الله علیه هر روز بپرسیدی که چـون اسـت و نپرسیدی کجاست؟ دانستم که از آن احتراز می‌کند که ذکر همه عـضوی روا نباشـد کـه خردمندان گفته‌اند:

هرکه سخن نسنجد، از جوابش برنجد.

* تانیک ندانی که سخن عین صواب است

باید که بـه گفـتن دهـن از هـم نگـشایی

تعابیر: «طبل تهی، زبان به هـرزه آلاییـدن، ژاژ خاییـدن، ژاژ لاییـدن، ژاژ و خوهـل آوردن، زبان لغوگوی، زیر و زبر گفتن، تهی گفتار، ترهـات فـروختن، هـذیان سـرایی، دُهل زبانی، فُشارات، حدیث غاب، حرف پریشان، دَه مَرده گوی، تیشه بـر بـاد رانـدن، جوز بر گنبد انداختن، حدیث خایی، خام درایی، خیره زبان، هرزه لاییـدن، دُر بـه دریـا بردن، در قفص دمیدن، تخم در شوره خاک افکندن، سـر در حَجـر کـوفتن، کـشتی در بادیه راندن، طپانچه با درفش زدن، تیغ با آفتاب زدن، کلپتره به هـم خاییـدن، قطـره بـه دریا بردن» همگی کنایه از کلام لغو، یاوه سرایی، کار باطل و سخنان بیهـوده اسـت کـه نمونه‌های فراوانی از این تعابیر را می‌توان در اشعار و متون ادبی ملاحظه نمود.[۱]

۱۲. پرهیز از عیب جویی، تعییر و سرزنش

با قطع نظر از ارزش تذکر عیوب به اطرافیان آنهم با رعایت آداب و اتخاذ روشـهای مناسب و از سر محبت و نیز سرزنش در موارد: انـسانهای سـرکش و سـتمگر و اظهـار تظلم؛ و بیان عیوب با هدف نهی از منکر و یا در مقـام تربیـت و سـایر مـوارد مجـاز و مباح، شماتت و سرزنش از آفات و ابتلائـات ناپـسند سـخن اسـت و بایـستی از آن بـا جدیت پرهیز کرد، چه جز سر خوردگی و کینه توزی و سلب اعتماد به نفس از افراد و در مواقعی توهین و تحقیر مخاطب، ثمری نخواهد داشت. خصوصاً شتاب و افـراط در این مسأله زشتی آن را دوچندان نموده و در روایات نیز نـسبت بـه آن، موضـع سـختی

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۴۵۵، ۴۶۷، ۴۹۷، ۵۰۹، ۵۷۸، ۶۸۸، ۷۴۷ و جلد ۲، صفحات ۹۳۰،۹۰۴، ۱۰۸۶، ۱۲۳۵، ۱۳۰۶، ۱۷۱۷ و جلد ۳، صفحات ۱۹۶۴، ۲۰۴۵، ۲۰۵۹، ۲۶۱۶

اتخاذ شده است.

انگیزه‌ها و عوامل اصلی عیب جویی را می‌توان در شش رذیلهٔ زیر جستجو کرد:

ضعف و درماندگی، حسادت، عجب، جهل، انتقام جویی و لغو گرایی.

قرآن کریم و روایات

ٱلَّذِينَ يَلْمِزُونَ ٱلْمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ فِى ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾[1]

ترجمه: کسانی که بر مؤمنانی که از روی میل، صدقات مستحب نیز می‌دهند، عیب می‌گیرند و نیز از کسانی که جز به اندازهٔ توانشان نمی‌یابند، عیبجویی می‌کنند و آنان را به ریشخند می‌گیرند، بدانند که خدا آنان را به ریشخند می‌گیرد و برایشان عذابی پر درد خواهد بود.

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾[2]

ترجمه: وای بر هر بدگوی عیبجوی.

«همز» و «لمز»، هر دو به معنای عیب جویی است، اولی عیبجویی پشت سر و دومی عیبجویی رو در رو، که خداوند هر دو را قبیح و نادرست دانسته است.

علی‌علیه‌السلام خطبهٔ یکصد و چهلم نهج البلاغه را در نهی از عیب جویی از مردم ایراد فرمودند؛ در بخشی از این خطبه چنین می‌فرماید:

یا عبدَ الله لا تَعجَل فی عَیبِ أحَدٍ بِذَنبِه، فَلَعَلَّهُ مَغفورٌ له و لا تَأمَن عَلی نَفسِکَ صَغیرَ مَعصیةٍ، فَلَعَلَّکَ مُعَذَّبٌ عَلیه. فلیَکفُف مَن عَلِمَ منکم عَیبَ غیرِه لما یَعلَمُ مِن عَیبِ نفسِه، ولیَکن الشُّکرُ شاغِلاً له عَلی مُعافاتِهِ مِمّا ابتُلِیَ بِه غَیره.[3]

ترجمه: ای بندهٔ خدا در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشوده باشد و بر گناهان کوچک خود ایمن مباش، شاید برای آنها کیفر داده شوی! پس هر کدام از

۱ـ التوبه، ۷۹

۲ـ الهمزه، ۱

۳ـ نهج البلاغه، خطبه ۱۴۰، صفحه ۲۵۸

شما که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آنچه که از عیب خود می‌داند باید از عیبجویی دیگران خود داری کند و شکرگزاری از عیوبی که از آنها پاک و بری است، او را مشغول سازد از اینکه دیگران را بیازارد.

علی عليه السلام: **إیّاکَ و مُعاشَرَةَ مُتَتَبِّعی عیوبِ النّاسِ فَإنَّه لَم یَسلَم مُصاحِبُهم مِنهُم.**[۱]

ترجمه: زنهار بپرهیز از معاشرت و زیستن با کسی که در جستجو و تفحص عیبهای مردم است که از شر اینگونه اشخاص، رفیق و همدم آنها نیز سالم نخواهد بود.

همچنین امیر مؤمنان در باب تعییر و سرزنش فرموده‌اند:

علی عليه السلام: **کَثرَةُ التَقریعِ توغِرُ القُلوبَ و توحِشُ الأصحابَ.**[۲]

ترجمه: سرکوفت زدن و انتقاد بسیار، کینه در دلها آورده و یاران را می‌رماند (از یکدیگر دلسرد می‌کند)

علی عليه السلام: **لا تکثِرَنَّ العِتابَ فَإنّه یُورثُ الضَّغینَةَ و یَدعوا إلی البَغضاءِ واستَعتِب لِمَن رَجَوتَ إعتابَه.**[۳]

ترجمه: عتاب و سرزنش را بسیار مکن که کینه به بار آورد و به دشمنی بیانجامد و رضایت و خشنودی بجوی از کسی که امید داری که از تو در گذرد.

علی عليه السلام : اکبَرُالعَیبِ أن تَعیبَ غیرکَ بِما هوَ فیکَ.[۴]

ترجمه: بزرگ ترین عیب آن است که عیب کنی دیگران را به عیبی که در خودت هست.

امام صادق عليه السلام: **إذا رأیتُم العَبدَ مُتَفَقِّداً لِذنوبِ الناسِ، ناسِیاً لِذنوبِه فَاعلَموا أنّه قَد مکرَ بِهِ.**[۵]

ترجمه: هنگامی که بنده‌ای را دیدید که در حال جستجوی گناهان مردم است و گناهان خویش را از یاد برده، بدانید که او مورد مکر و حیله قرار گرفته. (در اصطلاح عامیانه: بر سرش کلاه رفته)

حضرت عیسی عليه السلام: **طُوبی لِمَن جَعَلَ بَصَرَهُ فی قَلبِه و لَم یَجعَل بَصَرَه فی نَظرِ عَینِه لا**

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۲۲۸

۲ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۳۴

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۷۷

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۲۸

۵ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۳۱

تَنظروا فی عُیوبِ الناسِ کالأربابِ، و انظُروا فی عُیوبِهم کَهَیئَةِ عَبیدِ الناسِ... .[۱]

ترجمه: خوشا به حال کسی که دیدگانش در دل اوست، نه دلش در نگاه چشمانش؛ ارباب گونه در عیوب مردم منگرید، بلکه بنده وار نگاه کنید.

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، مواعظ:

همه عیب خلق دیدن نه مروتست و مردی
نگهی به خویشتن کن، که تو هم گناه داری

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درا و به ره عیب مپوی

نظامی گنجوی، مخزن الأسرار:

عیب کسان منگر و احسان خویش — دیده فرو کن به گریبان خویش
آینه روزی که بگیری به دست — خود شکن آن روز مشو خود پرست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

بپوش چشم خود از عیب تا شوی بی عیب
که عیب پوش کسان پرده دار خود باشد

فرخی یزدی، دیوان اشعار:

چون پیش کنیم خورده گیری اما — با لحن درشت عیبجویی نکنیم

ابو سعید ابوا الخیر، دیوان اشعار:

آنرا که حلال زادگی عادت و خوست
عیب همه مردمان به چشمش نیکوست
معیوب همه عیب کسان می‌نگرد
از کوزه همان برون تراود که دروست

۱ـ علی اسعدی، مثلهای آسمانی، صفحه ۳۰۲

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

عیب تو خواهی نگوید خصم، عیب او مگو
با خموشی می‌توان خاموش کردن کـوه را

خواجه عبد الله انصاری، مواعظ:

انـدر ره حـق تـصرف آغـاز مکـن — چشم بد خود به عیب کـس بـاز مکـن
سـرّ دل هـر بنـده خـدا مـی‌دانـد — خود را تو در این میانه انبـاز مکـن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

کدام جامه بـه از پـرده پوشـی خلـق اسـت
بپوش چشم خود از خلق و عریـان بـاش

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

مخور بـه هـیچ دل زار و هرچـه خـواهی خـور
بپوش چشم خود از عیـب و هرچـه خـواهی پـوش

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

زمـستی دیگـران را میکنـی تکلیـف و مـی‌نوشـی
به عیب دیگران خواهی که عیب خویش را پوشـی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

بوی خـون مـی‌آیـد از تیـغ زبـان اعتـراض
خرده گیری عاقبت تخم عداوت می‌شـود

سعدی شیرازی، گلستان:

مردان را عیب نهانی پیدا مکن، که مر ایشانرا رسوا کنی و خود را بی اعتماد.

قاآنی، دیوان اشعار:

چون خود همه عیبی چه کنی عیـب کـسان فـاش
بر غیر چـه خنـدی چـو تـو خـود بـدتر از آنـی
بـر عیـب تـو چـون پـرده بپوشـید خداونـد
ظلمـست اگـر پـردهٔ مـردم بـدرانی

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

در گفتن عیب دگران بسته زبان باش
از خوبی خود عیب نمای دگران باش
خواهی که چو بادام نیفتی به دهن‌ها
تا هست به تن رگ همه تن بند زبان باش

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* در عیب نظر مکن، که بی عیب خداست.[۱]
* حسود، با چشم شاخ می‌زند و از هنر، عیب می‌سازد.[۲]
* دیگ به دیگ می‌گه روت سیاه، سه پایه می‌گه صلّ علی![۳]

(این ضرب المثل درجایی به کار می‌رود که کسی مشغول عیبجویی از دیگری باشد در حالیکه در خودش همان عیب وجود داشته باشد)

* آب کش به کفگیر می‌گه هفت تا سوراخ داری![۴]

(شبیه مضمون پیشین)

* کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی![۵]

(شبیه مضمون پیشین)

حکایتی واقعی به نقل از رسول خداوند ﷺ:

حکایت

در شهر مدینه اقوامی میزیستند که عیوب زیادی داشتند، اما در مقام عیبجویی از خلق بر نیامدند و به دنبال کشف و بیان عیب‌های دیگران نبودند. و در همین شهر اقوامی بودند که فاقد عیوب و نواقص بودند، اما در پی کشف و سخن گفتن پیرامون

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۲۵۵
۲ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۲، صفحه ۱۲۰۳
۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳۶۱
۴ـ همان، صفحه ۶
۵ـ همان، صفحه ۵۰۲

عیوب دیگران بودند.

خداوند عیوب دستهٔ اول را از دیدهٔ خلق پوشانید و تا زمان مرگشان آشکار نساخت، اما برای دستهٔ دوم عیوب و نواقصی را آشکار ساخت و تا زمانی که زنده بودند با همان عیوب شناخته می‌شدند.[۱]

حکایت

نقل شده، پس از آنکه حضرت ایوب علیه السلام از آن همه آزمایش الهی سرفراز بیرون آمد واز جانب خداوند سلامت و عافیت کامل یافته و نعماتی که از او گرفته شده بود دوباره به دست آورد، یک روز یاران و نزدیکانش از آن حضرت سؤال کردند، از مصائبی که در آن شرایط از قبیل: از بین رفتن مزارع و باغها، مرگ یکبارهٔ دامها، مرگ فرزندان، ترک همسر، بیماری جسمی، تنهایی و... که بر تو وارد شد، کدامیک دشوار تر بود، حضرت پاسخ داد: شماته الأعداء! یعنی: سرزنش و شماتت دشمنان و اطرافیان.[۲]

تعابیر: «حرفگیری، پوستین کسی دریدن، حرف در کار کسی کردن، سنگ ملامت، خرده گیری، رخنه جستن، خاک در دهان کسی مالیدن، عیب چینی، عیب تراشی» کنایه از عیب جویی و بدگویی و شماتت نمودن دیگران است.[۳]

❋ Judge not, that ye be not judged.[۴]

(عیبجویی دیگران را نکن تا عیوبت را نگویند.)

۱۳. پرهیز از سوگند خوردن

یکی از عادات ناپسند در گفتار، سوگند خوردن است، که مع الأسف در بین برخی جوامع رواج بیشتری دارد؛ سوگند خوردن در میان افراد ساده لوح یا احمق، بازار گرم تری داشته و شایع تر است.

و بدتر اینکه در غالب موارد، مفاهیم کذب و نادرست، با قسم و سوگند همراه

۱ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۳۲

۲ـ مجلسی، بحار الإنوار، جلد ۱۲، صفحه ۳۵۰

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۴۱۰، ۶۹۱، ۷۳۹ و جلد ۲، صفحه ۱۱۴۳ و جلد ۳، صفحه ۱۸۳۶

۴ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۶۸

می‌شود و اساساً فرد راستگو حاجتی به آوردن سوگند ندارد. مگر در مواقع اضطراری و کاملاً ویژه؛ زیرا صرفنظر از زشتی و قباحت قسم یاد کردن، معمولاً آنانکه سوگند را وارد کلام خود می‌کنند، حتی اگر دروغ نگویند، آسیبهایی از قبیل: اشتهار به سوگند خواری، ابتلاء و عادت زبان به این آفت، سلب توجه دیگران به سخن، پرداختن به سخنان دور از ذهن و باور نکردنی و فقدان باور پذیری گفتار چنین افرادی در نگاه مخاطبان را به دنبال خواهد داشت.

قرآن کریم و روایات

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ ... ﴿۲۲۴﴾ [1]

ترجمه: و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید.

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ ﴿۱۰﴾ [2]

ترجمه: واز هر قسم خورندهٔ فرو مایه‌ای فرمان مبر.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ ... ﴿۷۷﴾ [3]

ترجمه: کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست؛ و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند.

در آیات فوق خداوند متعال ضمن انتقاد از قسم خوردن و بدتر از آن بهره گیری از سوگند به بهای ناچیز را مایهٔ خذلان اخروی آدمی می‌داند.

همینطور در سورهٔ مبارکهٔ اعراف، سوگند خوردن را به عنوان یکی از شیوه‌های ابلیس برای فریب و اغواء مردم دانسته و چنین می فرماید:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ ... ﴿۲۰﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۲۱﴾

۱ـ البقره، ۲۲۴

۲ـ القلم، ۱۰

۳ـ آل عمران، ۷۷

فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍ ... ﴿۲۲﴾ [۱]

ترجمه: پس شیطان آن دو [آدم و حوا] را وسوسه کرد... و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید.

«مقاسمه» به معنای مبالغه در قسم است و معنای جمله مزبور این است که: ابلیس با قسم‌های شدید و أکید به آن دو گفت که من خیرخواه شمایم ونمی خواهم شما را فریب دهم.[۲]

یکی دیگر از سوء استفاده‌هایی که از سوگند، صورت می‌گیرد، باز داشتن مردم از راه خدا توسط منافقان است، که در آیات آغازین سورهٔ مبارکهٔ «منافقون» بدان اشاره شده است:

ٱتَّخَذُوٓاْ أَيْمَـٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿۲﴾ [۳]

ترجمه: [منافقان]، سوگندهای خود را چون سپری بر خود گرفته و مردم را از راه خدا باز داشته‌اند، راستی که آنان چه بد می‌کنند.

وَأَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ ۖ قُل لَّا تُقْسِمُواْ ۖ طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ ۚ ... ﴿۵۳﴾ [۴]

ترجمه: و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی، بی شک برای جهاد بیرون خواهند آمد. بگو: سوگند مخورید، اطاعتی پسندیده بهتر است.

علی علیه‌السلام: **أسرَعُ شَیءٍ عُقوبَةً الیَمینُ الفاجِرَةُ.**[۵]

ترجمه: سریعترین عمل‌ها از نظر کیفر، سوگند دروغ است.

علی علیه‌السلام: **لِلأحمَقِ مَعَ کُلِّ قَولٍ یَمینٌ.**[۶]

ترجمه: آدم احمق برای هر سخنی سوگندی می‌خورد.

۱ـ الأعراف، ۲۰ الی ۲۲

۲ـ علامه طباطبایی، المیزان، جلد ۸، صفحه ۴۱

۳ـ المنافقون، ۲

۴ـ النور، ۵۳

۵ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۶۱۳

۶ـ همان، جلد ۲، صفحه ۶۱۳

علی(ع): **لا تُعَوِّد نَفسَکَ الیَمینَ فَإنَّ الحلّافَ لا یَسلَمُ مِنَ الإثمِ.**[۱]

ترجمه: خودت را به سوگند عادت مده که فردی که زیاد قسم می‌خورد از گناه در امان نیست.

علی(ع): **العاقلُ إذا تکلّم بِکَلمةٍ أَتبَعُها حِکمَةً و مَثَلاً و الأحمَقُ إذا تَکَلَّمَ بِکَلِمَةٍ أتبَعُها حِلفاً.**

ترجمه: عاقل هر زمان که سخنی بگوید، برای آن حکمت و مثلی می‌آورد، اما احمق آنگاه که سخن براند در پی آن سوگندی می‌آورد.

امام صادق(ع): **لا تَحلِفوا بِالله صادِقینَ و لا کاذِبینَ.**[۲]

ترجمه: نه راست و نه دروغ به خدا سوگند یاد نکنید.

همینطور، امام صادق(ع) در روایتی که در آن به برشمردن گناهان کبیره پرداخته‌اند، یکی از آنها را سوگند دروغ ذکر فرموده است.[۳]

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هیچ برهانی برای کذب چون سوگند نیست
راستی چون پرده بردارد، قسم نامحرم است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن شمرده و سنجیده گوی بی سوگند
که شاهد سخنان دروغ سوگند است

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

بلی چون افتد اندر دعویی بند — گواه بی گواهان چیست سوگند
کند سوگند بسیار آشکاره — دروغ اندیشی سوگند خواره

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

هر که را عادت بود سوگند راست — تا بود زنده فقیر و بی نواست

۱ـ همان، جلد ۲، صفحه ۶۱۳

۲ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۷۶، صفحه ۴۷

۳ـ محسن قرائتی، گناه شناسی، صفحه ۱۸

ور بـــود ســـوگند او جملـــه دروغ		آتـــش دوزخ ازو گیـــرد فـــروغ

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

دعـوی کـاذب گـواه از خـویش پیـدا مـی‌کنـد

چون زبان شـد هـرزه گـو دارد قـسم در آستین

نور الدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ:

بـه سـوگند ناراسـت مگـشا زبـان		که دل را گزند است و جان را زیان

مولوی، مثنوی معنوی:

راسـتان را حاجـت سـوگند نیـست		زانک ایشان را دو چشم روشنیست

نقض میثاق و عهـود از احمقیـست		حفـظ ایمـان و وفـا، کـار تقیـست

شیخ بهایی، کشکول:

صواب نادان چونان خطای خردمند است و نـشانهٔ دروغـزن، سـوگند خـوردن بهـر کسی است که از او سوگند نخواسته.

کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر قابوسنامه:

و تا بتوانی هرگز سوگند به دروغ و راست مخور و خویشتن را به سـوگند خـوردن معروف مکن تا اگر وقتی سوگند بایدت خـوردن، چنانکـه افتـد، مردمـان تـو را بـدان سوگند راستگو دارند.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ حرف راست قسم نداره.[۱]

(سخن صادقانه را حاجتی به سوگند نیست)

❀ گفتی باور کردم، اصرار کردی شک کردم، قسم خوردی یقین کردم که دروغ می‌گویی.[۲]

❀ دانشمندان را چنین رسیده که قسم بـرای توجیـه دروغ اختـراع شـده اسـت، چـه صداقت در کلام، خود زیوری است که: حاجت مشاطه نیست، روی دلارام را.[۳]

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک،صفحه ۲۶۱

۲ـ همان، صفحه ۲۶۱

۳ـ همان، صفحه ۴۹۱

❋ قسم تو را باور کنم یا صدای خر را؟[۱]
(به شرح حکایت زیر:)

حکایت

شخصی از ملا نصر الدین، الاغش را به عاریه و امانت خواست. ملا قسم خورد که الاغ در منزل نیست. در همان لحظه الاغ بنای عرعر گذارد. آن شخص گفت: قسم تو را باور کنم یا صدای خر را؟

ملا گفت: حرف مرا با این ریش سفید باور نمی‌کنی و حرف الاغ را باور می‌کنی؟!

❋ Eggs and oaths are easily broken.[۲]

(تخم مرغ و سوگند به آسانی می‌شکنند. در بیان بی اعتباری سوگند)

۱۴. پرهیز از خودستایی

عجب وخودپسندی و خودستایی از رذائل اخلاقی است که گاهی با رفتار و جوارح و اعضاء نمود می‌یابد و گاهی بر لسان فرد عارض می‌گردد. یکی از آفات لسانی، همین افتادن در ورطهٔ تکبر و خودستایی است. انسان موجودی ضعیف، ناشکیب، ناسپاس، جزوع، آزمند و زیانکار است و کبر و نخوت با چنین موجود نیازمندی همخوانی ندارد و بر اساس آموزه‌های دینی و عرفی، بایستی جداً از این رفتار پرهیز نمود.

قرآن کریم و روایات

... أَنَاْ أَكْثَرُ مِنكَ مَالاً وَأَعَزُّ نَفَراً ﴿۳۴﴾ [۳]

ترجمه: مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومند ترم.

این آیه اشاره به داستان دو مرد باغدار دارد، که یکی «قطروس» نام داشت و دیگری «یهودا». قطروس به سبب سرسبز بودن تاکستان و باغ‌هایش دچار خودستایی گشته و به جای شکر و سپاس خدای بزرگ با عباراتی سرشار از سرمستی و غرور باغ و ثمراتش

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۴۲۴

۲ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۱۶

۳ـ الکهف، ۳۴

را که بیشتر از باغ یهودا بود به رخ کشیده و ستایش می‌نمود. یهودا او را موعظه کرد که این سخنان از سر عجب و خودستایی است و نباید خدا را فراموش نمود و او در پاسخ این سخن خیر اندیشانه به وی چنین گفت: «مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومند ترم» و فردای آن روز تمام باغ‌ها و ثمراتش به سبب خودستایی اش از بین رفته و او نادم و مغبون بر جای نشست.[1]

قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ ۖ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ ﴿٧٦﴾ قَالَ فَٱخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٧٨﴾[2]

ترجمه: [ابلیس] گفت: من از او برترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل. فرمود: پس از آن مقام بیرون شو که تو رانده‌ای. و تا روز جزا لعنت من بر تو باد.

در آیات فوق ابلیس به سبب خودستایی و عجب عصیان ورزید و مورد خشم خدا قرار گرفت، از بهشت اخراج شد و لعنت ابدی خدا را بر خود جاری ساخت.

مراحل پنجگانهٔ عمل ابلیس را می توان به شکل زیر بیان داشت:

(خودستایی = عصیان = خشم خدا = اخراج از بهشت = لعن)

علی علیه‌السلام: **أقبَحُ الصِدقِ ثَناءُ الرَجُلِ عَلی نَفسِه.**[3]

ترجمه: زشت ترین راستگویی‌ها آنست که مردی از خود مدح و ثنا گوید.

علی علیه‌السلام: **الإفتِخارُ مِن صِغَرِ الأَقدارِ.**[4]

ترجمه: فخر فروشی و خودستایی، نشان کوچکی قدر و منزلت انسانهاست.

علی علیه‌السلام: **مَن رَضِیَ عَن نَفسِهِ ظَهَرَت عَلیه المَعایِبُ.**[5]

ترجمه: کسی که خودستا و ازخود راضی باشد، عیب‌هایش نمایان می‌شود.

۱ـ محمد جاد المولی، قصص القرآن، صفحه ۲۷۷

۲ـ ص، ۷۶ الی ۷۸

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۴۱۵

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۲۷۰

۵ـ همان، جلد ۲، صفحه ۵۱۲

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، گلستان:

مشو غره بر حسن گفتار خویش — به تحسین نادان و پندار خویش

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

خودستایی پیشه شیطان بود — آنکه خود را کم زند مرد آن بود

گفت شیطان من زآدم بهترم — تا قیامت گشت ملعون لاجرم

خواجه عبد الله انصاری، مواعظ:

عیب است بزرگ برکشیدن خود را — وز جملهٔ خلق برگزیدن خود را

از مردمک دیده بباید آموخت — دیدن همه کس را و ندیدن خود را

پروین اعتصامی، دیوان اشعار:

چون شانه عیب خلق مکن موبه مو عیان

در پشت سر نهند کسی را که عیبجوست

عطار نیشابوری، جوهرالذات:

اگر گویی ثنای خویش بسیار — نیاید هیچ بر دکان خریدار

سعدی شیرازی، بوستان:

بر این آستان عجز و مسکینیت — به از طاعت و خویشتن بینیت

چو خود را ز نیکان شمردی بدی — نمی‌گنجد اندر خدایی خودی

اگر مردی از مردی خود مگوی — نه هر شهسواری بدر برد گوی

سخن ماند از عاقلان یادگار — ز سعدی همین یک سخن یاد دار

گنهکار اندیشناک از خدای — به از پارسای عبادت نمای

بیدل دهلوی، دیوان اشعار:

تا کی غرور انجمن آرایی زبان — گردن مکش چو شمع برعنایی زبان

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

رنگین سخن آن به که بسازد به خموشی

طاوس همان به که نبیند پر و بالش

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

هرچنـد سـزاوار سـتایش بـود از خلـق
آن مرد تمـام اسـت کـه خـود را نـستاید

نظامی گنجوی، مخزن الأسرار:

آینـه روزی کـه بگیـری بـه دسـت | خود شکن آن روز مـشو خـود پرسـت

قاآنی، دیوان اشعار:

زبـان ز گفتـهٔ بیجـا ببنـد قـاآنی | که خود ستایی دور است از طریق ثواب

سعدی شیرازی، دیوان اشعار:

اگر مشک خـالص نـداری، مگـوی | ورت هست، خود فاش گردد بـه بـوی

امیر خسرو دهلوی، مطلع الأنوار:

خود نگری کِش دو خط از بـر بـود | وای کـه ده محفـل از او کـر بـود
بهـر نمـایش بـه صـف همـسران | نعـرهٔ بیهـوده زنـد چـون خـران

طالب آملی، دیوان اشعار:

کی ره به آستان دهدم آنکه از غرور | با آسمان سخن به سر آستین کنـد

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ که ثنای خویش گفتن، بود از تهی میانی.[1]

❀ فواره چون بلند شود، سرنگون شود.[2]

(یعنی سرانجام خودستایی، سرافکندگی خواهد بود)

❀ چون مردم دیده تـرک خـود بینـی کـن
بـا خلـق خـدا سـخن بـه شـیرینی کـن[3]

«خلخالی»

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۲۴۴

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۴۱۸

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۳۵

❀ به ماه میگه تو در نیا، من در میام.[۱]

(این مثل به کسی گفته می‌شود که بسیار خودستایی کند)

❀ دست بالای دست بسیار است.[۲]

تعابیر: «خود نگر، سخن به سر آستین کردن، خود ستایی، خود را لبیب دانستن، سلطان سری، خود پسند، خود بین، خود نما، خود فروش، خود پرست، خود اندیش، خود نگر، سمرقندی گری، کمان به طاق بلندی آویختن، دم زدن از خود، سبلت بر مالیدن، سر بر آسمان ساییدن، طمطراق کردن، سر پُر باد داشتن، لاف آوردن، سرفرازی کردن، لاف زبان آوری زدن، سینه کردن، فُقاع گشادن» از جمله اصطلاحاتی است که در ادب پارسی کنایه از خودستایی کردن، تبختر، عجب و غرور می‌باشد.[۳]

❀ Pride goes before and shame follows after.[۴]

(تکبر جلو می‌رود و شرمندگی آن را دنبال می‌کند. معادل: فواره چون بلند شود، سرنگون شود)

❀ Big fish eat little fish.[۵]

(ماهی کوچک را ماهی بزرگ می خورد، معادل: دست بالای دست بسیار است)

❀ Pride goes before a fall.[۶]

(معادل: فواره چون بلند شود، سرنگون شود)

۱۵. پرهیز از چاپلوسی و تملق

همواره متملقان و چاپلوسان مورد طعن و انتقاد تودهٔ مردم و عالمان و اندیشمندان

۱ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل های ایرانی، صفحه ۲۶

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۷۵

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۸۲۷، ۸۳۰ و جلد دوم، صفحات ۱۰۴۰، ۱۳۳۸، ۱۳۶۷، ۱۳۹۴،۱۴۳۱، ۱۵۱۸، ۱۷۳۶ و جلد ۳، صفحات ۱۹۱۹، ۲۰۶۶، ۲۲۴۲

۴ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۵۰

۵ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۱۵

۶ـ همان، صفحه ۱۰۱

بوده‌اند؛ دروغ دستمایهٔ اصلی فرد متملق است و اساس سخنان چنین فردی در خاک ریا و نفاق ریشه دارد. در زشتی کلام متملقانه و پلشتی فرد چاپلوس همین بس که وی برای گفته‌های خود نیز ارزشی قائل نبوده وسخنان خویش را هم قبول ندارد، چرا که او بهتر از هر شخص دیگری می‌داند که صحبت‌هایش بر پایهٔ عقاید درونی اش نیست.

قرآن کریم و روایات

... ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡ ... ﴿٤١﴾ [1]

ترجمه: آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آنکه دلهایشان ایمان نیاورده بود.

... وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ ٱلۡغَيۡظِ ... ﴿١١٩﴾ [2]

ترجمه: و چون با شما برخورد کنند می‌گویند: «ایمان آوردیم» و چون با هم خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند.

در آیات دیگری نیز مسألهٔ نفاق و دوچهرگی مطرح و مذمت شده است.[3]

علی عليه السلام: **الثناءُ بِأكثَرَ مِنَ الإستِحقاقِ مَلَقٌ و التَقصيرُ عَنِ الإستِحقاقِ عِيٌّ أو حَسَدٌ.**[4]

ترجمه: ستودن بیش از آنچه که سزاوار است نوعی چاپلوسی و کمتر از آن درماندگی یا حسادت است

علی عليه السلام: **كَثرةُ الثَناءِ مَلَقٌ يُحدِثُ الزَّهوَ و يُدني مِنَ الغِرَّةِ.**[5]

ترجمه: ثناگویی بسیار، چاپلوسی است که حالت تکبر پدید آورد و به فریفته شدن نزدیک گرداند.

۱ـ المائده، ۴۱

۲ـ آل عمران، ۱۱۹

۳ـ مثلاً آیات: البقره ۸ الی ۲۰ و ۷۶، النساء ۸۱ و ۱۴۰ الی ۱۴۵، الفتح ۱۱، الحدید ۱۳ و ۱۴، محمد ۲۹ و ۳۰، العنکبوت ۱۰ و ۱۱

۴ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷، صفحه ۷۱۰

۵ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۴۱۷

امام علی(ع) به شخصی که در ستایش امام افراط کرد و آنچه در دل داشت نگفت، چنین فرمود:

أنا دونَ ما تَقول، و فَوقَ ما فِي نَفسِک.[1]

ترجمه: من کمتر از آنم که بر زبان آوردی و برتر از آنم که در دل داری.

در این حکمت زیبا، امام(ع) روش برخورد با افراد چاپلوس را نیز نشان داده است.

اشعار و متون ادبی

فرخی یزدی، دیوان اشعار:

فرخی بهر دو نان در پیش دونان هیچوقت
چاپلوس و آستان بوس و تملق گو مباش

سیدای نسفی، دیوان اشعار:

مرا چو شانه دورویی و صد زبانی نیست
چو زلف در بغلم بی اصول شانه بیا

فردوسی، شاهنامه:

چو دشمن بترسد شود چاپلوس تو لشکر بیارای و بربند کوس

پروین اعتصامی، دیوان اشعار:

چه نصیبت رسد از کشت دورویی و ریا
چه بود بهره‌ات از کیسه طراری چند

پروین اعتصامی، دیوان اشعار:

از مهر دوستان ریاکار خوشتر است
دشنام دشمنی که چو آیینه راستگوست

کمال خجندی، دیواناشعار:

از هواداری ما و تو چو مستغنی است یار
ای رقیب این چاپلوسی و لوندی تا به کی؟

۱ـ نهج البلاغه، حکمت ۸۳، صفحه ۶۴۰

ملک الشعرای بهار، دیوان اشعار:

بدتر ز دورویی بـه جهـان منقـصتی نیـست
وز صدق نکوتر به دو عالم صفتی نیست

فخر الدین عراقی، دیوان اشعار:

ز بهـر آبـرو یـک رویـه کـن کـار کـه آنجـا آبـرو ریـزد دو رویـی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چون هوسناکان دو رویی نیست کار عاشقان
در بهارستان یکرنگـی گـل رعنـا مجـو

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

چسان با اختلاط این منافق شیوگان سازم
که از ساز مخالف کاسه تنبور شد گوشم

سنایی غزنوی، دیوان اشعار:

گر چو نرگس نیـستی شـوخ و چـو لالـه تیـره دل
پس دو روی و ده زبان همچون گـل سوسـن مبـاش

گمنام:

سربلندی گر تو خواهی با همه یکرنگ باش
قالی از صد رنگ بودن زیر پا افتاده است

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* بادمجان دور قاب چین.[۱]
* داره جانماز آب می‌کشه.[۲]

(این مثل خطاب به کسی گفته می‌شود که از او رفتاری ریاکارانه سر زند یا سخنی متملقانه بگوید)

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۲۹
۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۲۰

حکایت

همینکه اسکندر، پادشاه مقدونی، به عنوان فرمانده و پیشوای کل یونان در لشکر کشی به ایران انتخاب شد، از همه اقشار برای تبریک نزد او می‌آمدند، اما دیوگنس (دیوژن) حکیم معروف یونان، که در کورینت به سر می‌برد، کمترین توجهی به او نکرد. اسکندر شخصاً به دیدار او رفت. دیوژن در برابر آفتاب دراز کشیده بود. چون حس کرد جمع فراوانی به سمت او می‌آیند، کمی برخواست و چشمان خود را به اسکندر که با جلال و شکوه پیش می‌آمد خیره کرد اما هیچ فرقی میان اسکندر و یک مرد عادی که به سراغ او می‌آمد نگذاشت. اسکندر به او سلام کرد، سپس گفت: «اگر تقاضایی از من داری بگو». دیوژن گفت: «یک تقاضا بیشتر ندارم. من از آفتاب استفاده می‌کردم، تو اکنون جلو آفتاب را گرفته‌ای، کمی آن طرف تر بایست!

این سخن در نظر همراهان اسکندر خیلی حقیر و ابلهانه آمد. با خود گفتند عجب مرد ابلهی است که از چنین فرصتی استفاده نمی‌کند. اما اسکندر که خود را در برابر مناعت طبع و استغناء دیوژن حقیر دیده و سخت در اندیشه فرو رفته بود. پس از آنکه به راه افتاد، به همراهان خود که فیلسوف را ریشخند می‌کردند گفت: به راستی اگر اسکندر نبودم، دلم می‌خواست دیوژن باشم.[۱]

حکایت

از محمد بن شیرین سؤال کردند: که بعضی هنگام شنیدن قرآن، وجد و حالی یافته گاهی خود را به زمین افکنده، فریاد می‌زنند، گاه دست و پا می‌زنند، علت چیست؟ جواب داد: اگر آنها را بر سر دیواری یا لب بامی قرار دادی و قرآن شنیدند و این حرکات کردند، راست می‌گویند![۲]

سعدی شیرازی، گلستان:

حکایت

زاهدی مهمان پادشاهی بود، چون به طعام خوردن بنشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیشتر از آن کرد که عادت او، تا ظن صلاحیت

۱ـ استاد مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱۸، صفحه ۳۹۵

۲ـ فضل الله اویسی، گنج بی رنج، جلد ۱، صفحه ۴۳۸

در حق او زیادت کنند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

چون به مقام خویش آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری صاحب فراست داشت، گفت: ای پدر، باری به منزل سلطان در طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. پسر گفت: پس نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید!

تعابیر: «چرب زبانی، جو فروش گندم نمای، صد رنگ ریس، سگ زبانی، چاپلوسی و لوندی، لباسات، زبان بازی کردن، روغن زبانی» کنایه از تملق و چاپلوسی کردن است.

تعبیر: «سُبحه گسلیدن، حلقهٔ تزویر دریدن» کنایه از دوری گزیدن از تزویر و چاپلوسی است.[۱]

❀ All are friends that speak us fair.[۲]

(همهٔ کسانی که به زیبایی با ما سخن می‌گویند، دوست نیستند. در مذمت چاپلوسی و تملق)

❀ Bees that have honey in their mouths have stings in their tails.[۳]

(زنبوری که در دهانش عسل دارد در دمش نیش دارد. در مذمت چاپلوسی و تملق)

❀ When a lackey comes to hell's door, the devils lock the gates.[۴]

(وقتی چاپلوسی به در جهنم نزدیک می‌شود، شیاطین درها را قفل می‌کنند. در مذمت چاپلوسی و تملق)

۱۶. پرهیز از طعن و زخم زبان

وقتی گفته‌های فردی از احساسات منفی وی رنگ می‌گیرد و با سخن نیش دار،

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۵۸۰، ۵۹۲ و جلد۲، صفحات ۱۲۳۳، ۱۱۹۵، ۱۳۲۶، ۱۴۶۳، ۱۶۶۷ و جلد ۳، صفحه ۲۲۴۸

۲ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۴

۳ـ همان، صفحه ۱۰

۴ـ همان، صفحه ۷۱

غرور و شخصیت کسی را جریحه دار می‌کند، نه تنها نتیجهٔ مثبتی از گفتارش عاید نمی‌شود، بلکه در واقع مخاطب را به جبران و پاسخ دادن به این رفتارش وادار می‌کند. و به این ترتیب باب هر گونه رابطهٔ باز و سالم را مسدود می‌نماید. حتی شوخی‌های کنایه آمیز و حاوی زخم زبان، نیز ممکن است به چنین نتایجی بیانجامد.

قرآن کریم و روایات

خداوند در معرفی چهره منافقان و مذمت ایشان می‌فرماید:

... فَإِذَا ذَهَبَ ٱلْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ ... ﴿١٩﴾ [1]

ترجمه: و چون ترس برطرف شود شما را با زبانهایی تند نیش می‌زنند.

در مجمع البیان آمده است که منافقان در زمان جنگ و نبرد وحشت زده شده و چشمانشان در حدقه از شدت رعب می‌چرخد و بعد از اتمام جنگ و در حال امنیت به زخم زبان که کاریست بس زشت روی می‌آورند؛ ومراد از سلق لسان، آزار و اذیت، شکست دادن و مغلوب کردن با کلام است و بیان درجات خصومت و دشمنی و کینه آنان نسبت به مؤمنان درست کردار.[2]

علی علیه السلام فرموده‌اند: **زَلَّةُ اللِسانِ أَنکی مِن إِصَابةِ السِّنانِ.**[3]

ترجمه: زخم زبان برنده تر است از رسیدن و برخورد سرنیزه.

علی علیه السلام: رُبَّ كَلامٍ كَلَّامٍ.[4]

ترجمه: بسا سخنی که از تیر کارگرتر است.

امام صادق علیه السلام: **مَا مِن إنسَانٍ یَطعَنُ فی عَینِ مُؤمنٍ إلا مَاتَ بِشَرِ مَیتِه.**[5]

ترجمه: هیچ انسانی در پیش روی مؤمنی طعنه نمی‌زند، مگر این که به بدترین مرگها می‌میرد.

۱ـ الأحزاب، ۱۹

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۸، ص ۱۴۲

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۴۳

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۴۲

۵ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۲

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

زخم شمشیر به تدبیر به هم می‌آید — تا قیامت اثر زخم زبان می‌ماند

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

غمگین می‌نکن اگر نکنی شاد خاطری — گر مرهم دلی نشوی، نیشتر مباش

امیر علیشیر نوایی، دیوان اشعار:

بی گنه را ساختن آزرده از زخم زبان
ناتوان کردن رگ بی رنج را نشتر است

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

کم از کژدم نباشد اختلاط تلخ گفتاران
بس نیش زبان خورد از خسان رنجور شد گوشم

بابا طاهر عریان، دیوان اشعار:

ته که نوشم نیی، نیشم چرایی — ته که یارم نیی، پیشم چرایی
ته که مرهم نیی، ریش دلم را — نمک پاش دل ریشم چرایی

نورالدین عبد الرحمن جامی، بهارستان:

تازه جوانی ز سر ریشخند — گفت به پیری که کمانت[1] به چند
پیر بخندید و بگفت ای جوان — چرخ تو را نیز کند چون کمان

ادیب الممالک فراهانی، دیوان اشعار:

به غیر از مرگ هر دردی که یابی باشدش درمان
بجز زخم زبان هر دردِ کاری مرهمی دارد

نور الدین عبد الرحمن جامی، فاتحه الشباب:

طعنه از کس خوش نباشد گر چه شیرین گو بود
زخم نی بر دیده سخت است ار همه نیشکر است

۱ـ پشت خمیده،گوژ.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❋ چو مرهم می‌نسازی، نیش کم زن.[1]

❋ طعنه دوست از خنجر دشمن بدتر است.[2]

❋ حرف بد تا لحد با آدمه.[3]

(کنایه از بیرون نشدن حرف تلخ از دل آدمی)

❋ آنچه زخم زبان کند با من — زخم شمشیر جان ستان نکند[4]

❋ نمک به زخم پاشیدن.[5]

(کنایه از زخم زبان و آزردنِ شخص آزرده خاطر با سخن)

❋ ز زخم سنان بیش زخم زبان — که این تن کند خسته و آن روان[6]

❋ زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است.[7]

❋ باکم از ترکان تیر انداز نیست — طعنه تیر آورانم می‌کشد[8]

❋ زبان گزیده بدتر از مارگزیده است.[9]

❋ زخم شمشیر خوب می‌شه، زخم زبون خوب نمی‌شه.[10]

(مشابه مضمون حکایت زیر:)

حکایت

شیر بیماری در جنگلی به شکارچی ای رسید و چون خواست به او حمله کند، شکارچی گفت: شیر ما را نخورد، حالا هم که می‌خواهد بخورد، شیرِ گر! شیر کنار

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۱۰۸

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۳۸۴

۳ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۲۵۹

۴ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۶

۵ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۵۸۲

۶ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۳۶

۷ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۶

۸ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۱۵

۹ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳۸۴

۱۰ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۵۲

کشیده گفت: با شمشیرت محکم بر سرم بکوب و برو شش ماه دیگر بیا با تو حرفی دارم. شکارچی چنین کرد و رفت و در موعد بازگشته و حرفش را پرسید، شیر سرش را نشان داده و گفت: چه می‌بینی؟ شکارچی گفت: خوب شده است و شیر گفت آری زخم شمشیرت خوب شد اما زخم زبانت هنوز خوب نشده است! و شکارچی را درید.[1]

تعابیر: «طعنه زن، طعنه گو، خندهٔ خون آلود، سبلت زدن، گواژه زدن، سرکه فشاندن» کنایه از طعنه و زخم زبان و لبخند نیش دار است.[2]

۱۷. پرهیز از گفتارهای تکراری و یکنواخت

صحبت کننده بایستی بر این امر واقف باشد که انسانها از شنیدن سخنان مکرر و یکنواخت دچار دلسردی و تنگی خاطر می‌شوند و گفته‌های مکرر ملال آور بوده و از تأثیر آن بر جان مخاطب می‌کاهد؛ لذا شایسته است با استمداد از برخی فنون و قواعد سخنوری، کلامش را متلون و متنوع نماید و آنرا با زیورهای بیانی بیاراید و از تکرار بدون حکمت سخن بپرهیزد، (چرا که گاهی تکرار کلام امری نیک بوده و بر پایهٔ حکمتی استوار است)

بعضی افراد آنقدر سخنان یکنواخت و تکراری مطرح می‌کنند، که حتی پیش از روبرو شدن با این افراد، بخش عمده‌ای از سخنانشان را به خوبی می‌توان حدس زد!

قرآن کریم و روایات

علی علیه‌السلام: **قَلیلٌ یَکفی، خَیرٌ مِن کَثیرٍ یُطغی.**[3]

ترجمه: اندکی که کفایت کند بهتر است از زیادی که سرکشی آورد.

۱ـ همان، صفحه ۲۵۹

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۸۱۶، ۱۳۳۸ و جلد ۳، صفحه ۲۲۱۲

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۶۷

اشعار و متون ادبی

عطار نیشابوری، خسرونامه:

زمانی نقش بندی سخن کن		چو نو داری سخن ترک کهن کن

سعدی شیرازی، گلستان:

سخن گرچه دلبند و شیرین بود		سزاوار تصدیق و تحسین بود
چو یکبار گفتی مگو باز پس		که حلوا چو یکبار خوردند بس

وحشی بافقی، دیوان اشعار:

نه خوش آمده ست وحشی تو غریب خوش ادایی
همه طرزِ تازه گویی، ز توکیست تازه گوتر

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

زبند جان خود برخیز و بنشین		مکن زین پس حکایت‌های پیشین
حکایت کهنه شد از بس که گفتند		درون فرسوده شد از بس که گفتند
سخن نو نو چو گل باید شکفتن		نه چون بلبل حکایت باز گفتن

حزین لاهیجی، دیوان اشعار:

از باده کهن سخن تازه خوشتر است
پیمانه لفظ و معنی رنگین مدام ماست

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

بهاری نو برآر از چشمهٔ نوش		سخن را دستبافی تازه درپوش
نگفتم هرچه دانا گفت از آغاز		که فرّخ نیست گفتن، گفته را باز

شیخ کمال خجندی، دیوان اشعار:

شد ملول از لب و گفتار مکرر دل تنگ
دهن تنگ شکر بار دگر می‌طلبد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

دلی که از سخن تازه شد جوان، داند
که سبزی پر طوطی،گل سخندانی است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

ببر زخویش اگـر جنـت آرزو داری		که دوزخی بتر ز صحبت مکـرر نیـست

طالب آملی، دیوان اشعار:

تازه کرد آهنگ بلبـل ای دل نـالان تـو نیـز
کم ز بلبل نیـستی، آب گلـویی تـازه کـن

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

و سخنی که در مجلس گفتی حفظ دار که چه گفتی، که تا بدان اوقـات دیگـر بـاره آنرا تکرار نکنی، هر وقت تازه روی باش.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ سخن نو آر که نو را حلاوتی دگر است.[۱]

❀ حرف را به آدم، یکبار میگن.[۲]

(یعنی تکرار سخنی جایز نیست و یکبار برای همیشه باید گفت)

❀ تلخی تازه به از قند مکرر باشد. «صائب»

❀ در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.[۳]

❀ گوشم از این حرفا پُره.[۴]

❀ قسه زور کوترا، بی تام ده بی.[۵]

(مثل کردی: سخنی که زیاد گفته و تکرار شود، طعم و حلاوت خود را از دست می‌دهد)

سعدی علیه الرحمه در باب چهارم بوستان حکایتی راچنین نقل می‌کند:

حکایت

سحبان وائل را در فصاحت بی نظیر نهاده‌اند، به حکم آنکه بر سر جمع سالی سخن

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۶۷

۲ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۹

۳ـ همان، صفحه ۳۲۵

۴ـ همان، صفحه ۷۰۸

۵ـ قادر فتاحی قاضی، امثال و حکم کردی، صفحه ۱۸۱

گفتی، لفظی مکرر نکردی و گر همان اتفاق افتادی، بعبارتی دیگر بگفتی وز جمله آداب ندماء ملوک یکی اینست:

سخن گرچه دلبند و شیرین بود ... سزاوار تصدیق و تحسین بود
چو یکبار گفتی مگو باز پس ... که حلوا چو یکبار خوردند، بس

تعابیر: «حدیث حدثان، آب گلو تازه کردن، دوشیزگان خاطر، دوشیزگان فکرت، طرز تازه گفتن» کنایه است از سخن بکر و مطلب تازه و جدید.[1]

۱۸. پرهیز از سخنان غامض و پیچیده و شاذ

سخنان دارای غموض و پیچیدگی که مخل فصاحت کلام بوده و مانع فهم و گیرایی مطلب گردد از آفات سخن است. استفادهٔ فراوان از واژه‌ها و عبارات غیر مستعمل و غریب و ترکیبات پر تکلف و نادر سبب از بین رفتن شیوایی سخن گشته و مخاطب را در فهم مطالب دچار مشکل می‌کند و چه بسا در اثر همین تکلفات و پیچیدگی‌ها، وی را دچار نوعی دلسردی و در نتیجه بی توجهی به سخن نماید. (البته مبحث فوق ناظر به سخنان معمول و سخنرانی های عمومی و نیز روابط روزمره است و سخنرانی ها و بیانات ادبی و تخصصی که در جای خود بسیار ارزشمند بوده و قابل تحلیل است، موضوع بحث حاضر نیست)

قرآن کریم و روایات

... وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿۶۳﴾[2]

ترجمه: و با آنها سخنی رسا که در دلشان مؤثر افتد، بگو.

شرط مقدماتی تأثیر سخن، فهم و درک صحیح آن است و باید به گونه‌ای سخن گفت که مخاطب آن را بفهمد.

ویژگی بلاغت در گفتار یک فضیلت و امتیاز است و خدا به پیامبرش فرمان می دهد که از هنر بلاغت هر چه بیشتر بهره گیرد و پیام خود را با بیانی واضح به گوش‌ها برساند؛

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۶۸۸، و جلد ۲، صفحات ۱۰۶۹، ۱۷۲۱

۲ـ النساء، ۶۳

چرا که یکی از اقسام بلاغت حکمت و فرزانگی است که به انسان امکان و توان آن را می دهد که مفهوم و محتوای پیام خویش را به گونه‌ای شایسته و رسا به دیگران باز گوید.[۱]

... وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾[۲]

ترجمه: و من از کسانی نیستم که با تکلف سخن بگویم و یا چیزی از خود بسازم.

علی علیه السلام: **أحسَنُ الكَلامِ مَا لا تَمُجُّهُ الأذانُ و لا يُتعِبُ فَهمُهُ الأفهامَ.**[۳]

ترجمه: بهترین سخنها آن است که گوشها آن را به بیرون نیفکند و فهمیدن آن برای فهم‌ها رنج آور و دشوار نباشد.

علی علیه السلام: **أحسَنُ الكَلامِ ما زانَه حُسنُ النِظامِ و فَهِمَهُ الخاصُّ و العامُّ.**[۴]

ترجمه: بهترین سخنها آن است که نظام نیکو آنرا بیاراید و خاص و عام آنرا بفهمند.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

نرسد هیچ کمالی به سخن سنجیدن   که سخن را صله‌ای نیست به از فهمیدن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از تصنّع معنی برجسته نازل می‌شود
هیچ عیبی شعر را چون لفظِ برهم چیده نیست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

لفظ پیچیده به زنجیر کشد معنی را   دل از آن طرهٔ پیچاک نیاید بیرون

نور الدین عبدالرحمن جامی، خاتمه الحیات:

جامی سخن نادر کی فهم کند هرکس
آن به که بدوزی لب از نادره پردازی

۱ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۱۱۷

۲ـ ص، ۸۶

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۳۳۹

۴ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۳۸

فردوسی، شاهنامه:

مگوی آنچه هرگز نگفته است کس به مردی مکن باد را در قفس

امیر معزی، دیوان اشعار:

کنم منظوم مدح تو به لفظی کان بود آسان
که در دلها فزون باشد حلاوت لفظ آسان را

عربشاه، مونس العشاق:

تا کی ز حدیث پیچ در پیچ بیرون ز تو چیست؟ هیچ در هیچ

کیکاوس بن قابوس بن وشمگیر، قابوسنامه:

بپرهیز از سخن غامض و چیزی که تو دانی و دیگران را به شرح آن حاجت آید مگوی که شعر از بهر مردمان گویند نه از بهر خویش!

نمونه‌ای از ابیاتی که حاوی واژه‌های غریب و غامض هستند:

منوچهری دامغانی، دیوان اشعار:

مقام غوانی گرفته نوایح بساط عنادل سپرده عناکب

«غوانی»، جمع غانیه به معنی زن آوازه خوان. «نوایح» جمع نائحه به معنای زن نوحه گر. «عنادل»، جمع عندلیب و «عناکب» جمع عنکبوت است.[1]

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* حرفا می‌زنه، تو قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شه.[2]

(منظور، زدن حرف نامربوط، خواهش بیجا و درخواست چیز ناشناخته و عجیب)

حکایت

می‌گویند روزی انیشتین به چارلی چاپلین گفت: میدانی علت این همه اشتهار تو چیست؟ چارلی گفت نه، شما بگویید. انیشتین گفت: زیرا تمام مردم زبان تو را

۱ـ سیروس شمیسا، معانی، صفحه ۵۱
۲ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۰۵

می‌فهمند. چارلی چاپلین در پاسخ به سخن وی گفت: اتفاقاً بر عکس! علت اشتهار تو اینست که هیچ کس حرف تو را نمی‌فهمد![1]

تعابیر: «حدیث پیچ در پیچ، صنعت در عبارت کردن، سخن غثّ و سمین، لفظ نادر آوردن» کنایه است از سخن درهم و پُرخَم و گفتار غامض.[2]

❋ It is all Greek to me.[3]

(در مفهوم بیان سخن غامض و غیر قابل فهم بودن کلام است)

۱۹. پرهیز از مراء و نزاع

گفتاورد و مباحثات علمی و مجادله‌های گوناگون آداب و شرایطی دارد که در جای خود بدان پرداخته ایم،[4] لکن خداوند مردم را چه در میانهٔ مباحثات علمی و چه گفت و شنودهای محاوره‌ای از مباحثی که آنان را به مراء و کینه توزی و منازعه بکشاند پرهیز داده است؛ چه هیچ ثمره و حسنی در آن متصور نیست و جز عمیق کردن کدورت‌ها و از بین رفتن جایگاه افراد نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

قرآن کریم و روایات

دستور مشهور قرآن در بارهٔ نحوهٔ مجادله بسیار گویا و راهگشاست، آنجا که فرمود:

... وَجَـٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ ... ﴿١٢٥﴾[5]

ترجمه: و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله کن.

وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَـٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ﴿٦٣﴾[6]

۱ـ البته ذکر این حکایت، علاوه بر آنکه در راستای بیان موضوع مطرح شد، کمی هم جنبهٔ طنز دارد.

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۶۸۷ و جلد ۲، صفحه ۱۶۷۹ و جلد ۳، صفحات ۱۸۵۱، ۲۲۷۴

۳ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۷

۴ـ بخش ۱۰ـ ۸ از همین کتاب (زبان مباحثه و گفتاورد علمی) .

۵ـ النحل، ۱۲۵

۶ـ الفرقان، ۶۳

ترجمه: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام بر می‌دارند؛ و چون نادانان ایشان را خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.

خداوند در قرآن کریم به جماعت مسلمین توصیه و دستور میدهد که از منازعات و درگیری‌های لفظی و کلامی پرهیز نمایند و آنرا عامل از میان رفتن صولت و هیبت آنان می‌داند:

... وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَٱصْبِرُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٤٦﴾ [1]

ترجمه: و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت و اقتدار شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.

و در سورهٔ مبارکهٔ کهف نیز از منازعه و مراء بر سر اموری که علم بدان راهی ندارد و استدلال پذیر نیست، پرهیز داده است؛ آنجا که بر سر عدد اصحاب کهف با هم مجادله می‌کنند، می‌فرماید:

... فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَآءً ظَٰهِرًا ... ﴿٢٢﴾ [2]

ترجمه: پس در بارهٔ ایشان جز به صورت ظاهر، جدال مکن.

... ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِىٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ [3]

ترجمه: بدی را به آنچه خود بهتر است دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، همچون دوستی یکدل و مهربان می‌گردد.

پیامبر اکرمﷺ **فَإِنَّ أَوَّلَ ما نَهانی عَنه رَبّی بَعدَ عِبادَةِ الأوثانِ المِراءُ.** [4]

ترجمه: نخستین چیزی که پروردگارم مرا پس از پرستش بت‌ها، از آن نهی کرد، مراء و جدال بود.

۱ـ الأنفال،۴۶

۲ـ الکهف، ۲۲

۳ـ فصلت، ۳۴

۴ـ شهید ثانی، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، ص ۳۱۶

علی علیه‌السلام: **نعمَ السّیاسةُ الرِّفقُ.**[۱]

ترجمه: نرمخویی و مدارا سیاست و تدبیر نیکویی است.

امام صادق علیه‌السلام: **إنَّ اللهَ رفیقٌ یُحب الرفقَ الحدیث.**[۲]

ترجمه: براستی که خداوند اهل رفق و مداراست و دوستدار رفق و مدارا در سخن است.

علی علیه‌السلام: **مَن ظَنّ بِعِرضِهِ فلیَدَعِ المِراءَ.**[۳]

ترجمه: هرکس که از آبروی خود بیمناک است از جدال بپرهیزد.

علی علیه‌السلام: **مَن کَثُرَ نِزاعُهُ بِالجَهلِ دامَ عَماهُ عَنِ الحَقِّ.**[۴]

ترجمه: آن کس که به ستیزه جویی و نزاع پرداخت، از دیدن حق نابینا شد.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

به نرمی کن زبان خصم کوتاه　　که عاجز از نمد، دندان مار است

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

به نرمی ظفر جوی بر خصم جاهل　　که کُه را به نرمی کند پست، باران

فردوسی، شاهنامه:

سخنگوی چون بر گشاید سخن　　بمان تا بگوید تو تندی مکن

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

لجاج و مشغله ماغاز تا سخن گوییم　　که ما ز مشغله تو ز خانه آواریم

سعدی شیرازی، گلستان:

چو پرخاش بینی تحمل بیار　　که سهلی ببندد در کارزار

به شیرین زبانی و لطف و خوشی　　توانی که پیلی به مویی کشی

لطافت کن آنجا که بینی ستیز　　نبرد قز نرم را تیغ تیز

۱ـ غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۴۸۲

۲ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۲۱۴

۳ـ نهج البلاغه، حکمت ۳۶۲، صفحه ۷۱۴

۴ـ همان، حکمت ۳۱، صفحه ۶۳۰

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* آسیا باش، درشت بستان و نرم بازده.[1]
* آتش را به آتش نتوان کشت.[2] (آتش را با آتش ننشانند)[3]

(نمی‌توان با بگو مگو و مشاجرهٔ تند ومخاصمهٔ لفظی، آرامش را بر پا ساخت و بر مخاطبی که برافروخته است غلبه نمود)

* عاقلان نبرد لفظ نکنند.[4]

(مشابه مضمون پیشین)

* حرف حساب، جواب نداره.[5]

(زیرا منطق قوی قانع کننده است و دربارهٔ سخن منطقی، دلیل و برهان آوردن و مباحثه جایز نیست و جز اتلاف وقت بر آن نتیجه‌ای مترتب نمی‌باشد)

* هرکس به دین خود، عیسی به دین خود، موسی به دین خود.[6]

(زمانی که گفتمانی به اغتشاش و اختلاف شدید منجر شود، این مثل برای جلوگیری از منازعه و مراء در گفتگو مطرح می‌شود)

* شما آن طرف جو، ما این طرف جو.

(مشابه مضمون پیشین)

* **دع المراء و إن کنت مُحِقّ.**[7]

(مثل عربی، یعنی مراء و جدال را رها ساز، حتی اگر حق با تو باشد)

تعبیر: «چون و چرا کردن» کنایه از بحث و مناقشه کردن است.

تعبیر: «دار دار کردن» کنایه از مدارا و مرافقت نمودن است.[8]

۱ـ امثال و حکم دهخدا، صفحه ۳۵

۲ـ همان، صفحه ۳۵

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۸

۴ـ امثال و حکم دهخدا، صفحه ۱۰۸۶

۵ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۷

۶ـ همان، صفحه ۷۱۱

۷ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۳۳۹

۸ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۶۷۱، ۸۷۶

۲۰. پرهیز از جزع و فزع، آه و افسوس و بهانه جویی

عجز و لابه و ناشکیبی از آفت‌هایی است که گفتار آدمی را درگیر خود می‌کند. در زندگی روزمره شاهد آن هستیم که برخی افراد از مسائل و مشکلات خود سخن می‌گویند و با آه و افسوس گلایه کرده و اصطلاحاً درد دل می‌کنند. این عمل گرچه تا حدودی موجب تخلیه فشارها و تشفی قلوب افراد ناخرسند می‌شود، لکن زمانی که از حد یک درد دل و گلایهٔ معمولی و مختصر فراتر برود، نه تنها مایهٔ آسایهٔ فرد نیست، بلکه او را به سمت افسردگی و دلمردگی سوق داده و موجبات مزمن شدن این روحیه را در وی فراهم می‌آورد؛ امید و حرکت را از وی سلب و به تدریج شکست خورده و مغموم به انزوا کشیده می‌شود. ضمن آنکه تأثیر نامطلوبی هم روی احساسات مخاطبین می‌گذارد، تا حدی که دیگران مواجهه با چنین افرادی را اصلاً دوست نمی‌دارند و از آنها گریزان می‌شوند.

ایرادگیری و بهانه جویی مفرط نیز از رفتارهای ناهنجاری است که در سخنان برخی افراد به چشم می‌خورد و مع الأسف برخی با این رفتار انس و الفت پیدا کرده‌اند و در هر شرایطی دست از بهانه جویی نمی‌کشند! این عمل در صورت افراط، موجب سر آمدن تاب و تحمل اطرافیان شده و آنان را دچار خستگی و دلسردی می‌کند.

قرآن کریم و روایات

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ... ﴿٢٢﴾ لِّكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ... ﴿٢٣﴾ [1]

ترجمه: هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس‌های شما، به شما نرسد مگر اینکه پیش از آنکه آنرا پدید آوریم، در کتابی است... تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما داده شده است شادمانی نکنید.

إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ [2]

۱ـ الحدید، ۲۲ و ۲۳

۲ـ المعارج، ۱۹ و ۲۰

ترجمه: به راستی که انسان سخت آزمند و بی تاب خلق شده است، چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند.

فَأَمَّا ٱلْإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكْرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّىٓ أَكْرَمَنِ ﴿۱۵﴾ وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّىٓ أَهَٰنَنِ ﴿۱۶﴾ [۱]

ترجمه: اما انسان هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید و عزیزش می‌دارد و نعمت فراوان به او می‌دهد، می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است اما چون وی را می‌آزماید و روزی اش را بر او تنگ می‌گرداند، می‌گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است.

لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِى كَبَدٍ ﴿۴﴾ [۲]

ترجمه: براستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم.

زندگی انسان سرشار از مشکلات و درگیری‌ها و نابسامانی‌هاست، لذا بسیار شایسته است که انسان تلاش نماید خود را با شرایط صعب و کمبودها و کم لطفی‌ها، وفق داده و هماهنگ سازد و از بهانه جویی و بدتر از آن بهانه تراشی احتراز نماید.

پیامبر اکرمﷺ **عَلامَةُ الصابرِ فِي ثَلاث: أوَّلُها لایکسل، و الثانیَةُ أن لا یضجر، والثالِثَةُ أن لا یشکو مِن رَبِّه، لأنّه إذا کَسل فَقَد ضَیّع الحُقوقَ و إذا ضجر لم یؤدّ الشُکرَ و إذا شَکا مِن ربِّه عَزَّ و جَلَّ فَقَد عَصاهُ.** [۳]

ترجمه: نشانهٔ انسان صابر در سه چیز است: اول آنکه اهل سستی و کسالت نیست، دوم جزع و فزع و بی تابی نمی‌کند و سوم اینکه از خدای متعال شکایت نمی‌کند. چرا که تنبلی سبب ضایع شدن حقوق، بی تابی و زاری سبب عدم بجای آوردن شکر و شکایت از خدای عزیز، عصیان اوست.

علی‌ؑ **لا تُشعِر قَلبَک الهَمَّ عَلی مَا فاتَ فَیَشغَلَکَ عَمّا هُوَ آتٍ.** [۴]

۱ـ الفجر، ۱۵ و ۱۶

۲ـ البلد، ۴

۳ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۲۰

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۲۵۸

ترجمه: اندوه بر چیزی را که از دست رفته، شعار قلب خویش مگردان (و بر دل و زبان راه مده)، که تو را مشغول ساخته و از ادامهٔ زندگی (و تدارک آینده) باز می‌دارد.

علی علیه‌السلام: **الجَزَعُ عِندَ المُصیبةِ أشَدُّ مِن المُصیبةِ.**[1]

ترجمه: بی تابی و افسردگی به هنگام مصیبت، بلای شدیدتری است. (آزار دهنده تر از خود مصیبت است)

علی علیه‌السلام: **مَن جَزَعَ فَنَفسَهُ عَذَّبَ، وأمرَ الله سُبحانَه أضاعَ و ثَوابَه باعَ.**[2]

ترجمه: کسی که بی تابی کند خود را شکنجه کند و فرمان خدای سبحان را تباه و پاداش خود را فروخته است.

امام موسی کاظم علیه‌السلام در وصیت به بعضی از فرزندانش می‌فرماید:

إیّاکَ والکَسل و الضَجر فَأنّهما یُمنعانکَ حَظّکَ مِن الدُنیا و الأخِرَة.[3]

ترجمه: برتو باد به دوری از تنبلی و زاری و بیقراری که قطعاً این دو چیز مانع کامیابی و بهره مندی تو از دنیا و آخرت می‌شود.

لقمان حکیم در یکی از مواعظ خطاب به فرزندش چنین می‌گوید:

فإذا إفتقرت یوماً فاجعَل فَقرَکَ بَینکَ و بینَ الله و لا تحدّث الناسَ بِفَقرِک فتَهون عَلیهم.[4]

ترجمه: هرگاه روزی نیازمند شدی، فقر و نیاز خود را بین خود و خدای خویش قرار بده و با مردم در این مورد سخن مگو زیرا که نزد آنها خوار و ذلیل می‌شوی.

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، بوستان:

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف — که فرصت عزیزست و الوقت ضیف

۱ـ الریشهری، میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۵۰۰

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۱۸۲

۳ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۰۲

۴ـ مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۲۱

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

ساغری نوش کن و جرعه به افلاک نشان
چند و چند از غم ایام جگر خون باشی

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین
که یک دم تنگدل بودن به بحر و بر نمی‌ارزد

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش
رو شکر کن مباد که از بد، بتر شود

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

پسِ زانو منشین و غم بیهوده مخور
که زغم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش

اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار:

ای اوحدی این عمر به افسوس مکن خرج
کین عمر چو بگذشت دگر بار نبینی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

در زیر تیغ حوادث ابرو گشاده باش
کاین زخمها زچین جبین بر سپر خورد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

غمگین نکن، اگر نکنی شاد خاطری
گر مرهم دلی نشوی نیشتر مباش

اوحد الدین کرمانی، دیوان اشعار:

هرگه که غمی ملازم دل شودت — یا تنگدلی تمام مایل شودت
از حال کسی دگر نباید پرسید — تا خوشدلی تمام حاصل شودت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

با کلام شکرین شکوه مکن از تلخی
کز شکر شد به سخن طوطی گویا قانع

نظامی گنجوی، مخزن الأسرار:

دهـر نکـویی مکـن ای نیکمـرد — دهر به جای مـن و تـو بـد نکـرد
باده تو خوردی گنـه زهـر چیست — جرم تو کردی خلـل دهـر چیست

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

حـدیث مـرده دلان را بـه گـوش راه مـده
که رخنهٔ لب این قوم، رخنـهٔ اجـل اسـت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

شـکوهٔ بیهـوده از ناسـازی گـردون مکـن
این جراحت را به شمشیر زبـان افـزون مکـن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

ز آه و نالـهٔ بیجـا چـرا خـود را سـبک سـازم
که تمکینش به کوه قاف همسنگ است می‌دانم

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

زبان شکر تو چون سبزه در ته سنگ اسـت
ولی به وقت شکایت، دوصـد زبـان داری

نظامی گنجوی، لیلی و مجنون:

میـدان سـخن فـراخ بایـد — تـا طبـع سـواریی نمایـد
افـزار سـخن نـشاط و نـاز اسـت — زین هر دو سخن بهانه سـاز اسـت
بـر شـیفتگی و بنـد و زنجیـر — باشـد سـخن برهنـه دلگیـر
بـر خـشکی ریـگ و سـختی کـوه — تـا چنـد سـخن رود در انـدوه
بایـد سـخن از نـشاط سـازی — تـا بیـت کنـد بـه قـصه بـازی

نظامی گنجوی، اقبالنامه:

میـاور بـه افـسوس عمـری بـسر — کـه افـسوس باشـد پـر افـسوسگر

نظامی گنجوی، خسرو و شیرین:

رهـایی خـواهی از سـیلاب انـدوه — قدم بر جای بایـد بـود چـون کـوه
گر از هر بـاد چـون بیـدی بلـرزی — اگـر کـوهی شـوی، کـاهی نیـارزی

نظامی گنجوی، خسرو وشیرین:

شکایتهای عالم چند گویی | بپوش این گریه را در خنده رویی

طالب آملی، دیوان اشعار:

گفتم زبان ناله برآورد مو مرا | گفت آنقدر بنال که آن مو شود سفید

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

ز جور مادر ایام ترشرو منشین | خیال کن که ز پشت پدر نیامده‌ای

فردوسی، شاهنامه:

چونامه بر سام نیرم رسید | یکی باد سرد از جگر برکشید

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

طفل بهانه جو جگر دایه می‌خورد | بیچاره آن کس که شود چاره جوی دل

شفایی، دیوان اشعار:

غرور حسن مرنجان به شکوه پردازی | سخن به گریه بیالا و در گلو بگذار

خواجه عبد الله انصاری، مواعظ:

در سختیها صبرپیشه گیر، بر شکسته و ریخته افسوس مخور، بر آنچه در دست داری شادمان مباش و بر آنچه از دستت رفت، غم و دریغ مخور،[1] تمام زندگانی را عافیت شناس، از آسمان سخن را بزرگتر می‌دان، عمر را عنایت دان، تندرستی را غنیمت دان و اجل را در هیچ حالی فراموش مکن و از مرگ امن مجو و به عمر تکیه مکن.

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* به روز رفته مانند یار رفته | چرا داری به دل تیمار رفته[2]

«اسعد گرگانی»

* مبر غم به چیزی که رفتت | مر این را نگهدار اکنون که هست[3]

«اسدی»

۱ـ با الهام از آیهٔ شریفه « لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما ءاتیکم ».

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۴۷

۳ـ همان، جلد ۲، صفحه ۳۰۹

❀ مده دل به غـم تـا نکاهـد روان   بـه شـادی همیـدار تـن را جـوان[1]

«اسدی»

❀ برگذشته حسرت آوردن خطاست.[2] مولوی

(حسرت گذشته و چیزی را که دیگر بر نخواهد گشت کار عاقلانه‌ای نیست)

❀ دست به طلا بزنم، خاکستر میشه.[3]

(این هم توصیف تیره بختی و بد بیاری است و در جایی بکار می‌رود که شخـصی از بداقبالی خود بنالد)

❀ سخت بگیری، سخت می‌گذرد.[4]

❀ بزن بر طبل بی عاری که آن هم عالمی دارد.[5]

(این مثل در مقام توصیه به فردی گفته می‌شود که از مشکلات به تنگ آمـده و دائمـاً در آه و افسوس است، ضمن آنکه، بیعاری و لاأبـالی گـری در امـور زنـدگی امریـست مذموم.)

❀ نق نق زدن، (نق نقو).

(عبارتی است که در مذمت افرادی گفته می‌شود که همیشه معترض و ناسپاس‌اند)

❀ دست رو دلم نذار که خونه.[6]

(این هم از عبارات مشهور اهل بیتابی و گلایه داران است. البته ایـن مثـل در برخـی موارد هم کاربردی غیر از این داشته و می‌توانـد سـر آغـاز درد دلـی واقعـی باشـد نـه افسوسی آزار دهنده و از سر عادت)

❀ دردم یکی دو تا نیست که بگم.[7]

(مشابه مضمون پیشین)

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۳۱۰

۲ـ همان، جلد ۱، صفحه ۱۴۵

۳ ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۱۰

۴ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۳۶۷

۵ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۹۵

۶ـ همان، صفحه ۳۳۷

۷ـ همان، صفحه ۳۲۷

❀ بهانه‌های (ایرادهایِ) بنی اسرائیلی.[۱]

(در مذمت قوم بنی اسرائیل که بسیار بهانه گیر بودند و در جایی استعمال می‌شود که شخصی به بهانه‌ها و عذرهای غیر منطقی متوسل شود)

❀ شترمرغ را گفتند: بار بردار، گفت من مرغم، گفتند پرواز کن، گفت شترم.[۲]

(به شخص بهانه تراش اطلاق می‌شود)

❀ یارو شده علی بونه گیر.[۳]

(خطاب به کسی گفته می‌شود که دائماً در پی گرفتن بهانه و ایراد بیجاست)

❀ طرف مثل بچه بهانه گیر است.[۴]

(مشابه مضمون پیشین)

❀ مثل زن بچه مرده ضجه می‌زنه.[۵]

(دربیان شدت بی تابی و زاری شخصی به کار می‌رود)

حکایت

مفضل بن قیس سخت در فشار زندگی واقع شده بود، روزی در محضر امام صادق(ع) لب به شکایت گشود و بیچارگی‌های خود را مو به مو تشریح کرد: «فلان مبلغ قرض دارم، نمی‌دانم چطور ادا کنم، فلان مبلغ خرج دارم و راه درآمدی ندارم. بیچاره شدم، متحیرم، گیج شده‌ام، به هر دری می‌زنم به رویم بسته می‌شود...». سپس از امام تقاضا کرد درباره‌اش دعایی فرماید تا خدا گره از کارش بگشاید.

امام صادق به کنیزکی که آنجا بود فرمود: «برو آن کیسهٔ اشرفی که منصور برای ما فرستاده بیاور». آنگاه به مفضل فرمود: «در این کیسه چهارصد دینار است و کمکی است برای زندگی تو». مفضل گفت: مقصودم از آنچه در حضور شما گفتم این نبود، مقصودم فقط خواهش دعا بود. امام فرمود: «بسیار خوب، دعا هم می‌کنم، اما این نکته را به تو

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۱۰۱

۲ـ سهیلا سلحشور، بهترین ضرب المثل های ایرانی، صفحه ۱۰۴

۳ ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۲۷۱

۴ـ همان، صفحه ۵۵۸

۵ـ همان، صفحه ۵۸۲

بگویم، هرگز سختی‌ها و بیچارگی‌های خود را برای دیگران تشریح نکن؛ اولین اثرش اینست که وانمود می‌شود تو در میدان زندگی زمین خورده‌ای و از روزگار شکست یافته‌ای، همینطور در نظرها کوچک می‌شوی و شخصیت و احترامت از میان می‌رود.[۱]

سعدی شیرازی، گلستان:

حکایت

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد، پسر را گفت: نباید که این سخن با کسی در میان نهی. گفت: ای پدر فرمان، تراست، نگویم؛ و لیکن خواهم که مرا بر فائدهٔ این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت: تا مصیبت دو نشود. یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه.

تعابیر: «آه فلک سای، آه شرر بار، تلخاب حسرت، جگر خون، آه آتشین، زبانِ ناله مو برآوردن، داغ بر پهلو نهادن، باد سرد از جگر برکشیدن، پشت دست به دندان داشتن، پشت دست خاییدن، تنگ حوصله بودن، گِله پردازی، جزع کردن، سرِ انگشت خاییدن، دمِ سرد زدن، دریغ خواره، دریغا گوی، غم پیشه، چغزیدن در خویشتن، چشم حسرت بر قفا داشتن، سر اندر دیوار زدن، جامه دریدن، ترشرو نشستن، زاروازی، جکجک، غریو و غرنگ، جگر خایی، لابه سازی، غصه پروری، جگر خوار، جان به لب رسیدن، آه نیلی کردن، زخیدن، آه از جگر برآمدن، شکم خاریدن» کنایه از بسیار نالیدن، افسوس و دریغ خوردن، بهانه تراشی و عجز و لابه نمودن است.[۲]

❃ Don’t cross the bridge till you come to it.[۳]

(معادل: تا کی غمِ نارسیده خوردن)

۱ـ استاد مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱۸، صفحه ۳۷۹

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۸۹، ۱۹۷، ۳۹۱، ۴۶۰، ۴۸۷، ۵۶۴، ۶۴۲ و جلد ۲، صفحات ۸۷۹، ۹۴۲،۱۰۴۰، ۱۲۴۳،۱۲۴۹، ۱۳۸۹، ۱۵۹۳ و جلد ۳، صفحات ۱۸۵۶، ۲۱۹۳، ۲۲۴۰

۳ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۲۹

سایر آداب

دراین قسمت که ذیل عنوان سایر آداب بیان می‌شود، همانند «بخش اصول ایجابی» به آداب و شرایطی پرداخته شده که از اهمیت و گسترهٔ پایین تری برخوردارند و شواهد کثیری مانند آداب فوق برای آنها در دست نیست.

الف. پرهیز از منت گزاردن

انسان موجودیست ذاتاً اجتماعی و به همین مناسبت در همهٔ ادوار چنین بوده که انسانها از کمک یکدیگر بی نیاز نبوده و همواره به یاری هم محتاجند. حال یکی دیگر از عادات زشت که برخی بدان مبتلا هستند، منت گزاردن و به رخ کشیدن محاسنی است که در حق بقیه روا داشته‌اند. به این معنا که شخصی کاری را برای دیگری انجام داده و بعد به یادآوری و تکرار آن می‌پردازد و با این عمل قبیح، موجبات شرمساری آن شخص را فراهم می‌آورد. تا جائیکه فرد را کاملاً پشیمان و سرخورده می‌کند. حضرت علی‌(علیه السلام) به عنوان الگوی بزرگی برای بشریت در عرصهٔ جوانمردی و کرم مطرح است، آیا اطعام‌ها و دستگیری‌های شبانهٔ حضرت، حکمتی جز حفظ حرمت، آبرو و شأن افراد داشت؟

در قرآن کریم ضمن چند آیه از این رذیلت اخلاقی مذمت شده و آنرا موجب از بین رفتن پاداش و حتی مایهٔ ابطال عمل معرفی نموده است.

یَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تُبْطِلُوا۟ صَدَقَـٰتِكُم بِٱلْمَنِّ وَٱلْأَذَىٰ ... ﴿٢٦٤﴾ [1]

ترجمه: ای مؤمنان صدقه‌های خود را با منت و آزار باطل مکنید.

نکتهٔ عجیبی که در تفسیر شریف «مجمع البیان» آمده است اینست که نگارندهٔ گرانقدر آن با استفاده از ادامهٔ آیه و با استدلال جالبی اثبات می‌کند که کار انفاقگر منّت گذار و یا آزار رسان، از ریشه و اساس پوچ و بیهوده بوده است؛ برخلاف آنان که پنداشته‌اند پاداش آن با آفت منّت و آزار رساندن به دریافت دارنده کمک از بین می رود![2]

---

۱ ـ البقره، ۲۶۴

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۲، صفحهٔ ۱۸۴

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ... (۲۶۳)[۱]

ترجمه: گفتاری پسندیده و گذشت بهتر از صدقه‌ایست که آزاری به دنبال آن باشد.

پیامبر اکرم ﷺ: **المنّان بما يعطى لايكلّمهُ الله و لاينظرُ إليه و لايُزكّيه و لَه عَذابٌ أليمٌ.**

ترجمه: خدا با منّت گذار در انفاق و بخشش، سخن نخواهد گفت، نظر بخشایش و رحمت به او نخواهد افکند و او را پاک و پاکیزه نخواهد ساخت. و برای او عذابی دردناک خواهد بود.

علی علیه السلام: **ظَلَمَ المُروَّةَ مَن مَنَّ بِصَنيعِه.**[۲]

ترجمه: به مردانگی ستم کرده است، کسی که منت گزارد بر احسان خود.

ناصر خسرو، دیوان اشعار:

نکویی گر کنی منّت منه زان / که باطل شد ز منّت جود و احسان
نیکیت شیشه است ای عاقل / مکن از سنگ منتش باطل

عطار نیشابوری، اسرار نامه:

یکی پرسید از آن شوریده ایام / که تو چه دوست داری،گفت دشنام
هر آن چیزی دگر که می‌دهندم / به جز دشنام، منت می‌نهندم

نور الدین عبد الرحمن جامی، بهارستان:

هر که گوید خوان و نان من، بکش / پای خویش از خوان و دست از نان او
تره ای کز بوستان خود خوری / خوش تر است از برهٔ بریان او
آن کریم است کو چو ابر بهار / چون بریزد بخندد آخر کار
نه چو ابری که در زمستان‌ها / رو تُرش کند وقت باران‌ها[۳]

«مکتبی»

❀ نه دو بند انگشت، نه صد من منّت!

(به شرح حکایت زیر)

۱ـ البقره، ۲۶۳

۲ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۲، صفحه ۴۳۱

۳ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۴۴

حکایت

قصابی را انگشت بریده، جراحی بهبودی اش بخشید، اما هر بار که جراح بر او می‌گذشت، می‌گفت: اگر خدمت من نبود، انگشت نبود؛ تا آنجا که قصاب به تنگ آمده، انگشت را با ساطور قطع کرده به طرفش انداخت و گفت: نه دو بند انگشت نه صد منّت![۱]

نیکیت شیشه است ای عاقل مکن از سنگ منتش باطل[۲]

ب. پرهیز از صدای تحریک آمیز

این مورد بیشتر در مورد زنان مصداق می‌یابد زیرا اصولاً صدای زنان از فرکانس بالاتری برخوردار بوده و نازک و ظریفتر است، لذا قرآن کریم به زنان دستور داده که در هنگام سخن گفتن در میان مردان غریبه و نامحرم طوری سخن نگویند که باعث تحریک آنان شوند، زیرا عنصر عزت نفس در افراد متفاوت بوده و بعضی از مردان از این موهبت بهرهٔ کمتری دارند. لذا صدای همراه با کرشمه و ناز، محدود به محارم و بویژه همسر می‌باشد.

البته مردان هم در نوع سخن گفتن خود، لازم است تا حدودی نوع گفتار خویش را کنترل و متناسب با شرایط سخن بگویند لکن این دستور در قرآن مستقیماً خطاب به بانوان آمده است.

يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ۚ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلْبِهِۦ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾[۳]

ترجمه: ای همسران پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان نیستید، اگر سرِ پروا دارید، پس به ناز سخن مگویید، تا آنکه در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گویید.

مقصود از «تخضعن بالقول» نازک و رقیق کردن صدا و نرمی و منعطف بودن آن در حضور مردان غریبه است.[۴]

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۵۹۴

۲ـ امثال و حکم دهخدا، صفحه ۱۸۷۶

۳ـ الأحزاب، ۳۲

۴ ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۱۵۵

در این آیه خداوند متعال زنان را از سخن گفتن با حالت ناز و کرشمه نهی کرده است و آنرا عامل به خطر افتادن سلامت جامعه دانسته و نسبت به طمع ورزی افراد ضعیف النفس و بیمار دل، هشدار می‌دهد.

تاثیر صدای زنان، خصوصاً جوان ترها بر روی مردان تا جایی است که امام علی(ع) بر همه سلام می‌کرد، جز زنان جوان؛ و می‌فرمود می‌ترسم جواب نرم آنان در من اثر بگذارد و پیش از آنکه به پاداش سلام برسم به دام وسوسه بیفتم. البته علامه مجلسی در توضیح این حدیث می‌نویسد: آن حضرت که چنین می‌کرد و چنین می‌گفت، برای یاد دادن به امت بود تا مردان تماس‌های خود را با زنان جوان کم کنند وگرنه معصومان هرگز دچار وسوسه نمی‌شوند.[1]

نکتهٔ دیگر اینکه در قرآن کریم صدای تحریک آمیز به عنوان یکی از ابزاز اغواگری شیاطین مطرح و چنین بیان شده است:

وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ ... ﴿٦٤﴾[2]

ترجمه: و از ایشان هرکه را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز.

امید مجد، ترجمه شعری:

چو باب سخن با رجل گشت باز — مرانید صحبت به نرمی و ناز
مبادا نشیند طمع بر دلی — که دارد در آنجا هوس منزلی
بگویید بلکه سخن را درست — متین، پرصلابت نه آرام وسست

ج. پرهیز از لعن و نفرین

اگر شرایط خاص و استثناناتی از قبیل: لعن شیاطین و قتلهٔ انبیاء و ائمه «علیهم السلام»، ناله‌های فرد مظلوم که از هیچ طریقی قادر به بازگرداندن حق خود نباشد و احقاق حقش را به پروردگار متعال واگذار نماید، شرایط جنگی و یا جریان مباهلهٔ مشهور پیامبر اعظم(ص)، صرفنظر کنیم، در زندگی روزمره و در میانهٔ ارتباطات متنوع

۱ـ محسن قرائتی، پرتوی از اسرار نماز، صفحه ۱۹۳

۲ـ الإسراء، ۶۴

مردمان که آوردگاه بروز و ظهور مشکلات و اختلافات کوچک و بزرگ است، نفرین و لعن عمل شایسته‌ای نیست و فراگیر شدن این امر موجب ایجاد و گسترش رذیلهٔ حقد و کینه توزی و تقویت حس نامبارک منفی گرایی و دشمن پنداری میان مردم می‌شود.

فخر الدین عراقی، دیوان اشعار:

بر من خسته که رنجور تو ام — گر نمی‌گویی دعا، نفرین مکن

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

همنشین خویش راغیبت مکن — غیر شیطان بر کسی لعنت مکن

❀ دعا کن خدا گندمت را آرد کند.[1]

(به شرح حکایت زیر:)

حکایت

مرد عابدی مقداری گندم به آسیاب برد تا آرد کند، پیر زن آسیابان گفت: امروز نوبت به تو نمی‌رسد، گندم دیگران در آسیاب است؛ عابد گفت من مردی با خدا و زاهدم، اگر گندم مرا آرد نکنی و دلم بشکند، نفرینت می‌کنم و از خدا می‌خواهم که آسیابت را خراب کند و خرت را به سنگ بدل نماید. پیر زن به آرامی پاسخ داد: خر را رها کن، اگر راست می‌گویی، دعا کن تا خدا گندمت را آرد کند تا محتاج من نباشی!

د. پرهیز از سخنان ناامید کننده ویأس انگیز

سخن گفتن با مبنای سلبی و القاء عدم موفقیت در خود و سایرین نیز از دیگر آفات سخن و گفتار است.

روانشناسان قائلند، استفاده از واژه‌های سلبی از قبیل: نمی‌توانم، موفق نمی‌شوم، بازنده‌ام، قبول نمی‌شوم، بیچاره شدم و... به انضمام سایر صیغه‌های شش گانه‌اش، در عدم موفقیت فرد، نقش مؤثری ایفا می‌کند. و در مقابل تکرار واژه‌های ایجابی واثباتی و القاء موفقیت به خود و سایرین تأثیر شگرفی در پیروزی و موفقیت دارد و بر اندیشمندان مکشوف گردیده که تلقین، اثرات شگرفی در انسان برجای می‌نهد و امروزه یکی از درمان‌های متداول واثر بخش را تلقین درمانی می‌دانند.

---

۱ ـ محمد حسین تسبیحی، گنجینه لطایف، صفحه ۴۶

* نفوس بد زدن.[۱]

(این مثل در جایی به کار می‌رود که کسی در هنگام شروع کاری، حرف نا امید کننده ومأیوسانه‌ای بزند و ندای پشیمانی و عدم موفقیت سر دهد)

* آیهٔ یأس خواندن.[۲]

(شبیه مضمون پیشین)

* گاومان جفت جفت زائید.[۳]

(این هم از سخنان نا امید کننده و رعب آفرینی است که در مواقع بروز مشکلات می‌گویند)

تعبیر: «دَمِ سرد» کنایه از سخنان یأس انگیز و نا امید کننده است.[۴]

۵. پرهیز از تهدید و ایجاد ارعاب

با قطع نظر از تهدیدهای حکیمانه و تربیتی که در شمول آداب تعلیم و تربیت بوده و در شرایطی موضوعیت می‌یابد و نیز مواضع بین المللی (اولتیماتوم) که آنها هم در جای خود قابل نقد و بررسی است، در زندگی روزمره و روابط اجتماعی، استفاده از تهدید و تخویف توصیه نمی‌شود.

استفاده از عباراتی مانند: اگر این کار را نکنی... به نفع تو است که... اگر بار دیگر تکرار کنی... و جملات مشابه سبب ایجاد شکاف یا عمیق تر شدن آن، بین دو نفر می‌شود؛ معمولاً فرد تهدید شونده به دنبال راهی برای دفاع از خود و عدم اطاعت از فرمان است. حتی اگر در اثر تهدید مجبور به اطاعت شود، کینه‌ای در دلش نقش بسته و به دنبال فرصتی برای جبران خواهد بود.

* آشی برایت بپزم که یک وجب روغن رویش ایستاده باشد.[۵]

(در مقام تهدید و وعدهٔ تلافی و انتقام گفته می‌شود)

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۵۷۹

۲ـ همان

۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۳۱

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۰۴۰

۵ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۳۰

❀ بلایی سرت بیاورم که مرغان آسمان به حالت گریه کنند.

(مشابه مضمون پیشین)

❀ یه بچه بسازم که صد تا بچه از بغلش در بیاد.[۱]

(تهدید والدین که متوجه کودک می‌گردد و نیز اشخاص دیگر مانند کارگر، شاگرد و... مثلاً: یه شاگرد بسازم...)

تعابیر: «چشم کسی ترساندن، شاخ شانه زدن (کشیدن)، سرِ دندان با کسی نمودن» کنایه از تهدید و بیمناک کردن کسی است.[۲]

و. پرهیز از سؤال (درخواست) از خلق

قباحت سؤال (گدایی و دریوزگی) و زشتی آن روشن است و در تمام فرهنگ‌ها نیز از آن پرهیز داده شده است، لکن این نباید با درخواست‌های عادی و کمک‌های متقابل روز مره انسانها مشتبه شود؛ البته حس استغنا و بی نیازی جستن از مخلوقات مقام والاییست و خیلی خوب است تا جائیکه ضرورتی حادث نشده، هر گونه درخواست از خلق خدا صورت نپذیرد.

حتی در قرآن کریم در توصیف فقراء و ویژگی‌های آنان به نکتهٔ جالبی اشاره شده است. در آیهٔ مورد نظر خداوند یکی از خصائص خوب فقیران واقعی را عدم درخواست و یا اصرار بر آن ذکر نموده است:

... يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ... ﴿۲۷۳﴾[۳]

ترجمه: ازشدت خویشتن داری، فرد بی اطلاع، آنان [فقراء] را توانگر می‌پندارد. آنها را از سیمایشان می‌شناسی، با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند.

علی عليه السلام: **الذُّلُّ فی مَسألَةِ النّاسِ.**[۴]

۱ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۶۶۳

۲ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۶۵۳ و جلد ۲، صفحات ۱۴۲۱، ۱۵۲۹

۳ـ البقره، ۲۷۳

۴ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۰۴

ترجمه: خواری انسان در سؤال کردن (درخواست چیزی کردن) از مردم است.

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است
با دهان خشک مردن بر لب دریا خوش است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چون صدف پیش ترشرویان برای قطره‌ای
دست خود در کاسه‌ای دریوزه نتوان ساختن

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

می‌شود گوهر اگر جمع تواند کردن
آبرویی که به دریوزه گدا می‌ریزد

نظیری نیشابوری، دیوان اشعار:

دست طمع چو پیش کسان کرده‌ای دراز
پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز
حاجت آن به که بَرِ قاضی حاجات بریم

مولوی، مثنوی معنوی:

گفت پیغمبر که جنت از إله
گر همی خواهی ز کس چیزی مخواه

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

زهر است عطای خلق، هرچند دوا باشد
حاجت ز که می‌خواهی جایی که خدا باشد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

تلخی منت حلاوت می‌برد از شهد جان
آبرو نتوان برای آب حیوان ریختن

وحشی بافقی، دیوان اشعار:

عــرض تمنــا مکــن از در دونــان دهــر
آب رخ هــر دو کــون از در مــولا طلــب

* در گدا، حیا نبود.[۱]

* **حسبک من غنیً شِبعٌ و ریٌّ.**[۲]

(مثل عربی، یعنی برای بی نیاز بودن، سیری شکم و سیرابی تو را کفایت می‌کند. این مثل در بیان زشتی سؤال از خلق و از بین نبردن عزت و علو نفسانی به کار می‌رود)

تعابیر: «جعاشیش، خواهشگری، شبکوکی، کف آوردن، دبه و زنبیل گرفتن، راه نشینی، عباسی آوردن، دست به خم داشتن، دریوزه گر، درویزه گر، لالکائی، دست کفچه کردن، گدا صفتی، گدا طبعی، گدا همتی، شیء اللهی، کاسه به کف» کنایه از گدایی و درخواست حقیرانه نمودن است.[۳]

ز. پرهیز از فرمان دادن و سخنان آمرانه

صرف نظر از اوامر و زواجر قرآن کریم و معصومین(ع) یا دستورات پدر، مادر و معلم و همینطور مدیران و فرماندهان که به سبب ولایتی که بر انسان دارند، اطاعت امر آنها با فطرت انسان تناسب دارد و مشمول پاداشهای دنیوی و اخروی نیز هست، جنس بشر از تمکین سخنان آمرانه گریزان است.

فرمان دادن یعنی با دستوراتی تحکم آمیز، استیلای خود را بر کسی تحمیل کردن آنهم بدون توجه به نظرات او و دادن مجالی برای مخالفت یا حتی موافقت! در چنین شرایطی، این تصور در مخاطب ایجاد می‌شود که وی مانند یک ماشین است نه یک انسان. در نتیجه با پرخاشگری از دستورات سرپیچی می‌نماید.

البته قهراً گاهی انسان در موضعی قرار می‌گیرد که باید به مطلبی امر نماید؛ روانشناسان برای از بین بردن این حس مخرب در مخاطب، دو توصیه نموده‌اند:

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۳۲۹

۲ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۲۴۴

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱ صفحه ۵۵۸ و جلد ۲، صفحات ۸۹۶، ۹۴۳، ۹۵۵، ۱۱۲۸، ۱۵۵۵، ۱۶۲۴ و جلد ۳، صفحات ۱۷۶۵، ۲۰۰۵، ۲۱۲۵، ۲۲۴۴

۱. به کار بردن جملات امری در قالب یک جملهٔ سؤالی. مثلاً به جای جملهٔ «من این را تا قبل از ظهر می‌خواهم» می‌توان از این جملهٔ سؤالی استفاده کرد: «من واقعاً تا قبل از ظهر باید این را در اختیار داشته باشم، آیا برای شما امکان دارد؟». و یا جملهٔ «ممکن است به من یک لیوان آب بدهید» را می‌توان جایگزین عبارت آمرانهٔ «به من آب بده» نمود. مثال دیگر اینکه می‌توان از به کار بردن جملاتی که اصطلاحاً «جاری مجرای صیغهٔ امر» هستند، یعنی قالب جمله امری نیست اما در معنای امر استعمال می‌شود، صرفنظر کرده و جملات دیگری را جایگزین آن نمود. مثلاً به جای عبارت «میری از کتابخونه کتابو میگیری و میخونی بعداً میای جوابمو میدی» که حاوی پنج واژهٔ امری است از این عبارت بهره گرفت:

«بهتره بری کتاب رو بگیری و بخونی، بعداً جوابم رو بدی»

۲. استفاده از روشی به نام «ریل گذاری» در این حالت، مؤدبانه و با استدلال منطقی فرض را بر این می‌گذارید که فرد (مأمور) با نقطه نظرات شما موافق است و در نتیجه بدون اینکه به او مجال ابراز نظراتش را بدهید، اظهارات خود را سریع بیان می‌کنید و با کمی چشم غره، ضمن تسلیم نمودن شخص در برابر نظرات خود، مانع از بروز آن حس منفی و تحکم آمیز در مخاطب می‌شوید.

ح. پرهیز از نجوا گری و مهمسه

نجوا یا پچپچه کردن، که بین دو یا چند نفر در میان جمعی صورت می‌گیرد، رفتاری خارج از عرف و دور از ادب است، ضمن آنکه می‌تواند منشأ بروز برخی سوء تفاهمات و اختلافات شود، زیرا شخص ثالث در این حالت صرفاً دو احتمال را وارد می‌داند، یکی اینکه سخن راجع به اوست و دیگر اینکه نجوا گران وی را محرم نمی‌دانند. در هر دو حالت این عمل مایهٔ دلگیری، ایجاد بدبینی، تفرقه، برانگیختن حس حسادت و یا انتقامجویی است.

قرآن کریم در چند موضع از جمله آیات ذیل، مردم را از نجوی پرهیز داده و این عمل را رفتاری شیطانی معرفی نموده است، لکن استثناتاتی از جمله نجوی کردن با هدف: نیکو کاری، پرهیزکاری، صدقه، کار شایسته و اصلاح بین مردم را برای آن

برشمرده که در ادامه شرح آنها خواهد آمد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ ... ﴿٩﴾ [۱]

ترجمه: ای مؤمنان، چون با یکدیگر محرمانه گفتگو می‌کنید، به قصد گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر محرمانه گفتگو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزکاری نجوا کنید.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ... ﴿١١٤﴾ [۲]

ترجمه: در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که بدین وسیله، به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد.

پیامبر اکرمﷺ: **إذا كُنتُم ثَلاثةٌ، فَلا يَتناجى رَجُلان دونَ الأخر حَتّى تَختَلطوا بِالناسِ أجل أن يحزِنَهُ.** [۳]

ترجمه: هرگاه سه نفر بودید، نباید دو نفر از شما بدون رضایت سومی، نجوی کنید تا زمانی که به مردم مختلط می‌شوید (تعدادتان بیشتر می‌شود)، مبادا نفر سوم دلگیر شود؛

شیخ کمال خجندی، دیوان اشعار:

در مجالس حرف سرگوشی زدن با یکدگر
در زمین سینه‌ها تخم نفاق افشاندن است

سعدی شیرازی، بوستان:

چرا گویسد آن چیز در خفیه مرد
که گر فاش گردد، شود روی زرد

ملک الشعراء بهار، دیوان اشعار:

چشم بردار از آن کسان که سخن بیخ گوشی کنند و زیر لبی

تعابیر: «دهان بر گوش کسی نهادن، راز گفتن، سخن زیر لبی، فرو خواندن، سر به

۱ـ المجادله، ۹

۲ـ النساء، ۱۱۴

۳ـ محمد فؤاد عبد الباقی، اللؤلؤ و المرجان، جلد سوم، صفحه ۸۹

گوش کسی آوردن، فُجفُج افتادن» کنایه از نجوا کردن و آهسته و محرمانه سخن گفتن است.[۱]

❃ (have) a word in sb's ear.[۲]

(کنایه از: در گوشی و محرمانه سخن گفتن)

❃ Where there is whispering there is lying.[۳]

(آنجا که پچ پچ هست، دروغ هم هست. در مذمت زیر گوشی صحبت کردن)

ط. پرهیز از سخن گفتن بین کلام دیگران

از جمله رفتارهای زشت و ناپسند، قطع بی مورد کلام دیگران و سخن گفتن در بین کلام گوینده است. ادب گفتمان، انسان را از این عمل باز می‌دارد. بریدن نا بجای سخن، ضمن آنکه نشانهٔ بی ادبی است، موجب از بین رفتن تمرکز گوینده در ادای مطلب و گسستن سلسلهٔ کلام وی می‌شود.

بخشی از آیات آغازین سورهٔ مبارکهٔ حجرات که قبلاً در بحث «پرهیز از گفتار زشت و ناموزون»، مطرح شد قابل استفاده می‌باشد.

پیامبر اکرمﷺ: **مَن إعترَضَ لأخیهِ المؤمنِ فی حَدیثِهِ فَکأنّما خَدَشَ وَجهَهُ.**[۴]

ترجمه: کسی که میان سخن برادر مؤمنش، وارد شود (سخن او را ببُرَد)، گویی به صورت او سیلی زده است.

پیامبر اکرمﷺ: **لا یَقطَع عَلی أحَدٍ حَدیثَه حَتّی یَجوزُ فَیَقطَعَه بإنتهاءٍ أو قیامٍ.**[۵]

ترجمه: کسی سخن دیگری را قطع نکند، تا اینکه سخن گوینده به اتمام برسد.

اثیر اخسیکتی، دیوان اشعار:

جان سخنگوی را رشته مکن در گلو   بگذرد ار عیسیی خاصه در آخر زمان

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۰۷۹، ۱۱۱۶ و جلد ۳، صفحات ۱۸۸۸، ۱۹۰۷

۲ـ ایزابل مک کایگ، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، صفحه ۵۳۶

۳ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۷۳

۴ـ ابوا طالب التجلیل، معجم المحاسن و المساوی، جلد ۱۶، صفحه ۲۹

۵ـ همان، جلد ۱۶، صفحه ۲۹

سعدی شیرازی، گلستان:

یکی را از حکما شنیدم که می‌گفت: هرگز کسی به جهل خویش اقرار نکرده است مگر آنکس که چون دیگری در سخن باشد، همچنان ناتمام گفته، سخن آغاز کند.

سخن را سرست ای خردمند و بُن / میاور سخن در میان سخُن
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش / نگوید سخن تا نبیند خموش

مولوی مثنوی معنوی:

ور سخن کُش یابم آن دم زن بمزد / می‌گریزد نکته‌ها از دل چو دزد

سعدی شیرازی، گلستان:

هرکه در پیش سخن دیگران افتد تا مایهٔ فضلش بدانند، پایهٔ جهلش بشناسند؛

ندهد مرد هوشمند جواب / مگر آنگه کزو سؤال کنند
گرچه بر حق بود مزاج سخن / حمل دعویش بر محال کنند

تعابیر: «سخن کُش، رشته از کلام کسی گسستن، ربط از سخن کسی بریدن، رشته در گلو کردن» کنایه از قطع سخن کسی و مایهٔ پریشان گویی وی شدن است.[۱]

ی. پرهیز از لهجه‌های غلیظ محلی در هنگام سخن گفتن به زبان دیگر، خصوصاً (زبان رسمی)

هر زبانی لحن و لهجهٔ مخصوص به خود را دارد وآموختن و رعایت ویژگی‌های آوایی در هنگامهٔ گفتار بر گویشور لازم است؛ و از آفات سخن، اینست که هنگام سخن گفتن به زبانی غیر از زبان مادری، لهجه‌های محلی وقومی افراد که در زبان مادریشان معمول و مرسوم است، در زبان دوم مداخله نماید.

البته یاد آوری این نکته مهم است که تأثیر لهجه‌های محلی در زبان رسمی کشور یا هر زبان دیگری، امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است؛ لکن می‌توان با ممارست و تمرین بیشتر، این تأثیر را به حداقل کاهش داد و اگر شخصی قصد تکلم به زبان دیگری را دارد، باید مراقبت نماید که این مسأله از حد معمول فراتر نرفته و موجبات خستگی مستمع، کم توجهی وی و متأسفانه استهزاء خویش را فراهم ننماید.

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۱۱۳۳

حروف و واژه‌ها در زبان‌های مختلف، احکام، صفات و ویژگی‌های خاص خود را دارند و اگر رعایت نشوند ضمن از بین رفتن زیبایی و انسجام کلام، ممکن است گاهی با کمترین تغییر در لحنِ کلام، حتی معنای جمله را تغییر دهند و چه بسا همین مورد باعث خندهٔ غیر ارادی مستمع گردد!

مثلاً نوع تلفظ حرکات از قبیل فتحه، کسره و ضمّه، که در کلمات زبان‌های مختلف از تفاوت‌هایی هرچند جزئی برخوردارند و نیز مخارج مخصوص و محل‌های ادای حروف در دستگاه تکلم که عبارتند از: موضع جوف (فضای خالی دستگاه تکلم)، موضع حلق(بخش انتهایی دستگاه تکلم)، موضع لسان(زبان)، موضع شفتین (دو لب)، موضع خیشوم (فضای داخل بینی) و یا شیوه‌های تلفظ حروف هجائیه در هر زبان ونیز صفاتی از قبیل: استعلاء و استفال، شدت و رخوت، همس و جهر، اطباق و انفتاح، اصمات و اذلاق، تفخیم و ترقیق، مد و قصر، اظهار و ادغام، اماله و روم، اشمام، قلقله، صفیر، لین، انحراف، تکریر، تفشّی، استطاله، نبره، غنّه، بحّه و...[1] که در زبان‌ها و گویش‌های مختلف، دستورات و آداب مخصوصی دارند.[2]

خوانندگان عزیز را به تداعی لحن و لهجه‌های برخی زبان‌ها که از اشتهار بیشتری نزد ما ایرانیان برخوردارند جلب می‌نماییم، مثلاً: زبانهای غیر ایرانی مانند: انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، روسی، اسپانیایی، چینی، ژاپنی و...؛ و یا زبانها و لهجه‌های ایرانی مانند: فارسی، عربی، آذری، کردی، لری (بختیاری)، طبری (مازندرانی)، گیلکی، بلوچی، ارمنی و...؛ و نیز گویش‌ها و عادات لحنی استان‌ها و بخش‌های مختلف کشور که به زبان فارسی تکلم می‌کنند اما با کمی تغییر در لحن و آوا از قبیل: اصفهانی، شیرازی، کرمانی، مشهدی(نیشابوری)، همدانی، یزدی، خوزی و... همینطور برخی لهجه‌های رایج در بین عشایر و قبائل مختلف کشور، که هرکدام حاوی تفاوتها، ظرافتها و نظماهنگ ویژه‌ای می‌باشند.

۱ـ سید محسن موسوی بلده، حلیه القرآن، صفحات ۴۹، ۷۷، ۱۰۷ و ۱۳۰

۲ـ ذکر این نکته لازم است که غالب اصطلاحات مذکور در زبان عربی موضوعیت دارد لکن نظائر همین عبارات در تمام دستور زبان های دنیا با اصطلاحات دیگری وجود داشته و قابل مطالعه و بررسی است.

علاوه بر موارد فوق، از سخن گفتن در مواقع زیر مگر شرایط اضطراری بایستی احتراز نمود (ده مورد):

۱. سخن گفتن در مقام تفتیش عقاید. (مطابق اصل ۲۳ قانون اساسی)

۲. سخن گفتن در کلاس درس و یا زمانی که کسی در حال مطالعه یا پرداختن به موضوعی است که نیاز به تمرکز داشته باشد.

۳. زمانی که کسی در حال نماز خواندن یا تلاوت قرآن است.

۴. زمانی که عده‌ای مشغول تماشای برنامه‌های تلویزیونی یا گوش کردن به رادیو، موسیقی و امثالهم هستند.

۵. زمانی که شخصی مشغول صحبت با دیگری یا تعریف کردن ماجرایی برای بقیه ویا در حال مکالمهٔ تلفنی است.

۶. سخن گفتن هنگام خوردن چیزی وبا دهان پر.

۷. سخن گفتن در مجالس ختم، برای حفظ احترام مصیبت دیدگان.

۸. سخن گفتن در جایی که شخص یا اشخاصی خوابیده باشند.

۹. سخن گفتن در بیمارستانها و نزد بیمارانی که به آرامش نیاز دارند و یا در برخی مکان‌های عمومی که سکوت در آنجا لازم باشد؛ مانند سینما، تالارهای مراسم، مطب پزشکان و...

۱۰. سخن گفتن در بیت الخلا.

بخش سوم: آداب نیوشیدن (استماع)

واعظ قزوینی دیوان اشعار:

هرچنـد کـلام تـو چـو در و گهـر اسـت
از شهد سخن کلک تو چون نیشکر اسـت
بـر گفـتن خـود منـاز چنـدین واعـظ
گفتن هنـری نیـست، شـنیدن هنـر اسـت

مفهوم استماع و شنیدن

تا کنون مجموعهٔ مباحث حول محور گفتار و سخنوری و شیوه‌ها و آداب سخن و آسیب شناسی آن بود. اما در آن سوی موضوع با مخاطـب و شـنونده روبـرو هـستیم و طبعاً در قرآن کریم، روایات گران سنگ و ادبیات فاخر پارسی، آداب وشرایطی نیز برای شنیدن و استماع ذکر شده که در ادامه بدانها خواهیم پرداخت.

مادهٔ «سمع» به همراه مشتقاتش در قرآن کریم ۱۸۶ مرتبه تکرار شده است.

نکتهٔ جالبی که در خصوص ارزش قوای سامعه قابل ذکـر اسـت اینکـه در قـرآن هرگاه از بینایی و شنوایی خداوند سخنی به میان آمده و یا خداوند این دو نعمت را بـه مردم گوشزد کرده است، ابتدا به قوای سامعه اشاره کرده و بعد از آن بینـایی را سـتوده است، (سمیعٌ بصیرٌ)؛ برخی از مفسران نیز که در باب حکمت‌های تقدیم و تأخیر آیات وارد شده‌اند، دلیل این تقدم را برتری حس شنوایی نسبت به بینایی می‌دانند، چیزی کـه پذیرش آن مستلزم دقت و اندیشهٔ فراوانی است.

استماع به معنای گوش فرا دادن و نیوشیدن سخن دیگران است که بخـش لاینفـک ارتباط می‌باشد، زیرا شنیدار در کنار گفتار معنا و مفهوم می‌یابد؛ چه عدم هریک دیگری

را نیز بی معنا می‌کند (گفت و شنود).

برای کسب اطلاعات خوب و سودمند، تنها شنیدن سخنان دیگران با قوای سامعه کافی نیست؛ بدیهی است که شنیدن با گوش دادن متفاوت است و آنچه مهم است خوب گوش کردن است (گوش دادن مؤثر). حسن استماع کار دشواریست و انرژی زیادی می‌طلبد. شخصی که واقعاً گوش می‌کند، فشار خونش بالا می‌رود، دمای بدن افزایش یافته و ضربان نبضش بیشتر می‌شود. تحقیقات نشان داده که نیروی مورد نیاز برای دقیق شنیدن، تقریباً معادل انرژی مورد نیاز برای حفر یک گودال است. همینطور مهارت‌ها و فنونی نیز دارد که باید آنها را آموخته و فرا راه خویش ساخت.[۱]

علی علیه‌السلام: **عَوِّد أُذُنَکَ حُسنُ الإستماعِ.**[۲]

ترجمه: گوش خود را به خوب شنیدن عادت بده.

موانع عدم حسن استماع

گوش ندادن و یا سرسری شنیدن مطالب، عوامل و دلایلی دارد که ذکر می‌گردد (پانزده مورد)؛ برخی از این دلایل معطوف به گوینده و برخی ناظر به مستمع است:

الف. گوینده یک یا چند مورد از آداب سخنوری را رعایت نمی‌کند. (آداب صدگانه کتاب حاضر)

ب. گویشور انگیزهٔ لازم را برای شنیدن در مخاطب ایجاد نکرده است.

ج. سخنان گوینده تکراری و یکنواخت است.

د. مخاطب خیال می‌کند که خود مطالب بهتری برای گفتن دارد.

ه. مستمع تصور می‌کند آنچه که گفته خواهد شد را از قبل می‌داند.

و. محیط گفتمان نامناسب بوده و موجب از بین رفتن تمرکز طرفین می‌گردد.(مانند نا امنی محیط، دما و نور نامناسب، آلودگی صوتی و بوی نامطبوع)

ز. شنونده علاقه‌ای به شخصِ گوینده یا سخن وی ندارد.

ح. ذهن مخاطب بسته است.

۱ـ کریس کول، کلید طلایی ارتباطات، صفحه ۱۴۴

۲ـ غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۵۴۳

ط. شنونده صرفاً بخش‌هایی از گفتار را استماع می‌کند که توجهش را جلب نماید.

ی. شنونده در استنتاج از مطالب، عجله می‌کند. (قضاوت عجولانه)

ک. مخاطب ترجیح میدهد خودش سخن بگوید.

ل. مخاطب تلاشی برای تمرکز حواس خود نمی‌کند.

م. صرفاً گوش می‌کند تا با یافتن مجالی حرف گوینده را قطع و خود داد سخن دهد.

ن. شنونده به دلیل مشکلات جسمی (بیماری، کسالت و خواب آلودگی، سردرد و...) و یا مشکلات روحی (افسردگی، دل مشغولی‌ها و گرفتاریهای روزمره، بی قراری و اضطراب) توجه و نیوشیدن سخن، برایش صعب یا غیر ممکن می‌شود.

س. سایر موارد.

برای رفع موانع پانزده گانهٔ فوق، شایسته است آنها را به دقت مورد شناسایی قرار داد و نظائر احتمالی آنرا در خویش جستجو کرده و سپس برای رفع و زدودن آنها چاره‌اندیشی و تلاش نمود.

نگارنده بر این باور است که مورد «الف» مهمترین موانع محسوب می‌شود.

آداب استماع

اینک به ذکر آداب و اخلاق نیوشیدن خواهیم پرداخت؛ در این بخش **هفده** توصیه پیرامون استماع گردآوری نموده‌ایم که از نظر خواهد گذشت:

۱. لزوم توجه به متکلم و احترام به گفتارش

گوش دادن و توجه به سخنان یکدیگر، جزء لاینفک و بدیهی آداب نیوشیدن است. به حکم ادب، لازم است سخنان متکلم مورد توجه مخاطب یا مخاطبین قرار گیرد. بی توجهی به سخنان گوینده علاوه بر بی احترامی به وی، انگیزهٔ لازم برای تداوم سخنانش را از وی سلب و یا موجب می‌شود زیبایی کلامش تحت تأثیر کم توجهی مخاطب تنزل نماید.

قرآن کریم و روایات

حکمت و فلسفهٔ گوش کردن در پاره‌ای موارد صرف ادب و احترام نیست؛ بلکه

علاوه بر حفظ حرمت و ادب، واجب و ضروری دانسته شده است. مثلاً سکوت و گوش کردن به کلام خداوند.

قرآن کریم در این باره و البته در خصوص لزوم سکوت و توجه در هنگام قرائت قرآن دستور داده و حتی این سکوت و استماع را مایهٔ رحمت و بخشایش می‌داند:

وَإِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْءَانُ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥ وَأَنصِتُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾ [1]

ترجمه: و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید، امید که بر شما رحمت آید.

خداوند در این آیهٔ شریفه از واژهٔ «أسکتوا» استفاده نکرده بلکه فرموده «أنصتوا»؛ مفسران «انصات» را به معنای سکوت توام با گوش کردن می‌دانند. همان سکوتی که هنگام نماز و یا استماع خطبه‌های نماز جمعه فرض گردیده است، که سکوتی همراه با گوش کردن است.[2]

همینطور در آیات متعددی مردم را به شنیدن، تدبر، تفقه، تذکر وتعقل دعوت نموده است.

درست است که این دستور خداوند دربارهٔ استماع قرآن کریم وارد شده است، لکن نیوشیدن کلمات و عبارات معصومین﷩، معلمان و اساتید، والدین، دانشمندان و اهل علم، ناصحان مجرب و هرکسی که کلام نیک و صوابی بگوید، نیز از شمول این توصیه خارج نیست و ادب معاشرت نیز آن را ایجاب می‌کند.

همینطور گوش سپردن به سخن کسانی که دل آزرده‌ای داشته و برای درد دل و سبک شدن سخن می‌گویند از رفتارهای شایسته و نیک به شمار رفته است.

علی﷣: مِنَ السُّؤدَدِ الصَبرُ لِإستِماعِ شَکوی المَلهوفِ.[3]

ترجمه: از آقایی و سیادت است، صبر کردن و گوش دادن به درد دل درماندهٔ دل سوخته.

---

۱ ـ الأعراف، ۲۰۴

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۴، صفحه ۴۱۹

۳ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۴۴

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

مستمع صاحب سخن را بـر سـر کـار آورد
غنچـۀ خـاموش بلبـل را بـه گفتـار آورد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

چون هدف ثابت قدم شد، تیـر کـم گـردد خطـا
مستمع گر دل دهد، حیران نمی‌مانـد سـخن

مولوی، مثنوی معنوی:

آدمـی فربـه شـود از راه گـوش　　جانور فربه شـود از حلـق و نـوش

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از تأمل مستمع سازد سخن را خوش عنـان
تیر را بخشد پر و بـال از نـشان اسـتادگی

مولوی، مثنوی معنوی:

گر سخن کـش یـابم انـدر انجمـن　　صد هـزاران گـل بـرویم در چمـن

خاقانی شروانی، تحفه العراقین:

اکنـون دل و سـمع یـار گـردان　　آن گوش که دو است چـار گـردان

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

طوطی از صحبت آیینه سخنساز شـود　　روی بنما و مرا بر سـر گفتـار بیـار
صائب این پنبۀ آسودگی از گوش بـرآر　　اگر از ما هـوس نالـه شـنیدن داری

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

دیده‌ها تـا کـه بـر احـوال سـخنگویان شـد
نقطۀ روی سخن اشک سخن فهمـان شـد

سوزنی، دیوان اشعار:

از قـــصۀ شـــکایت بنـــده ز روزگـــار
بنگر به چشم شفقت واز گـوش دل شـنو

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* سلیم تهرانی گوید: آتش نکند رقص اگر چوب نباشد.[۱]
* تازه می‌پرسد لیلی زن بود یا مرد؟![۲]
* گوش اگر گوش تو و ناله اگر نالهٔ من

آنچه البته به جایی نرسد، فریاد است[۳]

«یغما جندغی»

* یه گوشش دره یه گوشش دروازه.[۴]
* از این گوش می‌گیره از اون یکی در میکنه.[۵]
* بشنید از این گوش و از آن گوش به در کرد.[۶]
* سخن شنیدن ادبست.[۷]
* مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد.[۸]
* از هر که دهد پند، شنودن باید.[۹] ابوا الفرج رونی
* گوشش طرف منه، اما چشاش جای دیگه است.[۱۰]

تعابیر: «سخن شنو، سخن فهم، دو گوش چهار کردن، سراپا گوش گردیدن، شنیدن از گوش دل، سخن کَش، سخن نیوش، سر در آوردن» کنایه از دقت و توجه کامل کردن به سخنان کسی است.[۱۱]

۱ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۱۸
۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۴۳
۳ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۲۶۰
۴ـ جعفر شهری، قند و نمک، صفحه ۶۷۰
۵ـ همان، صفحه ۵۰
۶ـ حسین خرمی، ضرب المثل های منظوم، صفحه ۵۹
۷ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۹۴
۸ـ همان، جلد ۲، صفحه ۱۳۶
۹ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۷۱
۱۰ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۵۲۹
۱۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات ۱۰۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۵، ۱۶۰۸

۲. تحمل شنیدن سخنان مخالف و موافق و کشف کلام احسن

از جمله آداب استماع اینست که شنونده در هنگام سخن گفتن دیگران، تحمل و بردباری از خود نشان داده و تلاش کند با زدودن تعصبات و بسته انگاری، به مفهوم و مراد متکلم توجه کند و صرفاً گویندهٔ کلام را ملاک تشخیص خود قرار ندهد. و سعی نماید سخنان نیک و شایسته را حتی از افراد ناشایست بپذیرد.

قرآن کریم و روایات

خداوند متعال دراین خصوص می‌فرماید:

... فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓ ۚ أُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَأُولَٰٓئِكَ هُمْ أُولُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿۱۸﴾ [۱]

ترجمه: پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

علی(ع): **لاتَنظُر إلی مَن قَال وَانظُر إلی مَا قَال.** [۲]

ترجمه: نگاه نکن به کسی که می‌گوید؛ بلکه نگاه کن (گوش کن) به آنچه می‌گوید.

(مراد علی بن ابیطالب(ع) از بیان این کلام، این مطلب است که معیار خوبی و بدیِ سخن، نفس سخن است، نه گویندهٔ آن)

❋ بنگر که چه می‌گوید، منگر که که می‌گوید. [۳]

(به نظر می‌رسد که این مثل برگرفته از حدیث پیشین باشد)

❋ نادان سخن گوید و دانا قیاس کند.

(منظور آنست که هر سخنی توسط دانایان یا جاهلان مطرح شد، پذیرش آن نیاز به تعقل دارد)

❋ Do as I say, not as I do. [۴]

۱ـ الزمر، ۱۷ و ۱۸

۲ـ غرر الحکم، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵۳

۳ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۸۴

۴ـ جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، صفحه ۳۴

(معادل: بنگر که چه می‌گوید، منگر که، که می‌گوید)

۳. تحمل شنیدن طعن و زخم زبان و صبر بر گفتارهای ناخوشایند و آزاردهنده

در زشتی طعنه و زخم زبان و تلخ گفتاری، پیش تر سخن گفتیم؛ اما مع الأسف برخی افراد، در میانهٔ ارتباطات روزمره و به بهانه‌های مختلف، آدمی را هدف تیرهای زبانی خود قرار می‌دهند، فلذا یکی از آداب نیوشیدن، تقویت قدرت تحمل در شنیدن زخم زبانها و سخنان ناخوشایندی است که دیگران به انسان روا می‌دارند؛ چه این حالت اولاً موجب می‌شود، طعنه زننده در هدف خود که همان خشمگین ساختن و بر هم زدن تعادل مخاطب است، توفیق نیابد و ثانیاً ممکن است بزرگ منشی شنونده، باعث ندامت طاعن از سخنان تلخ خویش گردد.

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم بارها پیامبرﷺ را به تحمل کردن و صبر بر گفتارهای ناخوشایند امر نموده و این مطلب را لازمهٔ تجربهٔ نبوی و رمز موفقیت پیامبرمی‌داند؛ در اینجا به چند مورد از این آیات اشاره می‌شود:

وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهۡجُرۡهُمۡ هَجۡرٗا جَمِيلٗا ﴿١٠﴾ [1]

ترجمه: وبر آنچه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر.

فَلَا يَحۡزُنكَ قَوۡلُهُمۡۘ إِنَّا نَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ ﴿٧٦﴾ [2]

ترجمه: پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند، که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می‌کنند می‌دانیم.

فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ ٱلۡغُرُوبِ ﴿٣٩﴾ [3]

ترجمه: بر آنچه می‌گویند صبر کن و پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از غروب، به ستایش پروردگارت تسبیح گوی.

۱ـ المزمل، ۱۰

۲ـ یس، ۷۶

۳ـ ق، ۳۹ و همینطور: الأنعام ۳۳ و ۳۴، یونس ۶۵، الحجر ۹۷، ص ۱۷ و طه ۱۳۰

علی علیه السلام: **إذا سَمعتَ مِنَ المکروهِ مایُؤذیکَ فَتَطَأطَأ لَه یُخطِکَ.**[۱]

ترجمه: هرگاه از کسی چیز ناخوشایند و آزار دهنده‌ای شنیدی، سر به زیر افکن تا از تو بگذرد.

اشعار و متون ادبی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

زخم شمشیر زبان صیقل ارباب دل است
تو چرا این همه از زخم زبان می‌لرزی؟

مولوی، دیوان شمس:

مه نور از آن گرفت کز شب نرمید
گل بوی بدان یافت که با خار بساخت

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

سخن تلخ شراب است جگر داران را
صائب از طعنهٔ اغیار چه پروا دارد؟

خواجوی کرمانی، دیوان اشعار:

سنگ بد گوهر اگر کاسهٔ زرین شکند
قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود
گفته‌اند این مثل و من دگرت می‌گویم
که به تقبیحِ نظر، نور بصر کم نشود

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

عارفان از سخن سرد پریشان نشوند
عمرِ گل در قدم باد سحر می‌گذرد

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

شکوه از زخم زبان کردن مردم سبکی است
قلعهٔ آهنی از گوش گران کن خود را

۱ـ غرر الحکم و درر الکلم، جلد ۱، صفحه ۵۴۲

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

از تحمل خصم را هموار می‌سازیم ما
خار بی گل را گل بی خار می‌سازیم ما

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

صائب مکن ز زخم زبان تلخ رویِ خویش
مانند گل شکفته در این خارزار باش

قاآنی، دیوان اشعار:

گر این مراد حسودست حق به جانب اوست
ز حرف حق نشود رنجه مرد دانشور

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

صبر بر زخم زبان کن اگر از اهل دلی
غنچه را در بغل خار نهان می‌دارند

امثال و حکم، حکایات و کنایات

❀ هر چی بهش بگی، خم به ابروش نمیاره.

تعبیر: « طعنه کشیدن از کسی» کنایه از تحمل سرزنش و زخم زبان دیگران را داشتن است.

تعبیر: «سخن در دل گرفتن» کنایه از گله مند و دلخور شدن از سخن کسی است.[۱]

۴. علاقه و اشتیاق برای شنیدن سخنان حکیمانه و ناب

علاقه به استماع سخنان حکیمانه و گرانسنگ بیانگر کیاست و تیز هوشی مستمع است. چه با حضور در مجالسی اینچنین و گوش کردن به سخنان اصحاب خرد و دانایان، می‌توان از آموخته‌ها و تجارب دیگران بهرهٔ بالایی برد، لذا این مورد را می‌توان از آداب ارزشمند نیوشیدن دانست.

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحات۱۳۷۰، ۱۷۲۹

قرآن کریم و روایات

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

... فَسْئَلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ [۱]

ترجمه: پس اگر نمی‌دانید از (دانایان)، پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.

علی‌عليه‌السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه مردم را به استماع علوم و دانشهای خود دعوت می‌کند و ایشان را به سؤال کردن از خود که منبع بزرگ و معدن دانشها بود فرا خوانده و سپس چنین می‌فرماید:

فَاسئلونی قَبلَ أن تَفقِدونی فَوَالّذی نَفسی بِیدِه لا تَسألونَنی عَن شَیءٍ فِیما بَینکم و بینَ السّاعَة، و لا عَن فِئَةٍ تَهدی مِئةً و تُضِلُّ مِئةً إلا أنبَئتُکُم بناعِقِها و... [۲]

ترجمه: پس از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمی‌پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت می‌گذرد، و نه از گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه می‌سازد، جز آنکه شما را آگاه می‌سازم و پاسخ می‌دهم و....

امام صادق‌عليه‌السلام: **إذا جَلَستَ إلی عالِمٍ فکُن عَلی أن تسمع أحرَص مِنکَ عَلی أن تَقولَ و تعلم حُسنَ الإستماعِ کما تَتَعلّم حُسنَ القولِ.** [۳]

ترجمه: هنگامی که نزد عالمی نشستی، پس حریص تر باش به شنیدن، تا سخن گفتن؛ و نیک شنیدن را بیاموز همانطور که نیک سخن گفتن را می‌آموزی.

اشعار و متون ادبی

عطار نیشابوری، مظهر العجایب:

چون به دین مصطفی همره شوی — از طریق مرتضی آگه شوی
هرچه گفتار کلام است و حدیث — گوش کن مشنو سخن از هر خبیث

۱ـ النحل، ۴۳

۲ـ نهج البلاغه، خطبه ۹۳، صفحه ۱۷۳

۳ـ ابوا طالب التجلیل، معجم المحاسن و المساوی، جلد ۱۶، صفحه ۲۹

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

سخن از اهل عقل و فهم بنیوش اگر داری خبر از دانش و هوش

نور علیشاه اصفهانی، دیوان اشعار:

خیز و زگوش خرد پنبه غفلت درآر کن زلب کاملان در سخن گوشوار
بیخ جهالت بکن تخم تعقل بکار تا رسدت زین چمن نخل تمنا ببار

سعدی شیرازی، مواعظ:

الا گر بختمند و هوشیاری به قول هوشمندان گوش داری

فردوسی، شاهنامه:

خریدارم این رای و پند تو را سخن گفتن سودمند تو را

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

گدایی که به آن فخر می‌توان کردن
میان اهل سخاوت، گداییِ سخن است

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

به آسانی در این دریا سخن چون مستمع یابد؟
که گوهر را شود دل آب تا پیدا کند گوشی

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

تا شوی مانند صائب در سخن عالی مقام
خاک پای هر سخن پرداز می‌باید شدن

ملا محسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

حرف بسیار است در عالم ولی نیکش کم است
هرکه گوید حرف نیک ای فیض ازو بشنو سخن

حافظ شیرازی، دیوان اشعار:

پند حکیم محض صواب است و عین خیر
فرخنده آن کسی که به سمع رضا شنید

سعدی شیرازی، گلستان:

امام مرشد محمد غزالی را پرسیدند: چگونه رسیدی به این منزلت در علوم؟ گفت:

بدانکه هرچه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتم؛

امید عافیت آنگه بـود موافـق عقـل — که نبض را به طبیعت شناس بنمایی

بپرس هرچه ندانی که ذلّ پرسـیدن — دلیـل راه تـو باشـد بـه عـز دانـایی

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* بس نیوشیدن که نوشیدن بود.[۱]

* به آموختن چون فـروتن شـوی — ســـخنهای داننـــدگان بـــشنوی[۲]

«فردوسی»

* چه حاجت است عیان را، به استماع بیان؟![۳]

تعابیر: «سخن طلبی، شِکرچین گشتن گوش، گوش برافراختن، لؤلؤ چیدن» کنایه از علاقه داشتن وحریص بودن نسبت به شنیدن سخنان زیبا وحکیمانه است.[۴]

* He that can not ask can not live.[۵]

(آنکه نمی‌تواند بپرسد نمی‌تواند زندگی کند.)

۵. پرهیز از استماع سخنان قبیح

از دستورات و توصیه‌های مؤکد بزرگان دین اینست که استماع برخـی سـخنان امـر ناشایستی بوده و لازم است از آن پرهیز شود. چه بسا کسانی که با گوش کردن و بـدتر از آن اظهار علاقه به شنیدن مواردی از قبیل: بـدگویی، غیبـت، نمـامی، تهمـت، دروغ، استهزاء و تعییر دیگران، عبارات غیر اخلاقی و مستهجن، اراجیف و اباطیل وخرافات از قبیل رمّالی، کف بینی، پیش گویی و...، سبب تشویق گوینده و اشاعه بیشتر این زشتی‌ها و گرمی بازار سخنان قبیح گشته و خود را نیز در عقوبت گوینده شریک ساخته‌اند.

۱ـ امیر مسعود خدایار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۱۷۴

۲ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۱، صفحه ۱۱۸

۳ـ همان، جلد ۱، صفحه ۳۲

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحه ۱۳۷۳ و جلد ۲، صفحه ۱۵۸۴ و جلد ۳، صفحه ۲۲۴۷

۵ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۲۵

قرآن کریم و روایات

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾ [۱]

ترجمه: و [مؤمنان] کسانی هستند که از بیهودگی روی گردانند.

مفسران مراد از «لغو» را هرگونه سخن یا رفتار بیهوده و ناشایست، دروغگویی، بدگویی و غیبت، فحاشی و غیره دانسته‌اند.[۲]

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ ... ﴿۱۴۰﴾ [۳]

ترجمه: و البته خدا در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید، تا به سخنی غیر از آن در آیند، چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ ... ﴿۵۵﴾ [۴]

ترجمه: و چون [مؤمنان] لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند.

علی علیه‌السلام: **أيُها الناس مَن عرف مِن أخيهِ وَثيقةَ دينٍ و سَدادَ طريقٍ، فلا يَسمَعَنَّ فيه أقاويلَ الرجالِ.**[۵]

ترجمه: ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته‌ها (شایعات) مردم دربارهٔ او گوش ندهد.

علی علیه‌السلام: **سَامِعُ هُجرِ القَولِ شَريکُ القَائِلِ.**[۶]

ترجمه: شنوندهٔ سخن زشت (تهمت، غیبت و مانند آن) شریک است با گویندهٔ آن.

امام سجاد علیه‌السلام ضمن حدیثی طولانی حقوقی را که بر عهدهٔ انسانهاست بر می‌شمارد

۱ـ المؤمنون، ۳

۲ـ الطبرسی، مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۱۷۷

۳ـ النساء، ۱۴۰

۴ـ القصص، ۵۵

۵ـ نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۴۱، صفحه ۲۶۰

۶ـ غرر الحکم، جلد ۱، صفحهٔ ۵۴۳

و در بخشی از آن چنین می‌فرماید:

... و حقُّ السَمعِ تَنزیهُه عَن سماعِ الغَیبَةِ و سماعِ ما لا یحلّ سماعُه.[۱]

ترجمه: و حق گوش بر تو اینست که منزهش داری از شنیدن غیبت و استماع هرآنچه شنیدنش حلال نیست.

اشعار و متون ادبی

سعدی شیرازی، بوستان:

بِگذرگاه قرآن و پندست گوش — به بهتان و باطل شنیدن مکوش

عطار نیشابوری، دیوان اشعار:

دیگر ببند گوش از هر ناشنودنی — کز گفتگوی هرزه شود عقل تار و مار

فردوسی، شاهنامه:

چو باشد جهانجوی را فرّ و هوش — نباید که دارد به بدگوی گوش

فردوسی، شاهنامه:

نباید شنیدن زنادان سخُن — چو بد گوید از داد فرمان مکُن

واعظ قزوینی، دیوان اشعار:

ای دوست بود چارهٔ بدگو نشنیدن — گوشی که بود کر، سپر تیغ زبان است

وحشی بافقی، خلد برین:

گر کست از راه خوشامد ستود — آنچه نباشی تو نباید شنود

حرف خوشامد مشنوکان خطاست — مضحکهٔ خلق مشو کان بلاست

عطار نیشابوری، مجموعه آثار:

هرکجا تهمت بود آنجا مرو — راه حق را چو نابینا مرو

امثال و حکم، حکایات و کنایات

* صحبت، چو چنین است، جدایی خوشتر.[۲]

۱ـ الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۱۳۳

۲ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۳۷۲

(حال که بنا بر بیان سخنانی اینچنین قبیح و ناشایست است، جدایی و ترک این جماعت بسیار بهتر است)

تعابیر: «گوش گردانیدن، گوش از بیهوده‌ها مدهوش کردن» کنایه از بی اعتنایی به سخنان بیهوده و ناصواب است.[۱]

۶. پرهیز از استراق سمع

یکی از زشت ترین کارها در دوران زندگی، استراق سمع یا دزدیده گوش کردن به سخنان دیگران است. مواردی مانند گوش کردن به گفتگوهای خصوصی افراد، مکالمات تلفنی، فاش کردن محتوای مکالمات، تلگراف، تلکس، پیامهای شخصی، ایمیل، پیامک، محتویات تلفنهای همراه دیگران و...؛ این امور که یکی از مصادیق بارز تجسّس در امور شخصی و خصوصی افراد محسوب می‌شود، شرعاً حرام، قانوناً جرم و ممنوع[۲] و عرفاً بسیار قبیح و ناشایست است. هر انسانی اسراری دارد که راضی به فاش شدن آن نیست؛ هنگامی که کسی در حال گفتگو با دیگری است، احدی حق استماع سخنان آنها را ندارد. حال چه این گفتار رو در رو باشد چه از طریق تلفن و سایر وسایل ارتباطی.[۳]

تعابیر: «دزد گوش، گوش بر چار راه نهادن» کنایه از استراق سمع و دزدیده گوش دادن به سخنان کسی است.[۴]

۷. تغافل

یکی دیگر از مهارت‌های نیوشیدن، «تغافل»[۵] است. اصطلاح تغافل گویای حالتی است که فرد خود را به نشنیدن می‌زند، یعنی در واقع او مطلب را می‌شنود لکن، بنا به حکمتی وانمود می‌کند که نشنیده است. این مهارت در بعضی مواقع بسیار مفید بوده و

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۳، صفحه ۲۲۲۲

۲ـ مطابق اصل ۲۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۳ـ مطابق ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی.

۴ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۲، صفحه ۹۴۳ و جلد ۳، صفحه ۲۲۱۶

۵ـ خود را به غفلت زدن

کارایی بسیاری در مدیریت روابط دارد. مثلاً هنگامی که شخصی در حضور بزرگتر از خود یا شخصی صاحب منزلت، سخن سخیفی بر زبان جاری نماید، بهترین رفتار برای فرد مسن و دارای موقعیت، تغافل است؛ زیرا شأن آن شخص حفظ شده و چه بسا گوینده پس از بیان مطلب احساس شرمندگی نموده و از بیان مجدد آن پرهیز نماید.

همینطور تغافل از تکنیک‌های تربیتی برای والدین و معلمان در کلاس‌های درس به شمار می‌رود. در مدیریت روابط خانوادگی خصوصاً ارتباط زوجین نیز کارکرد وسیع و مؤثر این عمل اثبات شده است.

صائب تبریزی، دیوان اشعار:

دشمنان را دارد از تیغ تغافل سینه چاک
چشم خواباندن بود شمشیر خواباندن مرا

ملا محسن فیض کاشانی، دیوان اشعار:

سخن چو سود ندارد نگفتنش اولی است
که بهتر است ز بیداریِ عبث، خفتن
دچار چون شودت هرزه گو تغافل کن
علاج بیهده گو نیست غیر نشکفتن

کلیم کاشانی، دیوان اشعار:

چون دف تر ناله از بیداد کمتر می‌کنم
می‌کشم جور و تغافل در برابر می‌کنم

*** تغافَل کأنّک واسطیٌّ.**[1]

(مثل عربی، در بیان جایگاه تغافل و ارزش آن که ناظر به حکایتی قدیمی است و شرح آن در مجمع الأمثال آمده است)

*** جعل کلامی دُبُر أذنیه.**[2]

(مثل عربی، یعنی سخنم را پشت گوش انداخت و از آن غفلت کرد یا خود را به نشنیدن زد)

۱ـ المیدانی، مجمع الأمثال، صفحه ۱۸۱
۲ـ همان، صفحه ۲۰۵

تعابیر: «تیغ تغافل، پنبه در گوش داشتن، پنبهٔ غفلت به گوش دل نهادن، تغافل کردن، خواب خرگوش، تغافل بر تغافل زدن، تغافل کیش، عجمی کردن، گوش آکندن، چشم خوابانیدن، چشم دزدیدن، خود را به خواب ساختن، سیماب در گوش نهادن» کنایه از بی خبر و نا آگاه گشتن و تغافل نمودن است.[۱]

سایر آداب

الف. استقرار در محلی آرام و محیطی مناسب به گونه‌ای که شنونده دل مشغولی دیگری سوای استماع نداشته باشد.

مثلاً مجبور نباشد به دلیل وجود عواملی از جمله: آلودگی صوتی، نور نامناسب، بوی نامتبوع و... دائماً دچار حواس پرتی شود و یا به سبب نامناسب بودن جا و محل نشستن یا ایستادن، دائماً جابجا شود.

ب. عدم پرداختن به کارهای جانبی و در نتیجه کم توجهی به وی.

ج. نگاه کردن به چهرهٔ گوینده و پرهیز از نگاه پریشی و نیز انجام حرکات متناسب بدن خصوصاً سر[۲] برای دلگرمی متکلم به این اعتبار که مستمع در حال توجه و گوش کردن به سخنانش است.

تعبیر: «گوش بر روزن کسی نهادن» کنایه از توجه به دهان و سخن کسی کردن است.[۳]

د. مدیریت نگاه و اتخاذ نوع نگاه[۴]، متناسب با فحوای جملات متکلم، برای درک و استنباط بهتر صحبت‌های گوینده و نیز به منظور نشان دادن توجه و اهمیت قائل شدن نسبت به سخنان وی.

مصادیق دو مورد اخیر از آداب استماع را می‌توان در تغییرات چهره و حالات

۱ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۱، صفحات ۴۰۱، ۴۷۳،۵۱۰، ۶۴۳، ۸۱۹، ۸۲۸ و جلد ۲، صفحه ۱۵۱۰ و جلد ۳، صفحات ۱۷۶۸، ۲۲۱۵

۲ـ منظور نگارنده حرکات آرام و مقطعی سر به سمت پایین است که در تمام فرهنگ ها حاکی از تایید گفته ها و یا علامت توجه به سخنان گوینده است.

۳ـ رحیم عفیفی، فرهنگنامه شعری، جلد ۳، صفحه ۲۲۱۷

۴ـ در بخش بیستم از آداب ایجابی کتاب حاضر، اقسام نگاه را در بیست و پنج قسم بیان نموده ایم؛ پیشنهاد می‌شود خوانندگان عزیز برای درک بهتر این مطلب، آن اقسام را مجدداً مرور نمایند.

مستمع به هنگام شنیدن و تاثیر پذیری وی از سخنان گوناگون دنبال نمود. مثلاً گوش کردن به: درد دل دیگران، اندرزها و نصایح، خطابه و سخنرانی، اوامر و نواهی، قصه‌ها و حکایات، سؤالات، نوحه و مرثیه، موسیقی، شعر، شکایات، توصیه‌ها و تذکرات متخصصان در امور مختلف، خبرها و بشارتهای فرح زا، خبرهای تلخ و حزن انگیز، خبرهای مهیج و صدها موضوع متنوع دیگر که هریک به اقتضاء خود، حالات و اوصاف خاصی را بر مستمع مستولی می‌گرداند.

ه. پرهیز از تولید اصوات ناپسند و حرکات غیر طبیعی و نگاه‌های بازدارنده که گویای بیزاری از استماع سخنان گویشور می‌گردد؛ زیرا این عمل باعث دلسردی و یا پریشانی خاطرگوینده شده و سبب گسستن رشتهٔ کلامش می‌گردد.

❋ تا تو باشی که دگر آروغ بیجا نزنی![1]

و. همدلی و همراهی کردن با گویشوران با ذکر برخی واژگان از قبیل: بله، آری، عجب!، أحسنت!، جدّی؟!، خب، جالبه و... و دادن پاسخ مناسب به سؤالاتی که وی با هدف تبیین مؤثرتر مطلب در بین سخنانش مطرح می‌کند. (لبیک)

ز. پرهیز از قطع کردن بی مورد و غیر ضروری کلام گوینده.

ح. پرهیز از طرح سؤالات انحرافی یا بی ارتباط با موضوع.

ط. پرهیز از باور کردن همهٔ شنیده‌ها.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ ... ﴿٦﴾[2]

ترجمه: ای مؤمنان اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید»

❋گمان است در هر شنیدن نخست　　　شنیدن چو دیدن نباشد درست

❋ شنیدن کی بود مانند دیدن.[3]

❋از مست سخن مگیر بر دست.[4]

(یعنی به گفته‌های افراد نامتعادل و سبکسر و خرد گریز نباید اعتماد کرد.)

۱ـ جامی شکیبی، پند و دستان یاب، جلد ۲، صفحه ۴۲

۲ـ الحجرات، ۶

۳ـ امیر مسعود خدیار، اندرزها و مثلهای مصطلح در زبان فارسی، صفحه ۴۳۴

۴ـ همان، صفحه ۶۴

❋ابلهی گفت و ابلهی باور کرد.[۱]

(مشابه مضمون پیشین)

❋ Believe no tales form an enemy's tongue.[۲]

❋هیچ ماجرایی را از زبان دشمن باور نکن.

ی. سعی در کشف معنای نگاه گوینده و تفسیرحرکات فیزیکی وی.

۱ـ احمد بهمنیار، داستان نامه بهمنیاری، صفحه ۴

۲ـ جابر تعلیمی، گلهای اندیشه، صفحه ۱۰

کلام آخر

در پایان درحالیکه به نیکو سخنان و گویشوران ادبمند غبطه می‌خوریم، مصرانه آرزو می‌کنیم که ما نیز از زمرهٔ نیک گفتاران و شیرین سخنان باشیم و به وقت گفتار، زبان آوری و بیان شیوا که ثمرهٔ آن جزالت و عذوبت کلام است، منشمان گردد و آداب گفتار را بیاموزیم و در ارتباطات میان فردی و میان گروهی، ضمن تسلط بر تکنولوژی روابط و مراعات مهارت‌های ارتباطی، کلام خویش را به جامهٔ فاخر آرایه‌های زینت بخش و آداب شایستهٔ آن رونق دهیم و از آفات سخن در امان باشیم. و به منظور قدرشناسی و برای نکو داشت نیروی سخن، این موهبت بی بدیل خالق سبحان و بزرگ مایهٔ تبریک خداوند به خویش که سبب رجحان بنی آدم بر غیر است، آنگونه که سزاوار و برازندهٔ آدمی، آن یگانه جانشین ایزد مستعان، روی زمین و آن مخلوق محسود و برنتافتهٔ ملائک تواب است، سخن بگوییم.

چنین باد

فصل سوم

فهرست‌ها و الحاقات

معرفی بیست و پنج اثر اخلاقی و اندرزنامه که رویکرد آنها بیشتر معطوف به آداب معاشرت و مهارت‌های ارتباطی است:[1]

۱. المحاسن و الأضداد، ابوا عثمان عمروا بن جاحظ، م ۲۵۵ ه.ق.
۲. البخلاء، ابوا عثمان عمروا بن جاحظ، م ۲۵۵ ه.ق.
۳. المحاسن و المساوی، شیخ ابراهیم محمد البیهقی، م ۳۲۰ ه.ق.
۴. پند نامهٔ ماتریدی، ابوا منصور ماتریدی سمرقندی، م ۳۳۳ ه.ق.
۵. المحاسن و الأضداد، ابوا عثمان عمروا بن جاحظ، م ۲۵۵ ه.ق.
۶. مرزبان نامه، مرزبان بن رستم، م اواخر قرن ۴ ه.ق.
۷. الکلم الروحانیه، ابن هندو، م ۴۲۰ ه.ق.
۸. الحکمه الخالده، ابوعلی مسکویه، م ۴۲۱ ه. ق.
۹. رساله العهد، ابو علی سینا، م ۴۲۸ ه.ق.
۱۰. ظفرنامه، ابو علی سینا، م ۴۲۸ ه.ق.
۱۱. قابوس نامه، عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر، م ۴۶۲ ه.ق.
۱۲. زاد المسافر و جامع الحکمتین، ناصر خسرو قبادیانی، م ۴۸۱ ه. ق
۱۳. حدیقه الحقیقه، سنایی غزنوی، م ۵۲۵ ه.ق.
۱۴. کلیله و دمنه، نصر الله منشی، م حدود ۵۶۰ ه. ق.
۱۵. پند نامهٔ عطار، عطار نیشابوری، م ۵۸۶ ه.ق.
۱۶. بستان الواعظین، ابوا الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی، م ۵۹۷ ه. ق.
۱۷. تلبیس ابلیس، ابوا الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی، م ۵۹۷ ه. ق.
۱۸. صید الخاطر، ابوا الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی، م ۵۹۷ ه. ق.
۱۹. ذم الهوی، ابوا الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی، م ۵۹۷ ه. ق.
۲۰. المدهش، ابوا الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی، م ۵۹۷ ه. ق.
۲۱. عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المتعظ و الواعظ، شاکر لیثی، م قرن ششم
۲۲. گشایش نامه، خواجه نصیر الدین طوسی، م ۶۷۲ ه.ق.
۲۳. گلستان سعدی، مصلح الدین سعدی شیرازی، ۶۹۱ ه.ق.
۲۴. جوامع الحکایات و لوامع الروایات، سدید الدین عوفی، م قرن هفتم
۲۵. نزهه المجالس، عبد الرحمن الشافعی، م قرن نهم

۱ـ مهدی احمد پور و دیگران، کتابشناخت اخلاق اسلامی، صفحه ۴۱۵

بیوگرافی مختصر بیست و پنج تن از شاعران و سخنوران نامدار ایران‌زمین:

در این نوشتار، دستچینی از گنجینهٔ فاخر و یادگارهای ماندگار ادبا واستوانه‌های ادبیات کهن سرزمین اسلامی ایران مورد استفاده و استناد قرار گرفت. لذا برای آشنایی بیشتر خوانندگان عزیز، اشاره‌ای اجمالی و گزیده به نام و نشان و آثار بیست و پنج تن از این بزرگان می‌نمائیم. توضیح این نکته بسیار ضروریست که انتخاب شاعران زیر بر اساس اشتهار و تأثیر ژرف آنان در تاریخ ادبی ایران بوده است و از آنجا که رسالت این کتاب بررسی تاریخ ادبیات نیست، لذا این انتخاب از ارزش و احترام سایر ادبا که نامشان ذکر نگردیده است، نمی‌کاهد.

۱. لسان الغیب حافظ شیرازی (شمس الدین محمد بهاء الدین شیرازی)، قرن هشتم، شیراز. آثار مهم: دیوان حافظ.

۲. افصح المتکلمین سعدی شیرازی (مشرف الدین مصلح بن عبدالله)، قرن هفتم، شیراز. آثار مهم: بوستان، گلستان، مجالس پنجگانه، نصیحه الملوک، رسالهٔ عقل و عشق.

۳. مولوی (جلال الدین محمد بن بهاء الدین بلخی)، قرن هفتم، قونیه. آثار مهم: مثنوی معنوی، دیوان شمس تبریز، فیه ما فیه، مکاتیب، مجالس سبعه.

۴. حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی (ابوا القاسم منصوربن حسن)، قرن چهارم، طوس. آثار مهم: شاهنامه (حدود پنجاه هزار بیت).

۵. نظامی گنجوی (حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف نظامی گنجه‌ای)، قرن ششم، گنجه. آثار مهم: خمسه یا پنج گنج (مخزن الأسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندر نامه) و دیوان اشعار.

۶. صائب تبریزی (میرزا محمد علی بن میرزا عبد الرحیم)، قرن یازدهم، اصفهان. آثار مهم: دیوان اشعار.

۷. عطار نیشابوری (فرید الدین ابوا حامد محمد بن ابراهیم نیشابوری)، قرن ششم و هفتم، نیشابور. آثار مهم: دیوان اشعار، منطق الطیر، تذکره الأولیاء، اسرارنامه، الهی نامه، جوهر الذات، مصیبت نامه، وصیت نامه، بلبل نامه، شترنامه، حیدر نامه، مختارنامه، خسرونامه، لسان الغیب، مظهر العجایب.

۸ جامی (نور الدین عبد الرحمن بن احمد جامی) قرن نهم، خراسان. آثار مهم: دیوان اشعار، نفحات الأنس، لوایح و لوامع، اشعه اللمعات، بهارستان، فاتحه الشباب، واسطه العقد، خاتمه الحیوه، هفت اورنگ یا سبعه شامل (سلسله الذهب، سلامان و ابسال، تحفه الأحرار، سبحه الأبرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامه اسکندری).

۹. ناصرخسرو(ابوا معین ناصر بن خسرو قبادیانی)، قرن پنجم، قبادیان بلخ. آثار مهم: دیوان اشعار، زاد المسافرین، جامع الحکمتین، وجه دین، سفرنامه، روشنایی نامه، سعادت نامه.

۱۰. سنایی غزنوی (ابوا المجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی)، قرن ششم، غزنین. آثار مهم: دیوان اشعار، حدیقه الحقیقه و الشریعه الطریقه، سیر العباد الی المعاد، طریق التحقیق، کارنامه بلخ، عشقنامه،عقل نامه و تجربه العلم.

۱۱. امیر خسرو دهلوی (امیر ناصرالدین خسرو بن امیر سیف الدین دهلوی)، قرن هشتم، دهلی. آثار مهم: دیوان اشعار، خمسه به تقلید از نظامی شامل (مطلع الأنوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینهٔ سکندری، هشت بهشت)، تاج الفتوح، نه سپهر، ثمانیهٔ خسرویه، قران السعدین و تغلق نامه.

۱۲. رودکی (ابوا عبد الله جعفربن محمد)، قرن چهارم، سمرقند. آثار مهم: نظم داستان کلیله و دمنه، دیوان اشعار.

۱۳. خواجوی کرمانی (کمال الدین محمود بن علی کرمانی)، قرن هشتم، کرمان. آثار مهم: دیوان اشعار، همای و همایون، گل و نوروز، کمال نامه، روضه الأنوار و گوهرنامه.

۱۴. خیام نیشابوری (حکیم ابوا الفتح عمربن ابراهیم خیام)، قرن پنجم، نیشابور. آثار مهم: رباعیات عمر خیام و آثاری در نجوم، طب و ریاضیات مانند جبر و مقابله.

۱۵. خاقانی شروانی، (حسان العجم افضل الدین بدیل بن علی)، قرن ششم، سرخاب تبریز. آثار مهم: دیوان اشعار، تحفه العراقین.

۱۶. منوچهری دامغانی (ابوا النجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری)، قرن پنجم، بلخ. آثار مهم: دیوان اشعار.

۱۷. وحشی بافقی (کمال الدین وحشی بافقی کرمانی) قرن دهم، بافق کرمان. آثار مهم: دیوان گزیده اشعار، ناظر و منظور، خلد برین و فرهاد و شیرین.

۱۸. اوحدی مراغه‌ای (شیخ رکن الدین اوحد الدین بن حسین مراغی اصفهانی)، قرن هشتم، مراغه. آثار مهم: دیوان اشعار، جام جم و منطق العشاق.

۱۹. فرخی سیستانی (ابوا الحسن علی بن جولوغ) قرن پنجم، غزنه. آثار مهم: دیوان اشعار.

۲۰. امیر معزی(امیر الشعراء ابوا عبدالله محمد بن عبد الملک نیشابوری)، قرن ششم، خراسان. آثار مهم: دیوان اشعار.

۲۱. فخر الدین اسعد گرگانی، قرن پنجم، خراسان. آثار مهم: ویس و رامین و باب الباب.

۲۲. سلمان ساوجی (خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین)، قرن هشتم، ساوه. آثار مهم: مثنوی جمشید و خورشید، فراقنامه و دیوان اشعار.

۲۳. افضل کاشانی (بابا افضل محمد مرقی کاشانی)، قرن هفتم، مرق کاشان. آثار مهم: دیوان اشعار، المفید المستفید، مدارج الکمال، منهاج المبین، ساز و پیرایه شاهان پرمایه، عرض نامه ، راه انجام نامه، جاودان نامه، مبادی موجودات، ترجمه رساله نفس ارسطو، ترجمه رساله تفاحه ارسطو، ترجمه ینبوع الحیوه(زجر النفس)، مکاتیب، رسالهٔ چهار عنوان و منتخب کیمیای سعادت امام محمدغزالی.

۲۴. شیخ بهایی (بهاءالدین محمد بن حسین بن عبد الصمد حارثی همدانی)، قرن یازدهم، اصفهان. آثار مهم: دیوان اشعار، کشکول، نان و حلوا، نان و پنیر، شیر و شکر، عرفات العاشقین، نان و خرما، رساله پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش و صمدیه.

۲۵. پروین اعتصامی (پروین دختر یوسف اعتصام الملک آشتیانی)، معاصر، قم. آثار مهم: دیوان اشعار.

فهرست آیات قرآن کریم :

(به ترتیب مصحف شریف بر اساس روایت حفص از عاصم ـ خط عثمان طه)

سورهٔ مبارکهٔ حمد

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ (۱)

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ (۲)

سورهٔ مبارکهٔ بقره

ذَٰلِكَ ٱلْكِتَـٰبُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ ۛ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

وَإِذَا خَلَوْا۟ إِلَىٰ شَيَـٰطِينِهِمْ قَالُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ (۱۴)

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ ٱلَّذِى ٱسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّآ أَضَآءَتْ مَا حَوْلَهُۥ ذَهَبَ ٱللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِى ظُلُمَـٰتٍ لَّا يُبْصِرُونَ (۱۷)

صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَـٰتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَـٰبِعَهُمْ فِىٓ ءَاذَانِهِم مِّنَ ٱلصَّوَٰعِقِ حَذَرَ ٱلْمَوْتِ ۚ .. (۱۹)

يَكَادُ ٱلْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَـٰرَهُمْ ۖ كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم مَّشَوْا۟ فِيهِ وَإِذَآ أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا۟ (۲۰)

وَإِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا۟ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُوا۟ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ ... (۲۳)

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسْتَحْىِۦٓ أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا ۚ (۲۶)

قَالُوا۟ سُبْحَـٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ (۳۲)

أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ ٱلْكِتَـٰبَ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِىَ كَٱلْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۚ وَإِنَّ مِنَ ٱلْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ ٱلْأَنْهَـٰرُ ... (۷۴)

وَقُولُوا۟ لِلنَّاسِ حُسْنًا (۸۳)

فَٱذْكُرُونِىٓ أَذْكُرْكُمْ وَٱشْكُرُوا۟ لِى وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲)

ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَـٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓا۟ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ (۱۵۶)

وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ كَمَثَلِ ٱلَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَآءً وَنِدَآءً ۚ (۱۷۱)

شَهْرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَـٰتٍ مِّنَ ٱلْهُدَىٰ وَٱلْفُرْقَانِ ۚ (۱۸۵)

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾

... فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ ﴿۱۸۷﴾

وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ... ﴿۱۹۱﴾

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۲۰۱﴾

وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ ... ﴿۲۲۲﴾

... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿۲۲۲﴾

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ ﴿۲۲۴﴾

قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۵۰﴾

اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ﴿۲۵۵﴾

... إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ ﴿۲۵۸﴾

قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ... ﴿۲۵۸﴾

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ ﴿۲۶۱﴾

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿۲۶۳﴾

... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا ... ﴿۲۶۴﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ ﴿۲۶۴﴾

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ ﴿۲۶۵﴾

يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا ... ﴿۲۷۳﴾

... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا ﴿۲۸۶﴾

... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ﴿۲۸۶﴾

سورهٔ مبارکهٔ آل عمران

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۸﴾

قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿۳۸﴾

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ﴿۳۹﴾

وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿۴۱﴾

قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ﴿۴۷﴾

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۵۹﴾

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا ﴿۶۴﴾

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَأَيْمَـٰنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَـٰٓئِكَ لَا خَلَـٰقَ لَهُمْ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ ﴿۷۷﴾

فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا ﴿۱۰۳﴾

وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى ٱلْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۚ وَأُولَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾

وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا۟ عَضُّوا۟ عَلَيْكُمُ ٱلْأَنَامِلَ مِنَ ٱلْغَيْظِ ۚ قُلْ مُوتُوا۟ بِغَيْظِكُمْ ... ﴿۱۱۹﴾

هَـٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّوا۟ مِنْ حَوْلِكَ ﴿۱۵۹﴾

فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِى ٱلْأَمْرِ ۖ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَوَكِّلِينَ ﴿۱۵۹﴾

رَبَّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّـَٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلْأَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾

رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿۱۹۴﴾

سورهٔ مبارکهٔ نساء

فَلْيَتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَلْيَقُولُوا۟ قَوْلًا سَدِيدًا ﴿۹﴾

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَقْرَبُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمْ سُكَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا۟ مَا تَقُولُونَ ... ﴿۴۳﴾

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِىٓ أَنفُسِهِمْ قَوْلًۢا بَلِيغًا ﴿۶۳﴾

وَٱسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۰۶﴾

وَمَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۱۰﴾

وَمَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِۦ بَرِيٓـًٔا فَقَدِ ٱحْتَمَلَ بُهْتَـٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿۱۱۲﴾

لَّا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَـٰحٍۭ بَيْنَ ٱلنَّاسِ ﴿۱۱۴﴾

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوا۟ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ... ﴿۱۳۵﴾

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلْكِتَـٰبِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا۟ مَعَهُمْ ﴿۱۴۰﴾

لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿۱۴۸﴾

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُم بُرْهَـٰنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿۱۷۴﴾

سورهٔ مبارکهٔ مائده

... وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلْغَآئِطِ ﴿۶﴾

أَوْ لَـٰمَسْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُوا۟ مَآءً فَتَيَمَّمُوا۟ صَعِيدًا طَيِّبًا ﴿۶﴾

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَـٰرِعُونَ فِى ٱلْكُفْرِ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِأَفْوَٰهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ ﴿۴۱﴾

قُلْ يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ لَا تَغْلُوا۟ فِى دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ ... ﴿۷۷﴾

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَسْـَٔلُوا۟ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ ﴿۱۰۱﴾

رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ ۖ وَٱرْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿۱۱۴﴾

قَالَ ٱللَّهُ هَـٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ ٱلصَّـٰدِقِينَ صِدْقُهُمْ ۚ لَهُمْ جَنَّـٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا... (۱۱۹)

سورهٔ مبارکهٔ انعام

... وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِى كِتَـٰبٍ مُّبِينٍ (۵۹)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً ۖ إِنِّىٓ أَرَىٰكَ وَقَوْمَكَ فِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ (۷۴)

وَلَا تَسُبُّوا۟ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّوا۟ ٱللَّهَ عَدْوًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ... (۱۰۸)

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَـٰتِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ (۱۱۵)

أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَـٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِى بِهِۦ فِى ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِى ٱلظُّلُمَـٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ۚ (۱۲۲)

قُلْ هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَآ ۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸)

وَإِذَا قُلْتُمْ فَٱعْدِلُوا۟ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۖ وَبِعَهْدِ ٱللَّهِ أَوْفُوا۟ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲)

سورهٔ مبارکهٔ اعراف

فَوَسْوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيْطَـٰنُ لِيُبْدِىَ لَهُمَا مَا وُۥرِىَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَٰتِهِمَا (۲۰)

وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّـٰصِحِينَ (۲۱)

فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍ ۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ ... (۲۲)

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ (۲۳)

وَأَقِيمُوا۟ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ۚ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲۹)

وَلَا يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ ٱلْجَمَلُ فِى سَمِّ ٱلْخِيَاطِ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُجْرِمِينَ (۴۰)

وَقَالُوا۟ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى هَدَىٰنَا لِهَـٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ (۴۳)

ٱدْعُوا۟ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ (۵۵)

... وَٱدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ ٱلْمُحْسِنِينَ (۵۶)

وَٱذْكُرُوٓا۟ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ... (۷۴)

وَكَتَبْنَا لَهُۥ فِى ٱلْأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَىْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَىْءٍ (۱۴۵)

... فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث ۚ ذَّٰلِكَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا ۚ (۱۷۶)

وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا ۖ (۱۸۰)

وَإِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْءَانُ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥ وَأَنصِتُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴)

وَٱذْكُر رَّبَّكَ فِى نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ ٱلْجَهْرِ مِنَ ٱلْقَوْلِ بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْـَٔاصَالِ ... (۲۰۵)

سورهٔ مبارکهٔ انفال

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَـٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۲)

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَٱسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹)

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴۶)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ (۶۵)

سورهٔ مبارکهٔ توبه

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ (۷۹)

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳)

سورهٔ مبارکهٔ هود (ع)

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱)

وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ ... (۳)

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴)

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵)

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴)

سورهٔ مبارکهٔ یوسف(ع)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳)

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷)

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)

سورهٔ مبارکهٔ رعد

وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲)

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸)

سورهٔ مبارکهٔ ابراهیم (ع)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ... (۴)

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ... (۱۸)

تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵)

وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (۳۵)

رَبِّ ٱجْعَلْنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ ﴿٤٠﴾

رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْحِسَابُ ﴿٤١﴾

سورهٔ مبارکهٔ حجر

إِنَّا كَفَيْنَٰكَ ٱلْمُسْتَهْزِءِينَ ﴿٩٥﴾

سورهٔ مبارکهٔ نحل

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِيٓ إِلَيْهِمْ ۚ فَسْـَٔلُوٓا۟ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾

فَكُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًا وَٱشْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾

ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ ۖ وَجَٰدِلْهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴿١٢٥﴾

سورهٔ مبارکهٔ اسراء

سُبْحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا ٱلَّذِي بَٰرَكْنَا حَوْلَهُۥ ﴿١﴾

وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ ۖ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ عَجُولًا ﴿١١﴾

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ... ﴿٢٣﴾

...إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا ... ﴿٢٣﴾

رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ۚ إِن تَكُونُوا۟ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا ﴿٢٥﴾

وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغَآءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿٢٨﴾

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۚ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُو۟لَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا ﴿٣٦﴾

وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا۟ ٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ كَانَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾

وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ ﴿٦٤﴾

وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَٱجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَٰنًا نَّصِيرًا ﴿٨٠﴾

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالُوٓا۟ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمًا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا ﴿١٠٦﴾

... وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَٱبْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾

وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِي ٱلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ وَلِيٌّ مِّنَ ٱلذُّلِّ ۖ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾

سورهٔ مبارکهٔ کهف

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ ٱلْكِتَٰبَ وَلَمْ يَجْعَل لَّهُۥ عِوَجَا ۜ ﴿١﴾

قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾

مَّا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَآئِهِمْ ۚ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْ ۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

إِذْ أَوَى ٱلْفِتْيَةُ إِلَى ٱلْكَهْفِ فَقَالُوا۟ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾

سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًۢا بِٱلْغَيْبِ ﴿٢٢﴾

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَآءً ظَٰهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾

وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾

قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرْتَ بِٱلَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ ... ﴿٤٥﴾

قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾

قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِى وَبَيْنِكَ ۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

سورهٔ مبارکهٔ مریم

فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا ﴿٢٣﴾

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا ﴿٩٧﴾

سورهٔ مبارکهٔ طه

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ ﴿٨﴾

قَالَ رَبِّ ٱشْرَحْ لِى صَدْرِى ﴿٢٥﴾

وَيَسِّرْ لِىٓ أَمْرِى ﴿٢٦﴾

وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِى ﴿٢٧﴾

يَفْقَهُوا۟ قَوْلِى ﴿٢٨﴾

وَٱجْعَل لِّى وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِى ﴿٢٩﴾

هَٰرُونَ أَخِى ﴿٣٠﴾

ٱشْدُدْ بِهِۦٓ أَزْرِى ﴿٣١﴾

وَأَشْرِكْهُ فِىٓ أَمْرِى ﴿٣٢﴾

ٱذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾

فَقُولَا لَهُۥ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ ۗ وَلَا تَعْجَلْ بِٱلْقُرْءَانِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰٓ إِلَيْكَ وَحْيُهُۥ ۖ وَقُل رَّبِّ زِدْنِى عِلْمًا ﴿١١٤﴾

سورهٔ مبارکهٔ انبیاء

لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾

أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً ۖ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَـٰنَكُمْ ۖ هَـٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِىَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِى... ﴿۲۴﴾

أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۷﴾

فَنَادَىٰ فِى ٱلظُّلُمَـٰتِ أَن لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَـٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۸۷﴾

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَنَجَّيْنَـٰهُ مِنَ ٱلْغَمِّ ۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَوَهَبْنَا لَهُۥ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُۥ زَوْجَهُۥٓ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَـٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ... ﴿۹۰﴾

وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا خَـٰشِعِينَ ﴿۹۰﴾

سورهٔ مبارکهٔ حج

وَهُدُوٓا۟ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَهُدُوٓا۟ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْحَمِيدِ ﴿۲۴﴾

فَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَـٰنِ وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ ﴿۳۰﴾

وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿۳۱﴾

كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا۟ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾

... وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَٰتٌ وَمَسَـٰجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيرًا ﴿۴۰﴾

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلْبَـٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿۶۲﴾

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُوا۟ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُوا۟ لَهُۥ ۖ... ﴿۷۳﴾

سورهٔ مبارکهٔ مؤمنون

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾

سورهٔ مبارکهٔ نور

... وَلْيَعْفُوا۟ وَلْيَصْفَحُوٓا۟ ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۲﴾

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَـٰتِ ٱلْغَـٰفِلَـٰتِ ٱلْمُؤْمِنَـٰتِ لُعِنُوا۟ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾

ٱلْخَبِيثَـٰتُ لِلْخَبِيثِينَ وَٱلْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَـٰتِ ۖ وَٱلطَّيِّبَـٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَـٰتِ ﴿۲۶﴾

... وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَـٰلَ لِلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَعْمَـٰلُهُمْ كَسَرَابٍۭ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ ٱلظَّمْـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمْ يَجِدْهُ شَيْـًٔا وَوَجَدَ... ﴿۳۹﴾

أَوْ كَظُلُمَـٰتٍ فِى بَحْرٍ لُّجِّىٍّ يَغْشَىٰهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ سَحَابٌ ۚ ظُلُمَـٰتٌۢ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ... ﴿۴۰﴾

وَأَقْسَمُوا۟ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ ۖ قُل لَّا تُقْسِمُوا۟ ۖ طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۵۳﴾

سورهٔ مبارکهٔ فرقان

وَيَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَٰلَيْتَنِى ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿۲۷﴾

يَٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿۲۸﴾

لَّقَدْ أَضَلَّنِى عَنِ ٱلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَآءَنِى ۗ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِلْإِنسَٰنِ خَذُولًا ﴿۲۹﴾

وَعِبَادُ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَٰهِلُونَ قَالُوا۟ سَلَٰمًا ﴿۶۳﴾

وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ ۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿۶۵﴾

وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿۷۴﴾

قُلْ مَا يَعْبَؤُا۟ بِكُمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ ۖ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًۢا ﴿۷۷﴾

سورهٔ مبارکهٔ شعراء

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿۲﴾

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۷۰﴾

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿۷۲﴾

أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿۷۳﴾

رَبِّ هَبْ لِى حُكْمًا وَأَلْحِقْنِى بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۸۳﴾

سورهٔ مبارکهٔ نمل

... قَالَتْ نَمْلَةٌ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا۟ مَسَٰكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِىٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَىَّ ﴿۱۹﴾

... فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍۭ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿۲۲﴾

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۲۶﴾

قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ ۗ ءَآللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾

.... أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۶۴﴾

سورهٔ مبارکهٔ قصص

وَأَخِى هَٰرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّى لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِىَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِىٓ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿۳۴﴾

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ ٱلْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۱﴾

وَإِذَا سَمِعُوا۟ ٱللَّغْوَ أَعْرَضُوا۟ عَنْهُ وَقَالُوا۟ لَنَآ أَعْمَٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَٰلُكُمْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِى ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿۵۵﴾

سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت

وَإِن تُكَذِّبُوا۟ فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ۖ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿۱۸﴾

مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلْعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتْ بَيْتًا ۖ وَإِنَّ أَوْهَنَ ٱلْبُيُوتِ لَبَيْتُ ٱلْعَنكَبُوتِ (٤١)
وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَٰلِمُونَ (٤٣)

سورهٔ مبارکهٔ روم

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓاْ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً ... (٢١)

سورهٔ مبارکهٔ لقمان

وَإِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (١٣)
يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (١٣)
وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۖ وَصَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا (١٥)
وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (١٨)
وَٱقْصِدْ فِى مَشْيِكَ وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ ۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ (١٩)

سورهٔ مبارکهٔ احزاب

فَإِذَا ذَهَبَ ٱلْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلْخَيْرِ... (١٩)
يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِىِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ۚ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِۦ مَرَضٌ... (٣٢)
ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا (٣٩)
يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (٤١)
وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (٤٢)
إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِىِّ ۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيْهِ وَسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا (٥٦)
وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ بِغَيْرِ مَا ٱكْتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحْتَمَلُواْ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (٥٨)
لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْمُرْجِفُونَ فِى ٱلْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ (٦٠)
مَّلْعُونِينَ ۖ أَيْنَمَا ثُقِفُوٓاْ أُخِذُواْ وَقُتِّلُواْ تَقْتِيلًا (٦١)
يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوْلًا سَدِيدًا (٧٠)
يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَٰلَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (٧١)

سورهٔ مبارکهٔ سبأ

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ (١)
قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُم بِوَٰحِدَةٍ ۖ أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَٰدَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُواْ (٤٦)

سورهٔ مبارکهٔ فاطر

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ جَاعِلِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِىٓ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ ... (١)

مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ جَمِيعًا ۚ إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ ... ﴿١٠﴾

وَقَالُوا۟ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ ۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

سورهٔ مبارکهٔ یس

فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ ۘ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِىَ خَلْقَهُۥ ۖ قَالَ مَن يُحْىِ ٱلْعِظَٰمَ وَهِىَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِىٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

فَسُبْحَٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

سورهٔ مبارکهٔ صافات

سُبْحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾

وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾

سورهٔ مبارکهٔ ص

قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ ۖ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ ﴿٧٦﴾

قَالَ فَٱخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِىٓ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٧٨﴾

قُلْ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

سورهٔ مبارکهٔ زمر

وَٱلَّذِينَ ٱجْتَنَبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ ۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾

ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمْ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٨﴾

ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ ٱلْحَدِيثِ كِتَٰبًا مُّتَشَٰبِهًا مَّثَانِىَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ... ﴿٢٣﴾

وَٱلَّذِى جَآءَ بِٱلصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾

سورهٔ مبارکهٔ غافر (مؤمن)

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّٰتِ عَدْنٍ ٱلَّتِى وَعَدتَّهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَأَزْوَٰجِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ ۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٨﴾

فَٱدْعُوا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾

.... فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾

وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِىٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِى سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾

سورهٔ مبارکهٔ فصلت

وَلَا تَسْتَوِى ٱلْحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُ ۚ ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُۥ عَدَٰوَةٌ كَأَنَّهُۥ وَلِىٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾

سورهٔ مبارکهٔ شوری

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ۚ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿۲۶﴾

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳۸﴾

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ۖ فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۴۰﴾

سورهٔ مبارکهٔ زخرف

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۸۲﴾

سورهٔ مبارکهٔ جاثیه

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿۷﴾

سورهٔ مبارکهٔ محمد (ص)

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿۳۰﴾

سورهٔ مبارکهٔ فتح

يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ﴿۱۱﴾

سورهٔ مبارکهٔ حجرات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ ... ﴿۲﴾

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۴﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ ... ﴿۶﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ ... ﴿۱۱﴾

وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ ۖ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ﴿۱۱﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ... ﴿۱۲﴾

.... وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ ﴿۱۲﴾

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ ... ﴿۱۳﴾

سورهٔ مبارکهٔ ق

مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿۳۹﴾

سورهٔ مبارکهٔ ذاریات

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿۱۷﴾

وَبِٱلْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾

هَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾

إِذْ دَخَلُوا۟ عَلَيْهِ فَقَالُوا۟ سَلَـٰمًا ۖ قَالَ سَلَـٰمٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ ﴿٢٥﴾

فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾

فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾

سورهٔ مبارکهٔ طور

فَلْيَأْتُوا۟ بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِۦٓ إِن كَانُوا۟ صَـٰدِقِينَ ﴿٣٤﴾

سورهٔ مبارکهٔ قمر

خُشَّعًا أَبْصَـٰرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾

سورهٔ مبارکهٔ رحمن

ٱلرَّحْمَـٰنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ ٱلْقُرْءَانَ ﴿٢﴾ خَلَقَ ٱلْإِنسَـٰنَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ ﴿٤﴾

سورهٔ مبارکهٔ واقعه

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾

فَشَـٰرِبُونَ شُرْبَ ٱلْهِيمِ ﴿٥٥﴾

أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾

ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾

ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ﴿٧١﴾

سورهٔ مبارکهٔ حدید

مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَـٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ... ﴿٢٢﴾

لِّكَيْلَا تَأْسَوْا۟ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا۟ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾

سورهٔ مبارکهٔ مجادله

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا تَنَـٰجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَـٰجَوْا۟ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ ... ﴿٩﴾

سورهٔ مبارکهٔ حشر

لَوْ أَنزَلْنَا هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَـٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۚ ﴿٢١﴾

وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾

سورهٔ مبارکهٔ صف

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾

كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُوا۟ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾

سورهٔ مبارکهٔ جمعه

يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿۲﴾

مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُوا۟ ٱلتَّوْرَىٰةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًۢا ﴿۵﴾

سورهٔ مبارکهٔ منافقون

ٱتَّخَذُوٓا۟ أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا۟ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿۲﴾

سورهٔ مبارکهٔ تحریم

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ تُوبُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّٰتٍ ... ﴿۸﴾

رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَٱغْفِرْ لَنَآ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۸﴾

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ ۖ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَٰلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا ﴿۱۰﴾

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ٱبْنِ لِى عِندَكَ بَيْتًا فِى ٱلْجَنَّةِ ... ﴿۱۱﴾

وَمَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِۦ ... ﴿۱۲﴾

سورهٔ مبارکهٔ قلم

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿۱۰﴾

هَمَّازٍ مَّشَّآءٍۭ بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾

مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۱۲﴾

سورهٔ مبارکهٔ معارج

إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿۱۹﴾

إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ﴿۲۰﴾

سورهٔ مبارکهٔ مزمل

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ ٱلْقُرْءَانَ تَرْتِيلًا ﴿۴﴾

وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿۸﴾

وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿۱۰﴾

سورهٔ مبارکهٔ مدثر

وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

سورهٔ مبارکهٔ قیامه

لَا تُحَرِّكْ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِۦٓ ﴿١٦﴾

سورهٔ مبارکهٔ انسان

يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

سورهٔ مبارکهٔ عبس

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾

ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾

سورهٔ مبارکهٔ طارق

إِنَّهُۥ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿١٣﴾

وَمَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ ﴿١٤﴾

سورهٔ مبارکهٔ اعلی

فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ ﴿٩﴾

سورهٔ مبارکهٔ غاشیه

فِى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾

لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَٰغِيَةً ﴿١١﴾

سورهٔ مبارکهٔ فجر

فَأَمَّا ٱلْإِنسَٰنُ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ رَبُّهُۥ فَأَكْرَمَهُۥ وَنَعَّمَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّىٓ أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾

وَأَمَّآ إِذَا مَا ٱبْتَلَىٰهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُۥ فَيَقُولُ رَبِّىٓ أَهَٰنَنِ ﴿١٦﴾

سورهٔ مبارکهٔ بلد

لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِى كَبَدٍ ﴿٤﴾

أَلَمْ نَجْعَل لَّهُۥ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾

سورهٔ مبارکهٔ ضحی

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَـَٔاوَىٰ ﴿٦﴾

وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾

وَوَجَدَكَ عَآئِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾

فَأَمَّا ٱلْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿٩﴾

وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿١٠﴾

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾

سورهٔ مبارکهٔ همزه

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾

سورهٔ مبارکهٔ عصر

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلْحَقِّ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلصَّبْرِ ﴿٣﴾

سورهٔ مبارکهٔ کافرون

قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿١﴾

لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾

وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٣﴾

وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ﴿٤﴾

وَلَآ أَنتُمْ عَـٰبِدُونَ مَآ أَعْبُدُ ﴿٥﴾

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِىَ دِينِ ﴿٦﴾

سورهٔ مبارکهٔ نصر

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَٱسْتَغْفِرْهُ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابًۢا ﴿٣﴾

منابع و مآخذ

۱- القرآن الکریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند

۲- القرآن الکریم، ترجمه شعری، امید مجد، انتشارات امید مجد، تهران، ۱۳۸۶ ه.ش.

۳- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات شرقین، قم، ۱۳۷۹ ه. ش.

۴- آرتور پلارد(ترجمه سعید سعید پور)، طنز، انتشارات نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۸ ه. ش.

۵- ا. ف. امیدوار، اخلاق تدریس، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۶ ه.ش.

۶- ابراهیم مصطفی و دیگران، المعجم الوسیط، انتشارات المکتبه الإسلامیه للطباعه والنشر، استانبول، بی تا

۷- ابوا سعید ابوا الخیر، دیوان اشعار، نشر محمد، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.

۸- احمد پور، مهدی و دیگران، کتابشناخت اخلاق اسلامی، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم ۱۳۸۶ ه. ش.

۹- احمدی، حبیب الله، زیباترین سخن، انتشارات فاطیما، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش

۱۰-احمدی، سید احمد، مبانی و اصول راهنمایی و مشاوره، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۶ ه.ش.

۱۱-ادوارد گراویل براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه فتح الله مجتبایی، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.

۱۲-اسعدی، علی، مثلهای آسمانی، انتشارات دارالحدیث، قم، ۱۳۸۳ ه.ش.

۱۳-اسیری لاهیجی، محمد بن یحیی، اسرار الشهود، مؤسسه مطالعات و تحلیل، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.

۱۴-اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، با مقدمه ملک الشعرای بهار، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.

۱۵-اقبال لاهوری، محمد، دیوان اشعار، انتشارات محیا، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.

۱۶- ——————، کلیات اشعار فارسی شامل: زبور عجم، جاوید نامه، پیام مشرق، ارمغان حجاز، نتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۴۳ ه.ش.

۱۷- الآلوسی البغدادی، السید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ه. ق.

۱۸- التبریزی، ابوا طالب التجلیل، معجم المحاسن و المساوی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۷ ه.ق.

۱۹- الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه، انتشارات مکتبه الإسلامیه بطهران، تهران، ۱۴۰۱ ه.ق

۲۰- الحرانی، ابوا محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه، تحف العقول، ترجمه بهزاد جعفری، انتشارات صدوق، تهران، ۱۳۷۷ ه. ش

۲۱- الدشتی المحمدی، السید محمد کاظم، المعجم المفهرس نهج البلاغه،، مؤسسهٔ امیر المؤمنین، قم، ۱۳۷۵ه.ش.

۲۲- الراغب الإصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۲۲ ه. ق.

۲۳- الریشهری، محمد، میزان الحکمه، مرکز الطباعه و النشر فی دار الحدیث، قم، ۱۴۲۲ ه.ق.

۲۴- الزمخشری، جار الله محمود بن عمر، تفسیر الکشاف، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۲۳ ه. ق.

۲۵- السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن، الإتقان فی علوم القرآن، تعلیق مصطفی دیب البغاء، دار ابن کثیر، دمشق، ۱۴۲۲ ه.ق

۲۶- المجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، انتشارات مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق

۲۷- المیدانی، ابی الفضل احمد بن محمد، مجمع الأمثال، تعلیق سعید محمد اللحام، دار الفکر، بیروت، ۱۴۲۲ ه.ق.

۲۸- امام خمینی «ره»، روح الله الموسوی، دیوان اشعار، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.

۲۹- امیر معزی (محمد بن عبد الملک نیشابوری)، تصحیح ناصر هیری، نشر مرزبان، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.

۳۰- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، بی‌تا

۳۱- امینی، ابراهیم، آئین تربیت، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۹ ه.ش

۳۲- انجوی شیرازی، سید ابوا القاسم، تمثیل و مثل، مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷ ه. ش

۳۳- انزلی، حسن، آداب معاشرت و راه زندگی، انتشارات انزلی، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.

۳۴-اوحدی مراغه ای (اوحدالدین بن حسین مراغی)، کلیات اوحدی (دیوان، منطق العشاق،

جام جم)، انتشارات اوحدی، تهران، ۱۳۸۷ ه.ش.

۳۵- اویسی، فضل الله، گنج بی رنج، انتشارات هادی، تهران، ۱۳۷۱ ه.ش.

۳۶- ایزابل مک کایگ و مارتین مینسر، فرهنگ اصطلاحات انگلیسی فارسی آکسفورد، ترجمه پرویز بیرجندی ودیگران، انتشارات قومس، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.

۳۷- بابا افضل کاشانی، محمد بن حسین، دیوان اشعار، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.

۳۸- بابا طاهر عریان همدانی، دیوان اشعار (دوبیتی‌ها)، انتشارات اورست، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.

۳۹- بانپور، احمد، قصه‌های دلنشین قرآن، انتشارات استوار، تهران، ۱۳۸۳ ه. ش.

۴۰- بلخی، قاضی حمید الدین عمر بن محمود، تصحیح رضا ازایی نژاد، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران،۱۳۶۵ ه. ش.

۴۱- بهار، محمد تقی (ملک الشعراء)، دیوان اشعار، انتشارات ونوس، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.

۴۲- بهمنیار، احمد، داستان نامۀ بهمنیاری، مؤسسۀ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹ه.ش.

۴۳- بیدل دهلوی، عبد القادربن عبد الخالق، دیوان اشعار، مؤسسه انتشارات هنر نما، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.

۴۴- بیضاوی، قاضی ناصر الدین، انوار التنزیل و اسرار التأویل، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴ ه. ق.

۴۵- تسبیحی، محمد حسین، گنجینه لطایف، مؤسسه انتشارات بنیاد، بی جا، ۱۳۶۶ ه. ش.

۴۶- تعلیمی، جابر، گلهای اندیشه (۵۰۰ ضرب المثل انگلیسی)، انتشارات آرتا، تهران ۱۳۸۶ ه.ش.

۴۷- جامی، نورالدین عبد الرحمن، بهارستان، تصحیح اسماعیل حاکمی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۷ ه.ش.

۴۸- جامی، نورالدین عبد الرحمن، هفت اورنگ، دفتر نشر میراث، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.

۴۹- جان سیمسون، فرهنگ ضرب المثل آکسفورد، ترجمه بهمن گرجیان وشیوا مولونیا، انتشارات خالدین، اهواز ۱۳۷۸ ه. ش.

۵۰- جبروتی، محمد، آیین نیکو سخن گفتن، انتشارات طلایه، تهران، ۱۳۸۷ ه. ش.

۵۱- جعفری، یعقوب، سیری در علوم قرآن، انتشارات اسوه، تهران، ۱۳۷۳ ه. ش

۵۲- جک کانفیلد و دیگران، غذای روح برای نوجوانان ترجمۀ ارمغان جزایری، نشر پیکان، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.

۵۳- حجازی فراهانی، بنفشه، ادبیات کودکان و نوجوانان ویژگی‌ها و جنبه‌ها، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۸۵ ه.ش.

۵۴- حجتی، سید محمد باقر، آداب تعلیم و تربیت در اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ ه.ش.

۵۵- ---------------، نموه‌هایی از مضامین قرآن کریم دراشعار سعدی، مجلهٔ مسجد شمارهٔ ۲۰، بی تا

۵۶- حجتی اشرفی، غلامرضا، قانون مجازات اسلامی، انتشارات گنج دانش، تهران، ۱۳۸۵ ه. ش.

۵۷- حریر چی، فیروز، امثال و حکم رازی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸ ه. ش.

۵۸- حزین لاهیجی، محمد علی، دیوان اشعار، تصحیح و مقدمه بیژن ترقی، انتشارات سنائی، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.

۵۹- حسینی کوهساری، سید اسحاق، نگاهی قرآنی به فشار روانی، انتشارات کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.

۶۰- حق شناس، علی محمد، و دیگران، فرهنگ معاصر هزاره، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.

۶۱- حکمت، علی اصغر، امثال قرآن، چاپخانهٔ مجلس، تهران، ۱۳۳۳ ه.ش.

۶۲- حیدری، علی نقی، اصول الإستنباط، ترجمه دکتر عباس رراعت و حمید مسجد سرایی، نشر فیض، بی جا ۱۳۸۲ ه. ش.

۶۳- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل ابن علی، دیوان اشعار، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.

۶۴- خدایار، امیر مسعود، اندرزها و مثالهای مصطلح در زبان فارسی، انتشارات خورشید، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.

۶۵- خرمی، حسین، ضرب المثل‌های منظوم، انتشارات قدس، قم، ۱۳۷۶ ه. ش.

۶۶- خواجوی کرمانی، کمال الدین ابوا العلاء، دیوان اشعار، انتشارات بهزاد، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.

۶۷- خواجه عبد الله انصاری، مناجات نامه، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۸۵ ه.ش.

۶۸- خیام نیشابوری، ابوا الفتح عمر ابن ابراهیم، رباعیات، انتشارات سنا، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.

۶۹- دنی استاینبرگ، در آمدی بر زبان شناسی، ترجمه دکتر ارسلان گلفام، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۷ ه. ش.

۷۰- دهخدا علی اکبر، امثال و حکم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.

۷۱- دهلوی، امیر خسرو بن محمود، دیوان اشعار، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۴۳ ه.ش.
۷۲- دیبایی، امیر، چکیده اخلاق و قوانین پزشکی، انتشارات دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۱ ه.ش.
۷۳- دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود، اخلاق اسلامی، انتشارات دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۹ ه. ش.
۷۴- رضوی، سید محمد،فرهنگ امثال القرآن ومعادل‌های آن درزبان فارسی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران ۱۳۸۳ ه. ش.
۷۵- ریتا ال. اتکینسون و دیگران، زمینه روانشناسی هیلگارد، انتشارات رشد، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.
۷۶- زرکشی، بدر الدین محمد بن عبد الله، البشرهان فی علوم القرآن، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۰ ه.ق.
۷۷- ساموئل هانتینگتون، نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری، انتشارات وزارت امورخارجه، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
۷۸- ساوجی، سلمان، شوق مستی، گزیده ای از کلیات، انتشارات طه، قزوین، ۱۳۷۸ ه.ش.
۷۹- سبحانی، جعفر، راز بزرگ رسالت، انتشارات کتابخانه مسجد جامع تهران، تهران، ۱۳۵۸ ه.ق.
۸۰- سعد الدین وراوینی، مرزبان نامه، تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
۸۱- سعدی شیرازی (شرف الدین مصلح بن عبدالله)، بوستان، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، تهران،
۱۳۷۱ ه.ش.
۸۲- ــــــــــــــــــــ، گلستان، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشاه، تهران، ۱۳۷۲ ه.ش.
۸۳- سلحشور، سهیلا، بهترین ضرب المثل‌های ایرانی، انتشارات اروند، تهران، ۱۳۸۲ ه. ش.
۸۴- سلحشور، علی، بررسی اسباب اجمال در قرآن کریم، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
۸۵- سلمان، مسعود سعد، گزیده اشعار با شرح لغات و ترکیبات، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
۸۶- سنائی غزنوی، ابوا المجد مجدودبن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، انتشارات

دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۴ه.ش.
۸۷- ــــــــــــــــــــ، دیوان اشعار، به اهتمام پرویز بابایی، انتشارات آزاد مهر، ۱۳۸۰ ه.ش.
۸۸- سهیلی، مهدی، ضرب المثل‌های معروف ایران، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۷۹ه.ش.
۸۹- سیدای نسفی، میر عابد، دیوان اشعار، تصحیح و تعلیق حسن رهبری، انتشارات الهدی، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.
۹۰- سیف فرغانی، محمد، دیوان اشعار، انتشارات سرو ناز، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.
۹۱- شاه نعمت الله ولی، دیوان اشعار، به سعی جواد نور بخش، انتشارات خانقاه، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.
۹۲- شریفی گلپایگانی، فرج الله، گزیده و شرح امثال و حکم دهخدا، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش
۹۳- شمیسا، سیروس، معانی، نشر میترا، تهران، بی تا.
۹۴-شهری، جعفر، قند ونمک (ضرب المثل‌های تهرانی به زبان محاوره)، انتشارات معین، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۱ ه. ش.
۹۵- شهید ثانی، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ ه. ق
۹۶- شیخ بهایی، (بهاء الدین محمد)، کشکول، تصحیح محسن دامادی، انتشارات دفتر پژوهشهای فرهنگی، تهران ۱۳۸۱ ه.ش.
۹۷- شیخ کمال خجندی، دیوان اشعار، پژوهش و تحقیق ایرج گل سرخی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
۹۸- صائب تبریزی (میرزا محمد علی)، دیوان اشعار، انتشارات خیام، تهران، بی تا
۹۹- صبحی، عبد الرئوف، المعجم الموضوعی لأیات القرآن الکریم، انتشارات دارالفضیله، قاهره، بی تا
۱۰۰- صدیقی، اسماعیل، آئین راستی، انتشارات دانش، قم، ۱۳۸۱ ه.ش.
۱۰۱- صفای اصفهانی، محمد حسین بن سبز علی، دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۷۲ ه.ش.
۱۰۲- طالب آملی، دیوان اشعار، علی رزاقی شانی، انتشارات تیرگان، تهران، ۱۳۸۶ ه. ش.
۱۰۳- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی،

انتشارات بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، قم، ۱۳۶۷ ه. ش.

۱۰۴- عارف قزوینی، ابوالقاسم، دیوان اشعار، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.

۱۰۵- عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، انتشارات حر، قم، ۱۳۸۳ه.ش.

۱۰۶- ــــــــــــــــ، اللؤ لؤ و المرجان، نشر احسان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲ ه. ش.

۱۰۷- عراقی، فخر الدین ابراهیم، دیوان اشعار، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.

۱۰۸- عربشاه یزدی، عماد الدین، مونس العشاق، گردآوری شهاب الدین سهروردی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.

۱۰۹- عفیفی، رحیم، فرهنگنامه شعری، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.

۱۱۰- علی الجارم و مصطفی امین، البلاغه الواضحه، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.

۱۱۱- علیشیر نوایی، امیر نظام الدین، دیوان اشعار، به اهتمام رکن الدین همایون فرخ، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۵ ه.ش.

۱۱۲- عمان سامانی، نور الله بن عبد الله، دیوان اشعار، به اهتمام مهدی آصفی، انتشارات جمهوری، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.

۱۱۳- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد، دیوان عنصری، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.

۱۱۴- عوفی، سدیدالدین محمد، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.

۱۱۵- غفاری، محسن، آفات زبان، انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.

۱۱۶- غوث گیلانی (جیلانی)، عبد القادر بن ابی صالح، دیوان اشعار، تصحیح علی اشرف صادقی، انتشارات تکیه علویه قادریه، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.

۱۱۷- فتاحی قاضی، قادر، امثال و حکم کردی، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۷۵ ه.ش.

۱۱۸- فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ه.ق.

۱۱۹- فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، انتشارات تبلور دانش، تهران، ۱۳۸۴ ه. ش.

۱۲۰- فراهانی، ادیب الممالک (میرزا صادق خان امیری)، دیوان اشعار، انتشارات فروغی، تهران، ۱۳۱۲ ه.ش.

۱۲۱- فرخی سیستانی، (ابوالحسن علی بن جولوغ)، دیوان اشعار، انتشارات وزارت اطلاعات و جهاد، تهران، ۱۳۵۵ ه.ش.

۱۲۲- فرخی یزدی، محمد، غزلیات، قصاید، قطعات و رباعیات)، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.

۱۲۳- فردوسی، ابوا القاسم، شاهنامه، انتشارات افسون، تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.

۱۲۴- فلسفی، محمد تقی، سخن وسخنوری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۵ ه.ش

۱۲۵- فیض کاشانی (ملا محسن)، محمد بن شاه مرتضی، دیوان اشعار، با تصحیح مصطفی فیض کاشانی، انتشارات اسوه، قم،
۱۳۸۱ ه.ش.

۱۲۶- ـــــــــــــــــــــــــــ، محجه البیضاء، انتشارات مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۳۸۶ ه.ش.

۱۲۷- قاآنی شیرازی، حبیب الله بن محمد، انتشارات ارسطو، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.

۱۲۸- قرائتی، محسن، پرتوی از اسرار نماز، انتشارات مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۶ ه.ش

۱۲۹- ـــــــــــ، تفسیر نور، انتشارات مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.

۱۳۰- ـــــــــــ، گناه شناسی، انتشارات مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۵ ه.ق.

۱۳۱- قطران تبریزی، شرف الزمان ابوا منصور، دیوان اشعار، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.

۱۳۲- قمی، حاج شیخ عباس، منتهی الآمال، انتشارات کامکار، قم، ۱۳۸۴ ه. ش.

۱۳۳- ـــــــــــــــ، مفاتیح الجنان، انتشارات الهادی، قم، ۱۳۸۰ ه. ش.

۱۳۴- قوامی رازی، بدر الدین، دیوان اشعار، به تصحیح و اهتمام جلال الدین حسینی، تهران، بی تا

۱۳۵- کتاب مقدس (عهدین، تورات و اناجیل اربعه)، بی جا، بی تا

۱۳۶- کریس کول، کلید طلایی ارتباطات، ترجمه محمد رضا آل یاسین، انتشارات هامون، تهران، ۱۳۸۶ ه. ش.

۱۳۷- کریمشاهی بیدگلی، حسین، لطیفه‌های قرآنی، انتشارات ناصر، قم، ۱۳۷۹ ه.ش.

۱۳۸- کلیم کاشانی (ملک الشعراء ابوطالب کلیم)، دیوان اشعار، تصحیح مهدی صدری، نشر همراه، تهران ۱۳۷۶ ه.ش.

۱۳۹- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، دار الأضواء بیروت، ۱۴۰۵ ه.ق

۱۴۰- کیکاووس بن قابوس وشمگیر، امیر عنصر المعالی، قابوسنامه، انتشارات راه روشن، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.

۱۴۱- گنجوی، نظامی(الیاس بن یوسف)، خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، انتشارات اسوه، تهران ۱۳۷۹ه. ق.

۱۴۲- ———————، اقبالنامه، به اهتمام وحید دستگردی، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵ ه.ش.

۱۴۳- ———————، شرفنامه، تصحیح وحید دستگردی، انتشارات برگ نگار، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.

۱۴۴- ———————، لیلی و مجنون، تصحیح وحید دستگردی، انتشارات سوره مهر، تهران ۱۳۷۹ ه.ش.

۱۴۵- ———————، مخزن الأسرار، شرح بهروز ثروتیان، انتشارات برگ، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.

۱۴۶- ———————، هفت پیکر، تصحیح وحید دستگردی، انتشارات ایران سخن، تهران ۱۳۸۰ ه.ش.

۱۴۷- لامعی، ش، ضرب المثل‌های برگزیده، نشر خرّم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.

۱۴۸- لویس معلوف، المنجد، مترجم احمد سیاح، انتشارات اسلام، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.

۱۴۹- محتشم کاشانی، علی بن احمد، دیوان اشعار، با تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۵ ه.ش.

۱۵۰- محلاتی، سید هاشم رسولی (ترجمه و شرح)، غررالحکم و دررالکلم آمدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۰ ه.ش.

۱۵۱- محمد جاد المولی، قصص القرآن، ترجمه مصطفی زمانی، انتشارات پژواک اندیشه، قم، ۱۳۷۹ ه. ش.

۱۵۲- محمد یوسف عباس، مفتاح کنوز فی ظلال القرآن، دار الکتب الإسلامیه، تهران، بی تا

۱۵۳- محمدی برازجانی، سید محمود، ارسال المثل در شعر حافظ، انتشارات مفید، بی جا، ۱۳۷۴ ه.ش.

۱۵۴- مدیر شانه چی، کاظم، علم الحدیث، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۸۱ ه. ش.

۱۵۵- مشایخی، مهدی، آداب تلاوت قرآن، مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی، بی جا، ۱۳۷۶ ه. ش.

۱۵۶- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۰ ه. ش

۱۵۷- معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، انتشارات مؤسسه فرهنگی تمهید، قم، ۱۳۸۳ ه.ش.

۱۵۸- معین، محمد، فرهنگ شش جلدی معین، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱ ه.ش.

۱۵۹- منوچهری دامغانی، دیوان اشعار، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.

۱۶۰- موسوی بلده، سید محسن، حلیه القرآن (سطح دوم)، شرکت انتشارات احیاء کتاب، تهران، ۱۳۸۱ ه. ش.

۱۶۱- مولوی (مولانا جلال الدین محمد بلخی)، دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۹ ه.ش.

۱۶۲- ـــــــــــــــــ، مثنوی معنوی، انتشارات نگاه و نشر علم، تهران، ۱۳۷۱ ه.ش.

۱۶۳- میدانی، ابوا الفضل، مجمع الأمثال، انتشارات دار الفکر للطباعه والنشر، بیروت، ۱۴۲۲ ه.ق.

۱۶۴- میر صادقی، جمال، ادبیات داستانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۶ ه. ش.

۱۶۵- ناصر خسرو، حمید الدین قبادیانی، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات معین، تهران، ۱۳۸۰ه.ش.

۱۶۶- نسیمی شیروانی، عمادالدین، دیوان اشعار، انتشارات روشن، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.

۱۶۷- نصرالله منشی، ابوا المعالی، کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.

۱۶۸- نظیری نیشابوری، محمدحسین، دیوان اشعار، تصحیح و تعلیقات محمد رضا طاهری، انتشارات رهام، تهران ۱۳۷۹ ه.ش.

۱۶۹- نور علیشاه اصفهانی، محمد علی بن عبد الحسین، دیوان اشعار، به اهتمام جواد نوربخش، انتشارات یلدا قلم، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.

۱۷۰- نیشابوری، فرید الدین عطار (محمد بن ابراهیم)، الهی نامه، تصحیح هلموت ریتر، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.

۱۷۱- ـــــــــــــــــ، تذکره الأولیاء، بر اساس نسخه رینولد آلن

نیکسون، انتشارات طلایه، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.

۱۷۲- ---------------------، خسرو نامه، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات ارمغان، تهران، ۱۳۷۸ ه. ق.

۱۷۳- ---------------------، مختار نامه، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۶۸ ه.ش.

۱۷۴- ---------------------، مظهر العجائب، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.

۱۷۵- ---------------------، منطق الطیر، تصحیح حمید حمیدی، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.

۱۷۶- واعظ قزوینی، محمد رفیع، دیوان اشعار، انتشارات علمی، تهران، بی تا

۱۷۷- وحشی بافقی، کمال الدین، دیوان اشعار، مقدمه و تصحیح اسماعیل شاهرودی، انتشارات فخر رازی، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.

۱۷۸- ---------------------، فرهاد و شیرین، به کوشش علی آل داود، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۸۰ ه.ش.

۱۷۹- هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، فرهنگ قرآن، انتشارات مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶ ه.ش.

۱۸۰- همایی، جلال الدین، فنون و صناعات ادبی، مؤسسه نشر هما، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش

۱۸۱- نشریات روش‌های تقویت فن تدریس، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، انتشارات معاونت، قم، بی تا

182. A dictionary of American Idioms, Adam Makai, M.T Boather J.E gates.

183. Oxford advanced learner's dictionary, 7 th Edition.

184. Idioms and Metaphorical Expressions in Translation, Ghaffar Tajalli, 10th Edition.